

پازیگران سیاسی

از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷

شرح حال نایب السلطنه ها
وروزشمار زندگی نخست وزیران ایران

جلد اول

از مشیرالدوله تا منصورالملک

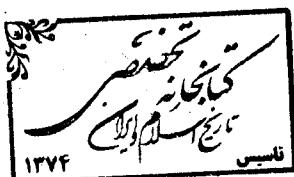
نوشته و تحقیق :

دکتر مصطفیٰ تبریزی

پازیگران سیاسی

از مشروطیت تا سلطنت ۱۳۵۷

شرح حال نایب السلطنه ها
وروزشمار زندگی نخست وزیران ایران



جلد اول

از مشیرالدوله تا منصورالملک

نوشته و تحقیق :

دکتر سعیدرضا

فسانه ها همه خواب آورد ولی فسانه من
زدیده خواب رباید، فسانه عجیبی است

بازیگران سیاسی

از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷

شرح حال نایب السلطنه ها

وروزشمار رندگی نخست وزیران ایران

جلد اول

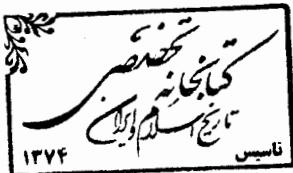
از مشیرالدوله تا منصورالملک

تاریخ انتشار: اردیبهشت ماه ۱۳۷۴ - می ۱۹۹۵

لندن - چاپ پکا

حقوق قانونی برای نویسنده محفوظ است

دست پیری گر نویسد نکته ها دارم شکفت
کز جوانی مانده بر دیوار مفزم یادگار
«فریدون تولی»



فهرست مندرجات

شماره صفحه

از «الف» تا ر

از «ر» تا ظ

از ۱ تا ۸

۱۹ تا ۹

۳۱ تا ۲۰

۴۷ تا ۳۲

۷۳ تا ۴۸

۸۲ تا ۷۴

۸۷ تا ۸۳

۱۰۲ تا ۸۸

۱۰۹ تا ۱۰۳

۱۱۶ تا ۱۱۰

۱۲۶ تا ۱۱۷

۱۵۲ تا ۱۲۷

۱۶۶ تا ۱۵۳

پیشکفتار

اظهارنظر رسانه های گروهی و دوستان

بازیگران سیاسی از مشروطیت تا سال ۵۷

روزشمار زندگی علیرضا خان امیرسلیمانی (عهدالملک)

: : : میرزا ابوالقاسم خان قراگوزلو (ناصرالملک)

: : : شهبانو فرج پهلوی (دبیا)

سرنوشت نخست وزیران ایران

روزشمار زندگی میرزا ناصرالله خان پیرنیا (مشیرالدوله)

: : سلطانعلی خان وزیرقاچا (وزیر اعظم)

: : میرزا علی اصغرخان اتابک (امین السلطان)

: : میرزا احمدخان مشیرالسلطنه

: : حسینقلی خان نظام مافی (نظام السلطنه)

: : میرزا جوادخان سعد الدوله

: : محمدولی خلعت بری (سپهسalar تنکابنی)

: : نجفقلی خان بختیاری (صمصام السلطنه)

- ۱

- ۲

- ۳

- ۴

- ۵

- ۶

- ۷

- ۸

- ۹

- ۱۰

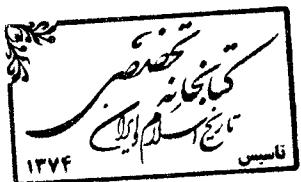
- ۱۱

- ۱۲

- ۱۳

- ١٤ : : ميرزاحسن خان مستوفى(مستوفى المالك) از ۱۶۷ تا ۱۸۵
- ١٥ : : عبدالجيدميرزا (عين الدولة) ۱۸۶ تا ۱۹۳
- ١٦ : : ميرزاحسن خان وثوق (وثوق الدولة) ۱۹۴ تا ۲۱۳
- ١٧ : : ميرزامحمدخان علاء (علا، السلطنه) ۲۱۴ تا ۲۲۰
- ١٨ : : ميرزاحسن خان پيرنيا (مشيرالدوله) ۲۲۱ تا ۲۳۱
- ١٩ : : عبدالحسين ميرزا فيروز(فرمانفرما) ۲۲۲ تا ۲۵۰
- ٢٠ : : رضاقلى خان مافى (نظام السلطنه ثانى) ۲۵۱ تا ۲۶۴
- ٢١ : : فتح الله اکبر (سپهدار رشتى) ۲۶۵ تا ۲۷۲
- ٢٢ : : سيدضياء الدين طباطبائى ۲۷۳ تا ۲۹۹
- ٢٣ : : احمد قوام (قوام السلطنه) ۳۰۰ تا ۳۴۳
- ٢٤ : : رضاخان پهلوی (سردارسيه) ۳۴۴ تا ۳۵۷
- ٢٥ : : محمدعلی فروغى (ذکاء الملك) ۳۵۸ تا ۳۸۶
- ٢٦ : : مهديقلی هدایت (مخبرالسلطنه) ۳۸۷ تا ۴۰۲
- ٢٧ : : محمود جم (مديرالملك) ۴۰۳ تا ۴۱۵
- ٢٨ : : دكتر احمد متین دفتری(متین الدوله) ۴۱۶ تا ۴۳۲
- ٢٩ : : رجبعلی منصور(منصورالملك) ۴۳۳ تا ۴۴۷
- ٣٠ فهرست منابع و مأخذ
- ٣١ فهرست اسمى

ستایش کنم ایزد پاک را
که گویا و بینا کند خاک را
فردوسي



پيشگفتار

بازيگران سیاسی از مشروطیت تا سال ۱۲۵۷ که اکنون نخستین جلد آن به دست شما می‌رسد سلسله مقالاتی است که قسمتی از آن در روزنامه هفتگی نیمروز چاپ لندن منتشر شده و قبل از این خلاصه بعضی از آنها در جلد های ۱۶ گانه (ایران در عصر پهلوی) انتشار یافته است ولی به نظر رسید که روزشمار زندگی گروهی از شخصیت‌ها و کسانی که در کشور ما صاحب مشاغل و مقامات مهمی بوده اند در مجموعه ای گردآوری شود تا دسترسی به شرح حال زندگی این افراد سهل‌تر و آسان‌تر باشد. از این جهت به فکر افتادم حال که این نوشته‌ها مورد توجه و علاقه خوانندگان گرامی قرار گرفته به صورت کتابهای جداگانه ای درآید.

منظور این است که مخصوصاً پژوهشگران و نسل جوان و خارجی هائی که اوضاع ایران را بررسی می‌کنند از جزئیات زندگی و کارها و اقدامات این شخصیت‌ها آگاه گردند و به خدمات و فدای کاریها و اشتباها و لغزشها و احتمالاً خیانتها و بند و بستها و سرانجام به ناپاکی‌ها و نادرستی‌های آنان پی‌برده با بصیرت و آگاهی درباره این بازیگران سیاسی ایران قضاوت کنند.

الف

با خواندن «این روزشمار زندگی» توجه خواهید یافت که در این مدت چه خدمات مهمی صورت گرفته و خصوصاً در روزهای سخت و بحرانی چه شخصیت‌های باشهمات و بی‌باقی برای نجات وطن دامن همت به کمر زده و از جان و مال خود مضایقه نکرده و از هیاهو و جنجال نهراسیده و با انجام خدماتی ارزنده کارنامه درخشانی از خود به یادگار نهاده اند و در صفحاتی هم دیده می‌شود که متأسفانه افرادی با خارجی‌ها بند و بست داشته و حتی رشه‌هایی گرفته و قصد خیانت داشته اند که نامشان تا ابد به ننگ برده می‌شود. گروهی نیز دچار لغزش و اشتباه گردیده و در روزهای سخت از خود بی‌لیاقتی و سستی نشان داده اند و در این صفحات خواهید خواند که اشتباهات و خدمات و خیانت‌ها با صراحت و صداقت و امانت در کنار هم نهاده شده است. بد قول خیام:

ناکرده گناه در جهان کیست بگو

آن کس که گنه نکرد چون زیست بگو

البته این نکته نباید فراموش شود، در ایامی که کشور کهنسال و تاریخی ما دچار دگرگونیهای شده و طفیانها و آشیانها و فتنه‌ها و انقلاباتی صورت گرفته متأسفانه افرادی پیدا شده اند که با عقده‌هایی که در وجود آنان ریشه دوانیده به جن مال کردن افراد خدمتگذار پرداخته و با هو و جنجال و مطالب دور از حقیقت خواسته اند کارنامه و اعمال این شخصیت‌هارا در پیشگاه تاریخ مخدوش جلوه دهند. نویسنده این کار را گناه عظیمی دانسته و در این سلسله انتشارات سعی خواهم نمود با بیطریقی و بی‌نظری به نشر خدمات و خیانتها و اشتباهات پرداخته و قضایت را به عهده خوانندگان و مورخین بگذارم که مسلماً داور بیطرف و منصفی خواهند بود.

همه عیب خلق دیدن نه مروت است و مردی

نگهی به خویشتن کن که تو هم گناه داری
صریحاً می‌گوییم ممکن است به علت دوری از وطن و نبودن اسناد

و مدارک کافی و اطلاعات دقیق و موثق این نوشته ها کامل نباشد ولی امید و انتظار دارم که محققین و پژوهشگران و علاقمندان به تاریخ ایران و نیز خوانندگان این مطالب نویسنده رایاری کنند تا نوشته های مزبور از هرجهت تکمیل گردیده و آنچه به تاریخ سپرده می شود جامع و کامل و خالی از عیب و نقص باشد ولی آنچه در این روزها و چنین شرایطی نویسنده توانسته تنظیم کند همین است که ملاحظه می فرمائید. به قول سعدی:

شم آید از بضاعت ناقابلم ولی

در شهر آبگینه فروش هست و جوهری

واقعیت این است که از انتشار این بیوگرافی ها و سایر مطالبی که منتشر ساخته ام غیر از کمک به مورخین و آشنا ساختن هموطنانم به مطالب تاریخی هدفی نداشته و ندارم. چون در ایامی که دارم به هفتاد سالگی می رسم و یکبار هم خطر مرگ را به چشم دیده ام و مدت هاست از هرگونه بازی سیاسی و اجتماعی بدور هستم و خود را بی غرض دانسته و حب و بغضی هم ندارم فقط و فقط می خواهم حقایق در دسترس همگان خصوصاً مورخین و نسل جوان قرار گیرد. بدیهی است از کسانی هم که این نوشته هارا می خوانند و مسائل و نکات آن را زیر ذره بین می گذارند انتظار دارم با رعایت انصاف و مردم اظهار نظر کنند و اگر بستگان آنها هم مورد ایراد و انتقادی قرار گرفته و اسنادی از اعمال آنها انتشار یافته یا انحرافاتی در زندگینانه آنها مشاهده شده که با احساسات خویشاوندیشان هماهنگ نیست، آن را ناشی از اعمال خود آنان بدانند که مرتکب اشتباه یا لغیزش و خیانت شده اند، والا نویسنده هیچگونه نظری نداشته و نمی توانم هم داشته باشم چون هرگز به خودم اجازه نمی دهم که بی جهت دامن کسی را لکه دار کنم. وظیفه یک نویسنده و محقق انتشار واقعیت است و بس.

درچشم محققان چه زیبا و چه زشت

منزلگه عارفان چه دوزخ چه بهشت

انتشار این قبیل مطالب موجب خواهد شد که همگان خصوصاً حاکمین روزهم از آن پند بگیرند و بدانند که سرانجام در این جهان پر ماجرا حساب و کتابی هم هست و صفحات تاریخ برای اعمال و افعال همه باز می باشد. آنها که خدمت کرده اند مورد تأیید و تشویق و تحسین قرار می گیرند و کسانی که خیانت کرده اند یا منحرف شده اند یا به مردم تعدی و اجحاف کرده اند بالعن و نفرین ابدی از آنها یاد خواهد شد و آیندگان هم پند خواهند گرفت. به سروده دکتر بستانی پاریزی:

گر نگیری عبرت از تکرار تاریخ ای حکیم

چیست سود این همه تکرار و این نشخوارها

وقتی سرنوشت و زندگی نامه بعضی از رجال و شخصیت های خدمتکذار را مرور می کنم و می بینم که اینها همه عشق به خدمت داشته و به علت جریانات سیاسی روز زندگیشان دچار طوفانی از حوادث شده و یا در مسیری قرار گرفته اند که جان خود را از دست داده و یا زندانی و محکوم و در بدر شده اند متأسف می شوم که چرا باید جامعه ما چنین باشد و چرا خیلی از انسان های پر ارزش که سرمایه وطن ما بوده اند به راحتی و سهولت و یا از روی جهل و نادانی از دست رفته اند و بعد از مرگ و رفتن هم یادی از خدمات و خدمات آنها نشده است. ولی خوشوقت هستم که با نشر این بیوگرافی ها تا حدودی توانسته ام قدری از این خدمات را یادآورشوم. در مورد اینها باید گفت:

ای خاک اگر سینه تو بشکافند

بس گوهر قیمتی که در سینه توست

و یا به قول خیام

رفتند یکان یکان فراز آمدگان

کس می ندهد نشان ز بازآمدگان

از دوران جوانی به خواندن بیوگرافی رجال و شخصیت‌های داخلی و خارجی علاقه زیادی داشتم و گاه‌گاهی نیز در نشریاتی از قبیل (داد- صبح امروز - دانشمند) روزشمار زندگی بعضی از مقامات را منتشر می‌ساختم. هر وقت به کتابخانه‌ای مراجعه می‌کنم، بیش از هر کتابی دنبال بیوگرافی‌ها و سرگذشت زندگی انسان‌ها، آن هم افراد موفق هستم که نه تنها از خواندن این کتابها لذت می‌برم بلکه با صراحت و صداقت باید بگویم از روش زندگی خیلی از آنها درسها فرا گرفته و نکات زیادی آموخته و می‌آموزم بهمین جهت اعتقاد دارم که خواندن سرگذشت انسان‌ها خصوصاً افراد موفق و خودساخته برای همه خصوصاً جوان‌ها بسیار مفید و آموزنده می‌باشد. نسل جوان که با سری پرشور و عشق به موفقیت برای نیل به پیروزی قدم به میدان زندگی می‌نهند بیش از هر کس می‌توانند از این سرنوشت‌ها درسها فرا گیرند و نکات مثبت و سازنده زندگی آنها را سرمشق قرار داده و خودرا در مسیری قرار دهند که این افراد موفق طی کرده و با پیروی از روش آنان مسلماً موفقیت شان در زندگی سهلت‌تر و آسان‌تر خواهد بود. آموزش و فرا گیری نکات مثبت زندگی این انسان‌های پیروز چراغی است فرا راه آنها که در موفقیت‌هایشان تأثیر بسزائی خواهد داشت.

وقتی جوانان ما می‌بینند افرادی از میان توده‌های مردم برخاسته و بدون داشتن وسایل تحصیل و حتی با نداشتن حداقل وسایل برای زندگی روزانه، با کار شبانه روزی و تلاش پیگیر موفق شده‌اند، طبیعی است، از طرز زندگی آنها خیلی چیزها خواهند آموخت. آن‌ها مشاهده می‌کنند در کشور ما افرادی بوده‌اند که با کمک‌های ارزنده دولتها و یا به عنوان سپرست‌یک (آقازاده) یا (بچه ثرومند) راهی اروپا برای کسب تحصیل شده ولی بعضی از آن (نازپرورده‌ها) وقتی پایشان به جهان متمدن رسید به جای فرآگیری علم و دانش با بهره برداری از ثروت پدری یا امکانات دولتی روزگار را به بطالت و عیاشی و تن پروری گذرانیده و

سرانجام افرادی عاطل و باطل بار آمده و یک عمر سریار جامعه شده اند ولی در مقابل آنها که از این وسایل آماده برای پیشرفت و ترقی و تحصیل بهره بردند با بی خوابی و پشتکار وتلاش پیگیر درهای بسته دانشگاه ها و آزمایشگاه ها و کتابخانه ها را به روی خود گشوده اند، در مراجعت به کشور خود افرادی شایسته و خدمتگذار گردیده آن هم در کشوری که زمانی طولانی افراد هزار فامیل بر تمام مقامات و مشاغل آن چنگ انداخته و به کسانی که شجره نامه نداشته اند مجال رشد و ترقی نمی داده اند، با این طرز ملاحظه می شود افرادی از این قبیل خوب درخشیده و بر ارکان مملکت حاکم شده و همه گروه ها و سازمان ها و دسته ها و فامیل ها را در راه خدمت به کشور بسیج و آماده ساخته وبالنتیجه منشاء خدمات مهمی به کشور ملت خودشده اند.

طبیعی است وقتی جوانان جویای نام و خواستاران موفقیت، این قبیل سرگذشت هارا بخوانند خواهند آموخت که بهتر است از هوش و استعداد خدادادی خود بهره برداری صحیحی کرده و از راهی بروند که مردان موفق رفته اند نه راهی که شکست خوردگان و واماندگان پیسموده اند که زندگی آنها توأم با خواری و خفت و شرمساری شده است.

این «روز شمار زندگی» خیلی خوب نشان می دهد که راه های ترقی و موفقیت و راز پیشرفت افراد موفق چیست و خوشنامی و راستگوئی و حسن سلوك و بی نظری و کسب علم و دانش و تخصص چگونه جاده های پیروزی را هموار می سازد و نادرستی و تنبیلی و کاهشی و بیعلاقتگی و احیاناً خیانت و بند و بستهای غیر معقول چه مضرات و عواقبی دارد و قضاوت مورخین و نویسندهای در باره این دو دسته افراد چگونه است؟ با این طرز بی تردید انسانهای هوشیار و جوانان بیدار از راه های صحیح حرکت کرده و با آینده نگری خود مسیر زندگی انسانهای موفق را تعقیب خواهند کرد نه راه افراد شکست خورده و بدنام و ناموفق را.

دوست دانشمندم ابراهیم خواجه نوری بعد از شهریور ۱۳۲۰ یک سلسله مقاله باعنوان (بازیگران عصر طلایی) منتشر ساخت که در جامعه آن روز ایران تحرکی بوجود آورد و در کوتاه مدت این سلسله مقالات تبدیل به چند جلد کتاب گردید و خوانندگان فراوان یافت. او در مقدمه کتابش چنین نوشت: (چرا آدمیزاده از وقتی زیان باز می‌کند تا آخرین روز عمرش بشنیدن شرح حال دیگران راغب است؟ چرا نویسنده ای نظیر آندره موروا با صراحة و بی تردید می‌گوید: «بعد از کتب آسمانی مهم ترین و مفیدترین کتابها بیوگرافی است»

ما می‌دانیم که انسان از همان اوان کودکی برای راحت و یا آرام خوابیدن محتاج قصه است (یعنی بیوگرافی و شرح حال دیگران) و می‌بینیم که آدمیزاد در تمام مراحل مختلف عمرش برای رفع این نیاز بسیار مبrem معنوی، به خواندن داستان و دیدن فیلم و مرور تاریخ و شنیدن اوضاع و احوال دوستان و آشنایان و مردمان معروف می‌پردازد.

وقتی سقراط در بالای معبد (دلف) نوشت که «خودت، خودت را بشناس» و اکثر مذاهبان و مسالک آن را تأیید کردند حتماً می‌خواست به همه بفهماند که خودشناسی مهمترین و مفیدترین و مورد احتیاج ترین نیاز معنوی هرانسانی است. بنابر این بیوگرافی دیگران هم بطور غیر مستقیم یک نوع خودشناسی سهل و ساده و جذابی است که هر کس می‌تواند مقداری از مکنونات وجود خود را در شما ایل دیگران بخواند.

از آن مهمتر جنبه ارشادی و تربیتی فوق العاده موثر و قوی بیوگرافی است که وقتی خوانندگان صفات و رفتار پسندیده را به قلم نویسنده‌گان موشکاف دیدند و پسندیدند رفتار و پنداشان تا اندازه زیادی به طرف آنچه مورد ستایش قرار گرفته متمایل و کشیده می‌شود و این موضوع به حدی برای تربیت جامعه مفید است که اثرات نامرئی آن تا چند نسل ادامه خواهد داشت.)

ژان کوتور نویسنده فرانسوی که بیوگرافی ژنرال دو گل و چند تن

از شخصیت‌های بزرگ و برجسته فرانسه را تنظیم کرده چنین می‌نویسد:

«زندگی نامه خوب نباید تنها نشان دهنده شخصیت موردنظر باشد بلکه باید بستگی اورا با دیگران مشخص سازد. این افراد و شخصیت‌های مهم بیشتر از آنچه فکر می‌شود بر جریان تاریخ اثر می‌گذارند اما کمتر از آنچه فکر می‌شود در خدمت تاریخ هستند. ولی به طور کلی این انسانها اثر بسیار مهمی بر تاریخ دارند و باید آنها را خوب شناخت زیرا حوادث و اتفاقات و وقایع برشخصیتها می‌شوند تاریخ اثر می‌گذارند و افراد مهم و بزرگ کسانی هستند که در لحظه‌های مهم و مناسب توانسته‌اند شخصیت خود را بروز دهند. به عنوان مثال می‌توان از ژنرال دوگل به عنوان شخصیت اسطوره‌ای یاد کرد که نه تنها در تاریخ فرانسه بلکه در تاریخ معاصر جهان تأثیر مهمی داشته است.»

یک نشریه علمی درباره نشر بیوگرافی در عصر حاضر چنین می‌نویسد:

«در دورانی که ایدئولوژی‌های مختلف در زندگی سیاسی و اجتماعی ملت‌ها تأثیر بسزائی دارند، پرداختن به زوایای زندگی شخصیت‌ها عملی مشیت و امیدوارکننده می‌باشد. از خواندن بیوگرافی‌ها بهتر و بیشتر می‌توان به تفاوت بین شخصیتها پی برد تا شاباهت آنها. با نوشتن زندگینامه شخصیت‌ها خیلی خوب روشن می‌شود که چگونه یک فرد مهم می‌تواند در کنار وقایع و اتفاقات و حوادث بدرخشد و در زندگی مردم کشور خود و سرایجام زندگی مردم جهان تاچه حد موثر باشد.

بیوگرافی یک شخصیت برجسته و ممتاز اگر خوب بررسی شود دقیقاً به هیجانات زندگی و پیروزی و شکستها پی برده می‌شود و ثابت می‌گردد که این افراد در رابر شکستها و ناکامیها و همچنین در مقابل پیروزی و موفقیت‌ها چه حالی داشته‌اند.

علاقة زیاد مردم دنیا بخواندن بیوگرافی انسان‌های برجسته

موجب گردیده که با صراحة می‌توان گفت اکنون (زندگی نامه نویسی) پر رونق ترین دوران خودرامی گذراند و در سال‌های اخیر کتابهای بیوگرافی و شرح حال زندگی شخصیت‌های مختلف از پرفروش ترین کتابها شده و از رونق فوق العاده ای برخوردار می‌باشد. از اوایل قرن نوزدهم بیوگرافی نویسی توسعه فراوان یافت و میتوان گفت بیوگرافی نویسی در حقیقت نوعی تاریخ نویسی است متنها در تاریخ نویسی زندگی افراد بطور جمعی مورد توجه قرار می‌گیرد و با انتشار واقعیت‌ها افق دیدی در مقابل خواننده گسترشده می‌شود ولی بیوگرافی نویس به جنبه واقعی زندگی انسانها و فراز ونشیب آن و جزئیات زندگی افراد مورد نظر توجه می‌نماید که از هر جهت برای خواننده جالب و آموزنده است. »

به هر صورت می‌خواهم صادقانه و صمیمانه بگویم خوداین نویسنده نیز از طرز کار و بیوگرافی وزندگی افراد موفق و برجسته و خودساخته خیلی آموخته است. اگر امروز پشتکاری دراین سن و سال برایم باقی مانده و کوشش و تلاشی در راه تهیه و تنظیم و نشر این نوشه‌ها و کتاب‌ها به کار می‌برم به پیروی از کسانی است که دیده ام تا آخرین دقایق عمر حتی یک لحظه را به بطالت نگذرانده و گفته‌اند تا نفسی هست باید اثری از انسان باقی بماند. چنانکه شهریار شاعر گرانایه می‌گوید:

اثر بگذار از خود (شهریار) عمر اگر خواهی

که عمر جاودان دارد کسی کز وی اثر ماند

روزی که در خارج از وطن به فکر افتادم مطالبی درباره تاریخ معاصر ایران منتشر کنم، بعضی‌ها مرا نصیحت می‌کردند با وضع فعلی و این همه هو و جنجال چرا می‌خواهی خودرا دچار دردسر فراوان و زیان مالی کنم و از این گفته‌ها و نوشه‌ها چه حاصلی می‌خواهی برداری؟ آنها به عمق مطلب توجه نداشتند که از زندگی انسان، تنها چنین اثراتی باقی می‌ماند و بس. حقیقتاً آن روز فکر نمی‌کردم که خوانندگان از

انتشار مطالب تا این اندازه خشنود باشند و نویسنده را در ادامه کار
تبلیغ و تأیید کنند و خواستار ادامه این کار مهم مطبوعاتی و فرهنگی
باشند. حال که به تأثیر این نوشته ها در خوانندگان عزیز می اندیشم این
سروده شاعر معاصر علیرضا میبدی به یادم می افتد که در عید امسال
چنین سرود:

یک دانه ارزن کاشتم یک باغ گل برداشت
به راستی معتقدم که کار مهمی انجام نداده ام. در حد توانائی و
استعداد خود کوشیده ام با استفاده از سوابق سیاسی و پارلمانی و اجتماعی
و روزنامه نگاری ام و نوشته های گوناگون و بررسی کتابها و نشریات
واسناد و مدارک مختلف و گفتگو با افراد و مقامات و شخصیت های
مورد ثقوق و اعتماد مطالبی تهیه و کتابهای منتشر سازم و اکنون که
حاصل این تلاش را می بینم شبیه همان حالتی است که واقعاً ارزنی
کاشته و با غی از گل برداشت کرده ام.

سعی نویسنده این است که از وقت گرانبها و ایام بیکاری استفاده
کنم و هر لحظه از زندگی دوری از وطن را غنیمت بشمارم تا هر چه می توانم
براین اطلاعات بیفزایم چون معتقدم که بعضی از ما ایرانی ها عادت به
مطالعه نداریم و خاطره نویسی و تاریخ نگاری را هم خیلی مهم نمی دانیم
و شاهد هستیم که خیلی از افراد صاحب اطلاع و مقامات مهم خاطرات
بسیار با ارزش را با خود به گور برده و از دسترس مورخین خارج ساخته
اند به همین جهت معتقد شده ام باید به هر صورتی است این گفته ها و
نوشته ها و خاطره ها را جمع آوری و تدوین نمود تا مورخین بهتر بتوانند
با اطلاعات وسیع تر تاریخ ایران را تنظیم کنند.

پرورین اعتمادی هم در این باره چنین سروده است:

گهر وقت بدین خیرگی از دست مده

آخرین دُرگانایه بهائی دارد
با خواندن بیوگرافی نایب السلطنه ها و نخست وزیران و شخصیت

های مهم تاریخ معاصر ایران می بینید آنهاست که کوشیده اند اتری و خاطره ای و حتی شعر و سروده ای از خود به جای نهند، جاودانه شده اند ولی کسانی که خود را فراموش کرده و در روزهایی که می توانستند به تهیه و نشر این اطلاعات بپردازند غفلت کرده و از این وظیفه ملی و وطنی خود سریاز زده اند متأسفانه نام و نشانی از آنها در تاریخ ایران باقی نیست و مثل این است که چنین افرادی وجود نداشته اند. فقط مردم بهتر و بیشتر آنهاست را می شناسند که کتابی و خاطره ای و شعری و سخنی و یا اثر مهمی از آنها به یادگار مانده است.

به رفت از جهان نام نام آوران

بجاماند نام سخن پروران

بعد از پایان ۱۶ جلد کتابهای ایران (در عصر پهلوی) و تحمل زحمات و هزینه های آن، کار خود را خاتمه یافته می دانستم و معتقد بودم که همین مقدار تلاش کافی است ولی چون مطالعاتم ادامه داشته و دارد وقتی انبوه مطالبی را که درباره زندگی شخصیت های تاریخ معاصر ایران گردآوری و بررسی کردم، حیفم آمد که این ها در کتابخانه کوچک منزلم زیر گرد و خاک مدفون گردد وهم میهنان گرامی و دوستان عزیزم و سرانجام علاقمندان به تاریخ معاصر ایران از آن آگاه نگردند.

با این که چند نشریه و رادیو و تلویزیون قسمتی از این مطالب را در موقع مختلف منتشر ساخته و در نشر مطالب مرا یاری کرده اند ولی دیدم که اگر این مطالب در مجموعه ای تدوین نگردد در حقیقت مسامحه کرده و آن را غفلتی در زندگی خود به حساب خواهم آورد بهمین جهت هر آن وجدانم مرا مورد عتاب و خطاب قرار می داد که با تمام مشکلات موجود باید به نشر این مطالب همت گماشت.

البته هنوز برایم قابل پیش بینی نیست که این مطالب چند جلد کتاب خواهد شد زیرا برای تهیه این بیوگرافی ها با مراجعه به کتابها و نشریه ها و همچنین در گفتگو با افراد صاحب اطلاع کار جمع آوری

ادامه می یابد و از خداوند بزرگ توفیق می خواهم که مرا یاری کند تا
بتوانم به انتشار قسمتی از آن بپردازم و از خوانندگان گرامی و عزیزی هم
که از بدو انتشار کتابها مرا یاری کرده اند بخواهم که مثل گذشته کمک
کنند و با ترویج کتابها باری از دوشم بردارند تا این خدمتی که به
هر صورت شروع شده با موفقیت به پایان برسد.

وظیفه دار هستم از خیلی از دوستان که به صور مختلف مرا یاری
کرده اند از صمیم قلب تشکر کنم و صادقانه بگویم هر قدم کوچک آنها
موجب شده که در این راه بس مشکل موفقیت حاصل گردد. گروهی این
مجموعه را گلهای جاودان تاریخ معاصر ایران دانسته اند، من نیز
مفتخر و مباہی هستم که در روزهای دور از وطن توانسته ام خدمتی
کوچک به ملتی بزرگ انجام دهم.

عشق به ایران و ایران زمین و ملت شریف ایران با خون همه ما
ایرانیها عجین شده و هیچ قدرت و سیاست و جریانی نمی تواند ما را از
این عشقی که به خاک وطن و ملت گرامی خود داریم مأیوس و دلسوز
سازد و بی تردید سرزمین ایران ابدی و ملت غیور ایران جاودانه است.

به سروده استاد ملک الشعرا، بهار:
مرا هیچ از وطن محبوب تر نیست

به عالم چیزی از آن خوبتر نیست

مصطفی الموتی

لندن - اردیبهشت ماه ۱۳۷۴

اظهارنظر درباره آثار نویسنده کتاب

انتشارکتابهای «ایران در عصر پهلوی» در ۱۶ جلد، با استقبال فراوان مردم شریف ایران و محققین و پژوهشگران گرامی روپرورد و به خانواده‌ها راه یافت به صورتی که این مجموعه در هرخانه و کتابخانه‌ای به صورت گنجینه‌ای گرانبها درباره تاریخ معاصر ایران، به چشم می‌خورد.

«موسسه بوك پرس» که نشر این سلسله انتشارات را بر عهده داشته و دارد از نویسنده تقاضا نمود که برای تکمیل تاریخ معاصر ایران سلسله مطالبی را که درباره زندگی مقامات گذشته نشریافته و مورد استقبال خاص هموطنان ما قرار گرفته است به صورت چند جلد کتاب منتشر سازد که مورد موافقت ایشان در خارج از کشور دارد توانسته اینم جلد اول آن را در دسترس شما قراردهیم.

بدون تردید انتشار بیوگرافی و روزشمار زندگی نایاب السلطنه‌ها و نخست وزیران و روسای مجلسین و وزرای دربار و مقامات سرشناس ایرانی بسیار مفید و پرارزش بوده و یادگار ارزشمند ای از نویسنده می‌باشد و از این طریق همگان خصوصاً نسل جوان و تحصیل کرده که از کشور اجدادی خود دور مانده اند و دسترسی آنها به حقایق تاریخی کم شده، بهتر خواهد شناخت که در حدود یک قرن اخیر رجال و شخصیت‌ها و مقامات ایرانی که بوده و چه نقشی در کشور ما داشته‌اند؟

انتظار ما این است که با استقبال هموطنان ارجمند بتوانیم این سلسله انتشارات را نظریه کتابهای «ایران در عصر پهلوی» تدریجاً و با همان بهای ارزان در دسترس همگان قرار دهیم و امیدواریم که با انتشار این کتابها توانسته باشیم به تکمیل تاریخ مشروطیت کمک کنیم زیرا این دوره از تاریخ ایران بسیار مهم و سرنوشت سازبوده و رویدادهای آن شگفت‌انگیز است که هرچه زمان می‌گذرد حقایق بیشتری از این ایام به تاریخ سپرده می‌شود.

هم اکنون نوشته های دکترالموتی در چند نشریه خارج از کشور به صورت منظم منتشر می شود. بعضی از رادیوها و تلویزیون ها و رسانه های گروهی خارج مملکت مطالب منتشره در تاریخ عصر پهلوی را در موارد مختلف نقل می کنند و ما تردید نداریم که نویسنده کتابهای (بازیگران سیاسی) خیلی خوب توانسته شخصیت و زندگی خصوصی و اجتماعی و اقدامات و خدمات و اشتباهات مقاماتی را که در عصر مشروطیت دارای مشاغل مهم و حساسی بوده اند با بیطریقی و بدون حب و بغض مورد نقد و بررسی قرار دهد تا همگان خصوصاً محققین و پژوهشگران و تاریخ نویسان بهتر بتوانند درباره کسانی که در این مدت در کشور ما مقاماتی را عهده دار بوده اند داوری کنند.

در اینجا لازم می دانیم از علاوه قمندان به آثار دکترالموتی که با خرید و ترویج کتاب ها و نوشته های کتبی و گفته های تلفنی خود ما را مورد تأیید و تشویق قرار داده اند صمیمانه تشکر کنیم و همین امر موجب گردیده تا معتقد شویم در راهی که گام برداشته ایم و زحمات زیادی که برای نشر و توزیع بر عهده گرفته ایم گامی مثبت بوده و لازم است بالستواری و مقاومت ادامه دهیم. از این جهت لازم دانستیم فقط اظهار نظر چند روزنامه و نویسنده را در اینجا نقل کنیم تا خوانندگان بهتر توجه یابند که رسانه های گروهی درباره این کتابها چگونه می اندیشنند و انعکاس کتابها درین نشریات بروغزی چگونه است؟

کمکی بزرگ به پژوهشگران

روزنامه نیمروز چاپ لندن ضمن شرح مفصلی که درباره جلد شانزدهم (ایران در عصر پهلوی) نوشته، اظهار نظر نویسنده و محقق ارجمند، دکتر عزت الله همایونفر را چنین منتشر ساخته است:

جلد شانزدهم (ایران در عصر پهلوی) را بادقت مطالعه کردم. درست مثل اینکه در آینه ای حادثات را تماشا کرده باشم. نه تنها جلد شانزدهم بلکه تمامی این ۱۶ جلد آینه ایست از انعکاس هفتاد و چند سال اخیر ایران (خاصه دوران حکومت پهلوی ها)... حقایق را از زبان اشخاص، از کتابها، از مقاله ها، از مجله ها و روزنامه ها، از مصاحبه ها، از شایعات، از گزارش های رسمی محترمانه و رسمی آشکار، از زبان شایعه سازان و از قلم و نظر و دید خارجیان هرچه گردآورده جلوی آینه این سلسله تألیف قرار داده شده است. نه چیزی به

آن افزوده شده و نه چیزی از آن کاسته شده است جزاینکه نویسنده پاره‌ای از وقایع و مسائل را به حکم احساس (بیشتر احساس مشیت) مورد بررسی قرارداده که این در طبیعت این گونه تأثیرات است که خود مؤلف در متن حضور دارد.

من بار دیگر هم نوشته بودم که این کاردکتر الموتی بسیار مهم و کاری در تالیف (عام) است نه تحقیقی (خاص) مثل محققینی که اثرشان در محدوده دانشگاه‌ها و موسسات مخصوص می‌باشد کار آنها حکم پشتونه‌ای برای تاریخ می‌باشد ولی کار دکتر الموتی حکم (سکه‌ای) دارد که رایج است و همه کس از آن بهره می‌برد.

بی تردید این ضروری ترین کاره است که باید در قام زمینه‌ها انجام شود و محققین ارجمندان باید سهمی از تحقیقات خود را به (ازیان عام) و در خور حوصله و اطلاع و بهره برداری عمومی قرار دهند تا جامعه و عame مردم روشن شوند و هم به وقایع و حقایق نزدیک تر گردند و جهل عمومی کاسته و کم شود. تجزیه و تحلیل مسائل این هفتاد و چند سال اخیر ایران از واجبات است که دکتر الموتی قسمتی از آن را انجام داده اما تا منابع معتبری در دسترس تحلیل گر نباشد تحلیل گر و محقق تفنگش بی‌فشل می‌ماند.

دکتر الموتی انباری با آرشیو منظم و طبقه بندی شده وصف کشیده از مطالب این مدت تدارک دیده که سهمی بسیار بزرگ در کمک به تحلیل گران و محققین دارد. مضارفاً این که در قام مسائل تحلیل‌های ظرف و هشیارانه هم انجام داده است که واقعاً جای سپاسگزاری دارد و از این بالاتر (عام پسند)، رایج بودن محتواهای تالیفاتی است که در تنویر افکار اثری عمیق دارد و خط بطلان بر بسیاری از خبرها می‌کشد.

با آرزوی موفقیت و حوصله بیشتر برای دوست گرامی خود و مؤلف ارجمند.

ژنو - سپتامبر ۱۹۹۴ - عزت الله همایونفر

ترازنامه ای از حاکمیت (دوران پهلوی ها)

روزنامه کیهان چاپ لندن در شماره ۵۴۹ مورخ ۱۳۷۴ فروردین

چنین می نویسد:

با انتشار جلد شانزدهم «ایران در عصر پهلوی» تاریخ معاصر ایران تکمیل شد و هر ایرانی و هر پژوهشگری که بخواهد بداند در این دوران تاریخ چه وقایع و رویدادهایی رخ داده باید به این دوره از کتاب مراجعه کند.
دکتر مصطفی المولی روزنامه نگار و پژوهشگر و فاینده سابق مجلس که مدتی نیز در دولت دکتر اقبال با سمت معاون نخست وزیر عضویت داشته در سال های خارج از وطن کوشیده است و قایع تاریخ معاصر را گردآوری نموده و در دسترس علاقمندان قرار دهد.

روزنامه کیهان که همواره کوشیده است مورخین و نویسندهای را در راه تحقیق و بررسی کمک کرده و آثار آنان و خاطره هارا منتشر سازد، درباره هر جلد از کتاب ایران در عصر پهلوی پس از انتشار اظهار نظر کرده و خوانندگان خود را از مطالب آن آگاه ساخته است.

اخیراً جلد شانزدهم ایران در عصر پهلوی با عنوان (خاطراتی از شاهان پهلوی) انتشار یافته که دکتر المولی سعی فراوان داشته که شاهان پهلوی را آنطور که بوده اند به همگان بشناساند.

درباره رضا شاه و محمد رضا شاه مطالب زیادی در سال های اخیر از طرف مقامات ایرانی و خارجی نشر یافته، ولی دکتر المولی کوشیده با بررسی دقیق، این نوشهای خاطره هارا کنار هم قرار داده و اظهار نظر درباره پهلوی اول و دوم را بر عهده خوانندگان بگذارد.

ارتшибید فریدون جم که خاطرات زیادی از رضا شاه مخصوصاً در تبعید دارد، قسمتی از خاطراتش در این جلد از کتاب نشر یافته است.

برخورد رضا شاه با روحانیون و قاطعیت پهلوی اول در مبارزه با گردشکاران و دشمنان امنیت از جمله مسائلی است که در این جلد از کتاب به نظر تان می رسد.

دکتر المولی که خود در دوران سلطنت محمد رضا شاه پهلوی در دولت و پارلمان و مطبوعات نقش مسوی داشته است، با توجه به اطلاعات خود و کسانی که در عصر پهلوی دوم مقاماتی داشته و یا با او مربوط بوده اند، مطالبی

منتشر ساخته است.

از جمله می نویسد: بعضی از سیاستمداران بزرگ معتقدند که «محمد رضا شاه با معیارهای غربی یک پادشاه مترقی بود که می خواست کشور ایران را در راه توسعه و صنعتی شدن، با سرعت پیش ببرد که این امر خود موجب گرفتاری بزرگی شد. گرچه ایران به سوی مدرنیزه شدن پیش رفت ولی در ایجاد نهادهای سیاسی مناسب پیشرفتی حاصل نگردید که فاجعه ۲۲ بهمن روی داد.

در این جلد از کتاب اشاره شده که محمد رضا شاه می خواست بعداز ۶۰ سالگی از سلطنت کناره گیری کرده و کشور را به ولی‌عهد بسپارد و در این راه اقدامات مهمی کرد ولی بحران به او مهلت نداد که به این آرزوی خود برسد. بعضی از سیاستمداران خارجی که با شاه ایران دیدار داشته اند معتقدند که محمد رضا شاه مرد سرنوشت و تقدیر بود و اعتقاد عجیبی به خداوند داشت و معتقد بود که سرانجام آنچه مقدّر است درباره او صورت خواهد گرفت.

خیلی از نویسندهای این کتاب از سیاستمداران داخلی و خارجی معتقدند که محمد رضا شاه در سیاست خارجی بسیار بصیر و مطلع بود و توانست از این طریق خدمت مهمی به کشور خود انجام دهد. درباره نفت و بالا بردن بهای آن نقش فوق العاده ای داشت که همین امر حس انتقام‌جوئی کمپانیهای نفتی را علیه او تحریک کرد و آنها نیز با فوژوی که در سرانه های همکاری جهان داشتند توطئه های بین المللی را علیه او و ثبات سیاسی ایران تقویت نمودند که تاثیر زیادی در وقایع سال ۵۷ داشت.

در این جلد کتاب ترازنامه ای از دوران حاکمیت پهلوی ها و رژیم اسلامی انتشار یافته که ارقام و اعداد نشان می دهد که عصر پهلوی دوران جهش و پیشرفت و عمران و آبادی ایران بوده و هر اندازه ترازنامه عصر پهلوی مشتبه به نظر می رسد ترازنامه رژیم اسلامی منفی است و عدد و رقم، داور حقیقی درباره این وضع می باشد.

آنچه در این جلد از کتاب از طرف اشخاص و مقامات و شخصیت های داخلی و خارجی مورد اتفاق نظر می باشد این است که متأسفانه شاهان پهلوی به حرکت فردی و خودکامگی علاقه فراوان داشته اند و رعایت حال و شخصیت کسانی را که با آنها همکاری داشتند نمی کردند، درنتیجه مکتب رجال تعطیل

شد و کسانی که باید برای کشورداری و سیاستمداری تربیت شوند مورد توجه و علاقه نبودند و بهمین جهت کشور همواره گرفتار «بله قریان گروها» شد که نتیجه اش همان وقایع شهریور ۲۰ و بهمن ۵۷ می باشد که کشور به دست کسانی افتاد که برخی از آنها صلاحیتی برای اداره امور کشور نداشتند.

قسمتی از این کتاب به سرنوشت ایرانیان سرشناس عصر پهلوی و درخشیدن جوانان ایرانی در کشورهای مختلف جهان اختصاص داده شده که نشان می دهد ایرانیان در این ۱۶ سال که درخارج از کشور به سر می برند دردانشگاه‌ها و بیمارستان‌ها و لابراتوارها و موسسات تجاری و مالی و بورسی چگونه توانسته اند هوش و استعداد خود را بروز دهند و اگر کشورشان به دست افراد فاقص‌صلاحیتی افتاده که از ایران نام «بربر» و «توريست» در رسانه‌های گروهی ساخته اند، اینها نشان داده اند که ایرانیان مظهر صلح و صفا و بشر دوستی بوده و خواستار حسن تفاهم با همه ملت‌ها و همه مذاهب و هر زنگ و پوستی هستند و ایرانیان متمند جدا از ایرانیان توریست و بیگدار و آدمکش هستند.

دکتر الموتی ضمن انتشار اسامی کسانی که توانسته اند در این ۱۶ سال با انتشار روزنامه و مجله و تأسیس رادیو و تلویزیون نام ایران را درخارج از کشور با سریلندی واحترام حفظ کنند از موسسه کیهان نام برده و چنین می نویسد: «دکتر مصباح زاده روزنامه کیهان را در لندن منتشر ساخته که توانسته نام کیهان را که از او در ایران گرفته اند در از خارج کشور زنده نگه دارد.»

فصلی از این کتاب به سرنوشت ایرانیان مخصوصاً مقامات سیاسی و نظامی بعد از واقعه ۲۲ بهمن اختصاص داده شده و اسامی اعدام شدگان و کسانی که توانسته اند از کشور بگریزند و محل اقامات و فعالیت خیلی از ایرانیان سرشناس اعلام شده است.

در این جلد، به «اعدام‌ها» اشاره شده که دکتر الموتی چنین می نویسد: «بالاعلام حاکمیت رژیم جمهوری اسلامی، هنگامی که در پشت بام مدرسه رفاه امیران ارتش به جو خد اعدام سپرده شدند و حشت و ارعاب سراسر کشور را فرا گرفت و اعدامها ادامه یافت، وضع به صورتی درآمد که خود مقامات جمهوری اسلامی گفتند خلخالی مثل گوسفند سرانسان هارا می برد. ضمناً نویسنده اسامی اعدام شدگان، از جمله نام فرزند صادق سرمد شاعر معاصر را

برده که جزو اعدام شدگان بوده و به این شعر سرمهد اشاره کرده است:
این همه از کشته ها شد پشته وزسرها منار
تو نگفتی کاین شهیدان را کجا ملجالستی
در قسمت آخر این کتاب اسمی کلیه غایبندگان مجلس شورای اسلامی در دوران
مشروطیت و همچنین اسمی سناتورها منتشر شده است.

کاری بزرگ در راه تنظیم تاریخ معاصر ایران
مجله پژواک ایران چاپ هلنند درباره جلد شانزدهم ایران در عصر پهلوی
چنین نوشته است:

جلد شانزدهم از سری کتابهای تاریخی ایران در عصر پهلوی نوشته و
تحقيق دانشمند گرامی دکتر مصطفی الموتی انتشار یافت و بدین ترتیب کتاب
تحقيقی و بی نظیر «ایران در عصر پهلوی» قدم به شانزدهمین جلد خود گذاشت.
هر چند که نویسنده دانشمند این سری کتابهای تاریخی جلد شانزدهم را خاتمه
کتابهای ایران در عصر پهلوی می داند، ولی باز به گفته ایشان هنوز تاریخ
عصر پهلوی به صورت کامل و جامع تنظیم نگردیده است.

در جلد شانزدهم، دکتر الموتی خاطراتی از شاهان پهلوی را نقل می کند و
کار عظیم فهرست بندی اسامی ۱۶ جلد منتشر شده را به انجام می رساند.
دکتر الموتی در پیشگفتار جلد شانزدهم می نویسد: سپاس به درگاه
پروردگار بزرگ که مرا یاری کرد تا بتوانم دوراز وطن، شانزده جلد کتاب
درباره عصر پهلوی تهیه و منتشرسازم و رویدادها را آنطوری که گفته اند و
نوشته اند و یا شخصاً شاهد آن بوده ام با بی طرفی و بی نظری و برکنار از حب
و بغض درسترس علاقمندان قرار داده و مورخین را در راه تنظیم تاریخ معاصر
ایران یاری کنم.

مجله پژواک ایران به نویسنده دانشمند دکتر الموتی «خسته نباشد»
گفته و صمیمانه به پایان رساندن این کارشاق و بزرگ را تبریک گفته و با خواجه
شیراز هم صدا شده و می گوید:

کنون که در چمن آمد گل از عدم به وجود
بنفسه در قدم او نهاد سر به سجود
بود که مجلس حافظ به مین تربیتش
هر آنچه می طلبد باشدش به وجود

گنجینه‌ای از تاریخ معاصر

روزنامه سام چاپ لندن ضمن مقاله‌ای درباره کتابهای «ایران در عصر پهلوی» چنین می‌نویسد: میهن پرستان و خدمتگذاران عصر پهلوی به ویژه گردانندگان کشور و دولتمردان به هیچوجه ایران و ایرانی را ازیاد نمی‌برند. نویسنده که سالها قلم به دست دارد و مشکلات نشر را می‌داند به اهمیت کاری که صورت گرفته خوب واقف است. ما نیز با قام مشکلات به انتشار سام ادامه می‌دهیم.

منظور از ذکر این مقدمه سپاسگذاری از استاد دانشمند دکتر مصطفی الموتی است که متأسفانه روزنامه‌های ایرانی زیان‌شان قاصر از انجام وظیفه خود بوده و من نه آنکه به سپاسگزاری اکتفا نمی‌کنم، بلکه خودرا موظف می‌دانم دست استاد راصمیمانه بفشارم، همان دستی که توانست شانزده جلد کتاب یعنی گنجینه‌ای از تاریخ پنجاه و اندری سال ایران را تالیف و به ملت ایران و به ویژه نسل‌های بعدی هدیه کند.

انتشار این شانزده جلد کتاب که مطمئناً جلد‌های دیگری را نیز در برخواهد گرفت خدمت بزرگی است به مورخان - دانشمندان - محققین و صاحبان قلم و ارباب جراید و فارسی زیانان.

بنا بر وظیفه ام ضمن سپاسگذاری از همت والا و درایت و کفایت دانشمند گرامی دکتر مصطفی الموتی که یک و تها مبادرت به انجام این مهم نمود و بدون تبعیض و جنبه‌های خصوصی و درنهایت بی طرفی و دورازهرگونه جانبداری و حب و بعض فقط عشق به ایران و خدمت به ایرانی چنین مجموعه نفیسی را تدوین و در اختیار ایرانیان گذاشت از خداوند متعال برای ایشان و سایر محققین خواستار تقدیرستی و موفقتی بوده و یقین داریم که سری کتابهای ایران در عصر پهلوی با جلد شانزدهم پایان نخواهد یافت و دانشمند بزرگوار به این خدمت قناعت نخواهد کرد. توفیق روزافزون ایشان آرزوی ما است.

بازیگران سیاسی از مشروطیت تا سال ۱۳۵۷

از روز ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ شمسی که مظفرالدین شاه قاجار فرمان مشروطیت را توشیح کرد تا روز ۲۲ بهمن ماه ۱۳۵۷ که رژیم سلطنت در ایران سقوط نمود در کشورما افراد و شخصیت هائی حاکمیت داشته اند که تاکنون مرور کاملی به زندگی سیاسی و اجتماعی و شخصی آنها نشده و لازم بود که بیوگرافی و روزشمار زندگی و قسمتی از کارهای آنان در مجموعه ای گردآوری شود زیرا نویسنده معتقد است که در این مدت انسانهایی مصدر شغل و مقام بوده اند که برخی موفق به انجام خدماتی شده و گروهی نیز مرتکب اشتباهاتی گردیده و تعدادی نیز روابطی با خارجیها داشته و تنی چند با اسناد و مدارک منتشره از سوی خارجیها رشوه گرفته اند تا کاری انجام دهند. بطور کلی هزاران انسان خدمتگذار بوده اند که عشق خدمت به وطن را داشته و با حسن نیت کارهایی کرده و لغزش هائی هم داشته اند که کوشش خواهد شد در این سلسله انتشارات به معرفی (بازیگران سیاسی) عصر مشروطیت بپردازم. البته زندگی شاهان قاجار و پهلوی که درباره آنان کتاب و نشریات زیادی وجود دارد در این مجموعه دیده نمی شود فقط اشاره کوتاهی به زندگی سردار سپه شده که مدتی نیز نخست وزیر ایران بوده است.

تردید ندارم که تنظیم چنین مجموعه‌ای کاری بسیار مشکل می‌باشد آن هم بادوری از وطن خالی از نقص و اشتباه نخواهد بود ولی تلاش کرده‌ام تا هر اندازه امکان دارد در کمال بیطرفی به معرفی بازیگران سیاسی ایران بپردازم.

الف - نایب السلطنه در ایران

در این مدت در ایران سه تن به مقام (نیابت سلطنت) رسیده‌اند که عبارتند از:

- ۱- علیرضا خان قاجار (عضدالملک)
- ۲- میرزا ابوالقاسم خان قراگوزلو (ناصرالملک همدانی)
- ۳- شهبانو فرج پهلوی (دبیا)

عضدالملک مدت ۱۸ماه و ناصرالملک مدت ۶۴ماه نایب السلطنه ایران بوده‌اند. عضدالملک هیچ دخالتی در کارها نمی‌کرد ولی ناصرالملک در همه کارها دخالت داشت و حتی از اروپا می‌خواست کابینه‌ها را اداره کند که وقتی احمدشاه به سن قانونی رسید دوره نیابت سلطنت او هم پایان یافت.

شهبانو فرج با اینکه با تغییر قانون اساسی در مجلس مؤسسات عنوان نیابت سلطنت یافت ولی حتی یک روز هم در این مقام قرار نگرفت.

ب - نخست وزیران ایران

ایران از بد و مشروطیت تاسال ۵۷ که رژیم سقوط کرد ۴۳ نخست وزیر داشته است، که بعضی یکبار و برخی چند بار به مقام نخست وزیری رسیده‌اند که عبارتند از:

- ۱- میرزانصرالله خان پیرنیا (مشیرالدوله)

- ٢ - سلطانعلی خان وزیر افخم (وزیرقاایا)
- ٣ - میرزا علی اصغرخان اتابک (امین السلطان)
- ٤ - میرزا احمدخان مشیرالسلطنه
- ٥ - میرزا ابوالقاسم خان قراگوزلو (ناصرالملک همدانی)
- ٦ - میرزا حسینقلی خان نظام مافی (نظام السلطنه)
- ٧ - میرزا جوادخان سعدالدوله
- ٨ - محمدولیخان تنکابنی خلعت بری (سپهسالاراعظم)
- ٩ - میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی المالک)
- ١٠ - نجفقلی خان بختیاری (صمصام السلطنه)
- ١١ - میرزا محمدعلی خان علاء (علاه السلطنه)
- ١٢ - میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله)
- ١٣ - عبدالmajید میرزا (عین الدوله)
- ١٤ - عبدالحسین میرزا فیروز (فرماننفرما)
- ١٥ - میرزا حسن خان وثوق (وثوق الدوله)
- ١٦ - فتح الله خان اکبر، سردار منصور (سپهبدار رشتی)
- ١٧ - سید ضیاء الدین طباطبائی
- ١٨ - میرزا احمدخان قوام (قوام السلطنه)
- ١٩ - رضاخان سردارسپه
- ٢٠ - میرزا محمدعلی خان فروغی (ذکاء الملک)
- ٢١ - میرزا مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه)
- ٢٢ - محمودخان جم (مدیر الملک)
- ٢٣ - دکتراحمد متین دفتری
- ٢٤ - رجبعلی منصور (منصورالملک)
- ٢٥ - علی سهیلی
- ٢٦ - محمدمساعد مراغه ای (ساعدهالوزاره)
- ٢٧ - مرتضی قلی خان بیات (سهام السلطان)

- ۲۸- ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)
- ۲۹- محسن صدر (صدرالاشراف)
- ۳۰- عبدالحسین هژیر
- ۳۱- سپهبد حاج یعلی رزم آرا
- ۳۲- حسین علاء
- ۳۳- دکتر محمد مصدق (صدق السلطنه)
- ۳۴- سپهبد فضل الله زاهدی (بصیر دیوان)
- ۳۵- دکتر منوچهر اقبال
- ۳۶- مهندس جعفر شریف امامی
- ۳۷- دکتر علی امینی
- ۳۸- امیر اسدالله خان علم
- ۳۹- حسنعلی منصور
- ۴۰- امیر عباس هویدا
- ۴۱- دکتر جمشید آموزگار
- ۴۲- ارشبد غلام رضا ازهاری
- ۴۳- دکتر شاپور بختیار

ج - رؤسای مجلس شورای اسلامی

از بدرو مشروطیت تا سقوط رژیم در ایران ۲۴ دوره قانون گذاری داشته ایم که طی آن حدود سه هزار نفر به نایندگی مجلس شورای اسلامی انتخاب شده اند. در این مدت ۱۷ نفر به ریاست مجلس شورای اسلامی انتخاب گردیده اند.

اولین رئیس مجلس شورای اسلامی ایران مرتضی قلی خان هدایت (صنیع الدوله) و آخرین رئیس مجلس شورای ملی دکتر جواد سعید بودند که اولی در میدان بهارستان ترور و آخری نیز در رژیم جمهوری اسلامی به جوخد اعدام سپرده شد.

اولین نواب رئیس مجلس و ثوق الدوله و امین الضرب و آخرین نواب

رئیس دکتر حسین خطیبی و دکتر مصطفی‌الموتی بوده اند.

روسای مجلس شورای اسلامی عبارتنداز:

- ۱- مرتضی قلیخان هدایت (صنیع‌الدوله)
- ۲- محمودخان علامیر (احتشام‌السلطنه)
- ۳- میرزا اسماعیل خان ممتاز (متاز‌الدوله)
- ۴- میرزا صادق خان صادق (مستشار‌الدوله)
- ۵- میرزا محمدعلی خان فروغی (ذکاء‌الملک)
- ۶- میرزا حسن خان پیرنیا (مؤمن‌الملک)
- ۷- میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی‌المالک)
- ۸- سید محمد تدین
- ۹- حسین دادگر (عدل‌الملک)
- ۱۰- میرزا حسن خان اسفندیاری نوری (محتشم‌السلطنه)
- ۱۱- سید محمد صادق طباطبائی
- ۱۲- رضا حکمت (سردار‌فاخر)
- ۱۳- دکتر سید حسن امامی (امام جمعه تهران)
- ۱۴- آیة‌الله سید ابوالقاسم کاشانی
- ۱۵- دکتر عبدالله معظمی
- ۱۶- مهندس عبدالله ریاضی
- ۱۷- دکترو جواد سعید

د - روسای مجلس سنا

از بدومشروعیت درباره تشکیل مجلس سنامرتباً بحث می‌شد زیرا در قانون اساسی به آن اشاره شده بود ولی تا سال ۱۳۲۷ که دولت حکیمی لایحه تشکیل مجلس سنا را به مجلس شورای اسلامی داد تشکیل این

مجلس به تأخیر افتاد.

نخستین دوره انتخابات مجلس سنا دو درجه ای بود که مردم تهران ۷۵ نفر را انتخاب می کردند و آنها ازین خود ۱۵ سناتور را انتخاب می نمودند که بعداً انتخابات یک درجه ای شد و هر ۱۵ نفر نایندگان مجلس سنا از تهران با رأی مردم انتخاب می گردیدند. سی نفر از سناتورها هم انتصابی بودند که با فرمان شاه عنوان سناتوری می یافتدند که همیشه داوطلب سناتوری انتصابی خیلی زیاد بود که رجال معتبر کشور از این عنوان برخوردار بودند (در سنا ۳۰ سناتور انتصابی و ۳۰ سناتور انتصابی بودند که نیمی از این تعداد متعلق به تهران و نیمی دیگر متعلق به استان های کشور بود).

در این مدت پنج تن به ریاست مجلس سنا انتخاب شده اند که عبارتند از:

- ۱- سیدحسن تقی زاده
- ۲- ابراهیم حکیمی (حکیم الملک)
- ۳- محسن صدر (صدرالاشراف)
- ۴- مهندس جعفر شریف امامی
- ۵- دکتر محمد سجادی

سه تن از رؤسای مجلس سناسابقه نخست وزیری داشته اند مه عبارتند از:

حکیمی - صدرالاشراف - مهندس شریف امامی و دو تن دیگر از رجالی بوده اند که سالها مشاغل مهمی داشته و چند بار نیز قرار بود نخست وزیر شوند ولی این کار صورت نگرفت. (تقی زاده و دکتر سجادی) تنها رئیس مجلس سنا که زنده است و در نیویورک بسر می برد مهندس شریف امامی است که مشغول تهیه خاطرات خود می باشد.

ه - روسای مجلس مؤسسان

با این که قانون اساسی و متمم آن در دوره اول مجلس شورای ملی تصویب شده ولی مقرر گردید هرگونه تغییری در آن با مجلس مؤسسان باشد. بهمین جهت در دوران مشروطیت سه بار مجلس مؤسسان تشکیل شد.

نخستین مجلس مؤسسان در سال ۱۳۰۴ تشکیل شد تا خاندان قاجار را خلع و سلطنت را در خاندان پهلوی مستقر سازد.

دومین مجلس مؤسسان در سال ۱۳۲۸ تشکیل شد تا اصل ۴۸ قانون اساسی را مورد تجدید نظر قرار داده و حق انحلال مجلسین را به شاه بدهد.

سومین مجلس مؤسسان در سال ۱۳۴۶ تشکیل گردید که اصول قانون اساسی را درباره نیابت سلطنت تغییر داده و شهبانو فرح مادر و لیعهد را مادام که ولیعهد به سن قانونی نرسیده به عنوان نائب السلطنه تعیین نماید.

روسای سه مجلس مؤسسان عبارتند از:

- ۱- صادق صادق (مستشار الدوله)
- ۲- سید محمد صادق طباطبائی
- ۳- مهندس جعفر شریف امامی

چون در دومین مجلس مؤسسان اختیاراتی به کنگره داده شد (متشكل از نایندگان دومجلس) تا موادی از قانون اساسی را مورد بررسی قرار دهند بهمین جهت یکبار در اردیبهشت ماه سال ۱۳۳۶ کنگره به ریاست صدرالاشراف تشکیل گردید.

و - نامزدهای نخست وزیری و وزرای دربار

تنی چند از رجال کشور برای قبول پست نخست وزیری دعوت شده اند ولی آنها نپذیرفتند و یا موجباتی فراهم شد که نتوانند به این مقام برسند. وزرای دربار عصر پهلوی که نقش مهمی در تاریخ معاصر داشته اند. گروهی دیگر از رجال و شخصیت های سیاسی و نظامی که در این مدت مهم از تاریخ ایران مسئولیت هائی داشته یادچار سرنوشتی شده اند که از نظر ثبت در تاریخ لازم به نظر رسید سعی خواهشده در این مجموعه روزشمار زندگی آنها به چاپ برسد.



دکتر غلامحسین صدیقی



عبدالله انتظام

دکتر غلامحسین صدیقی و عبدالله انتظام دو تن از شخصیت های خوشنام کشور بودند که شاه علاقه داشت نخست وزیری را بپذیرند ولی آنها شرایطی برای پذیرش این شغل پیشنهاد کردند و سرانجام از قبول این مسئولیت عذرخواستند.

روزشمار زندگی

علیرضاخان امیرسلیمانی (عضو‌الملک)

- ۱- علیرضاخان قاجار (عضو‌الملک) پسردانی ناصرالدین شاه و از درباریان قاجار بود که همراه ناصرالدین شاه به عتبات واروپا مسافرت کرد.
- ۲- مدتها حاکم مازندران گردید و صاحب املاک مرغوبی در این استان زرخیز شد.
- ۳- در زمان شاهان قاجار (عضو‌الملک) عنوان رئیس ایل قاجار را داشت و به او (خان‌دائی) می‌گفتند و بسیار محترم و با آبرو بود و ظاهر الصلاح و متدين بنظر می‌رسید.
- ۴- وقتی مجلس عالی محمدعلی شاه را از سلطنت خلع نمود احمد شاه به سلطنت رسید ولی چون به سن قانونی نرسیده بود عضو‌الملک به عنوان نایب‌السلطنه انتخاب گردید که مدت یک سال و شش ماه این مقام را تصدی کرد.
- ۵- عضو‌الملک مقام نیابت سلطنت را با وقار اداره می‌کرد و در کارها دخالتی نمی‌نمود و در مدت تصدی خود از هرگونه اعمال نفوذ و دخالت برکنار بود.
- ۶- عضو‌الملک در ۹۰ سالگی به علت کسالت ریه در تهران درگذشت و جانشین او ناصرالملک شد که در همه کارها دخالت داشت.



عنه

نخستین نایب السلطنه ایران

در دوره سلطنت قاجارکه همه اختیارات مملکت در دست شاه بود و وقتی به سفر می رفت برای خود (نایب السلطنه ای) تعیین می کرد. از جمله عباس میرزا (نایب السلطنه) فرزند فتحعلیشاه می باشد که رسماً از طرف شاه این عنوان را یافت (ولیعهد و نایب السلطنه).

(کامران السلطنه) پسر سوم ناصرالدین شاه که چندبار (نایب السلطنه) شد در ۱۱ سالگی هنگام سفر شاه به خراسان و در ۱۰ سالگی موقع سفر به عتبات عالیات و همچنین در اولین سفر ناصرالدین شاه به اروپا با اینکه کامران میرزا ۱۸ سال داشت و باز هم نایب السلطنه شد و این لقب برای او باقی ماند. در سفر دوم ناصرالدین شاه امور مملکت بین کامران میرزا و میرزا یوسف مستوفی المالک و میرزا حسین سپهسالار تقسیم گردید. یک بار هم مظفرالدین شاه ولیعهد را از تبریز خواست تا با عنوان نیابت سلطنت و در غیاب شاه کارها را اداره کند.

نایب السلطنه رسمی و قانونی وقتی تعیین گردید که احمد شاه قبل به سن قانونی نرسیده بود.

چگونگی عزل محمد علیشاہ و نصب احمد شاہ و تعیین نخستین نایب السلطنه قانونی در ایران

بعد از حمله قوای سردار اسعد بختیاری از جنوب و قوای سپهسالار تنکابنی و مجاهدین از شمال به تهران محمد علیشاہ مغلوب گردید و شاه مستبد پس از ۲۷ ماه سلطنت به سفارت روس در زرگنده پناه برد. یک کمیسیون عالی از مشروطه خواهان تشکیل شد که محمد علیشاہ را از سلطنت خلع و احمد شاه را قبل از رسیدن با سن قانونی به سلطنت برگزید و علیرضا خان عضدالملک رئیس ایل قاجار به نیابت سلطنت تعیین گردید.

اعضای این کمیسیون که (مجلس عالی) لقب یافت ۲۸ نفر بودند که نقش مهمی در تاریخ ایران داشته اند یعنی توانستند شاهی را از سلطنت خلع و شاهی را به سلطنت منصوب نمایند. این عده از بین سه هزار نفر مشروطه خواه انتخاب شدند که در مجلس اجتماع کرده بودند از این جهت اسماء آنها منتشر می گردد:

صدرالعلماء (از روحانیون آزادیخواه) - میرزا سید محمد امام زاده (بعد امام جمعه تهران شد) - سید محمد بهبهانی (آیة الله) - صنیع الدوله هدایت - حسن وثوق (وثوق الدوله) - مستشار الدوله صادق - ابراهیم حکیمی (حکیم الملک) - حسینقلی نواب - میرزا محمد خراسانی - وحید الملک شبیانی - حاج سید نصرالله سادات اخوی - حاج محمد علی تاجر - حاج سید محمد تاجر - سالار حشمت - مرتضی قلیخان بختیاری (فرزند صماصم السلطنه) - عُمیدالسلطنه - میرزا علی محمد خان (تریبیت) - میرزا سلیمان خان میکده - نظام السلطنه خواجه نوری - آقامیرزا غفار (غفار یگانه معروف به سالار منصور پدردکتر یگانه) - عُمیدالحكماء - معزالسلطنه - (متهم به قتل آقابالاخان سردار) - احمد قوام (قوام

السلطنه) - میرزا یانس کسمائی - میرزا طاهر تنکابنی.
مجلس عالی فرمان انتصاب احمدشاه را توسط هیئتی مرکب از
سید محمد بهبهانی و سید محمد امام زاده و نظام الملک و موئیق الدوله و
شاهزاده ناظر و علاء الدوله و علاء الملک برای احمد شاه ارسال نمود که
متن آن چنین است:

۱۳۲۷ جمادالثانیه

به عرض پیشگاه اقدس اعلیحضرت همایون شاهنشاهی سلطان
احمدشاه خلدالله ملکه و سلطانه. چون اعلیحضرت محمدعلی میرزا پدر
والامقام اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی برحسب مقتضیات وقت از تقلد
امر خطیر سلطنت معاف شدند و به موجب ماده سی و شش و سی و هفت
قانون اساسی در مجلس فوق العاده ای که در ۱۷ جمادالثانیه در عمارت
بهارستان منعقد گردید سلطنت به اعلیحضرت اقدس شاهنشاهی مقرر و
اعلان شد و نیابت سلطنت موقتاً به عهده حضرت مستطاب اشرف عالی
عضدالملک دامت شوکته واگذار گردید تابعه از انعقاد پارلمان به موجب
ماده ۳۸ قانون اساسی قرار قطعی دریاب نیابت سلطنت داده شود،
مراتب معروضه فوق از طرف مجلس عالی فوق العاده رسماً به توسط
مبعوثین آن مجلس عالی به پیشگاه سریر اعلیٰ ابلاغ و اعضای این
مجلس از طرف عموم ملت تبریکات صمیمانه خود را تقدیم حضور
با هرالنور همایونی داشته و از خداوند متعال مستنلت می کنند که سلطنت
مشروطه آن اعلیحضرت برای عموم اولاد ایران به انواع میامن و
تبریکات مشحون و ترقی و سعادت این مملکت در سایه توجهات خسروانه
حاصل و کامل گردد.

کمیسیون عالی ضمناهیشت وزیران را به این ترتیب تعیین نمود:
سپهبدار تنکابنی وزیر جنگ - سردار اسعد بختیاری وزیر داخله - ناصر
الملک وزیر خارجه - مستوفی‌المالک وزیر مالیه - فرماننفرما وزیر عدلیه -

صنیع الدوله وزیر علوم - سردار منصور رشتی وزیر پست و تلگراف - (پسرم خان ارمنی رئیس نظمیه). مستوفی المالک با حفظ سمت وزیر دربار احمدشاه نیز گردید.

سپس سپهبدار اعظم (خلعت بری) و سردار اسعد اعلام کردند: چون اوضاع مملکت ایران نشان می دهد که استقرار نظم و امنیت مملکت و برقاری حقوق و اطمینان قلوب ملت بدون تغییر سلطنت ممکن نبود و چون شاه سابق (محمد علی شاه) از تنفر ملت به خود کاملاً آگاه بود، به این جهت در سفارت روس تحت حمایت انگلیس و روس متحصن گردید و به میل خود از تاج و تخت ایران استعفا نموده است. لهذا در نبودن سنا و مجلس شورای اسلامی نظر به لزوم موقع، مجلس فوق العاده عالی در جمعه ۷ جمادی الآخر ۱۳۲۷ قمری برابر با ۵ تیرماه ۱۲۸۸ شمسی و ژوئن ۹۱۹۰ میلادی (سلطان احمد میرزا) ولیعهد ایران به شاهنشاهی انتخاب گردیده است.

سپهبدار اعظم وزیر جنگ - علیقلی سردار اسعد وزیر داخله

تصمیم مجلس عالی و نامه عضدالملک

مجلس عالی تصمیم خود را درباره نیابت سلطنت چنین اعلام داشت: (نيابت سلطنت را عجالتاً به حضرت مستطاب اشرف عضدالملک تفویض نمود که بعداز تشکیل پارلمان بنا به ماده ۳۸ قانون اساسی در باب نیابت سلطنت موافق مقتضیات وقت قرار قطعی داده شود.)

عضدالملک هم در پاسخ مجلس عالی چنین گفت: «از حسن ظنی که عموم ملت و مجلس عالی فوق العاده به این بنده اظهار نموده و بنده را موقتاً به نیابت سلطنت ایران منصوب و مفتخر نمود تشکرات فائقه خود را اظهار می نمایم و امیدوارم به دستیاری خیرخواهان وطن و روسای ملت و همراهی مجاهدین غیر قمند که اقدامات آنها موجب خدمات لایقه و

تحصیل موجبات ترقی مملکت موفق شده این حسن عقیده عمومی را به اظهار عملیات و ابراز خدمات تکمیل نمایم.

عضدالملک در آذرماه ۱۲۸۸ در جلسه رسمی مجلس شوراییلی به عنوان نایب السلطنه انتخاب گردید و با حضور آیات عظام مراسم تحلیف به عمل آمد. عضدالملک فرمان نخست وزیری سپهسالار تنکابنی را صادر کرد. پس از استعفای سپهسالار از طرف عضدالملک با تصویب مجلس فرمان نخست وزیری مستوفی المالک صادر گردید.

مهدی بامداد می نویسد: علیرضاخان قاجار(عضدالملک) پسرموسی خان دائی ناصرالدین شاه در سال ۱۳۲۸ قمری متولدشد و در زمان سلطنت محمد شاه و سالوات اولیه سلطنت ناصرالدین شاه (غلام بچه) بوده و بعد پیشخدمت مخصوص شاه گردید. وقتی ناصرالدین شاه می خواست صدراعظم نوری را از صدارت عزل کند، علیرضاخان و جمعی دیگر این خبر را به صدراعظم دادند که شاه عصبانی شد و علیرضاخان و آن عده را به چوب بسته از دربار اخراج کرد. ولی چون موسی خان پدر علیرضاخان برادر صلبی مهدعلیا مادر ناصرالدین شاه بود، دویاره به دربار آورده شد و اعتباری پیدا کرد که حتی وقتی ناصرالدین شاه خواست گنبد عسگرین را در کاظمین طلا کند و قرار شد مأموریت به یکی از رجال درباری واگذار شود بلافاصله با کشمک مهد علیا این مأموریت را بر عهده گرفت و خشت های طلارا به کاظمین برد و روی گنبد نصب کرد و به تهران بازگشت.

عضدالملک تقریباً مقرب شاه گردید. همراه ناصرالدین شاه یکبار به عتبات و دویار به اروپا رفت. بعد اخوانسالار (نااظر آشپزخانه سلطنت) و حاکم مازندران گردید که اشخاصی را به نیابت به آن استان می فرستاد و املاک مرغوب فراوانی برای خود دست و پا کرد و تدریجاً مهرداری شاه

و ایلخانی گری قاجار بر عهده او قرار گرفت.

عضدالملک سواد زیادی نداشت و لی ظاهر الصلاح - متدين - عالی طبع و بسیار حیثیت دوست بود. چون برادرزاده مهدعلیا و دائی زاده ناصرالدین شاه بود اورا (خاندانی) می گفتند و شاه تصدی چند سازمان را به او سپرد.

عضدالملک در وقایع رزی و شورش مردم درباره تنباکو رابط شاه با علماء بود و به خانه میرزا حسن آشتیانی آمد و رفت داشت.

عضدالملک در زمان ناصرالدین شاه - مظفرالدین شاه - محمد علی شاه شخص خیلی محترمی بود و واسطه بین شاه و ملت و دولت گردید و سعی داشت که کدورتها را با کدخدا منشی حل کند و چون مرد نیک فطرتی بود غالباً وساطتش مؤثر واقع می شد. درمورد تأسیس عدالتخانه که علماء از حضرت عبدالعظیم به قم رفته بودند، عضدالملک و نظام الدوله از آنان دلخواهی کردند و درنتیجه علماء از قم بازگشتنند.

وقتی هم محمدعلیشاه از مجلس عصبانی بود، عضدالملک به عنوان رئیس ایل قاجار پیشنهاد کرد که موقتاً مجلس تعطیل شود تا شاه امنیت را به کشور بیاز گرداند، ولی مجلس چنین درخواستی را نپذیرفت. مدت نیابت سلطنت عضدالملک یک سال و شش ماه طول کشید که درسن ۹۰ سالگی درگذشت.

اعتمادالسلطنه هم درباره او می نویسد: عضدالملک از منسویان شاه است. خوشبخت و مالدار و درخست و امساك به اعلى درجه اشتهر. اما متدين و پاک فطرت و پاکیزه سرشت است. در راه خدمت به شاه از بذل مال و جان عزیز مضایقه ندارد. شخص نازنینی می باشد. متشرعی است که نه اصول را می داند و نه فروع را درک می کند حتی قرآن را غلط می خواند. دلش خوش است که مردم خیلی به او احترام می

گذارند. وقتی شاه دچار کسالت می‌شود خیلی زود به گریه می‌افتد تا در نظر جلوه کند که تنها دوست سلطنت او است.

عضدالملک به مرض ریه در شهر بورماه ۱۲۸۹ شمسی در ۹ سالگی درگذشت و جنازه اش با تشریفات رسمی حمل و در کنار سلاطین قاجار در حضرت عبدالعظیم به خاک سپرده شد. چون در آن ایام مجلس وجود داشت برای انتخاب نایب السلطنه جدید در جلسه مورخ اول مهرماه ۱۲۸۹ مجلس شورای ایلی رأی گرفته شد. مجلس به دونفر نامزد (نیابت سلطنت) رأی داد. که ناصرالملک ۴۰ رأی و مستوفی المالک ۲۸ رأی داشت. ناصرالله که در اروپا بسر می‌برد به مجلس چنین پاسخ داد:

«چون سلطنت و نیابت سلطنت مقامی است غیرمسئول و بیطرف و باید مورد احترام و اعتماد عموم افراد و نایندگان ملت باشد و نایندگان مجلس شورای ملی متفقا به او رأی بدهند و از اختلاف و دودستگی و حب و بغض سیاسی دور باشد و باهمه دستجات و احزاب با بیطرفی کامل رفتار و سلوك نماید در صورتی می‌توانم مقام نیابت سلطنت را قبول و به وظایف آن عمل نمایم که مجلس شورای ایلی به اتفاق آراء به من رأی بدهند درغیراین صورت از قبول آن معذورم.»

سرانجام پس از چند روز کشمکش اتفاق نظر حاصل گردید و به ناصرالملک که در اروپا به سرمی برداشت متفقا تلگراف کردند از خارج به ایران آمده عهده دار مقام نیابت سلطنت شود.

سیدعلی محمد دولت آبادی می‌نویسد:

پس از فوت عضدالملک و دفن او ناصرالملک وارد تهران شد و از مجلس اکثریت ثابت مطالبه نمود. وزراء استعفا دادند، قبول نکرد و گفت تا وزرای جدید معین نشوند استعفای شما پذیرفته نیست.
بامردم مهربانیها کرد، با طبقات مختلف به اندازه فراخور حالشان

تفقد نمود. روز ۲۲ صفر ۱۳۲۹ نایب السلطنه بر حسب رأی اکثریت سپهدار اعظم را رئیس وزراء معرفی کرد ولی رسمی نبود فقط دست خط رئیس وزراء را برای تشکیل کابینه دادند. روز دوم ربیع الاول نایب السلطنه به مجلس آمد در حضور علماء و سفرا و قاشاقی زیاد قسم خورد و نطق مفصلی کرد. تشریفات ورود و آداب سلطنتی را منع نموده قریب نیمساعت در مجلس نشسته لایحه نمره ۲ را خواند و با کمال بشاشت مجلس برگزار شد و از روز دوم نایب السلطنه رسمی و به کار مشغول شد.

حاج عزمالله اردلان درباره عضدالملک چنین می نویسد:
وقتی محمدعلی میرزا خلع شد و سلطان احمد شاه صفير به سلطنت رسید کمیته انقلاب مرکب از مجاهدين و محمدولی سپهسالار و سردار اسعد بختياری برای نياخت سلطنت، عليرضاخان عضدالملک بزرگ خاندان قاجار راتعيين نمودند. سردار مخصوص فرزند عضدالملک شهر همشيره من بود و به اين مناسبت ما ارتباط نزديك داشتيم. او هيج تغييري در زندگي خود نداد. هميشه با عبا و كلاه پوست بخارا و ريش گندم گون بلند دو زانو روی زمين می نشت و از مردم پذيرائي می کرد و به کارهای سلطنت رسیدگی و فرامين را امضاء می نمود.

وقتی عضدالملک در گذشت درباره انتخاب نایب السلطنه اختلاف شد. سردار اسعد و دموکراتها طرفدار مستوفی الممالک بودند ولی اعتدالی ها و عده اي از بيطرتها طرفدار ناصرالملک قراگوزلو. ضمنا ظل السلطان هم اشخاص را راه انداخته خرج هائی می کرد که انتخاب شود ولی نایندگان وطن پرست مانع موفقیت او شدند. سردار اسعد با اينکه يکايند وكلا را می ديد که به مستوفی الممالک رأى بدنهن با وجود اين ناصرالملک ۴ رأى و مستوفی الممالک ۲۸ رأى داشت. سید محمد صادق طباطبائي و حاج سید نصرالله اخوي و مستشار الدوله صادق و ممتاز الدوله از طرفداران

ناصرالملک بودند. وقتی رأی اعلام گردید چراغ برق مجلس روشن شد و
وکلا آن را به فال نیک گرفتند. شاید از این کیخسرو رئیس مبادرت
مجلس این دستور را داده بود. بعد ناصرالملک رأی اتفاق آراء خواست
که تقریبا همه نمایندگان به او رأی دادند.



احمدشاه قبل ارسیدن به سن قانونی به سلطنت رسید. تا سن ۲۰ سالگی
عضدالملک و ناصرالملک با عنوان (نیابت سلطنت) بر امور کشور پرستی
داشتند.

روزشمار زندگی

میرزا ابوالقاسم خان قراگوزلو(ناصرالملک همدانی)

۱- ابوالقاسم قراگوزلو از نواده‌های ناصرالملک همدانی در سال ۱۲۸۲ قمری در همدان متولد شد. پس از تحصیلات مقدماتی در ایران به انگلستان فرستاده شد و از دانشگاه آکسفورد فارغ التحصیل گردید و با خیلی از رجال وقت انگلستان همکلاس بود که برآنان حتی از نظر درسی برتری داشت.

۲- پس از مراجعت به ایران لقب (ناصرالملک) به او داده شد و در چند کابینه وزیر شد تا سرانجام به مقام رئیس وزرائی رسید. با محمد علی شاه درافتاد که اورا در کاخ سلطنتی به زنجیر بست و می‌خواست بکشد که غایبینده سفارت انگلستان بدیدن شاه رفت و خواستار آزادی او شد و از تهران به انگلستان رفت.

۳- بعد از فوت عضدالملک از طرف مجلس شورای اسلامی به عنوان نایب السلطنه انتخاب گردید و به ایران آمد و وقتی احمد شاه به سن قانونی رسید از کارکناره گیری نمود.

۴- میرزا ابوالقاسم خان قراگوزلو(نایب السلطنه) زیاد با مشروطه و مجلس شورای ملی و حکومت دموکراسی و آزادی برای مردم ایران موافق نبود و با قدرت می‌خواست مملکت را اداره کند آن هم از راه دور یعنی از انگلستان. در زبان انگلیسی به حدی تسلط داشت که توانست (اتللو شکسپیر) و (تاجر و نیزی) را ترجمه کند.

۵- ناصرالملک قراگوزلو ۶۴ماه نایب السلطنه بود و در سال ۱۳۰۶درسن ۶۴ سالگی در تهران درگذشت. یک فرزندش داماد تیمورتاش بود که وقتی تیمورتاش مغضوب گردید دختر او را اطلاق داد و دخترش هم زن حسین علاء بود که سالهان خست وزیر ایران گردید. فرزند دیگرش هم مدتها رئیس تشریفات دربار محمد رضا شاه پهلوی بود.



میرزا ابوالقاسم خان ناصرالملک

دومین نایب السلطنه ایران

فارغ التحصیل آکسفورد بود

میرزا ابوالقاسم خان قراگوزلو (ناصرالملک) دومین نایب السلطنه ایران در دانشگاه (آکسفورد) انگلستان تحصیل کرده بود در حالیکه آن موقع اکثر مقامات ایرانی تحصیلات دانشگاهی نداشتند. ناصرالملک با بعضی از سیاستمداران معروف انگلیسی نه تنها هم درس بود، بلکه گفته می شد که در کلاس های درس برآنها برتری داشت.

مورخین ایرانی از او به نیکی یاد نمی کنند. می گویند به فکر تهیه املاک و دریافت حقوق زیاد بود و اقامت درخارج را به خدمت در ایران ترجیح می داد.

ایراهیم صفائی می نویسد: (ناصرالملک) از املاک وسیع خود خیری بر جای نگذاشت و چیزی به رفاه عمومی اختصاص نداد.

درنامه‌ای به آیت الله طباطبائی نوشت: مردم ایران استحقاق مجلس و قانون را ندارند. زیرا در ایران مایه هرج و مرج و خرابی و عدم امنیت و هزاران مفاسد اجتماعی می‌باشند. خود او هنگام نیابت سلطنت، دوره دوم مجلس رامنحل ساخت. نیابت سلطنت او با استبداد محمد علی‌شاه برابری می‌کرد. ناصرالملک (کتابچه قانون) را برای ناصرالدین شاه تهیه کرده بود. وی آن قدر به اقامت در اروپا ادامه داد تا به عنوان نایب السلطنه انتخاب شد و به تهران آمد.

مخبر‌السلطنه می‌نویسد: محمد علی‌شاه نظر خوبی به کابینه ناصرالملک نداشت. من هم وزیر بودم. شاه وزراء را به کاخ گلستان خواست. آنها مورد عتاب و خطاب قرار داد و گفت حالاً برای من وزراء معین می‌کنند و صور تأهیم حق داشت گفت بروید پی کارتان... .

مرخص شدیم. ناصرالملک در اتاق حاجب الدوله حبس شد. وزراء در اتاق امیر بهادر توقيف. معلوم شد علاوه‌الدوله هم در آبدارخانه توقيف است و محکوم به اعدام. عضدالملک هم برای حفظ او در آبدارخانه منتظر عفو ملوکانه. به امیر بهادر گفتم ناصرالملک نشانه‌هایی از دولت انگلیس دارد و به سراغ او خواهد آمد. گفت برای ناصرالملک خطری نیست. شب چرچیل شرفیاب شد که به شاه گفته بود ما باید تقصیر ناصرالملک را بدانیم تا اگر خیانتی کرده نشانه‌ای خودمان را پس بگیریم. علاوه‌الدوله و ناصرالملک مرخص شدند. ناصرالملک همراه نماینده‌ای از سفارت انگلیس عازم فرنگستان شد.

عضدالملک مردی موقر و متین بود و در امور کشور دخالت زیادی نمی‌کرد ولی ناصرالملک که مردی تحصیل کرده و سیاستمداری به نام بود در کلیه امور دخالت داشت و چون می‌خواست با قدرت امور کشور را اداره کند با انجام انتخابات و تشکیل مجلس مخالفت می‌ورزید. بیش از چهار سال کارها را اداره کرد تا احمدشاه به سن بلوغ رسید و از نیابت سلطنت کناره گرفت و عازم اروپا گردید. پس از بازگشت به ایران در سن

۶۴ سالگی درگذشت.

عارف شاعر معروف درباره نیابت سلطنت ناصرالملک چنین سروده است:

نایب شه چو زگیتی رخت بیست
ناصرالملک آمد و جایش بنشت
این سخن با که توان گفت که والاحضرت
در ریاست روش حضرت والا دارد

در نشریه دیگری خواندم:
محمدعلیشاه دولت ناصرالملک را به کاخ سلطنتی خواست و
دستور توقیف همه و کشتن ناصرالملک را صادر کرد. یکی از
پیشخدمتهای شاه به پیشخدمت ناصرالملک خبر داد که جان اربابش در
خطر است. او با عجله به سفارت انگلیس رفت و به جرج چرچیل دبیر
سفارت که دوست نزدیک ناصرالملک بود موضوع را خبر داد. او فوراً
خودرا به محمدعلیشاه رسانید و رسماً به شاه اظهار کرد که
«ناصرالملک دارای نشان و حمایل از طرف دولت انگلیس است و اگر قرار
است به او آسیبی برسد باید دولت انگلستان از موضوع مطلع باشد تا
عنوانی را که به او داده پس بگیرد. این اخطارشیدد اللحن محمدعلیشاه
را نگران کرد و گفت به هیچ وجه قصد نداشت به ناصرالملک آسیب
برساند و دستور آزادی اورا داد. وقتی حکم آزادی ناصرالملک صادر شد
زنجبیر به گردش بسته بودند و اگر چرچیل نیم ساعت دیرتر می‌رسید
با جسد بیجان نخست وزیر ایران رویرو می‌شد. ناصرالملک پس از آزادی
همراه غلام سوار سفارت انگلیس به بندر اززلی رفت و پس از سقوط
محمدعلیشاه به ایران بازگشت و نایب السلطنه شد.

هیئت دولت ناصرالملک عبارت بودند:

وزیرمالیه: ناصرالملک نخست وزیر

وزیر داخله: غلامرضا آصف (آصف الدوله)
وزیر خارجه: میرزا حسن خان (مشیرالدوله)
وزیر جنگ: میرزا حسن خان (مستوفی المالک)
وزیر عدليه: مهدیقلی هدايت (مخبرالسلطنه)
وزیر تجارت: میرزا حسين خان پيرنيا (مؤمن الملك)
وزیر علوم و معارف و سرپرست فواید عامه: مرتضى قلی خان
صنیع الدوله).

ناصرالملک در کابینه امین السلطان وزیرمالیه بود. کراراً در حضور هیئت دولت اصرار می کرد که هیئت دولت باید با مجلس روش صداقت داشته باشد و یا استعفا کند و کنار برود. به همین جهت خود از وزارت استعفا کرد تا این که امین السلطان هم هنگام بیرون رفت از مجلس کشته شد. بعضی آن را به تحریک درباریان و برخی آن را به آزادیخواهان نسبت دادند. مجلس از محمدعلیشاه خواست که رئیس الوزراء تعیین کند. شاه مشیرالدوله و ناصرالملک را خواست و به آنها تکلیف کرد ولی هردو استدعای معافی کردند.

سرانجام مشیرالدوله انتخاب گردید که حکومتش فقط دو ماه دوام یافت. اکثریت مجلس به ناصرالملک اظهار تایل کرد. محمدعلیشاه ناصرالملک را خواست و با حالت تغییر و آشتفتگی به او تکلیف رئیس وزرائی را نمود ولی ناصرالملک التماس کرد که او را معاف کند. بالاخره با پافشاری شاه پذیرفت و گفت پس اجازه بدھید آن چه در خیر و صلاح سلطنت است عرض کنم. شاه جوابی نداد و به اتاق خود رفت و بعد از نیم ساعتی برگشت و دست خطی مبنی بر ریاست وزرائی به او داد و با تغییر گفت گفتگو لازم نیست برو مشغول کار باش...

ناصرالملک تا خواست حرف بزند شاه عصبانی شد دست خط را گرفت و ریز ریز کرد و به وزیر دربار گفت برو به مجلس بگو ناصرالملک را خواستم او قبول نمی کند حال خود دانید. عضدالملک و چند تن از زرگان

که حاضر بودند مانع شده از شاه خواستند ناصرالملک را به اتاق برده گفتگو کنند. رئیس مجلس احتشام السلطنه هم حاضر شد، او گفت اگر ناصرالملک قبول نکند ریشه قاجار کنده خواهد شد. ناصرالملک پذیرفت ولی اسباب چینی درباریان علیه او ادامه داشت. در مسجد سپهسالار اجتماعی شد که خواستار تبعید سعدالدوله - امیر بهادر و اقبال الدوله شدند. شاه دستور داد که مسجد به توب پسته شود. وزیرداخله دست خط شاه را نزد ناصرالملک آورد که از اجرای آن خودداری واز سمت خود استعفا کرد و از شاه خواست مجلسی تشکیل و دراین باره مشاوره شود. مجلسی از درباریان و وزراء تشکیل شد و همه آن را رد کردند و صورت جلسه را به اطلاع شاه رساندند. شاه رئیس الوزراء و وزراء را احضار کرد و گفت این رأی نامریوط چیست؟ ناصرالملک عرض کرد تکلیف وزراء اطاعت است اما چون قسم خورده اند که اقدامی خلاف مصلحت ننمایند دراین موقع به توب پستن مسجد و ستیزه با مردم صلاح نیست. محمد علی شاه گفت اگر وزیر من هستید با توب جواب مردم را بدھید و الا به جهنم بروید. رئیس الوزراء گفت به جهنم رفتن بهتر از نقض قسم و اقدام به کاری است که برای شاه و دولت عاقبت وخیم دارد، و مرخص شدند.

در شهر غوغائی شد. مأمورین به خانه ناصرالملک رفته و او را قهراً به دربار بردن. هنگام ورود به باغ گلستان حاجب الدوله جلوی اورا گرفته و گفت حسب الامر توقيف هستید. دوسره مرتبه او را به قهوه خوردن دعوت کردند، قبول نکرد. اورا به اتاق تاریکی بزدند. شاه برایش پیغام داد که آنچه لازمه خیانت بود انجام دادی بعداز نماز تورا خواهم کشت. ولی با مداخله چرچیل نایانده سفارت انگلیس از کشتن او منصرف شد که ناصرالملک عازم فرنگستان گردید.

دنیس رایت درباره ناصرالملک چنین می نویسد:
اولین ایرانی که دردانشگاه آکسفورد پذیرفته شد (ابوالقاسم خان

قراگزلو) بود که بعدا به ناصرالملک معروف شد. عطش زیادی به کسب علم و دانش داشت و در رشته های گوناگون درس می خواند. در زبان انگلیسی آن قدر مسلط بود که (اتللو شکسپیر) را به زبان فارسی ترجمه کرد. وقتی به تهران بازگشت با صدای بلند ترجمه های روزنامه های انگلیسی را برای شاه می خواند. در مسافرت های ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه جزو همراهان بود. وقتی در ایران وزیر مالیه شد دوست قدیم او (اپرینک رایس) از تهران نوشت او محبوبیت زیادی ندارد زیرا (چون رشه نمی گرفت اورا احمق می خواندند و چون به کسی رشه نمی داد او را بدجنس می دانستند) با فشار ادوارد گری وزیر خارجه انگلیس با بی میلی از لندن به تهران بازگشت تا به عنوان (نایب السلطنه) خدمت کند تا احمدشاه به سن قانونی برسد. با وجود قبول این سمت علاقه ای به آن نداشت و بلا فاصله بعداز قبول شتابزده به اروپا رفت و احمد شاه را به حال خود گذاشت.

سرپرسی سایکس که سال ها در ایران خدمت کرده بود او را (مردی روشنفکر و در مرتبه ای بالاتر از همه معاصرین خود می دانست و می گفت مردی فساد ناپذیر، بی غرض و بی توقع بود. خصوصیات فکریش موجب انزوا و دورماندنی از جامعه شد که مردم او را به درستی درک نکرده و ارزشی که شایسته آن بود برایش قائل نشدند. البته قاطعیت و قدرت لازم را برای موقع حساس نداشت ولی باید گفت تنها دولتمرد ایرانی زمان خود بود که شایستگی خدمت به کشورش را داشت.).

در حالی که مورخین ایرانی او را (جبون و ضعیف النفس) معرفی می کنند که درنتیجه فشار دولستان انگلیسی به مقاماتی رسیده است حتی مورگان شوستر آمریکائی او را بعنوان (نامناسب ترین نامیمون ترین انتخاب برای مقام نیابت سلطنت) نام برد.

او ضاع روز یک مرد قوی و نیرومند می خواست او آگاه و روشنفکر بود ولی قدرت کافی برای نیابت سلطنت نداشت. بجای اینکه به مسائل پیچیده کشور بیندیشد به فکرآسایش خود بود. بهر حال خیلی ها اوراعامل انگلیسیها می شناختند و او هم با انگلیسیها رابطه بسیار خوبی داشت و پسرش حسنعلی خان را هم به مدرسه (هارو) در انگلستان فرستاد که عده محدودی از ایرانیها تا آن موقع توانسته بودند به این مدرسه راه یابند از قبیل میرزا حسین خان مافی پسر نظام السلطنه - شاهزاده عباس میرزا پسر فرمانفرما - شاهزاده مظفر فیروز - شاهزاده محمد جعفر میرزا فرمانفرما - فرخان براگون.

میرزامهدی خان شقاقی می نویسد:

ابوالقاسم ناصرالملک از نواده های محمود خان ناصرالملک همدانی است که در سال ۱۲۸۲ قمری متولد شد. در مدت نیابت سلطنت هیج کرامتی از امور لشکری و کشوری از ایشان دیده نشد. هر کس به ایشان حاجتی آورد قانون اساسی را سپر قرار داده جواب گفتند که اختیاری برای ایشان نماند است. ماهی دوازده هزار تومان مقرری برای نایب السلطنه تعیین شد و همیشه در فرنگ بسر برده فقط بستگان خود را به مقاماتی می رسانید. به محض تاجگذاری احمد شاه ناخوشی را بهانه قرار داده مهاجرت به فرنگستان را اختیار نمود.

بیچاره عضدالملک در مدت نیابت سلطنت بیش از پانزده هزار تومان از دولت ماخوذ نداشت. متجاوز از نود هزار تومان هزینه پذیرانی افراد و مخارج سفره و انعامات او گشت.

ناصرالملک با مشروطیت و تشکیل مجلس موافق نبود، کراراً گفته و نوشته است برای اینکه ایران جهت این کار آماده گردد و ملت امور را اداره کند باید برای این کار قبل از ملت را آماده ساخت. در حالیکه هم

اکنون در ایران نمی‌توان یک‌صد نفر را پیدا کرد که از تشکیلات اداری و طرز حکومتهای دول اروپا آگاهی و بصیرت داشته باشند. اول باید ملت را برای حکومت آماده ساخت و بعد به این نفعه‌ها پرداخت، فعلاً وسائل کار موجود نیست، نتیجه‌ای که خواهد داد پیدا شدن یک عدد زیادی فضول است.

ناصرالملک هم وقتی (نایب السلطنه) شد و به اروپا رفت، رئیس وزراء و هیئت وزیران مرتب به او تلگراف می‌کردند که چه موقع به ایران مراجعت خواهد کرد که جوابی داده نمی‌شد که نمونه‌هایی از آن چنین است: غیاب والاحضرت اقدس دولتین را به این نگرانی بیشتر سوق داده که حکومت مقتصدی در مرکز نیست تامثیلیت امور را جداً بر عهده بگیرد. البته در غیاب والاحضرت کابینه هر نوع جدیت نشان بدده رفع نگرانی آنها را نخواهد کرد. از چهل روز قبل تشریف فرمائی والاحضرت را استدعا کردیم. دولت انگلیس از مراجعت والاحضرت مأیوس است. اول مساعدتی که باید والاحضرت بگتند اطمینان دادن از مراجعت است.

والاحضرت اقدس را به نام ایرانیت و انسانیت قسم می‌دهیم
با صراحة در باب مراجعت خود تکلیف مارا معین فرمایند.

حسین علی قراگزلو فرزند ناصرالملک در اوج اقتدار تیمورتاش با ایران تیمورتاش ازدواج کرد ولی وقتی تیمورتاش به زندان افتاد اورا طلاق گفت. ایران تیمورتاش سالها بعداز شهریور ۲۰ روزنامه رستاخیز را در تهران منتشر می‌کرد و سرانجام زندگی را در پاریس ترک گفت.

دکتر غنی می‌نویسد: خانم ایران تیمورتاش در سال ۱۳۲۱ در یاره سوانح زندگی خود چنین نقل کرده است: «در آن بحبوحه اقتدار و ریاست مطلقه پدرم من از مدرسه دیپلم گرفتم. در جشن مدرسه پدرم و تمام رجال

آن روز حضور داشتند. همه افتخارات در اطراف من بود. نطقی ایراد کردم زمین و زمان مرا تحسین کردند و مورد غبطة همه بودم. دختر جوان و زیبا و ثروتمندی که پدرم هم مقام اول را در ایران داشت. درس خوانده هم بودم. هر کس فکر می کرد مرا برای خودش و پسرش و یا برادرش بگیرد. بالاخره درین خواستگاران، پدرم حسینعلی قراگزلو پسر نایب السلطنه را پذیرفت که جوان ۲۷ تا ۲۸ ساله ای بود که تازه از آکسفورد دیپلم گرفته بود. جوانی ثروتمند، زیبا و همه چیزها... پدرم موقع صیغه عقد گفت من در انتخاب شوهر تونهایت دقت را بکار بردم تا جائیکه ظواهر امر و عوامل سعادت رعایت گردد. شوهر تو جوان و زیبا و از معروف ترین نجایی ایران و پسر نایب السلطنه ای است ثروتمند. ظواهر امر این است که باید سعادتمند باشی. ولی سعادت مشروط به هیچ شرطی از این شروط نیست. من نمی توانم آینده را پیش بینی کنم. این ازدواج یکی از شومن ترین ازدواج های دنیا شد.

وقتی تیمورتاش به حبس افتاد حسینعلی خان کارمند سفارت ایران در لندن بود. عربیشه ای به رضا شاه نوشت که ما دولتن خدمتگذار دولت بوده و صاحب شرافت و حیثیت خانوادگی هستیم. تیمورتاش با اقتداری که داشت به زور دختر خود را به من قبولاند و مرا ننگین ساخت. حالا موقعی رسیده که من این لکه ننگ را از حیثیت اجتماعی خود بشویم و می خواهم او را طلاق بدhem. رضا شاه عصبانی شد و پرخاش کرد که عجب مردم بی حیا و بی شرمی هستند. چطور تیمورتاش دختر خود را به جبر به شما داده؟

به حال طلاق صورت گرفت و این دختر از حمایت شوهر هم محروم شد و سعی اش این بود که به پدر خدمتی کرده لااقل او را در زندان ببینند و این امر مستلزم چه خون جگرها و گاهی فضاحت ها بود؟ خدا می داند.

دکتریاقر عاقلی می نویسد:

در تیرماه سال ۱۲۹۳ شمسی احمدشاه قاجار به سن بلوغ رسید

و تاجگذاری کرد و ناصرالملک با وصول مطالباتش راه اروپا را پیش گرفت. در تمام مدتی که ناصرالملک نایب السلطنه بود بیش از نیمی از آن در اروپا گذرانید. ماهیانه دوازده هزار تومان حقوق برای خود تعیین کرد که در آن ایام رقم زیادی بود. چون حقوق رئیس وزراء یک هزار و پانصد تومان و حقوق وزراء هفتصد تومان و حقوق نایندگان مجلس دویست تومان بود. ناصرالملک با این که تحصیل کرده انگلستان بود و عالی ترین نشان آن دولت را داشت معهداً فوق العاده مستبد و خودرأی بنظر می‌رسید. بعد از تعطیل مجلس دوم تمام مخالفین خود را تبعید کرد، او بنیانگذار قانون حکومت نظامی می‌باشد.

حسینعلی قراگزلو فرزند ناصرالملک در مقدمه کتاب (اتلو) چنین می‌نویسد:

پدرم در سال ۱۲۹۳ در ۵۸ سالگی عازم اروپا گردید. شبی در حضور جمیع صحبت از اشعار ویلیام شکسپیر شاعر معروف انگلیس بود یکی از حضار گفت ترجمه آثار او به زبان فارسی امکان پذیر نمی‌باشد ولی ناصرالملک با این نظر موافق نبود و از راه آزمایش شروع به ترجمه کتاب مزبور نمود و بعداً این کتاب را تمام کرد و سپس به ترجمه کتاب (بازرگان وندیک) پرداخت.

ناصرالملک در سال ۱۳۰۶ شمسی در تهران فوت کرد و پنج سال بعد از فوتش به توصیه حسین علاء داماد او ترجمه‌ها به هنرپیشه روسی داده شد که با همکاری گروهی از هنرمندان و نویسندهای ایرانی نایشنامه اتللو به روی صحنه آمد. نوشین هنرپیشه معروف نیز نقشی در این نایشنامه داشت.

ناصرالملک سپس به تصحیح این دو ترجمه پرداخت و اولین نسخه آن در سال ۱۲۹۶ به خط میرزا عیسی خان فیض تهیه گردید ولی در زمان حیات پدرم این دو ترجمه چاپ نشد ولی خوشوقتم که این دو ترجمه بعداً با کمک پروفسور هانری ماسه رئیس زبانهای شرقی پاریس و با همکاری برخی از دانشمندان ایرانی به چاپ رسید.

روزشمار زندگی شهبانو فرح پهلوی (دیبا)

۱- فرح پهلوی در روز ۲۲ مهرماه ۱۳۱۷ در بیمارستان آمریکائی تهران متولد شد. پدرش سهراب دیبا از خانواده معروف طباطبائی دیبا است که در روسیه و فرانسه در رشته نظام تحصیل کرده و در جوانی در گذشت. مادرش فربده دیبا از خانواده های شیخ قطب الدین شیخ‌الاسلام گیلان می باشد که هردو فامیل از خانواده های روحانیت و اصیل ایران شناخته شده‌اند.

۲- فرح دیبا دختر منحصر به فرد سهراب دیبا می باشد که پس از تحصیل در مدرسه ایتالیائی و ژاندارک تهران، عازم پاریس شد و در رشته مهندسی ساختمان به تحصیل پرداخت. بعلت مضيقه مالی برای دریافت کمک هزینه تحصیلی به اردشیر زاهدی مراجعه نمود و با شهناز پهلوی آشناسد و همین امر منجر به ازدواج او با محمد رضا شاه پهلوی گردید و مراسم ازدواج سومین همسرشاه فقید در روز ۲۹ آذر ۱۳۲۸ برگزارشد.

۳- فرح دیبا بعد از ازدواج با شاه به (شهبانو فرح) ملقب شد.
نخستین فرزند او رضا پهلوی می باشد که در روز ۹ آبان ۱۳۳۹ در
تهران متولد شد و در تاریخ چهاردهم آبان ماه ۱۳۳۹ فرمان ولایت‌عهدی او
صدر گردید که اکنون با عنوان (رضاشاه دوم) در آمریکا بسر می برد.
سپس صاحب سه فرزند دیگر (فرحناز - علیرضا - لیلی) گردید که همه
در خارج از کشور بسر می برنند.

۴- شهبانو فرح بر طبق تصویب سومین مجلس مؤسس‌ان ایران که
در سال ۱۳۴۵ تشکیل یافت با تغییر سه اصل ۲۶ و ۲۷ متمم قانون
اساسی عنوان نایب‌السلطنه یافت که در صورت انتقال سلطنت، اگر
ولی‌عهد به بیست سالگی تمام نرسیده باشد، شهبانو به عنوان نایب
السلطنه تعیین خواهد شد که این امر تا سقوط رژیم در روز ۲۲ بهمن
۱۳۵۷ تحقق نیافتد.

۵- شهبانو فرح روز ۲۶ دی ماه ۱۳۵۷ همراه محمدرضا شاه
پهلوی با هواپیمای سلطنتی از تهران خارج گردید و تا آخرین روز
در گذشت پهلوی دوم در مصر در تاریخ ۵ مرداد ۱۳۵۹ در کنار همسر خود
قرار داشت و پس از آن نیز با فرزندان خود در آمریکا اقامت گزید و
اکنون گاهگاهی در فرانسه و زمانی در آمریکا با مصاحبه‌های عشق و
علاقة خود را به ایران و ایران زمین ابراز می دارد.



شهبانو فرح

شهبانو فرج پهلوی (دیبا) سومین نایب السلطنه ایران

در سال ۱۳۴۵ در گرما گرم فعالیت پارلمانی حزب ایران نوین، یک روز جلسه ای از حقوقدانان حزبی تشکیل شد که ناصریگانه وزیر مشاور در امور پارلمانی در این جلسه اظهار نمود اعلیحضرت همایونی علاقه دارند که از نظر ثبات مملکت و استمرار رژیم شاهنشاهی و این که هیچ وقت مشکلی پیش نیاید در فاصله ای که ولیعهد به سن قانونی می رسد نایب السلطنه ای پیش بینی شود که البته این امر در قانون اساسی صراحت دارد ولی معظم له معتقدند که هیچکس برای این مقام بهتر از شهبانو نیست.

این مطلب برای همه شرکت کنندگان در جلسه غیر مترقبه بود و با خود می گفتیم چه شده که شاه ناگهان به فکر نایب السلطنه افتاده و آن هم به این صورت که شهبانو نایب السلطنه شود.

وقتی از دکتریگانه خواستیم دلایل این کار را بیان کند او هم گفت مطلب تازه ای نیست شاهنشاه با آینده نگری می خواهد سلطنت را از هرگونه تزلزل و ناپایداری رها سازند و حال که وضع مملکت از هر حیث آماده می باشد بهتر است چنین تغییری در قانون اساسی داده شود.

وقتی به قانون اساسی مراجعه کردیم توجه یافتیم که اصول ۳۸ و ۴۲ متمم قانون اساسی به این امر اختصاص دارد، بدین مضمون که (ولایتعهد با پسر بزرگ شاه است که مادرش ایرانی الاصل خواهد بود در صورتی که پادشاه اولاد ذکور نداشته باشد تعیین ولیعهد بر حسب پیشنهاد شاه و تصویب مجلس شورای ملی به عمل خواهد آمد مشروط بر این که از خانواده قاجار نباشد. در مردانه انتقال سلطنت در صورتی که ولیعهد به سن بیست سال تمام نرسیده باشد و همچنین نایب السلطنه ای به ترتیب مقرر در اصل ۳۸ معلوم نشده باشد از طرف مجلسین در جلسه فوق العاده مشترک نایب السلطنه ای از غیر خانواده قاجار انتخاب خواهد شد و تا انتخاب نایب السلطنه هیأتی مرکب از نخست وزیر و رئیس مجلسین و رئیس دیوانعالی کشور و سه نفر از بین نخست وزیران سابق یا رئیسی سابق مجلسین به انتخاب هیئت دولت موقتا امور نیابت سلطنت را عهده دار خواهد بود. نایب السلطنه باید سوگند یاد کند و از رسیدن به مقام سلطنت منوع می باشد.)

به دنبال مطالعاتی که صورت گرفت چون طبق قانون اساسی باید هر تغییر مورد نظر قبل از مجلس شورای ملی مطرح و تصویب گردد تا بتوان اقدام به تشکیل مجلس مؤسسان نمود دولت گزارش مفصلی در این مورد تهیه و هویدا نخست وزیر در جلسه مورخ ۱۶ اسفند ۱۳۴۵ لایحه ای تحت عنوان (پیشنهاد دایر به لزوم تشکیل مجلس مؤسسان به منظور تجدید نظر در اصول ۳۸ و ۴۲ متمم قانون اساسی) را به مجلس تقدیم و تقاضای تصویب آن را داشت که پس از تصویب مجلسین مقرر شد که اقدام به انتخاب نایندگان مجلس مؤسسان گردد.

بس از پایان انتخابات، مجلس مؤسسان روز ۲۸ مرداد ۱۳۴۶ افتتاح شد. مهندس شریف امامی به ریاست و دکتر صدیق اعلم و دکترحسین خطیبی به عنوان نواب رئیس و دکتر الموتی - دکتر بیزان پناه - خاتم نبیل - دکتر حمید زاهدی به سمت منشی و مصطفی قلی رام و دکتر سعید و حمید رزم آرا به عنوان کارپرداز انتخاب گردیدند.

تنها کسی که به عنوان مخالف در مجلس مؤسسان صحبت کرد دکتر مبین ناینده خواف بود که سابقه قضاوی و روزنامه نگاری داشت و در مجلس شورای ملی هم از وکلای بسیار دقیق و موشکاف به شمار می رفت. او صراحتاً گفت من تغییر قانون اساسی را به این صورت مصلحت نمی دانم زیرا اساس سلطنت را متزلزل می سازد. ما وقتی تصویب کردیم که شهبانو می تواند نایب السلطنه شود امکان دارد خارجی ها در شرایطی مثل شهریور ۲۰ یا واقعه دیگری فشار بیاورند که شاه تغییر کرده شهبانو جانشین او شود و این امر به جای تثبیت و تحکیم سلطنت در جهت تزلزل و تضعیف است.

ازجمله کسانی که در این مجلس مؤسسان به ایراد نقط پرداخت علامه وحیدی بود که درجه اجتهاد داشت و طی نطق خود چنین گفت: (شهبانو فرح) طبق اسناد و مدارکی که در اختیار دارم از اسادات جلیل القدر بوده و پس از چند نسل به (امام حسن) می رسد و با توجه به این اصل وجود او برای نیابت سلطنت موجب خوشوقتی خواهد بود.

علامه وحیدی در پایان این سخنرانی شجره نامه ای را که استخراج کرده بود به رئیس مجلس مؤسسان داد تا در بایگانی مجلس ضبط شود. بعد از انقلاب همین گفته علامه وحیدی یکی از مسائلی بود که موجبات اعدام اورا فراهم ساخت.

سرانجام در این مجلس مؤسسان اصل سی و هشتم قانون اساسی به این صورت تغییر یافت:

(اصل سی و هشتم - در موقع انتقال سلطنت ولیعهد وقتی می

تواند شخصا امور سلطنت را متصدی شود که دارای بیست سال تمام باشد. اگر به این سن نرسیده باشد شهبانو مادر وليعهد بلافضله امورنیابت سلطنت را به عهده خواهد گرفت مگر اينکه ازطرف پادشاه شخص ديگري به عنوان نايب السلطنه تعين شده باشد. نايب السلطنه شورائی مرکب از نخست وزير و رؤسای مجلسين و رئيس ديوانعالی كشور و چهارنفر از اشخاص خبير و بصير كشور به انتخاب خود تشکيل و وظایف سلطنت را طبق قانون اساسی با مشاوره آن شورا انجام خواهد داد تا وليعهد به سن بیست سال تمام برسد. در صورت فوت يا کناره گيری نايب السلطنه شورای مذبور موقتا وظایف نیابت سلطنت را تا تعیین نايب السلطنه اي ازطرف مجلسين از غيرخانواده قاجار انجام خواهد داد. ازدواج شهبانو نايب السلطنه در حکم کناره گيری او، از اين مقام است.)

مطلعی میگفت وقتی سناتورها و حقوقدانان مجلسين از جمله دکتر سجادی و اشرف احمدی متنی درباره اصلاحات قانون اساسی تهیه کرده بودند و شریف امامی آن را به عرض می رساند، شاه می گوید (باید اختیارات نايب السلطنه محدود شود و مخصوصا تصمیمات مهم با نظر شورای سلطنت باشد)

جالب اين است که وقتی کار مجلس مؤسسان پایان یافت و مقام (نيابت سلطنت شهبانو) ازنظر قانونی مسلم شد در محافل سیاسی و مطبوعاتی انتشار یافت که شاه و دربار دیگر مصلحت نمی دانند که در اين باره در مجلسين و مطبوعات بحث شود و برای مدتی حتی وقتی بانوان نماینده مجلس می خواستند اين مطلب را به عنوان يكى از اقدامات درخشنan عصر پهلوی در راه پیروزی بانوان عنوان کنند به آنها گفته می شد که ديگر بحث در اين باره ضرورتی ندارد و تقریبا در اين باره هیچگونه مطلبی گفته و نوشته نمی شد.

در دوران سلطنت پهلوی هیچ وقت ضرورتی پیدا نشد که از مقام

نیابت سلطنت استفاده شود و حتی در سال ۱۳۵۷ که شاه بیمار بود و می خواست برای معالجه به خارج از کشور برود همراه شهبانو رفت و شورای سلطنت مثل گذشته تشکیل گردید.

هنگام سفر محمد رضا شاه به خارج کلیه مسائل مملکتی با تلگراف وتلکس به عرض می رسانید و کسب دستور می شد، معهذا همیشه یک شورای سلطنت تشکیل می یافت که آخرین شورای سلطنت همان بود که در سال ۱۳۵۷ تشکیل گردید. در هنگام سفر احکامی برای اعضا شورای سلطنت صادر می شد که دونونه آن را که در دسترس دارم نقل می کنم:

جناب دکتر منوچهر اقبال وزیر دربار شاهنشاهی

چون بر حسب دعوت حضرت رئیس شورای عالی اتحاد جماهیر شوروی روز دوشنبه چهارم تیر ماه ۱۳۳۵ به آن کشور عزیمت می نمایم لازم است در غیاب ما شورای سلطنتی در دربار تشکیل گردد، به موجب این دستخط شمارا به عضویت در شورای سلطنتی منصوب و مقرر می داریم که در جلسات شورا حضور بهم رسانید و در مذاکرات مربوط به آن شرکت نماید

کاخ سعدآباد - تیرماه ۱۳۳۵ - محمد رضا پهلوی

جناب هژیر نخست وزیر

چون بر حسب دعوت خصوصی که از طرف اعلیحضرت ژرژ ششم پادشاه انگلستان به عمل آمده است به یاری خداوند متعال روز یکشنبه بیست و هفتم تیر با هواپیما از تهران به طرف لندن حرکت خواهیم کرد لهذا به موجب این فرمان آن جناب را متوجه می سازیم به اینکه دولت ما در مدت غیبت ما و مسافرت کوتاهی که می کنیم در حسن تقدیم امور

واجرای کامل قوانین و تکمیل آسایش و تأمین حوائج عموم ملت ما، لازمه مراقبت و اهتمام را بطوری که منظور نظر و نیت ماست به کار برده و متوجه باشد که کوچکترین اتفاقی بر خلاف مصلحت و انتظار روی ندهد.

ضمنا برای اینکه درمدت مسافرت و دوری ما ازکشور رنوں مسائل و معضلات امور مورد توجه و مطالعه مخصوص واقع گردد مقرر می داریم که در این مدت باید یک شورایعالی تشکیل داده که مرکب باشد: اولا برادران کامکار ما والاحضرتان شاهپور غلامرضا و شاهپور عبدالرضا و ثانیا از خود آن جناب و جناب حکمت رئیس مجلس شورای ملی و جناب ابراهیم حکیمی و جناب محمد ساعد و جناب سید محمد صادق طباطبائی و تیمسار سپهبد امیر احمدی وزیر جنگ و جناب سمعیعی رئیس کل دربارشاهنشاهی نیز دراین شورایعالی عضویت خواهند داشت. جلسات این شورا باید در دربارشاهنشاهی منعقد و مسائل مهمه کشور درآنجا تحت نظر قرارگیرد و درمواردی که استحضار فوری از آن لازم یا محتاج به تصویب و امضاء باشد شورایعالی باید مراتب را با اولین و سریعترین وسیله به اطلاع برساند. همچنین لوایحی را که از طرف دولت به مجلس می رسد برای این که تأخیر نشود فورا به ما اطلاع بدهد تا دستور اجرای آن صادر شود.

بديهی است آن جناب دراجرای اين مقررات کمال کوشش و مراقبت را به عمل خواهيدآورد که خاطر ما درمدت مسافرت از هرحيث خرسند و مطمئن باشد.

بیست و چهارم تیر ماه ۱۳۲۷ - کاخ سفید - شاه
بطور معمول همواره چندتن از شاهپورها (علیرضا - غلامرضا -
عبدالرضا) و نخست وزیر و رؤسای مجلسین در جلسات شورای سلطنت
شرکت می کردند که جنبه کاملا تشریفاتی داشت.
در تمام ايامی که شاه فقید اقتدار داشت شورای سلطنت هيچگونه

کاری انجام نمی داد و حتی بیش از یکی دو جلسه تشکیل نمی گردید ولی آخرین شورای شورای سلطنت که در سال ۱۳۵۷ تشکیل گردید در کارهای مملکت مداخلاتی داشت و رئیس شورا احکام و فرامینی را هم امضا کرده است. چون شهبانو فرح که عنوان نیابت سلطنت را داشت با شاه از کشور خارج شده بود نتوانست جلسات شورای سلطنت را اداره کند. در نتیجه ریاست شورای سلطنت با سید جلال تهرانی بود که در پاریس نزد خمینی رفت و استعفای خود را به او داد و با این اقدام خود آخرین میخ را برتابوت سلطنت کویید.

با این که سید جلال خود را رئیس شورا می دانست ولی ریاست شورای سلطنت را محمد علی وارسته بر عهده داشت که احکام و فرامین را به جای شاه امضا می کرد.

اسامی اعضای آخرین شورای سلطنت چنین بود:

- ۱ - دکتر شاپور بختیار نخست وزیر
- ۲ - دکتر محمد سجادی رئیس مجلس سنا
- ۳ - دکتر جواد سعید رئیس مجلس شورای ملی
- ۴ - دکتر علی قلی اردلان وزیر دربار شاهنشاهی
- ۵ - ارتشد عباس قره باغی رئیس ستاد بزرگ ارتش تاران
- ۶ - دکتر عبدالحسین علی آبادی دادستان کل
- ۷ - سید جلال الدین تهرانی
- ۸ - عبدالله انتظام
- ۹ - محمد علی وارسته

متن استعفای سید جلال تهرانی که در پاریس به خمینی داد چنین است:

یکشنبه اول بهمن ماه ۱۳۵۷ هجری شمسی مطابق ۲۲ صفر المظفر ۱۳۹۹ هجری قمری - پاریس

قبول ریاست شورای سلطنت ایران از طرف این جانب فقط برای صالح مملکت و امکان تأمین آرامش احتمالی آن بود. ولی شورای سلطنت به سبب مسافرت این جانب به پاریس که برای نیل به هدف اصلی بود تشکیل نگردید. در این فاصله اوضاع داخلی ایران سریعاً تغییر یافت به طوری که برای احترام به افکار عمومی و با توجه به فتوای حضرت آیة الله العظمی خمینی دامت برکاته مبنی بر غیرقانونی بودن آن شورا آن را غیرقانونی دانسته کناره گیری کرد. از خداوند و اجداد طاهرین و ارواح مقدسه اولیاء اسلام مستلت دارم که مملکت و ملت مسلمان ایران را در ظل عنایات حضرت امام عصر عجل الله تعالیٰ فرجه از هرگزندی مصون داشته واستقلال وطن عزیز ما را محفوظ فرماید.

محمد الحسینی سید جلال الدین تهرانی

منصوره پیرنیا درباره خانواده شهبانو فرح چنین می نویسد:
فریده دیبا مادر شهبانو فرزند باقرخان قطبی (امجدالسلطان) می باشد که دارای حسینه ای در لاهیجان بوده که بعداً تبدیل به کتابخانه شد.

امجدالسلطان مرد خیری بود که به گفته شهبانو مردم لاهیجان اولین بار کلمه کوین را از او شنیدند. وقتی آذوقه شهر کمیاب شد به ابتکار امجدالسلطان با ایجاد کوین نان و برنج بین مردم توزیع شد. لیلاخانم زن امجدالسلطان آنقدر زیبا بود که اورا (ماه رخسار) می خواندند. لقبش احترام السلطنه بود. نسب این خانواده به شیخ قطب الدین شیخ الاسلام گیلان می رسد. امجدالسلطان دو پسر و سه دختر داشت که به خاطر پسر کوچکش محمدعلی (مهندس قطبی بعدی) در دوران فعالیت میرزا کوچک خان جنگلی لاهیجان را ترک کرد. زیرا جدائی طلبان خواستار همکاری امجد السلطان بودند و به حسینیه می رفتند و

سراغ پسر سه ساله او را می گرفتند. به همین جهت احترام السلطنه
شبانه دو پسر و دخترها یش را فراری داد. آنها جواهرات و هرچیزی را که
می توان تبدیل به پول کرد برداشته عازم تهران شدند و پس از دوهفته به
قزوین می رسند و در منزل امیرشاھی ها که خواهر بزرگ امجدالسلطنه با
آن خانواده ازدواج کرده بود بسر می برند. چند روز بعد با درشکه عازم
تهران می شوند و در خیابان شاهپور کوچه خدا یارخان نزدیک بازارچه آقا
شیخ هادی سکونت می کنند.

یک روز که خواهرها برای تماشای رژه میدان جلالیه که از برابر
رضاشاه صورت می گرفت رفته بودند در مراجعت به منزل نصرت
عظمایکی از اقوام خود می روند که در آنجا فریده دختر امجدالسلطنه با
سهراب دیبا پسر شجاع الدوله آشنا می شود. تفاوت سنی آنها به اندازه
شاه و شهبانو بود که با هم ازدواج می کنند. فریده هنگام بارداری آرزوی
پسر داشت و حتی مادر شوهر او هم که ۷ پسرداشت معهذا از خدا می
خواست که نوزاد پسریاشد ولی روز ۲۲ مهرماه ۱۳۱۷ در بیمارستان
آمریکائی تهران دختری به دنیا آمد که او را (فرح) نامیدند و روشنی
بخش زندگی مادر شد.

از اجداد پدری شهبانو، نظام العلماء دانشمند و محقق اواخر
قاجاریه نام بردہ می شود که از او رساله آداب الملوك و هفت رساله و سه
سفرنامه به یادگار مانده است.

نظام العلماء از ازدواج با حاجیه زیورخانم دختر امین وزاره
تبریزی صاحب سه دختر و هفت پسر شد که سیدمهدي خان پدر بزرگ
شهبانو در تبریز متولد گردید و پس از خانمه تحصیلات وارد خدمت وزارت
خارجه شد. هنگام سفر مظفرالدین شاه جزو ملتزمین رکاب بود و آخرین
سمتش وزیر مختار ایران در هلند بود.

سیدمهدي خان از ازدواج با بانو ماه تاج منورالسلطنه دختر عمومی
خود پسری به نام سهراب داشت.

سهراب پدر شهبانو در تبریز به دنیا آمد و برای تحصیل به روسیه رفت و در سن پتربورگ زیان روسی آموخت و وارد مدرسه الکساندر کارتسکی کورپرسی شد. (همان مدرسه‌ای که پدرش در آنجا تحصیل کرده بود) در آنجادوره تعليمات نظامی را دید و از آنجا به فرانسه رفت و دانشکده افسری (سن سیر) را به پایان رسانید و به ایران مراجعت نمود و در قسمت محاکمات ارتش به کار مشغول گردید. سهراب دیبا چهارزیان ترکی - فرانسه - روسی و انگلیسی می‌دانست.

در (زواره) واقع در (اردستان) بقیه سیدبهاء الدین حیدر قرار دارد که جد شهبانو می‌باشد. او از اجداد سادات طباطبائی اردستان و زواره می‌باشد. ناصرالملک دیبا و نظام العلماء از خانواده‌های او هستند. از حضرت امام حسن مجتبی تا سیدبهاء الدین حیدر تا سهراب دیبا پدر شهبانو شجره نامه‌ای در دست است که ثابت می‌کند شهبانو بیست و چهارمین نسل از سید بهاء الدین حیدر می‌باشد. او در حمله مغول به ایران اعلام جهاد داد و خود در این جهاد شهید شد.

در نشریات دیگر خواندم که یکی از عموهای پدر فرج (سید المحققین طباطبائی دیبا) بود که در سال ۱۲۵۲ شمسی در تبریز متولد شد و در ۱۸ سالگی به نجف رفته و در ۲۸ سالگی با اخذ درجه اجتهاد از ۸ نفر از روحانیون طراز اول، به تهران مراجعت کرد. او در جنبش مشروطیت در آذربایجان نقش مهمی داشت و به ریاست انجمن ایالتی آذربایجان منصوب و در دوره پنجم به نایندگی مردم تبریز انتخاب و تا دوره دهم کرازاً از منطقه آذربایجان ناینده مجلس می‌شد. مدتی هم نایب رئیس مجلس بود.

در حقیقت هردو فامیل (دیبا - قطبی) جنبه روحانیت و اصالت داشته و از دو خانواده مهم گیلان و آذربایجان بوده‌اند. منوچهر دیبا

عموی شهبانو فرج که در فرانسه تحصیل کوده بود یک دوره از آذربایجان از طرف حزب مردم به نمایندگی مجلس انتخاب شد و بعد از انقلاب مدتی در آذربایجان بسر برد و مختصر کشاورزی و دامداری در آن منطقه داشت ولی به علت مصادره اموالش، از نظر مالی به مضيقه افتاد و درگذشت. او را مردی شریف و اصیل و صمیمی شناختم.

ابراهیم صفائی می نویسد:

میرزا م Hammond خان علاء الملک طباطبائی از عمروهای پدری شهبانو فرج و از خانواده دیبا بود که در تبریز متولد شد پس از تحصیل مقدماتی در ایران برای تکمیل تحصیلات عازم تفلیس گردید و زبانهای روسی و فرانسه را آموخت. بهمین جهت پس از مراجعت به کشور در وزارت خارجه شروع به کار کرد. پس از چندی برای خدمت به تفلیس فرستاده شد و سرانجام مستشار و وزیر مختار ایران در مسکو گردید. به علت حسن خدمت لقب (وکیل دفتر) به او داده شد.

ناصرالدین شاه در سفر سوم خود به اروپا از راه مسکو، از خدماتش اظهار رضایت نمود و لقب (علاء الملک) را که قبلاً به برادر سپهسالار قزوینی تعلق داشت و چندی پیش فوت کرده بود، به او داد. در مدت خدمت گزارشات مهمی به تهران فرستاد که به صورت کتاب مدونی چاپ شده است.

هنگامی که در اسلامبولی مأموریت سیاسی داشت در جشن بیست و پنجمین سال خلافت و سلطنت سلطان عبدالحمید عثمانی شمشیر مرصعی از طرف مظفرالدین شاه تقدیم نمود.

پس از مراجعت به ایران در نخستین دولت مشیرالدوله پیرنیا مدتی وزیر علوم شد و برای اعلام سلطنت محمد علی شاه به اسپانیا و ایتالیا رفت. در کابینه اتابک وزیر عدليه شد. بعد از عزل ظل السلطان مدتی حاکم

اصفهان گردید. در مورد قرارداد ۱۹۰۷ به محمد علی شاه هشدار داد و اورا از نزدیکی با روسها بر حذر داشت. در کابینه سپهسالار تنکابنی بار دیگر وزیر عدلیه شد. در آذرماه ۱۳۰۴ خورشیدی در تهران درگذشت.

مهدی بامداد می‌نویسد: هنگامی که علاء الملک دیبا سفیر ایران در اسلامبول بود، اقدام کرد سه تن از آزادمردان (میرزا آخاخان کرمانی - شیخ احمد روحی - میرزا حسین خان خبیرالمالک) به ایران مسترد شوند. در این کار موفق گردید و هرسه تن تحويل ایران شدند که آنان را در تبریز تلف نمودند. برای استرداد سید جمال الدین اسدآبادی هم اقدام کرد ولی توفیقی حاصل ننمود. (این اقدام او از طرف آزادیخواهان تقبیح شد).

پس از مراجعت به تهران حاکم کرمان شد و چون بیست و چند سال در خارج زیسته بود برخلاف رویه حکام آن زمان، در دوران حکومت، با مردم خیلی ساده و خوب رفتار می‌کرد. مدت‌ها وزیر کابینه‌های مختلف بود تا در ۸۷ سالگی در تهران درگذشت. علاء الملک مانند سایر برادرانش، نظام‌العلماء - نظام‌الدوله و وکیل‌الملک شخص متمولی بود و با وجود مشاغل حساس مردی بود عادی و معمولی.

شهبانو فرج درباره چگونگی آشنائی و ازدواجش با محمدرضا شاه چنین می‌نویسد:

روزهایی بود که شاه به دنبال همسر می‌گشت. روزنامه‌ها هر روز تصویری از دختر جوانی را به عنوان کاندیدای همسری پادشاه معرفی می‌کردند. سرکلاس معماری همکلاسی‌ها ضمن کار به شوخی می‌گفتند: تو چرا عکس خودت را برای شاه نمی‌فرستی و خود را کاندیدای

همسری او نمی کنی؟ من در جواب آنها می گفتم شما برای شاه نامه بنویسید و مرا معرفی کنید.

برای گذراندن تعطیلات تابستانی به تهران آمدم عمومی اسفندیار دیبا آجودان اعلیحضرت بود. دریکی از روزهای تابستانی مرا با خود به دفتر آقای اردشیر زاهدی برد که در آن زمان سرپرست محصلین بود. تقاضای بورس تحصیلی داشتم..

ایشان ازمن دعوت کرد تا با همسرش والاحضرت شهناز دیدار کنم و آشنائشوم. دریکی از این دیدارها اعلیحضرت سرزده به منزل دخترشان آمدند.

وقتی گفتند شاه آمده دلم شروع به تپیدن کرد. دیدار، به سادگی گذشت و در فکر آن بودم که چه راحت با شاه صحبت کردم و شاه چه مهریان بود.

شاه دریک میهمانی والاحضرت شهناز با لبخند ازمن پرسیدند می خواهی بامن ازدواج کنی و من فورا گفتم بله.

بعداز این میهمانی به یکی از دوستانم تلفن زدم. گفتم می خواهم ازدواج کنم. ذوق زده نام پسرهای فامیل و دوستان را یکی یکی به زیان آورد. هر که را گفت، گفتم نه. گفت دیگر کسی نمانده جز شاه. گفتم همان است. جیغ زد و گوشی از دست او افتاد.

سرنوشت نخست وزیران ایران

- ۱- قائم مقام فراهانی را خفه کردند. (قبل از مشروطیت)
- ۲- میرزا تقی خان امیر کبیر را در حمام فین کاشان رگ زدند.
- ۳- اتابک را در میدان بهارستان به ضرب گلوله از پای در آوردند.
- ۴- سپهسالار تنکابنی در خانه خود انتihar کرد.
- ۵- سیدضیاء الدین طباطبائی بیست سال در تبعید به سر برد.
- ۶- دکتر احمد متین دفتری نخست وزیر زمان رضا شاه مغضوب شد. هنگام اشغال ایران به زندان متفقین رفت و مدت دو سال در اسارت نیروهای بیگانه بود.
- ۷- قوام السلطنه در زندان به نخست وزیری منصوب شد. در ۳۰ تیرماه ۱۳۳۱ با مقام نخست وزیری به مخفی گاه گریخت و اموالش مصادره شد و مهدورالدم اعلام گردید.

- ۸- سپهبد رزم آرا در مسجد شاه به ضرب گلوله از پای درآمد.
- ۹- عبدالحسین هژیر در مسجد سپهسالار با گلوله فدائیان اسلام کشته شد.
- ۱۰- دکتر مصدق در زمان رضا شاه به بیرجند تبعید شد. در زمان سلطنت محمد رضا شاه به نخست وزیری رسید و در واقعه ۲۸ مرداد خانه اش غارت شد و کارش به محاکمه در دادگاه نظامی کشید. به سه سال حبس محکوم شد و سرانجام در احمدآباد تحت نظر مأمورین رژیم بدرود حیات گفت.
- ۱۱- سپهبد زاهدی در زمان رضا شاه خلع درجه شد. قبل از نخست وزیری به زندان متفقین افتاد و به فلسطین تبعید گردید. همچنین یکبار در دولت مصدق زندانی شد. بار دیگر برای یافتن او که به مخفی گاه رفته بود جایزه گذاشتند ولی در مخفی گاه، فرمان نخست وزیری به دستش رسید و به باشگاه افسران رفت. دکتر مصدق از مخفی گاه نزد او برده شد. دو نخست وزیر که ظرف سه روز سرنوشت شان عوض شده بود باهم روی رو شدند.
- ۱۳- دو تن از نخست وزیران مورد حمله قرار گرفتند ولی از سوی قصد جان سالم بدر بردن. مشیر السلطنه وقتی با درشکه خود می رفت به او حمله شد و نجات یافت. حسین علاء نیز مورد سوءقصد فدائیان اسلام قرار گرفت و با سر باند پیچی شده به عراق رفت و در کنفرانس پیمان بغداد شرکت نمود.
- ۱۴- در دانشگاه تهران، اتومبیل دکتر اقبال را آتش زدند. مدتی به صورت تبعید به خارج رفت و با سمت مدیر عامل شرکت نفت به ایران بازگشت.
- ۱۵- مهندس شریف امامی قبل از نخست وزیری به زندان متفقین افتاد و زمانی طولانی در اسارت بود. پس از رسیدن به نخست وزیری یک بار به علت گفتگو با سردار فاخر حکمت رئیس مجلس از نخست

وزیری استعفا کرد. بار دیگر دولتش در بحران ۱۳۵۷ با مشکلاتی روپروردید. به موقع در زمان دولت بختیار از کشور خارج گردید و لی اموالش مصادره شد.

۱۶- حسنعلی منصور هنگام ورود به مجلس شورای اسلامی با گلوله فدائیان اسلام کشته شد.

۱۷- امیرعباس هویدا در آخرین روزهای سلطنت محمدرضاشاه پهلوی به زندان افتاد و در رژیم جمهوری اسلامی به جوخداد اعدام سپرده شد.

۱۸- دکتر شاپور بختیار چند بار در زمان محمد رضاشاه به زندان افتاد و در سال ۱۳۵۷ به نخست وزیری رسید و با روی کار آمدن رژیم جمهوری اسلامی به مخفیگاه رفت و پس از مدتی از کشور خارج شد و یکبار هم تروریست‌های رژیم اسلامی در پاریس قصد قتل اورا داشتند که خوشبختانه توفیق نیافتدند ولی سرانجام در پاریس او را به طرز فجیعی کشتنند.

۱۹- دو تن از نخست وزیران ایران، در زمان شاهان پهلوی کارشان به دادگستری و محاکمه کشید ولی برائت حاصل کردند. رجبعلی منصور در زمان تصدی وزارت راه و علی سهیلی پس از نخست وزیری در اثر اعلام جرم فرخ و چندتن ازوکلا.

۲۰- مهندس شریف امامی - دکتر علی امینی - دکتر جمشید آموزگار - ارتشبید ازهاری - دکتر بختیار از نخست وزیرانی بودند که توانستند خود را به خارج از کشور برسانند والا به سرنوشت سایر دولتمردان ایران دچار می‌شدند. رژیم اسلامی چون به آنها دسترسی نداشت اموال آنها و همسر و فرزندان و بستگان درجه اول آنها را مصادره کرد.

نکاتی چند درباره نخست وزیران ایران

دردوره قاجار و پهلوی

محمدشاه قاجار دستور داده بود که قائم مقام فراهانی صدراعظم ایران را خفه کنند ولی چون در مشهد در حرم سوگند خورده بود که هرگز خون قائم مقام را نزید دستور داد خفه اش کنند تا خون او ریخته نشود. یک شاعر درباری که قائم مقام توصیه کرده بود اورا به دربار راه بدهند به محمدشاه قاجار چنین توصیه کرد:

تیغ برکش ای ملک، خیل فراهانی بکش

رحم برایشان مفرما، هرچه بتوانی بکش
قبل ازاینکه قائم مقام را خفه کنند، با خون خود به دیوار چنین نوشته:

روزگار است آنکه گه عزت دهد، گه خوار دارد
چرخ بازیگر از این بازیچه ها بسیار دارد
(لیدی شیل) همسر (کلنل شیل) وزیر مختارانگلیس می نویسد: بعد از عزل میرزا تقی خان امیر کبیر، میرزا آقاخان نوری عرضه ای به

شوهرم نوشت که چون شاه می خواهد مرا صدراعظم ایران نماید لذا استدعا دارم مرا از تبعیت دولت انگلیس معاف فرمائید. شوهرم در حاشیه عریضه اش نوشت افتخار تبعیت انگلیس بیشتر از تاج کیان است. (باید گفت غلط کردید).

نخست وزیرانی که از محل نخست وزیری یا خانه خود به مخفیگاه رفته بودند از احمد قوام در واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ - دکتر محمد مصدق در واقعه ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ - دکتر شاپور بختیار در واقعه ۲۲ بهمن ۱۳۵۷

دو تن از نخست وزیران به دریافت رشوه از خارجی‌ها متهم شده‌اند. وثوق الدوله که اسنادی انتشار یافت برای تصویب قرارداد ۱۹۱۹ از انگلیس‌ها رشوه گرفته که رضا شاه این پول را از وثوق الدوله و صارم الدوله و نصرت الدوله که مبلغ آن چهارصدهزارتومان بود پس گرفت. نخست وزیر دیگری هم که متهم به دریافت رشوه از اسرائیل برای شناسائی دوفاکتوی آن شد محمد ساعد مراغه‌ای بود که هیچکس نسبت نادرستی به او نداده است و با تکذیب بستگان ساعد و وضع مالی نامساعدی که همیشه داشت این خبر به صورت شایعه تلقی گردید.

نخست وزیرانی که در خارج از کشور تشکیلات سیاسی به وجود آورده و با رژیم جمهوری اسلامی مبارزه می‌کردند، دکتر علی امینی و دکتر شاپور بختیار بودند که نشریات خارجی نوشته‌ند مبالغی پول از خارجی‌ها و مخالفین جمهوری اسلامی در اختیار آنها گذارده شد که صرف توسعه تشکیلات خود سازند.

کشور ایران با دو نخست وزیر

در تاریخ معاصر ایران دیده می‌شود که چندبار ایران دارای دو نخست وزیر بوده است. اولین بار هنگام حمله روس‌ها به ایران، گروهی

از رجال و ملیون به کرمانشاه مهاجرت کرده و دولت موقت را به ریاست رضا قلی خان نظام السلطنه مافی تشکیل دادند که با حمله قوای روسیه چار شکست شده و به حلب و بصره رفته سرانجام در استانبول مقیم شدند. رئیس وزرای آن زمان عبدالحسین میرزا فرمانفرما بود.

بار دوم موقعی بود که احمدشاه از صمصام السلطنه بختیاری خواست که استعفا کند و او نپذیرفت معهدا فرمان نخست وزیری و ثوق الدوله صادر گردید. در همان روز مراسم تشییع جنازه سفیر اتریش در تهران توسط وزارت امور خارجه برگزار گردید که صمصام السلطنه و ثوق الدوله در این مراسم با لباس رسمی به عنوان رئیس وزراء شرکت کرده بودند.

سومین بار در بحران سال ۱۳۵۷ بود که دکتر شاپور بختیار نخست وزیر قانونی که با رأی اعتماد مجلسین و فرمان شاه به کار مشغول گردیده بود ولی خمینی بدون داشتن هیچ سمتی حکم انتصاب مهندس مهدی بازرگان را به عنوان نخست وزیر موقت صادر کرد که در آن زمان دو نخست وزیر در کشور حکمرانی داشتند. سرانجام مهندس مهدی بازرگان به کاخ نخست وزیری رفت و دکتر شاپور بختیار از کاخ نخست وزیری به مخفی گاه گریخت و خود را به پاریس رسانید و با رژیم جمهوری اسلامی درافتاد و جان خود را از دست داد.

از جمله نخست وزیرانی که نزدیک بود توسط کارلوس تروریست کشته شود دکتر جمشید آموزگار بود که هنگام شرکت در کنفرانس نفتی اپیک در وین همراه وزرای نفتی به گروگان گرفته شد و دستور این بود که آموزگار و زکی یمانی به قتل برسند که سرانجام با پادرمیانی چند کشور از جمله الجزیره و شایعه پرداخت ده میلیون دلار برای رهائی آنان آموزگار و زکی یمانی آزاد گردیدند.

از چهل و سه تن نخست وزیران دوران مشروطیت ۱۹ تن در زمان قاجار و ۶ تن در دوران سلطنت رضا شاه و ۲۱ تن در زمان سلطنت

محمد رضا شاه به این مقام رسیدند. آنهایی که در زمان قاجار و پهلوی به این مقام رسیده اند عبارتند از: مستوفی المالک و قوام السلطنه و کسانی که در زمان پهلوی اول و دوم مقام نخست وزیری یافته اند عبارتند از: محمدعلی فروغی (ذکاءالملک) و رجبعلی منصور (منصورالملک).

مستوفی المالک ۵ بار در زمان قاجار و دو بار در زمان رضا شاه و قوام السلطنه یک بار در زمان قاجار و سه بار در زمان پهلوی دوم و حسن پیرنیا (مشیرالدوله) ۴ بار در زمان قاجار و محمدعلی فروغی دو بار در زمان رضا شاه و یکبار در زمان محمد رضا شاه به تشکیل دولت دعوت شده اند.

سه تن از نخست وزیران هم در دوره استبداد و هم در دوره مشروطیت فرمان نخست وزیری گرفته اند که عبارتند از: علی اصغر خان اتابک (امینالسلطان) که در میدان بهارستان به قتل رسید. شاهزاده عبدالجید عین الدله که در زمان استبداد از مظفرالدین شاه فرمان صدارت گرفت و در زمان مشروطیت نخست وزیر احمد شاه گردید. سومین شخص میرزانصرالله خان پیرنیا (مشیرالدوله) بود که در آخرین روزهای حکومت استبدادی فرمان نخست وزیری او از طرف مظفرالدین شاه صادر شد ولی او با استفاده از فرصت موجبات استقرار مشروطیت را فراهم ساخت و سرانجام اولین نخست وزیر دوره مشروطیت گردید ولی چون معتقد بود که وزراء فقط در مقابل پادشاه مسئولیت دارند و کلا با نظر او موافق نبودند از کار کناره گرفت ولی او و فرزندانش حسن پیرنیا (مشیرالدوله) و حسین پیرنیا (مؤمنالملک) نقش بسیار مهمی در تحکیم اساس مشروطیت داشته اند.

نخست وزیری که به نیابت سلطنت رسید ناصرالملک قراگزلو بود که محمدعلی شاه در کاخ سلطنتی او را به زنجیر کشید و قصد قتلش را داشت که با وساطت نایبته سفارت انگلیس آزاد شد و به لندن رفت و

بعد از سقوط محمد علی شاه و فوت نخستین نایب السلطنه عنوان نیابت سلطنت یافت تا احمد شاه به سن بلوغ رسید.

تنها نخست وزیری که به سلطنت رسید رضا خان سردار سپه بود.
نخست وزیری که در زمان صدارت او به امر محمد علی شاه،
مجلس شورای ملی ایران به توب بسته شد میرزا احمد خان مشیرالسلطنه
بود.

نخست وزیری که در زمان او محمد علی شاه قاجار در مقابل حمله
مجاهدین و مشروطه طلبان به سفارت روس پناهنده شد میرزا جواد خان
سعdalolle بود که او هم در سفارت هلند متخصص گردید.

اولین فرمان نخست وزیری که از طرف نایب السلطنه (عضدالملک)
صادر گردید به نام محمد ولی سپهسالار خلعت بری بود. باز دیگر فرمان
صدارت او توسط (ناصرالملک) صادر گردید.

احمد شاه اولین فرمان نخست وزیری را برای محمد علی خان (علاء
السلطنه) صادر کرد و آخرین فرمان نخست وزیری او برای رضا خان
سردار سپه بود.

اولین فرمان نخست وزیری رضا شاه و محمد رضا شاه پهلوی برای
محمد علی فروغی صادر شد که هم اولین و آخرین نخست وزیر رضا شاه و
هم نخستین رئیس وزرای محمد رضا شاه بود. ولی آخرین نخست وزیر
پهلوی دوم دکتر شاپور بختیار بود.

نخست وزیری که با کودتای رضا خان میرینج برکنارشد، فتح الله
اکبر (سپهدار رشتی) بود که احمد شاه فرمان نخست وزیری سید ضیاء
الدین طباطبائی را صادر کرد.

تنها نخست وزیری که در زندان فرمان نخست وزیری به او ابلاغ
شد احمد قوام می باشد که احمد شاه شهاب الدوله را فرستاد و اورا
نژد شاه برد. نخست وزیری که از مخفیگاه به کاخ نخست وزیری رفت
سپهبد فضل الله زاهدی می باشد.

مدت حاکمیت نخست وزیران

علی شعبانی می نویسد: از بدو مشروطیت تا شروع حکومت رضاخان که کمتر از ۱۷ سال طول کشید ۳۴ بار دولت ها عوض شدند. یعنی بطور متوسط هر ۶ ماه یک دولت... دراین مدت میرزا حسن مستوفی (مستوفی المالک) از لحاظ تعداد دفعات نخست وزیری با پنج بار ریاست دولت، در ردیف اول، و میرزا حسن پیرنیا (مشیرالدوله) با چهار بار ریاست دولت در ردیف دوم قرار دارند. این دو نفر در همین فاصله زمانی از لحاظ تعداد دفعات وزارت نسبت معکوس دارند. مشیر الدوله با ۲۷ بار وزارت نفر اول و مستوفی المالک با ۲۰ بار وزارت نفر دوم است.

کابینه دوم وثوق الدوله حدود دو سال دوام یافت و کوتاه ترین کابینه دولت اول عبدالجعید میرزا (عین الدوله) بود که بیشتر از ۱۲ روز طول نکشید.

نخست وزیران (عصر پهلوی)

محمد علی فروغی سه نوبت (سه سال و سه ماه) - حسن مستوفی - مستوفی المالک (در دوره قاجار ۵ بار نخست وزیر شده بود در زمان رضا شاه دوبار و ۱۱ ماه) - مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) سه بار (شش سال و شش ماه) - محمود جم (چهارسال) - احمد قوام (قوام السلطنه) دوبار در زمان قاجار و سه بار در زمان پهلوی (چهارماه در زمان قاجار و سی ماه در زمان پهلوی دوم) - محمد ساعد مراغه ای دوبار (دو سال) - مرتضی قلی خان بیات (پنج ماه) - ابراهیم حکیمی سه بار (۱۱ ماه) - محسن صدر (پنج ماه) - عبدالحسین هشیر (چهارماه) - سپهبد رزم آرا

(هشت ماه) - دکتر اقبال (سه سال و پنج ماه) - مهندس شریف امامی
 دویار (یازده ماه) - دکتر علی امینی (چهارده ماه) - امیر اسدالله علم
 دویار (بیست ماه) - حسنعلی منصور(یازده ماه) - امیر عیاس هویدا سه
 بار(۱۲ سال و شش ماه) - دکتر جمشید آموزگار(۱۳ ماه) - ارتشد
 غلامرضا ازهاری (۲۲ ماه) - دکتر شاپور بختیار(۳۷ روز).

- | | |
|-------------------------|--|
| ۱ - محمدعلی فروغی | از آبان ۱۳۰۴ تا خرداد ۱۳۰۵ |
| ۲ - مستوفی المالک | خرداد ۱۳۰۵ تا خرداد ۱۳۰۶ |
| ۳ - مخبرالسلطنه هدایت | خرداد ۱۳۰۶ تا شهریور ۱۳۱۲ |
| ۴ - محمدعلی فروغی | شهریور ۱۳۱۲ تا آذر ۱۳۱۴ |
| ۵ - محمود جم | آذر ۱۳۱۴ تا آبان ۱۳۱۸ |
| ۶ - دکتر متین دفتری | آبان ۱۳۱۸ تا تیرماه ۱۳۱۹ |
| ۷ - رجبعلی منصور | تیرماه ۱۳۱۹ تا شهریور ۱۳۲۰ |
| ۸ - محمدعلی فروغی | شهریور ۱۳۲۰ تا سفند ۱۳۲۰ |
| ۹ - علی سهیلی | سفند ۱۳۲۰ تا مرداد ۱۳۲۱ |
| ۱۰ - احمد قوام | مرداد ۱۳۲۱ تا بهمن ۱۳۲۱ |
| ۱۱ - علی سهیلی | بهمن ۱۳۲۱ تا ۷ فروردین ۱۳۲۲ |
| ۱۲ - محمد ساعد | فروردین ۱۳۲۲ تا آبان ۱۳۲۲ |
| ۱۳ - مرتضی قلی خان بیات | آذر ۱۳۲۲ تا ۱۳۲۴ اردیبهشت ۱۳۲۴ |
| ۱۴ - ابراهیم حکیمی | اردیبهشت ۱۳۲۴ تا ۲۲ خرداد ۱۳۲۴ |
| ۱۵ - محسن صدر | خرداد ۱۳۲۴ تا ۲۲ مهر ۱۳۲۴ |
| ۱۶ - ابراهیم حکیمی | آبان ۱۳۲۴ تا ۳۰ دی ماه ۱۳۲۴ |
| ۱۷ - احمد قوام | بهمن ۱۳۲۴ تا ۱۳۲۶ دی ۱۳۲۶ |
| ۱۸ - ابراهیم حکیمی | ۶ دی ماه ۱۳۲۶ تا ۱۳۲۷ خرداد ۱۳۲۷ |
| ۱۹ - عبدالحسین هژیر | خرداد ۱۳۲۷ تا ۲۵ آبان ۱۳۲۷ |
| ۲۰ - محمد ساعد | آبان ۱۳۲۷ تا ۲۷ آبان ۱۳۲۸ تا سفند ۱۳۲۸ |
| ۲۱ - علی منصور | فروردین ۱۳۲۹ تا ۶ تیر ماه ۱۳۲۹ |

- از ۶ تیر تا ۱۶ اسفند ۱۳۲۹
 از ۱۸ اسفند ۱۳۲۹ تا اردیبهشت ۱۳۳۰
 از ۱۳ اردیبهشت ۳۰ تا ۲۵ تیر ۱۳۳۱
 از ۲۶ تیر تا ۱۳۳۱ تا ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱
 از ۳۰ تیر ۱۳۳۱ تا ۲۸ تا ۱۳۳۲ مرداد ۱۳۳۲
 از ۲۸ مرداد ۱۳۳۲ تا اسفند ۱۳۳۳
 از ۱ فروردین ۱۳۳۴ تا ۲۷ فروردین ۱۳۳۶
 از ۱۴ فروردین ۱۳۳۶ تا ۶ شهریور ۱۳۳۹
 از ۹ شهریور ۱۳۳۹ تا ۱۵ اردیبهشت ۱۳۴۰
 از ۱۶ اردیبهشت ۴ تا ۲۶ تیر ۱۳۴۱
 از ۲۸ تیر ۱۳۴۱ تا ۱۷ اسفند ۱۳۴۲
 از ۱۸ اسفند ۱۳۴۲ تا ۷ بهمن ۱۳۴۳
 از ۱۱ بهمن ۱۳۴۳ تا ۲۵ مرداد ۱۳۵۶
 از ۲۷ مرداد ۱۳۵۶ تا ۴ شهریور ۱۳۵۷
 از ۵ شهریور تا ۱۴ آبان ۱۳۵۷
 از ۱۵ آبان تا ۱۱ دی ماه ۱۳۵۷
 از ۱۵ دی ماه تا ۲۲ بهمن ۱۳۵۷
- ۲۲- سپهبد حاجیعلی رزم آرا
 ۲۳- حسین علاء
 ۲۴- دکتر محمد مصدق
 ۲۵- احمد قوام
 ۲۶- دکتر محمد مصدق
 ۲۷- سپهبد فضل الله زاهدی
 ۲۸- حسین علاء
 ۲۹- دکتر منوچهر اقبال
 ۳۰- مهندس جعفر شریف امامی
 ۳۱- دکتر علی امینی
 ۳۲- امیر اسدالله علم
 ۳۳- حسنعلی منصور
 ۳۴- امیر عباس هویدا
 ۳۵- دکتر جمشید آموزگار
 ۳۶- مهندس شریف امامی
 ۳۷- ارتشد باز هاری
 ۳۸- دکتر شاپور بختیار

چگونگی انتخاب نخست وزیران

بررسیهای تاریخی نشان می‌دهد که نخست وزیران دوران مشروطیت برخی با ابراز تایل نایندگان مجلس شورای ملی یا مجلسین فرمان می‌گرفتند و بعضی با انتخاب شخص شاه به نخست وزیری اشتغال یافته‌اند. در نخستین سال‌های مشروطیت درباره این اصل ۶۴ متمم قانون اساسی که (اعزل و نصب وزراء به موجب فرمان همایون پادشاه است) اختلاف نظر وجود داشت که آیا رأساً شاه می‌تواند نخست وزیر را انتخاب کند یا نه؟ عده‌ای معتقد بودند که صدور این فرمان جنبه تشریفاتی دارد زیرا اگر مجلس یا مجلسین رأی عدم اعتماد به چنین نخست وزیری دادند دیگر نمی‌تواند به کار ادامه دهد. پس باید اول تایل مجلس یا مجلسین اعلام و سپس فرمان شاه صادر گردد. در ایامی که مجلس در صدر مشروطیت دایر بود بهمین صورت عمل می‌شد. وقتی مجلس نبود شاه فرمان رئیس‌الوزراء را صادر می‌نمود. هنگامی که ناصرالملک به نیابت سلطنت انتخاب گردید طی نطقی گفت: «تعین رؤسای اجرائیه یعنی وزراء گرچه صورتاً با شاه است ولی چون وزراء مسئول مجلس هستند و به عدم رضایت عمومی و اعتماد مجلس باید حقاً عزل شوند چنانچه در اغلب مالک مشروطه رسم است برای این که در چنین موقعی مملکت دچار بحران نشود لابد پادشاه باید در تعین رئیس‌الوزراء از اکثریت مجلس استمزاج نموده رأی اکثریت را منظور نماید» با توجه به اصل ۶۷ متمم قانون اساسی که می‌گوید: (در صورتیکه مجلس شورای ملی یا مجلس سنا عدم رضایت خود را از هیئت وزراء یا وزیری اظهار نمایند آن هیئت یا وزیر از مقام وزارت معزول می‌شوند) پس می‌توان گفت که (اصل) تایل و رأی مجلس است و فرمان شاه جنبه تشریفاتی دارد. بهمین جهت همیشه برای انتخاب نخست وزیر تایل مجلس

خواسته می شد. احمدشاه همواره برای انتخاب نخست وزیران از مجلس رأی تاییل می خواست ولی در سه مورد این اصل رعایت نشد یکی درباره صمصام السلطنه هنگام فترت و نبودن مجلس شوراییلی که شاه فرمان عزل او و انتصاب و ثوق الدوله را صادر نمود ولی صمصام السلطنه تا افتتاح دوره چهارم مجلس شوراییلی خودرا رئیس الوزراء می دانست و فرمان عزل را غیرقانونی اعلام می نمود.

مورد دوم درباره ریاست وزرائی سیدضیاء الدین طباطبائی پس از کودتای ۱۲۹۹ می باشد که سردارسپه نامه ای به احمد شاه نوشته و سیدضیاء را برای نخست وزیری معرفی نمود و احمدشاه برای او فرمان صادر کرد آن هم نه فرمان معمولی بلکه متن فرمان را سیدضیاء دیگته کرد و آماده شد و شاه توشیح نمود. او تنها نخست وزیری است که با وقوع کودتا، فرمان دریافت کرده است.

مورد سوم درباره عزل سردار سپه از مقام رئیس الوزراء می باشد که احمدشاه از اروپا تلگرافی به مؤمن الملک رئیس مجلس مخابره می کند که سردارسپه معزول است و باید رئیس الوزراء جدید انتخاب گردد. مؤمن الملک متن تلگراف را در جلسه خصوصی می خواند و پس از مذاکراتی متن تلگراف جوابیه تهیه شده به احمدشاه مخابره می گردد به این مضمون: (برطبق مقررات قانون اساسی حق انزال و سقوط هر دولتی با مجلس شوراییلی است. فعلا از نقطه نظر تاییل نمایندگان دولت وقت در پارلمان حائز اکثریت می باشد).

آنگاه پس از ابراز تاییل مجلس به رئیس الوزراء مجدد سردارسپه، احمدشاه تلگرافی فرمان نخست وزیری او را می فرستد.

در دوران سلطنت رضا شاه با وجود مجلس شوراییلی هیچگاه تاییل نمایندگان مجلس برای نخست وزیر خواسته نمی شد و شخص رضا شاه هر کس را که می خواست مأمور تشکیل کابینه می کرد و مجلس هم به او رأی اعتماد می داد.

بعد از شهریور ۲۰ بار دیگر ابراز تایل مجلس به نخست وزیران صورت گرفت ولی قبل از مرداد ۱۳۳۲ در دومورد محمدرضا شاه بدون نظر مجلس نخست وزیر انتخاب نمود یکی درمورد علی منصور پس از استعفای ساعد و دیگری انتصاب سپهبد رزم آرا پس از استعفای منصور بود. سپس مجلس با اکثریت ۹۱ نفر به دولت رزم آرا رأی اعتماد داد. دکتر مصدق با ابراز تایل مجلسین فرمان نخست وزیری گرفت ولی در تیرماه ۳۱ از نخست وزیری استعفا کرد و مجلسین به نخست وزیری قوام السلطنه ابراز تایل نمودند. پس از سه روز دو اثر تظاهرات مردم قوام مستعفی شد و بار دیگر مجلسین به نخست وزیری دکتر مصدق ابراز تایل نمودند. این اولین بار در تاریخ مشروطیت است که نخست وزیری با تایل مجلسین و فرمان شاه به کار مشغول می گردد ولی با قیام مردم ساقط می گردد و نخست وزیر مستعفی از مجلسین شورای ایملی و سنا رأی تایل و از شاه فرمان گرفته است.

اقدام حاد دیگر در تاریخ مشروطیت ایران عزل دکتر مصدق از نخست وزیری و انتصاب سپهبد زاهدی می باشد که نخست وزیر فرمان عزل را نپذیرفت و شاه هم از کشور خارج گردید و پس از سه روز با تظاهرات مردم و بازیهای سیاست خارجی نخست وزیر شاغل به مخفی گاه و زندان می رود و نخست وزیر مخفی شده به باشگاه افسران رفته و دونخست وزیر منصوب و معزول در برابر هم قرار می گیرند.

از مرداد ۳۲ تا هنگام سقوط رژیم دیگر نخست وزیران با فرمان شاه منصب می شدند که برخی از نزدیکان شاه و با تایل و خواسته شخص او از میان افراد مورد اعتماد انتخاب می شدند و بعضی با فشار سیاست های خارجی که در هر مورد با اسناد و مدارک مورد بحث قرار خواهد گرفت. آخرین نخست وزیری که شرط قبول این مقام را رأی تایل مجلسین اعلام نمود دکتر شاپور بختیار بود که پس از ابراز تایل هر دو مجلس فرمان نخست وزیری او صادر گردید.

اغلباً نخست وزیران پس از اطلاع از تمايل شاه به کناره گيري آنان استعفا می کردند که گاهگاهی این استعفا با مقاومت موواجه می شد. از جمله در زمان نخست وزیری سپهبد زاهدی که گفته بود (با تانک آمده ام وبا توب باید بروم) ولی بعداً حاضر به کناره گيري شد . یا منصور الملک که استعفانامه را با دریافت فرمان سفارت رم تقدیم داشت.

آنچه مسلم است وقتی شاه در مملکت قدرت داشت به میل شخص خود نخست وزیر را انتخاب می نمود ولی وقتی شاه ضعیف می شد مجلس یا مجلسین نخست وزیر را انتخاب می کردند.

روابط فامیلی نخست وزیران

یوسف مستوفی در زمان ناصرالدین شاه و پسرش مستوفی المالک در زمان مشروطیت فرمان نخست وزیری گرفته اند.
علاوه بر روابط فامیلی مشیرالدوله، و ثوق الدوله و قوام السلطنه و دکتر مصدق در تاریخ معاصر دونخست وزیر ایران (حسنعلی منصور و امیر عباس هویدا) با دختران نظام امامی ازدواج کردند که مادرشان دختر و ثوق الدوله بود.

سال ها مشیرالدوله رئیس وزراء و برادرش مؤمن الملک رئیس مجلس بود. در کابینه هائی هم چند برادر از قبیل مشیرالدوله و مؤمن الملک و ثوق الدوله و قوام السلطنه شرکت داشته اند.

در بعضی از خانواده ها نیز یک برادر به نخست وزیری رسید مثل دکتر جمشید آموزگار و برادران دیگر او دکتر جهانگیر و مهندس کورس آموزگار وزیر بوده اند. رسیدن چند برادر به وزارت در کابینه های مختلف زیاد سابقه دارد. سهام السلطان بیات هم خواهر زاده دکتر مصدق بود که وقتی او نخست وزیری را نپذیرفت خواهر زاده اش برای نخست وزیری از طرف مجلس مورد تمايل قرار گرفت.

از نخست وزیران دوره مشروطیت ۶ تن پدر و پسر بودند (میرزا نصرالله خان مشیرالدوله و حسن پیرنیا - علاء السلطنه و حسین علاء - رجبعلی منصور و حسنعلی منصور) دو تن برادر بودند (وثوق الدوله و قوام السلطنه) - چهار تن با جناق بودند (عین الدوله و فرمانفرما) - حسنعلی منصور و امیرعباس هویدا) - سه تن پدر زن و داماد بودند (دکتر مصدق و دکتر متین دفتری - ناصرالملک قراگزلو و حسین علاء - و ثوق الدوله و دکتر امینی) دو تن عموم و برادرزاده بودند. (صمصام السلطنه بختیار و دکترشاپور بختیار) - دو تن پسر عمه بودند (حسین علاء و دکتر امینی) - ارتباط فامیلی دیگری بین نخست وزیران بوده است که مستوفی المالک و دکتر مصدق و دکتر متین دفتری و قوام السلطنه و ثوق الدوله و دکتر امینی و علاء را از نظر خوشایانی بهم مربوط می ساخته است.

چهل و سه نخست وزیر دوران مشروطیت حدود ۱۲۰ کابینه تشکیل داده اند. در این مدت ۵۱ وزارت خانه بوجود آمده یا تغییر نام یافته است.

نخستین کابینه را میرزا نصرالله خان مشیرالدوله با ۷ وزیر تشکیل داد. بتدریج بر تعداد وزراء و معاونین نخست وزیر افزوده شد و تعداد آنان به ۳۰ نفر هم رسید. مشیرالدوله از معرفی کابینه خود به مجلس خودداری می کرد و می گفت که او وزیرایش دربرابر مجلسین مستولیت ندارند فقط باید به شاه حساب پس بدهنند ولی مجلس قبول نمی کرد و کشمکش بین وکلا و مشیرالدوله که خود در تنظیم قانون اساسی دخالت داشت درگرفت. مشیرالدوله با عصبانیت می گفت (این دولت تامن هستم زیربار تضمیمات شما نخواهد رفت. وزرای من خود را مستول مجلس نمی دانند، هر کاری می خواهید بکنید). سرانجام مشیرالدوله تصمیم گرفت کابینه خود را به مجلس معرفی کند به این صورت که حاج محتمم السلطنه اسفندیاری از طرف نخست وزیر به مجلس آمد و وزراء

را معرفی کرد ولی وکلا، راضی نبودند تا این که کابینه سقوط کرد و کابینه وزیرافخم تشکیل شد. به تدریج معرفی دولت توسط نخست وزیر معمول شد.

وقتی وکلا از محتشم السلطنه معاون نخست وزیر درباره وزیر جنگ پرسیدند گفت (وزیر جنگ سپهسالار است که اصلا در دولت کاری ندارد و جداگانه خدمت می کند. او مستقیما با خود شاه کار می کند).

گاهی صحبت از این بود که وزراء هم مانند وکلا و سناتورها باید به کلام الله مجید سوگند یاد کنند ولی تقریبا در هیچ زمانی این برنامه اجرا نشد.

چون طبق قانون اساسی ایران وزیر باید مسلمان باشد به همین جهت هیچیک از افراد اقلیت های مذهبی (رسمی) به مقام نخست وزیری و وزارت نرسیدند. ولی دکتر فرهنگ مهر معاون وزارت دارائی مدتی هم کفیل وزارت خانه شد.

هنگام تشکیل سومین مجلس مؤسسان از طرف اقلیت های مذهبی تلاش می شد که این ماده قانون اساسی اصلاح شود ولی توفیق نیافتند.

پر وزیر ترین دولت ایران کابینه هویدا بود که گاهی با ۳۰ نفر وزیر و معاون تشکیل می شد که ۲۰ وزارت خانه داشتند. شش وزیر مشاور که بعضی ها سرپرست سازمانی مثل برنامه و بودجه بودند و چهار معاون نخست وزیر که بعضی از معاونین مثل رئیس سازمان امنیت هنگام شرفیابی در مراسم سلام در صفت هیئت دولت بعد از وزراء قرار می گرفتند در حالیکه تعدادی از وزرای دولت مخلوق همان سازمانی بودند که رئیسش به صورت معاون نخست وزیر در صفت وزراء در ردیف آخر ایستاده بود.

در طول ۷۳ سال مشروطیت چهار وزارت خانه (خارجه - کشور - دادگستری - پست و تلگراف) از تغییر عنوان مصون ماندند (فقط نام

وزارت داخله به کشور و عدليه به دادگستری مبدل شد). ولی ۵۱ وزارت توانه به وجود آمدند و تغيير نام دادند.

در زمان هويدا وزارت کشاورزی به طورناگهانی به سه وزارت خانه (کشاورزی - منابع طبیعی - تعاون و امور روستاهای) تقسیم شد.

در میان نخست وزیران بعد از مشروطیت طولانی ترین ایام مربوط به هويدا بود که حدود ۱۳ سال طول کشید و قبل از او مخبرالسلطنه بيش از ۶ سال نخست وزیر رضا شاه بود. قبل از مشروطیت دو صدراعظم سابق طولانی داشته اند که در تاریخ دیده می شود خواجه نظام الملک ۲۰ سال و شش ماه صدراعظم آلب ارسلان و ملکشاه سلجوقی بود و میرزا آغا سی هم ۱۴ سال سمت صدراعظمی را به عنده داشت.

از نظر تعداد انتصاب به مقام نخست وزیری مستوفی المالک و قوام السلطنه بيش از دیگران فرمان دریافت کرده اند. قوام السلطنه ده بار کابینه تشکیل داد ولی توفیق نیافت که یازدهمین کابینه خودرا به شاه معرفی کند زیرا فقط سه روز نخست وزیر بود که با واقعه ۳۰ تیر ۱۳۳۱ به مخفی گاه رفت.

در میان نخست وزیران ایران چهار تن نظامی دیده می شوند که از همه آنها رشیدتر سردار سپه بود، او تنها نخست وزیری است که به مقام سلطنت رسید.

یک افسر رشید دیگر که کابینه تشکیل داد سپهبد زاهدی بود که از مخفی گاه خودرا به باشگاه افسران رسانید و با اینکه در موقعیتی بود که می توانست اقداماتی در تغییر رژیم بعمل آورد و حتی به او پیشنهاد هم شده بود ولی او به رُم، به محمد رضا شاه تلگراف کرد که زودتر به وطن باز گردد. نخست وزیر نظامی دیگر سپهبد رزم آرا بود که از نظر هوش و ذکاوت و اطلاعات عمیق نظامی در سطح بسیار بالائی قرار داشت که به دست فدائیان اسلام ترور شد. چهارمین فرد نظامی که به مقام نخست وزیری رسید ارتشد از هاری بود که از نظر داشتن درجه

نظامی از آن سه نفر بالاتر بود و در شرایط سختی هم به مقام نخست وزیری رسید ولی عمل نشان داد که از هر نخست وزیر غیر نظامی هم ضعیف تر بود و باحال کسالت یا شاید هم واقع نکردن به کسالت از مقام نخست وزیری استعفا داد و از کشور خارج شد.

چنان ترین فردی که به نخست وزیری رسید سید ضیاء الدین طباطبائی بود. پرسرو صد اترین نخست وزیر ایران دکتر محمد مصدق بود که با ملی کردن صنعت نفت نامش در جهان پراوازه شد و روش او برای گروهی از کشورها سرمشق گردید ولی بعلت اختلاف با محمدرضا شاه و قایع ۲۵ و ۲۸ مرداد به زندان افتاد و محکومیت یافت.

تنها نخست وزیری که اعدام شد امیر عباس هویدا بود و تنها نخست وزیری که انتihar کرد سپهسالار تنکابنی است.

در میان نخست وزیران کسانی دیده می شوند که قبل یا بعد از نخست وزیری سمت وزارت دریار را داشته اند. مستوفی المالک (دریار احمد شاه) - محمود جم - حکیمی - علاء - هژیر - دکترا قبال - علم - هویدا - (دریار پهلوی).

دو تن از ازنخست وزیران ایران از ایل بختیاری بودند. (صمصام السلطنه و دکتر شاپور بختیار) که هیچ کدام نه عزل شدند و نه از نخست وزیری استعفا کردند. صمصام السلطنه تا عمر داشت خود را نخست وزیر می دانست. دکتر بختیار هم با همان سمت به مخفیگاه رفت و از کشور خارج شد.

تنها رئیس دانشگاه و پزشکی که به مقام نخست وزیری رسید دکتر منوچهر اقبال بود که تا آخر عمر کرسی استادی دانشگاه و ریاست نظام پزشکی راهم عهده داریود. دوستانش در نشریات خود نوشتند (مردی که پاک آمد. پاک ماند. پاک رفت).

نخست وزیرانی که بعد از نخست وزیری عضویت در کابینه های بعدی را پذیرفته اند عبارتند از: مستوفی المالک وزیر مشاور کابینه های

علاوه السلطنه ومشيرالدوله - ذکار، الملك وزیرخارجه کابینه مخبرالسلطنه - دکتر متین دفتری وزیر مشاور کابینه قوام. همچنین سهام السلطان بیات درکابینه قوام کفیل نخست وزیر و وزیر دارائی شد. محمودجم وزارت جنگ را پذیرفت. علی سهیلی درکابینه های حکیمی و سپهبد زاهدی وزیر مشاور شد و صدرالاشراف درکابینه ساعد وزارت دادگستری را قبول کرد.

اولین نخست وزیری که با رأی تاییل مجلس به صدارت رسید ناصرالملک قراگزلو بود که استعفای خودرا هم به مجلس تقدیم داشت. از کارهای جالب او این بود که مقرری بیوه های ناصرالدین شاه را قطع کرد که آنها در مجلس متحصن شدند. معیرالممالک می نویسد: ناصرالدین شاه ۸۵ زن داشت که هر یک ماهی ۷۵ تا صد تومن می گرفتند. دختران ناصرالدین شاه هم هر کدام سالی ۴ هزار تومان حقوق داشتند.

سه نفر از نخست وزیران ایران سابقه مترجمی درسفارتخانه ها را داشتند. دکتر متین دفتری مترجم سفارت آلمان - عبدالحسین هشیر منشی سفارت شوروی - محمودجم منشی سفارت فرانسه.

علاوه برکسانی که به مقام نخست وزیری رسیده و مدتی در این سمت خدمت کرده اند افرادی هم بوده اند که برای تصدی این شغل دعوت شده یا به آنها تکلیف شد یا مجلس رأی تاییل داد ولی کارشان به نخست وزیری نکشید. در شهریور ۱۳۲۰ از طرف رضا شاه به مجید آهنی تکلیف شد که کابینه را تشکیل دهد ولی او پیشنهاد کرد که در شرایط فعلی فروغی برای این کار بهتر است. در سال ۱۳۲۶ پس از برکناری قوام السلطنه مجلس شورایی در جلسه روز یکشنبه ۲۵ آذر با ۷۲ رأی به سردار فاخر حکمت رئیس مجلس برای نخست وزیری ابراز تاییل نمود و فرمان نخست وزیری او هم صادر شد. ولی سردار فاخر پس از چند روز مطالعه از قبول این سمت امتناع نمود.

وقتی دکتر مصدق از نخست وزیری استعفا کرد شاه درنظر داشت
اللهيار صالح را به نخست وزیری برگزیند که مجلس به قوام رأی تمايل
داد. در سال ۱۳۵۷ شاه از دکتر سنجابی و دکتر صدیقی و عبدالله انتظام
برای قبول نخست وزیری و تشکیل دولت دعوت کرد ولی هر یک از آنها
پیشنهاداتی داشتند که مورد قبول قرار نگرفت.

عده دیگری هم هستند که می‌گویند از آنها برای قبول نخست
وزیری دعوت شده است ولی به صورت کار به تشکیل دولت نکشید که
چون در این مورد اسنادی وجود ندارد اشاره ای به آن نمی‌شود.

نخست وزیران شاعر

در میان نخست وزیران ایران چند تن بودند که شعرهم می‌گفتند.
وثوق الدوله و مخبر السلطنه و قوام السلطنه از خود اشعاری باقی
گذارده اند ولی وثوق الدوله به قام معنی شاعری باذوق بود که اشعار
نفزاً او ارزش فوق العاده ای یافتد.
چند شعر از وثوق الدوله:

وقت آن آمد که مردان بر کمر دامن زند
جامه از آهن کنند و بر صف دشمن زند
وقت آن آمد که مردان تیغ همت برکشند
تا که این گردنکشان خیره را گردن زند
خرمن این ناکسان ندهند اگر مردان به باد
این خسان، آزادگان را شعله بر خرمن زند.

* * *

عمر گذشته باز نماید به جای خوش
مرد حکیم در پی امر محال نیست
این سیل تند رو که سرازیر شد زکوه
دیگر به کوه بر شدن احتمال نیست

وقتی وثوق الدوله رئیس الوزراء بود یکی از کارمندان معارف که حقوقش دیر شده بود به او چنین می نویسد:

بهار و خزان رفت و دی می رسد
ندام حق و وقات کی می رسد؟
وثوق الدوله در حاشیه کاغذ چنین نوشت:
دو قسط معارف حواله شده
بقیه به تدریج هی میرسه

یکی دیگر از اشعار وثوق الدوله:

روزی برآید دست حق، چون قرص خورشید از شفق
بی ترس و بیم از طعن و دق، آسان کند اشکالها
از خون این غدارها، وزخاک این بدکارها
جاری کند انهار را، بربا کند اتلالها

حرمان و رنج غریت و دوری و خستگی
آسان گذشت و کار فراق تو مشکل است

اعشاری از مخبرالسلطنه هدایت:
مخبرالسلطنه هدایت شهرتی به شاعری ندارد ولی کتاب خاطرات و
خطرات او خیلی با ارزش می باشد.
چند شعری از او چنین است:

نعمت و محنت به دهر، هیچ به اندازه نیست
جنگ فقیر و غنی، مسئله تازه نیست
دولت و بخت و نصیب، چیست نداند کسی
خانه اقبال را، روزن و دروازه نیست
سعی به اندازه کن، هیچ مزن دست و پا
از تک و پو حاصلی، غیر زخمیاز نیست
کوشش بی فایده است، درنظر هوشیار
سعی تو اندر جهان، ضد طبیعت به کار

* * *

محرمی گر زهاده میهن دم زد
دست غیر آمد و بر سینه نامحرم زد
شیوه رند سیاسی چه بود در مسلک
شیوه آن است که باید همه را برهم زد
رهنی شیوه ابلیس بد از روز است
مار خوش نقش برانگیخت ره آدم زد
بر زیان لاف هوا خواهی آسایش خلق
تیشه بر رشه آسایشمان محکم زد
نقش انگشتیت فتنه و ظلم و آشوب
نتوان لاف سلیمانی از این خاتم زد
خرمن عاشق و معشوق به یکباره بسوخت
اندرین آتش بیداد که بر عالم زد
(مهندیا) آن بت عیار به صدعشو و ناز
رهنی بود زیر دست و رهست کم کم زد

نمونه‌ای از اشعار قوام السلطنه
قوام السلطنه خیلی خوش خط بود و نشری خوب داشت. چند شعری
هم از او دیده شده که نمونه آن چنین است:

عقل می گفت که دل منزل و مأوای من است
عشق خنید که یا جای تو یا جای من است
بی تو ای نوگل گلزار طرب، هرسر مسوی
نیش خاری است که پیوسته براعضای من است
پایه قدر من او لایق تشریف تو نیست
جامه جور تو زینده بالای من است
ساغر از دست نهادن نه زترک طرب است
روزگاریست دل خون شده صهبای من است
گنهم چیست که در بزم توان راهی نیست
یا چه کردم که نه در خیل شما جای من است
آنکه دریاغ تمع گل مقصود بچید
کی خبر دارد از این خار که در پای من است
شکوه از درد ندارم که طبیبی می گفت
رنج امروز غمش راحت فردای مسن است

خاطرات نخست وزیران ایران

با این که در اکثر کشورهای جهان یکی از معتبرترین کتابها خاطرات نخست وزیران می باشد در ایران این کار سابقه زیادی ندارد. کمتر نخست وزیری کوشیده که خاطراتی را به تاریخ بسپارد.

تقریباً می توان گفت مخبرالسلطنه هدایت اولین نخست وزیری است که با عنوان (خاطرات و خطرات) مطالب مهمی را به تاریخ سپرده است. از دیگر نخست وزیران جسته و گریخته خاطراتی منتشر شده که از جمله صدرالاشراف می باشد که پرسش دکتروجواود صدر آن را منتشر ساخته است. درباره دکتر مصدق خیلی کتاب و مطلب به فارسی و زبان های خارجی نوشته شده و خود او هم تحت عنوان (خاطرات و تأملات) مطالبی را به تاریخ سپرده است. همچنین دکتر غلامحسین مصدق نیز با عنوان (درکنار پدرم مصدق) درباره خاطرات پدرش مطالبی نوشته است. دکتر امینی قسمتی از خاطرات خودرا در روزنامه کیهان لندن به چاپ رسانید ولی به صورت کتاب جداگانه ای انتشار نیافت. امیراسدالله علم یادداشت های روزانه خود را هنگام وزارت دربار تنظیم کرده که تا کنون قسمتی از آن انتشار یافته است. دانشگاه هاروارد با چند تن از نخست وزیران سابق ایران گفتگوهایی کرده که هنوز کاملاً منتشر نشده است. درباره زندگی نخست وزیرانی از قبیل قوام السلطنه - ذکاء الملک فروغی - سپهبد رزم آرا - محمدساعد کتابهای انتشار یافته است. دکترشاپور بختیار نیز با انتشار کتاب (یکرنگی) مطالب جالبی از دوران نخست وزیری خود را منتشر کرده و همچنین با مصاحبه و گفتگو از خیلی از مسائل سیاسی پرده برداشته است. مهندس شریف امامی ضمن

صاحبہ با دانشگاه هاروارد مطالبی گفته که ضبط شده و همچنین خاطرات خود را تنظیم نموده ولی فعلاً قصد انتشار آن را ندارد، قسمتی از آن درباره مسافهرت‌های خود در مجله ره آورده انتشار یافته است. تاکنون از دکتر جمشید آموزگار و ارتشبید ازهاری که در آمریکا به سر می‌برند هیچگونه مصاحبه و خاطره مهمی منتشر نشده است.

چه کسانی کابینه هارا ساقط کرده‌اند؟

روزنامه دیپلمات درباره سقوط کابینه‌ها و کسانی که در این سقوط‌ها نقش داشته‌اند، مطالبی نوشته و معتقد است که این اشخاص موجب سقوط کابینه‌ها شده‌اند:

مظفر فیروز	کابینه قوام‌السلطنه را
دکتر حسین فاطمی	کابینه دکتر مصدق را
داریوش همایون	کابینه دکتر آموزگار را
دکتر منوچهر آزمون	کابینه مهندس شریف امامی را

روزشمار زندگی

میرزا نصرالله خان پیرنیا (مشیرالدوله)

- ۱- میرزا نصرالله خان مشیرالدوله از نوادگان مرشد نائینی است که اولین نخست وزیر دوران مشروطیت می باشد.
- ۲- یکی از فرزندان او حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله) نیز نخست وزیر شد و دیگری حسین پیرنیا (مؤمن الملک) رئیس مجلس شورای ملی گردید که از هرسه تن به نیک نامی یاد می شود.
- ۳- این خانواده منتبه به (پیرنائین) هستند که اعقاب پسری خودرا (پیرنیا) و اعقاب دختری خودرا (پیرزاده) نامیده اند.
- ۴- میرزانصرالله خان مشیر الدوله و فرزندانش در تأسیس اساس مشروطیت و تنظیم قانون اساسی نقش مؤثری داشته اند و در زمان حاکمیت خود سعی داشتند که حافظ اساس مشروطیت باشند.
- ۵- میرزا نصرالله مشیرالدوله با این که یکبار در زمان مظفرالدین شاه و یک بار در زمان محمدعلی شاه صدراعظم بود.

۶- میرزانصرالله مشیرالدوله در روز ۲۱ شهریور ۱۲۸۶ بطور ناگهانی در تهران درگذشت. چون بعد از کشته شدن اتابک در میدان بهارستان در روز هشتم شهریور (۱۳ روز قبل) و پیشنهاد نخست وزیری از طرف محمد علی شاه به او و عدم قبولی مشیرالدوله این مرگ اتفاق افتاد موجب بروز شایعاتی گردید که صحت و سقم آن روشن نشد



میرزا نصرالله خان مشیرالدوله اولین رئیس وزرای مشروطه

نخستین صدراعظم دوره مشروطه

میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نائینی نخستین صدراعظم دوره مشروطیت بود.

وقتی مظفرالدین شاه فرمان رئیس وزرائی مشیرالدوله را صادر کرد او هیئت وزیران را به این شرح معرفی نمود:

میرزا احمدخان مشیرالسلطنه وزیر عدیله - میرزا ابوالقاسم ناصرالملک وزیر مالیه - میرزا محمدعلی خان علاءالسلطنه وزیر خارجه - سلطان علی خان وزیر انخم وزیرداخله - میرزا محمودخان علاءالملک وزیر علوم - نظام الدین مهندس المالک وزیر معادن و طرق و شوارع - مهدیقلی خان مخبرالسلطنه وزیر تجارت - دبیرالدوله وزیر لشکر معاون وزارت جنگ - (کامران میرزانایب السلطنه عموم و پدرزن محمدعلی شاه عهده دار وزارت جنگ بود که به مجلس معرفی نشد).

حاج محتشم السلطنه اسفندیاری بعنوان معاون نخست وزیر هیئت دولت را به مجلس معرفی کرد و گفت وزیران در مقابل شاه مسئول هستند. سپس لوایح تشکیل مجلس سنا و تشکیل بانک ملی را تقدیم مجلس کرد.

با فوت مظفرالدین شاه و سلطنت محمدعلی شاه، مشیرالدوله هم از مقام صدارت عظمی کناره گرفت.

متحن الدوله شفاقی درباره او چنین می نویسد: میرزا نصرالله خان از نواده های مرشد نائینی است که از کرامات او داستانها نقل می کنند. میرزا نصرالله خان در بیست سالگی پس از ورود به تهران به خدمت وزارت خارجه درآمد.

ابتدا به (مصطفی‌الملک) و بعدا به (مشیرالدوله) ملقب شد. پس از مدتی که وزیر خارجه بود فرمان صدارت عظمی برایش صادر گردید.

با این که هیچ وقت به اروپا سفر نکرده و از علوم دیپلماسی بهره ای نداشت بسیار کاردان و صاحب اخلاق پسندیده بود. هنگام صدارت خطای نکرد و خیالاتی بسیار درآبادانی مملکت داشت. به تنظیم سند مشروطیت کمک کرد ولی ایرادی که بر او وارد است استقراض زیادی است که بر اثر آن سال ها مملکت در مضيقه قرار گرفت.

راست است که در امور مملکت فرزندانش اورا یاری می کردند ولی خود نیز استعداد طبیعی داشت. در تمام مدت وزارت خارجه و صدارت او احدی نتوانست ادعا کند که از طرف او مورد اهانت قرار گرفته باشد، با همه حسن سلوك داشت.

ناظم الاسلام کرمانی درباره او می نویسد: مشیرالدوله دریافت عمر که از نائین به تهران جلای وطن کرده بود نزد عبدالوهاب نصیرالدوله کار می کرد.

اجداد خانواده های پیرنیا و پیروززاده از معارف عرفان بوده و سلسله نسب آنها به پیر نائین می رسد.

علی شعبانی درباره او می نویسد: میرزا نصرالله خان در جوانی کسب و کاری نداشت ولی خواهرش خوش خط بود و تحریرات او را در تهران به فروش می رسانید. تدریجا کارش بالا گرفت.

وقتی دختر مشکوکه الملک را خواستگاری کرد او را هم شأن

خودنداستند بلکه با پادرمیانی نایب وزاره این کارنجام شد. چند سال بعد وضع او طوری شد که دختران علاوه بر این قاجار و آصف السلطنه قاجار نوه دختری مظفرالدین شاه را برای پسرانش حسن و حسین گرفت و دخترش را به پسر علاوه بر این داد که وقتی از او جدا شد با مفخم الدوله ازدواج کرد و سفیر ایران در آمریکا شد.

بالینکه مشیرالدوله در تأسیس مجلس زحمات زیادی کشید ولی نتوانست با مجلس کار کند و به میل خود از صدارت کناره گرفت. اولین وزیری که به مجلس آمد مخبرالسلطنه هدایت بود که میرزا نصرالله خان مشیرالدوله نخستین صدراعظم مشروطه به او چنین نوشتند :

(شما به مجلس بروید و از طرف دولت به مجلس بگوئید که دولت ۲۰ کرور تومان مقروض است و با دولتين روس و انگلیس مذاکره کرده ۲۵ که از آنها پنج کرور تومان قرض بگیرید که با مجموع قروض سابق کرور تومان می شود و دولتين روس و انگلیس دستور پرداخت قروض را به بانک شاهی و بانک انگلیس داده اند و محتاج رأی و اجازه مجلس است).

سپس مخبرالسلطنه شرایط قروض را که ربع آن صدی ۷ و گروگان آن نزد روسها گمرکات شمال و نزد انگلیسها تلگرافخانه و پستخانه بود اعلام داشت که با همه مخالفت نمایندگان مجلس روپرداخت شد. همین امر موجب گردید که بانک ملی تشکیل گردد و مملکت از قروض بیگانگان نجات یابد.

مشیرالدوله همچنین به مجلس نوشت:

(وزراء مسئول ذات اقدس همایونی هستند هر وقت وجود آنها لازم باشد در مجلس خودشان یا معاونشان حاضر خواهند شد). مهدی بامداد می نویسد: مشیرالدوله مدت شش ماه در زمان مظفرالدین شاه و مدت دو ماه در زمان سلطنت محمدعلی شاه صدراعظم

بود. وقتی اطلاع یافت که محمدعلی شاه قصد احضار اتابک را برای صدراعظمی از اروپا دارد به بهانه کسالت، از کار کناره گیری کرد. مردخوش نام و زرنگی بود، مانند چوب پنبه‌ای بود که همیشه روی آب قرار می‌گرفت.

در سال ۱۹۰۱ میلادی امتیاز استخراج نفت جنوب به دارسی انگلیسی واگذار شد. چون میرزانصرالله خان مشیرالدوله وزیر خارجه بود پانصد سهم ممتاز به او داده شد. پس از فوتش دارائی اورا به بیست و پنج میلیون تومان تخمین زده اند. بعضیها هفت میلیون گفته اند چون از ثروت او حتی دو پسر و یک دخترش سر در نیاوردن.

مشیرالدوله بیشتر مقامات و دارائی خود را از قبل امین السلطان پیدا کرده بود معهذا وقتی اتابک اورا برای وزارت خارجه دعوت کرد معذرت خواست و در کابینه شرکت ننمود. پس از کشته شدن امین السلطان محمدعلی شاه از او خواست که نخست وزیری را قبول کند ولی نپذیرفت.

مشیرالدوله مردی زرنگ و محرومیت دیده و رنج کشیده بود. فرزندان خود را بسیار خوب تربیت کرد. حسن پیرنیا (مشیرالدوله) را به مدرسه نظام مسکر و حسین پیرنیا (مؤمن‌الملک) را به مدرسه سیاسی پاریس فرستاد. علی را به مدرسه نظام فرانسه فرستاد که جوان مرگ شد. فرزندانش خیلی خوب از آب درآمده و افرادی با شخصیت و خوشنام بودند.

احمد عبدالله پور در کتاب زندگی نخست وزیران ایران می‌نویسد: میرزانصرالله خان مشیرالدوله به علت این که خیلی خوشخط بود میرزا البراهیم خان نایب الوزراء والی آذربایجان اورا همراه خود به تبریز می‌برد که در ضمن سرپرستی فرزند او را هم می‌پذیرد. پس از مدتی دختری کی از بستگان میرزا البراهیم را می‌گیرد و بعد از فوت میرزا البراهیم کفالت عیال و اولاد اورا عهده دار می‌شود و همه را از تبریز به تهران می‌آورد. میرزا سعیدخان وزیر امور خارجه میرزا نصرالله خان را به وزارت خارجه می‌آورد و بسمت منشی مخصوص استخدام می‌کند.

بعثت خوش خدمتی لقب (مصباح الملکی) از بحیی خان مشیرالدوله دریافت می دارد. در زمان صدارت اتابک کفیل وزارت خارجه شد. پس از قتل ناصرالدین شاه در کابینه امین السلطان وزیرلشکر گردید و بعدا وزیر خارجه شد که فرزندان خود را از فرنگستان خواند که میرزا حسن خان به ریاست بایگانی و میرزا حسین خان را به ریاست کابینه دروزارت خارجه منصوب نمود.

قانون اساسی در زمان سلطنت مظفرالدین شاه تهیه گردید و مشیرالدوله صدراعظم ایران شد. در زمان تاجگذاری محمدعلیشاه صدراعظم ایران بود که فقط دو ماه دوران ریاستش دوام کرد. مشیرالدوله اولین نخست وزیر دوره مشروطیت در پاسخ سعدالدوله ناینده مجلس که پرسیده بود (در دولت مشروطه باید وزراء مستول باشند مگر ما دولت مشروطه نیستیم؟) گفته بود (دولت به شما مشروطه نداده است. مجلس فقط جهت وضع قوانین است). ولی حاج امین الضرب در پاسخ مشیر الدوله چنین گفت (ما خودمان را رسما مشروطه می دانیم و حقوقی که داریم هیچکس نمی تواند از ما پس بگیرد مگر با خون ملت).

همین گفتگوهای موجب شده که مشیرالدوله از سمت صدراعظمی استعفا کند. سلطانعلی وزیرافخم وزیرکابینه اون نخست وزیر شد و در حقیقت اولین کابینه ای بود که نخست وزیر و وزیران پذیرفتند در مقابل مجلس مستول و جوابگو باشند.

زهرا شجیعی در کتاب نخبگان سیاسی می نویسد:

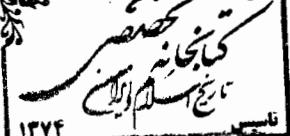
انعکاس نهضت سیاسی اصلاح طلبی و جنبش تاریخی و ملی ایرانیان به منظور تغییر نظام حکومت را برای نخستین بار در انتخاب زمامداران می توان مشاهده کرد. مظفرالدین شاه بر اثر فشار آزادیخواهان، عبدالمجید میرزا عین الدوله را عزل کرد و میرزانصرالله مشیرالدوله وزیر خارجه کابینه قبلی را به سمت ریاست وزراء منصوب نمود. مشیرالدوله که نقش میانجی بین دولت و آزادیخواهان را بعهده داشت و مورد اعتماد

میلیون بود عضدالملک رئیس ایل قاجار را مأمور ساخت که به قم مسافت کرده موافقت روحانیون را جلب کند و وعده همه گونه تقاضاهای آنها را اعلام دارد. ضمنا برای تعیین خط مشی سیاسی دولت برای قبول درخواست آزادیخواهان مجلسی مرکب از رجال مشروطه خواه تشکیل داد که نتیجه این مشاوره تغییر نظام حکومتی ایران و تشکیل مجلس شورای ملی مرکب از نایندگان طبقات مختلف مردم بود. اعضا کمیسون مشاوره نظر خود را به دولت اعلام و ضمنا یادآور شدند که جریانات اخیر و خواست بست نشینان تنها برکناری اتابک اعظم نبوده بلکه خواستار فرمانی از طرف شاه مبنی براعطای حکومت مشروطه می باشند. با این طرز یک هفته بعد از انتصاب مشیرالدوله به ریاست وزرائی از طرف مظفرالدین شاه فرمان مشروطیت در روز ۱۴ مرداد ۱۲۸۵ خورشیدی برابر با ۱۴ جمادی الثانی ۱۳۲۴ (۱۱۰۶ آوی ۱۳۲۴) صادرشد بدین ترتیب نهال آزادی پس از مبارزه ای که بیش از دوسال با خون ملت آبیاری شده بود ریشه گرفت. مجلس شورای اسلامی در تاریخ ۱۴ مهر ماه ۱۲۸۵ (۱۷ اکتبر ۱۹۰۶) توسط مظفرالدین شاه افتتاح شد. به دنبال آن مشیرالدوله قانون اساسی را در ۸ دیماه ۱۲۸۵ خورشیدی به توشیح شاه و ولیعهد رسانید و برای تصویب به مجلس برد.

وقتی مظفرالدین شاه در ۱۸ دی ماه ۱۲۸۵ فوت کرد و محمدعلی میرزا ولیعهد به سلطنت رسید، مشیرالدوله هیئت وزیران را کتبای به مجلس معرفی کرد و چون رئیس دولت و وزیرجنگ در جلسه حضور نداشتند مورد اعتراض نایندگان قرار گرفتند.

بطور کلی محمدعلی شاه نسبت به مشیرالدوله خوشبین نبود و سلطانعلی وزیرافخم را به سمت صدراعظم معرفی کرد.

بعضی از مورخین چنین می نویستند: میرزانصرالله خان مشیرالدوله پیرنیا از سلاله پیرنائین، اولین نخست وزیر صدرمشروطیت بود که هنگام صدارتش فرمان مشروطیت را به دست مظفرالدین شاه بپادخواست



کند.

معروفست که هنگام تاجگذاری محمد علی شاه، مشیرالدوله تعمد تاج شاهی را پس و پیش بر سر او گذاشت. محمد علی شاه هم از سنگینی تاج به مشیرالدوله شکایت داشت و پاسخ مشیرالدوله به شاه این بود «قربان به سر شما سنگینی می کند!» یکی از اقدامات به یادماندنی میرزا نصرالله خان پیرنیا، کمک و یاری در تأسیس مجلس شورای ملی است.



حسین پیرنیا (موقع الملك)
فرزند میرزا نصرالله خان مشیرالدوله مقتدرترین رئیس مجلس شورای ملی ایران بود

روزشمار زندگی سلطانعلی خان وزیر بقايا (وزیر افخم)

- ۱- از درباريان قاجار بود و مادرش از نواده های ابراهيم خان ظهيرالدوله قاجار است.
- ۲- همراه مظفرالدين شاه از تبريز به تهران آمد و چون امور مالي را زير نظر گرفت به او لقب(وزير بقايا) داده شد.
- ۳- وقتی مشيرالدوله دربرابر قلدریهای محمدعليشاه استعفا کرد و شاه می خواست اتابک را نخست وزیر کند که دراروپا بود موقتا (وزير بقايا) را به عنوان نخست وزير معرفی نمود.
- ۴- اولین نخست وزيري است که وقتی به مجلس آمد و فرمان شاه را به اطلاع رسانيد مجلس مخالفت کرد و به او رأى عدم اعتماد داد و بهمين جهت دومين نخست وزير دوران مشروطيت پس از مدت کوتاهی نخست وزيري از کار برکنار شد.
- ۵- درسال ۱۲۹۷ به دنبال قتل پسرش در يك ماجrai عشقی به شدت ناراحت شد و سپس زندگی راترك گفت.

هیئت دولت وزیر افخم به این شرح بودند:
محمدعلی خان علاء السلطنه - وزیر خارجه
میرزا ابوالقاسم خان قراگوزلو (ناصرالملک) - وزیر مالیه
عبدالحسین میرزا فرمانفرما - وزیر عدله
مهدیقلی خان مخبرالسلطنه - وزیر معارف و علوم
نظام الدین خان مهندس المالک - وزیر فوائد عامه و تجارت
کامران میرزا نایب السلطنه - وزیر جنگ



وزیر افخم مدت چهل روز نخست وزیر ایران بود

نخست وزیر محلل

از جمله کسانی که در اوایل مشروطیت فرمان صدارت عظمی گرفت (میرزا سلطانعلی وزیرافخم یا وزیریقا) بود. وقتی مشیرالدوله با محمدعلی شاه اختلاف پیدا کرد و از نخست وزیری استعفا نمود محمدعلیشاه به فکر افتاد که میرزا علی اصغرخان اتابک را که در زمان جدش ناصرالدین شاه صدارت عظمی را بر عهده داشت دویاره به این سمت منصوب کند ولی او در اروپا بسر می برد و تا خود را به تهران برساند زمانی طولانی می خواست به همین جهت فرمان صدارت برای وزیر افخم صادر شد که فرزند سالارالملک است و جدمادرش ابراهیم خان ظهیرالدوله معروف و بازماندگانش (افخمی) ها هستند.

چون اتابک از راه رسید فرمان به نامش صادر گردید و پس از ۴۰ روز از این مقام برکنار شد.

وزیرافخم که عنوان (صدراعظم محلل) را داشت برای کوتاه مدت در کاخ صدارت عظمی قرار گرفت و کار مهمی هم انجام نداد.

علی شعبانی درباره او چنین می نویسد:

استعفای ناگهانی مشیرالدوله، شاه جوان ایران را غافلگیر ساخت و هیچگونه جانشینی برای او پیش بینی نشده بود. ناچار وزیریقا به این سمت تعیین شد تا اتابک از راه رسید.

وزیرافخم در جوانی از اطرافیان مظفرالدین میرزا ولیعهد در تبریز بود که وقتی به سلطنت رسید اورا جزو همراهان خود به تهران آورد.

ضعف وزیر افخم طوری بود که قدرت اتابک را آشکارتر می ساخت

و محمدعلی شاه که می خواست مشروطیت را تعطیل کند، اتابک را آورد ولی با ترور او برنامه اش بهم خورد.

سلطانعلی خان وزیرقاچا (وزیرافخم) از درباریان مظفرالدین شاه و از نواده های دختری ابراهیم خان ظهیر الدوله قاجار می باشد. امور مالی دربار را زیرنظر گرفت به همین جهت عنوان (وزیرقاچا) به او داده شد. بعدها ملقب به (وزیرافخم) گردید.

او اولین نخست وزیری است که از طرف مجلس معزول شد. وقتی وزیرافخم شخصا به مجلس آمد و وزراء را معرفی نمود ضمن نطقی گفت (امروز ملت باید بداند که دولت و ملت یکی است و باید دست به دست هم داده کار کنند تا مملکت معمور و آباد گردد).

سیدعبدالله بهبهانی و حاج سیدنصرالله تقی مراتب سپاس مجلس را بیان کردند.

سیدحسن تقی زاده در مجلس به مراجعت اتابک حمله کرد و گفت او صدراعظم دوران استبداد بوده و برای نخست وزیری دوره مشروطیت به ایران می آید. با وجود این مجلس نخست وزیری وزیرافخم را تأیید نکرد. به همین جهت بعضی از مورخین می گویند وزیرافخم سر پرست دولت بود نه صدراعظم.

چون مجلس مخالفت محمدعلی شاه را احساس کرد صنیع الدوله رئیس مجلس چنین گفت: موافق قانون اساسی که امروز در دست ماست ما فقط می توانیم به وزراء ایراد وارد آوریم. تقصیر هر کدام که مدلل شد رأی عزل او خواسته خواهد شد. پس از این گفته رئیس مجلس و نایندگان خواستار عزل وزیرافخم از سمت ریاست وزرائی شدند که رأی عدم اعتماد داده شد و بدین ترتیب دومین کابینه زمان مشروطیت ساقط گردید.

مجله پژواک چاپ هلند چنین می نویسد:

سلطانعلی خان وزیر افخم از رجال عصر ناصری و مظفری واذریاریان مؤثری بوده که همواره مقامی داشته است. او فرزند محمدخان سالارالملک و نوه دختری میرزا ابراهیم خان ظهیرالدوله قاجار می باشد. درنوجوانی غلام بچه دربار بود و درجه ای ایشان پیشخدمتی شاه و نیابت آجودانباشی به او محول گردید. سپس مأمور وصول مالیات درآذربایجان شد که دراین مقام به او درجه سرتیپی و حمایل شیروخورشید داده شد. بعد حاکم خلخال گردید و در رفع فتنه طایفه شاطرانلو و شاهسون اقدامات مؤثری کرد. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه وزیریقايا نام گرفت و حکومت یزد جزو کار او شد. بعداً لقب وزیرافخمی گرفت. در کابینه های مختلف وزیر بود و صدراعظم ایران گردید که در روز ۲۹ اسفند ۱۲۸۵ هیئت وزیران خودرا به مجلس معرفی کرد. در کوتاه مدت با رسیدن اتابک از سفر محمدعلیشاه و آیت الله بهبهانی و آیت الله طباطبائی و صنیع الدوله رئیس مجلس نقشه برکناری اورا کشیدند که مجلس رأی عدم اعتماد داد ولی محمدعلیشاه اورا وزیر دربار کرد که این شغل برای او شکونی نداشت زیرا در سال ۱۲۹۷ به دنبال قتل پسر ارشدش در یک ماجراجی عشقی زندگی را ترک گفت. وزیرافخم از مالکین بزرگ بود که در زنجان و خمسه و کرمان املاک زیادی داشت. خانواده افخمی و افخم ابراهیمی از بازماندگان او می باشند.

روزشمار زندگی میرزا علی اصغرخان اتابک اعظم (امین السلطان)

- ۱- میرزا علی اصغرخان اتابک پسر آقا ابراهیم از اهالی سلماس بود. او را از نواده های (زال) ارمنی می دانند که بعداً مسلمان شده است. از آبدارخانه ناصرالدین شاه خود را به ریاست ضرابخانه و گمرکات و خزانه رسانید.
- ۲- وقتی میرزا ابراهیم خان درگذشت لقب (امین السلطان) که از ناصرالدین شاه گرفته بود نصیب یکی از ده پسرش علی اصغرخان شد که به مقام صدارت عظمی رسید.
- ۳- روزی که ناصرالدین شاه ترور شد او با مقام صدراعظمی در کنارش قرار داشت بطوری جنازه شاه را با کالسکه به تهران آورد که هیچکس متوجه قتل شاه نشد.
- ۴- وقتی مظفرالدین شاه به سلطنت رسید با اینکه قسم خورده بود تازنده است امین السلطان صدراعظم او خواهد بود، ولی علی اصغرخان امین الدوله را برگزید و خانواده امینی جانشین خاندان (آل اتابک) شدند.

- ۵- باقدرت یافتن محمدعلی شاه بار دیگر اتابک را که در زمان جدش ناصرالدین شاه صدراعظم شده بود به نخست وزیری برگزید و وسیله او می خواست اقتدار خود را تحکیم بخشد.
- ۶- در هشتم شهریور ماه سال ۱۲۸۶ شمسی هنگامی که (اتابک) از مجلس خارج می شد با گلوله ای که از طرف عباس آقا صراف تبریزی خالی شد به قتل رسید و اولین نخست وزیری بود که خونش میدان بهارستان را رنگین ساخت.
- ۷- محمدعلی شاه بعد از مرگ اتابک اعلام کرد که اتابک به سه پادشاه قاجار خدمت کرده است.
- ۸- قتل او به سیاست خارجی و همچنین محمدعلی شاه نسبت داده شد ولی حقیقت هیچگاه روشن نگردید.
- ۹- در مدت صدارتش امتیاز کشتیرانی در رود کارون، تأسیس بانک و استخراج معادن را در سال ۱۳۰۶ قمری و انحصار توتون و تنباکورا در سال ۱۳۰۷ به انگلیس‌ها واگذار کرد.

هیئت دولت امین‌السلطان (اتابک) :

اتابک رئیس‌الوزراء و وزیر داخله
 کامران میرزا نایب‌السلطنه و مستوفی‌المالک وزیر جنگ
 میرزا محمدعلی خان علاء‌السلطنه وزیر خارجه و بعداً وزیر عدلیه
 میرزا ابوالقاسم ناصرالملک وزیر مالیه
 مخبر‌السلطنه هدایت وزیر معارف و علوم
 میرزا مهدی خان وزیر همایون وزیر تجارت
 حاج محتشم‌السلطنه اسفندیاری معاون رئیس‌الوزرا و کفیل وزارت داخله.



اولین نخست وزیری بود که خونش میدان بهارستان را رنگین ساخت

تровер اولین نخست وزیر در میدان بهارستان

یکی از نخست وزیرانی که در دوره استبداد و مشروطیت در مقام نخست وزیری قرار گرفت میرزا علی اصغرخان (امین السلطان) ملقب به (اتابک) بود. مردی خودساخته که در دوران استبداد، ناصرالدین شاه را در اختیار داشت و در زمان مشروطیت، محمدعلی شاه ناچار شد فرمان صدارت عظمی را برای او صادر کند. بازیهای سیاسی او موجب شد که هنگام خارج شدن از مجلس در میدان بهارستان به ضرب گلوله از پای در آید.

علی شعبانی در کتاب هزار فامیل درباره او چنین می‌نویسد: میرزا علی اصغرخان اتابک پسر آقا ابراهیم و نوه زال ارمی از اهالی سلماس بود که بعداً مسلمان گردید. وقتی دستش به آبدارخانه ناصرالدین شاه بند شد تدریجاً رئیس صندوقخانه و ضرابخانه ویگات و قنات و گمرکات و خزانه گردید و امین السلطان لقب گرفت و پس از این که غزل خدا حافظی را خواند تمام مناصب ولقب دهان پرکن (امین السلطان) به یکی از ده پسرانش (میرزا علی اصغرخان) سپرده شد. با این که اتابک در لندن به مخبر رویتر گفته بود خانواده ام از من شروع شده ولی از پدرش ابراهیم شروع شده بود که با ناصرالدین شاه در ارتباط بود. او جد رحمت اتابکی سفیر سابق بود که مدتی در کابینه دکتر اقبال وزیر کشور گردید.

در زمان ناصرالدین شاه آن قدر قدرت یافت که این مضمون برای

شاه و صدراعظمش کوک شده بود:

(صدراعظم شاه ایران است، گوئی نیست هست

شاه تنها اسم و عنوان است، گوئی نیست هست)

تا وقتی (سلطان صاحب قرآن) قدرت داشت نان امین السلطان و اطرافیانش توی روغن بود. گرفتاری او از روزی شروع شد که میرزا رضا کرمانی ناصرالدین شاه را هدف گلوله قرار داد. آن وقت مظفرالدین میرزا پس از ۳۷ سال ولیعهدی که با صبر ایوب آن را تحمل کرده بود جانشین پدر شد و صدراعظم وقت را تثبیت کرد. تدریجاً کودتای خزنده علیه اتابک شروع شد و در حقیقت جنگ ترکها و فارسها درگرفت و سرانجام میرزا علی اصغرخان امین الدوله (جد دکتر امینی) صدراعظم ایران شد و دولت و دربار را از (آل اتابک) تصفیه نمود و امینی ها جای آنها را گرفتند، اوهم نظیر نوه اش دکتر امینی مثل موم در دست همسرش قرار داشت.

اتابک پس از عزل به قم رفت و در خانه مجللی سکونت نمود و با بذل و بخشش بر ضد امین الدوله اقداماتی کرد و به سفر دوردنیا رفت و بار دیگر از محمدعلی شاه فرمان صدارت گرفت.

حسین قلی خان نظام مافی در خاطرات خود چنین می نویسد:
وقتی نعش ناصرالدین شاه در تکیه دولت بود شاه و امین السلطان صدراعظم بر سر جنازه آمدند. مظفر الدین شاه قرآنی از جیب خود درآورد و قسم خورد که تا من شاه هستم تو صدراعظم و مختار مطلق هستی ...

چون صدراعظم از میرزا علی اصغر خان امین الدوله وحشت داشت و احتمال می داد که صدراعظم شود از شاه خواست که او را به عنوان پیشکار ولیعهد به آذربایجان بفرستد... امین الدوله از این کار خیلی

عصبانی شد و کینه صدراعظم را به دل گرفت و همراه عده‌ای از علماء و درباریان در صدد برآمدند که وسایل برکناری امین‌السلطان را فراهم کنند.

صورتی نزد فرمانفرما دیدم که چهل هزار تومان خرج پیشرفت این مقصود شد. عرضه‌های مجعلو به طرق مختلف نزد شاه فرستاده می‌شد.
به این مضمون:

(آباجی مظفر چون تو مردی نداری چارقد زنانه بسرکن. چهار روز دیگر صدراعظم زنجیر به گردن تو خواهد بست و درجای تورا جبس خواهد کرد و تورا خواهد کشت).

مجملًا با این وسایل شاه را وادار کردند که دست خط عزل امین‌السلطان را صادر کند و او اجازه خواست که به قم برود. وزرای مختار انگلیس و روس هم از شاه خواسته بودند که جان و مال امین‌السلطان حفظ شود. حسین قلی خان نواب نایب شرقی سفارت انگلیس همراه او تا قم رفت.

حاج شیخ هادی نجم آبادی که شاهد ترور اتابک در میدان بهارستان بوده چنین می‌نویسد:

هنگامی که شب اتابک از مجلس خارج شد من جلوی سکوی مجلس ایستاده بودم، اتابک با آیت الله بهبهانی همراه بود. در این موقع تسبیح آیت الله بهبهانی به زمین افتاد، ایشان خم شد که تسبیح را بردارد درنتیجه اتابک چند قدمی پیش افتاد، هنوز قدم به خیابان نگذاشته بود که صدای تیری بلند شد و چند نفر خاکستر به هوا پاشیدند. به طوری که تاریکی شب و گرد و غبار مانع دیدن شد و همه پا به فرار گذاشتند. فرای آن روز به خانه حیدرخان (برادر عباس آفاصراف تبریزی قاتل اتابک) رفتم که از طرف پلیس محاصره است. به خیابان

ناصرخسرو نزدیک دکان شیخ حسین کتاب فروش که پاتوق مجاهدین بود رفتم. حسن آقا برادر قاتل را به من سپرده که پنهانش کنم و من هم اورا به منزل میرزا ابراهیم منشی زاده رساندم. اما او بعد از مدتی دچار جنون شد و خود را کشت. بعدها حیدرخان برادر دیگر قاتل اتابک به من گفت پس از صدور رأی حوزه مخفی اجتماعیون درباره ترور اتابک، عباس آقا برای کشتن اتابک معین شد و برادرش حسن آقا همراه او رفت چنانچه برادرش تصادفا نتوانست کاری انجام بدهد او کار را نمایم کند. هدف قرار دادن اتابک در روز روشن محال بود زیرا همیشه دوجوان فقمازی مسلح به تفنگ دو طرف کالسکه او حرکت می کردند به همین جهت من از حمام جنب مجلس خاکستر زیادی تهیه کردم و هنگام تیراندازی عباس آقا به هوا پاشیدم تا گرد و غبار مانع شناختن قاتل گردد. ولی او هنگام فرار دست پاچه شده راه را عوضی رفت و چون مردم در کنار او می دویدند خیال کرد که اورا شناخته اند برای اینکه دستگیر نشود خود را کشت، کسی اورا نکشته است.

طبق اسناد سیاسی وزارت خارجه انگلستان گزارش نماینده سیاسی آن کشور به لندن چنین بوده است:

میرزا علی اصغرخان امین السلطان (atabak-e-a'zam) از نخست وزیرانی بود که موافقین و مخالفین زیادی داشت.

تقی زاده در مجلس شورای ملی به او (خانن‌السلطان) لقب داده بود. هنگامی که از اروپا باز می گشت و می خواست در بندر انزلی از کشتی پیاده شود تظاهراتی علیه او صورت گرفت. جریان به مجلس شورای ملی اطلاع داده شد. رئیس مجلس در این باره رأی گرفت از ۹۴ نفر نماینده ۷۷ نفر موافق و ۱۷ نفر مخالف و ۹ نفر ممتنع بودند. به همین جهت دستور داده شد که هیچکس مزاحم او نشود و به کشور باز گردد...

پس از چندی از طرف محمدعلی شاه به سمت صدراعظم انتخاب

گردید. در مجلس ضمن معرفی وزراء گف : «امروز عصر نوینی را آغاز می کنیم. از این پس دولت و ملت در راه منافع مشترک این کشور همکاری خواهند کرد. من اصرار نمودم که همه وزیران کابینه باید سوگند نامه ای در زمینه همکاری با مجلس شورای ملی امضاء کنند و همه وزراء در حضور اعلیحضرت سوگند نامه ای امضاء کردن و خودم هم آن را مهر نمودم با این طرز باید به صداقت و صمیمیت این جانب نگران باشید. »

از جمله کسانی که اورا تأیید می کرد سید عبدالله مجتبه بود به همین جهت مجلس اظهارات صدراعظم را با سکوت برگزار نمود. پس از مدتی حملات به اتابک شدت یافت. سعدالدوله جنبش مخالفین را رهبری می کرد. رئیس مجلس صنیع الدوله می گفت اگر اتابک استعفا کند من هم کنار خواهم رفت. سید عبدالله هم می گفت تحریکات زیر سر سعدالدوله است. اگر اتابک کنار برود مجلس منحل خواهد شد. اتابک می خواست شاه و مجلس را زیر کنترل داشته باشد. گویا انجمان های سری از دربار پول می گرفتند. انتشار داده شد که اتابک با شاه و سفارت روس تبادی کرده و هدفش این است که مجلس را تحت کنترل در آورد و با کمک رئیس مجلس می خواهد موجبات دریافت وام از روسیه را فراهم سازد. اتابک تفوق انکارناپذیری بر غالب رهبران مجلس و روحانیون بزرگ به دست آورده بود. اگر زنده می بود مسلمان شاه را وادر می کرد که با مجلس همکاری کند.

تقی زاده با او مخالف بود و وقتی استیضاح عده ای از وکلا از اتابک مطرح شد گفت از وزیران دعوت نشده تا اینجا به آنها تلق گفته شود باید وزراء اوضاع روز ملکت را برای وکلاء بازگو کنند و ما باید درباره سیاست روز از دولت سوال کنیم. ممکن است آنها اعتراف کنند که نمی توانند سیاستی را که ما تجویز می کنیم اجرا کنند، در آن صورت باید استعفا بدھند و بروند. من از دولت می پرسم که چرا بی نظمی در کشور

حکمفرماست؟

سعدالدوله که می خواست رئیس وزراء یا رئیس مجلس شود اظهار داشت اتابک برای خود برنامه هائی دارد و خواهان سقوط حکومت او بود. صنیع الدوله رئیس مجلس هم گفت قتل اتابک براثر تحریکات ارجاعی و به خصوص اقدامات سعدالدوله بوده است. افکار عمومی با ترور اتابک موافق بود و قاتل را ناجی می دانست.

atabak اعظم قبل از ترور به شاه نوشته بود که باید قانون اساسی را کاملا اجرا کند و شاه هم تأیید کرده بود ولی وقتی اتابک ترور شد مجلس به شاه چنین تلکراف کرد: (از آنجاییکه اتابک اعظم به سه پادشاه خدمت گران قیمت انجام داده است و یک چنین جنایتی نتیجه دسایس صاحبان اغراض شخصی می باشد لازم می آید که اعلیحضرت به آن توجه کامل فرمایند و مردمقتدری را به وزارت داخله منصوب فرمایند که نظم و آرامش را درکشور برقرار سازد.)

محمدعلیشاه هم در جواب چنین نوشت (ما خدمات او را به سه پادشاه غمی توانیم فراموش کنیم و محركین این جنایت ظالمانه مجازات خواهند شد.)

صنیع الدوله رئیس مجلس گفت برنامه قتل او هم تنظیم شده بود و اگر همراه اتابک از مجلس خارج می شد حتما به قتل می رسید. به همین جهت تصمیم به استعفا از سمت ریاست مجلس گرفت و احتشام السلطنه به جای او رئیس مجلس شد. محمدعلی شاه مشیرالدوله را به صدراعظمی انتخاب کرد که سعدالدوله هم وزیر خارجه شد.

شایعات چنین است: انجمن سری اتابک را کشته و بودجه اش از طرف سپهدار - فرمانفرما - علاء الدوله - امیربهادرجنگ - نایب السلطنه و سعدالدوله تأمین شده است.

مستشارالدوله صادق می نویسد: دو سال آخر سلطنت

مظفرالدین شاه میرزا علی اصغر خان امین السلطان که با لقب (اتابک اعظم، ملقب شده بود با وجود مشکلات خارجی مجبور به استعفا گردید و از شاه مرخصی گرفت و چهار سال در سفر اروپا و ژاپن بود. در این مدت مشروطیت در ایران مستقر گردید و محمدعلیشاه به سلطنت رسیده بود. اطرافیان از شاه می خواستند که اتابک را بخواهد غافل از این که مشارالیه ظرف چندسالی که در خارج بوده با مجتمع مشروطه خواه تماش یافته و به شدت مخالف رژیم استبدادی گشته است. وقتی به ازلی رسید، انجمن ولایتی رشت مانع ورود او شده بود. من به تلگرافخانه رفت و دستور مجلس را ابلاغ کردم که مانع ورود اتابک نشوند. من بدیدنش رفتم گفت در موقع صدارت روزی سفیر روس به منزلم آمد و از من تعهداتی خواست که گفتم مخل استقلال ایران است. گفت می دانید نتیجه این امتناع چه خواهد بود؟ گفتم می دانم و قبل از این که شما به سفارت بررسید استعفا نامه خودرا حضور شاه می فرستم به همین جهت به خارج سفر کردم.

در همه جا مهربانیهای انگلیسها مرا متعجب کرده بود زیرا در دوره صدارت متهم به روسوفیلی بودم. سفیر انگلیس در ژاپن به من گفت ما جزئیات مذاکرات شما با سفیر روس را از طریق تلگرافات رمز فهمیدیم. وقتی مقاومت شمارا دیدیم دستور رسید که همه جا نسبت به شما مهربانی کنیم. حالا هم قول شرف می دهم که همه جا به استحکام مبانی مشروطیت کمک کنیم. وقتی اتابک بار دیگر صدراعظم شد سعی نمود که محمدعلی شاه را به رعایت اصول مشروطیت متقاعد کند. من به او گفتم چرا به مجلس نمی آید. اتابک گفت با شاه در مذاکره هستم و اگر موافقت کرد بدون تأخیر به مجلس خواهم آمد، اگر موافقت نکرد آمدن من به مجلس چه فایده دارد. بدون تأمل از ایران می روم. دو سه روز بعد اتابک اطلاع داد که چون اختلاف با شاه رفع شده به مجلس خواهد آمد. فردای آن روز به مجلس آمد و بین مجتهدین قرار گرفت و

شرحی راجع به اهتمامات خود بین دولت و مجلس بیان کرد.
یک ساعت از شب رفته بود جلسه خاتمه یافت. اتابک با علماء از
مجلس بیرون رفت. انتشار یافت که اتابک را با گلوله زدند. ناصرالملک
و صنیع الدوله مبهوت شده بودند. من به سوی در خروجی رفتم.
مستوفی المالک را درحال ترس دیدم. درمیدان بهارستان دیدم جنازه
قاتل اتابک روی زمین افتاده است سپس به خانه اتابک رفتم نعش او را
روی فرش گذاردۀ بودند. سیدی بیش از همه ناله و شیون می کرد. این
سید از مجلس تا خانه اتابک در کالسکه بود. بعدها شنیده شد که
انگشت‌تر و ساعت اتابک را ریوده است.

دکتر ملک زاده می نویسد: از دبیرالسلطان شنیدم که محمد علی
شاه او و مجلل السلطان و موقرالسلطنه را مأمور قتل اتابک کرده است.
علت آن هم این بود که واقعه اخراج کامران میرزا را از کابینه زیر سر او
می دانست و از او ناراضی بود. دبیر السلطان هم گفته بود موقرالسلطنه
مأموریتی را که از طرف محمدعلیشاه داشت انجام داد.

دکتر فریدون آدمیت هم می نویسد: (امین السلطان) عامل تفوق
سیاست روس به انگلیس در ایران بود. به همین جهت انگلیسیها به شدت
با او مخالف بودند و کینه اش را به دل داشتند.

مخبرالسلطنه می نویسد: از (اورنگ) شنیدم که در (ادسا)
محمدعلی میرزا را ملاقات کرده و گفته بود که دو نوبت بر قتل اتابک
تأسف خورده و گفت خط کردم.

عباس میرزا اسکندری در مقدمه کتاب (آرزو - تاریخ مفصل
مشروطیت ایران) چنین نوشته است: انجمن آدمیت یکی از هسته های
مرکزی انقلاب مشروطیت ایران بود. یکی از اقدامات اعضای انجمن این

بود که پس از مراجعت اتابک به ایران به او نزدیک شوند تا پیشنهادات آنها مورد قبول قرار گیرد و اتابک هم پذیرفت. محمد علی شاه از این موضوع مطلع گردید و وسیله موخر السلطنه (پسرعموی شمس الدین امیر علاتی) موجبات قتل اتابک را فراهم ساخت. دیری نپائید که موخر السلطنه هم وسیله مشروطه خواهان به دارآویخته شد. دبیرالسلطان در موقع فوت نزد (اورنگ) اقرار به مداخله در قتل اتابک نموده و خواسته بود که در جبران آن چاره کند.

محمود محمود می نویسد: (جرج چرچیل همان کسی است که همراه هاردینک به عتبات رفت و در تکفیر اتابک دست داشت. همراه مهاجرین برای گرفتن مشروطه به نام آخرond طالقانی در خدمت علماء به قم رفت).

مهدی بامداد می نویسد: امین السلطان تامدتی (انگلوفیل) بود و ترقیاتی کرد ولی روش خود را تغییر داد و (روسوفیل) شده بود که این امر موجب شد نظیر ناصر الدین شاه کشته بشود.

همچین به نقل از محمود محمود (پهلوی سابق) می نویسد: نقشه کشن میرزا علی اصفرخان اتابک و بب انداختن در خانه علاء الدوله و سوء قصد به محمد علی شاه راحیدرخان عمواوغلى کشید و پیروان او اجرا کردند، این کارها با نظر و تصویب سید حسن تقی زاده انجام می گرفت.

امین السلطان (atabak-e-a'zam) چون میرزا محمود حکیم الملک را رقیب سرشخت خود می دانست اور احکام گیلان کرد چون نزدیک بود که به کمک انگلیسیها به جای امین السلطان صدراعظم گردد. حکیم الملک نیز هنگام رفتن به رشت میرزا مطلب خان مستشار وزاره را همراه خود برد و به شوخي گفت (اگر مرگ می خواهی بیا گیلان). پس از دو ماہ واندی مستشار در گذشت. دوروز بعد هم حکیم الملک فوت کرد. معروف شد که اتابک شخصی را به گیلان فرستاده و آن شخص توسط آشپز

حکیم الملک وسیله غذا آن دو نفر را مسموم کرده است. ادوارد براون هم نوشته که رقیب حکیم الملک که امین السلطان بود او را با وسائلی کشته است.

محمدحسن خان اعتماد السلطنه در یادداشت‌های روزانه خطی خود (در سال ۱۳۰۰ قمری) می‌نویسد: امین السلطان، نمی‌دانم طاعون مضرش خوانم و یا ویای هند، بلاتی بود که به جان دولت و ملت افتاد و ایران را به باد فنا داد. جامع تمام رذائل و فاقد کلیه فضائل.

دکتر عزت الله همایونفر در باره اتابک چنین می‌نویسد: در دوران گذشته به خصوص در دوران قاجارها، صدراعظم «نخست وزیر» دارای قلمدان مخصوصی بود و (جبه) (لباس مخصوص)، به این قرار که وقتی کسی به مقام صدارت (صدراعظی - نخست وزیری) می‌رسید. طی تشریفاتی جبه صدارت را تن او می‌کردند و قلمدان و مهر صدارت را به او تحویل می‌دادند و در موقع معزولی باید آن قلمدان و آن مهر را پس بدهد و از پوشیدن جبه هم خودداری نماید.

وقتی مظفر الدین شاه نسبت به میرزا علی اصغرخان اتابک بدگمان می‌شود و مخالفین اتابک شاه را به صدور فرمان عزل او تشجیع می‌کنند یکی از دوستان اتابک به ملاقاتش می‌رود و به او می‌گوید که مراقب مخالفین باش زیرا آنها شاه را تشویق می‌کنند تا فرمان عزلت را صادر کنند. اتابک در جواب گفته بود که: «آن قلم نی، که با آن فرمان عزل اتابک صادر می‌شود هنوز نی اش در نیستان نروئیده» و چند روز بعد که بنا به پیش بینی آن دوست فرمان عزل اتابک صادر می‌شود، اتابک شرحی به آن دوست می‌نویسد که: «دوست عزیزم، پیش بینی آن جناب درست بود زیرا از قرار معلوم فرمان عزل من با قلم آهنی رقم رفته است».

اتابک بعد از عزل به مسافت می‌رود. پس از مدتی دوستانش دست پیا کرده و شاه مجددا در صد انتخاب او به صدارت بر می‌آید و چون شاه اعتقاد زیادی به «استخاره» داشت «سیدبهرینی» معروف را که در واقع مشاور مذهبی اش بوده احضار می‌کند و اسم سه نفر رایکی یکی به او می‌دهد تا به نوبت آن اسم هارا که روی تکه کاغذی نوشته شده بود لای قرآن بگذارد واستخاره کند. رندان یعنی هواخواهان اتابک محترمانه رشوه ای به سیدبهرینی می‌دهند و او در جواب استخاره انتخاب آن دونفررا «بد» و انتخاب میرزا علی اصغرخان را «خوب» از آب در می‌آورده و بدین ترتیب فرمان مجدد صدراعظم ایران، صادر می‌شود که باید گفت (اعوذ بالله من الشیطان اللثیم الرجیم) و این سید بهرینی همان کسی است که هر وقت هواطفواني می‌شد و صدای رعد و برق بلند می‌گردید، مظفرالدین شاه از «آسمون غرمبه - غریدن آسمان» می‌ترسید زیر عبای او پنهان می‌شد و سید دعا برای سلامتی وجود شاهنشاه قدر قدرت! و قوی شوکت، می‌خواند و از ابرها می‌خواست که صدا نکنند.

میرزا علی اصغرخان پس از اینکه معزول شد به دور دنیا سفر کرد و گویا از بیشتر کشورهای جهان دیدن نمود. اون خستین صدراعظم ایرانی است که دور دنیا گشته و از جمله از آمریکا نیز بازدیدی به عمل آورده است.

احمد عبدالله پور می‌نویسد: میرزا ابراهیم پدر علی اصغرخان امین السلطان، فرزند زال جدش از ارامنه سلماس بود. او در خانه میرزا گورگین خان گرجی شاگردی می‌کرد که امیر سلیمان خان اعتضاد الدوله اورا به ارک سلطنتی برد و پس از ختنه مسلمانش کرد و جزو غلامان سلیمان خان درآمد. پدر او نزد عممویش اسکندر آبدار باشی ولیعهد

(ناصرالدین شاه) کار می کرد و وقتی ناصرالدین شاه به تهران آمد ابراهیم خان راهراه آورد که درارک سلطنتی کفشدوزی می کرد. میرزا علی اصغرخان مدعی بود که از نواده های لاجین خان است که درجنگ های عباس میرزا با روسیه خدمات شایانی به دولت ایران نموده و خدماتش موردنقدیر کتبی عباس میرزا قرار گرفته است. پدر میرزا علی اصغرخان در زمان امیر کبیر سقاپاشی دربار بود و با شاه رابطه نزدیک پیدا کرد و ثروت فراوانی جمع نمود. در سفر به خراسان فوت کرد و میرزا علی اصغرخان جانشین او شد و خیلی از مشاغل دولتی و درباری را زیر نظر داشت. همچنین واسطه ارتباط شاه با سفارتخانه ها شد و موجبات انعقاد قرارداد استفاده از سفید رود و ساختن راه شوسه انزلی به روس ها را فراهم ساخت که بعدا خود چنین گفته است: «فی الحقيقة ملتفت نشم چه غلط بزرگ و سهو عظیمی کردم».

سرانجام در زمان ناصرالدین شاه و مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه صدراعظم ایران گردید و منابع مهمی از کشور را به خارجیان سپرد. با این که صدراعظم زمان استبداد بود محمدعلیشاه او را برای صدراعظمی در نظر گرفت که نایندگان مجلس بسیار ناراحت شدند. اتابک در جهت آرزوی محمدعلیشاه برای تعطیل مجلس کوششها نمود و عده ای از نایندگان را مجبور به استغفا کرد. علمای دینی را به جان هم انداخت که حتی کسروی نوشت: «او را از اروپا برای برآندازی مشروطه خواسته بودند». سرانجام در میدان بهارستان خونش ریخته شد.

روز شمار زندگی میرزا احمدخان مشیرالسلطنه

- ۱- میرزا احمدخان مشیرالسلطنه متولد آمل و بزرگ شده تبریز بود. فرزند محمد مشیرنظام می باشد که در دستگاه مظفر الدین شاه (ولیعهد) راه یافت.
- ۲- چندبار وزیر و نخست وزیر شد و بامحمد علیشاه همکاری نزدیک داشت که پس از خلع او به سفارت عثمانی پناهنده گردید.
- ۳- همراه علاء الدله سوار کالسکه بود که هدف چند گلوله قرار گرفت ولی جان سالم بدربرد.
- ۴- آخرین کابینه اش بارأی مجلس ساقط شد و دیگرگرد سیاست نگشت.
- ۵- مشیرالسلطنه چند قریه را وقف کرد که درآمد آن در اختیار (عذاب عرب) گذارده شود.

اعضای کابینه مشیرالسلطنه عبارت بودند از:

- وزیر چنگ - کامران میرزا نایب السلطنه - مستوفی المالک - امیر بهادر چنگ.
- وزیر مالیه - میرزا محمدعلی خان قوام الدوله - صنبیع الدوله
- وزیر خارجه - میرزا جوادخان سعدالدوله - میرزا محمدعلیخان علاء
- وزیر عدليه - میرزا حسن خان پیرنيا (مشیرالدوله) - نظام الملک - محتشم السلطنه - مشیرالملک
- وزیر پست و تلگراف - مخبرالدوله
- وزیر تجارت - محمدتقی خان مجdalلک - مفاخر الملک - مخبرالسلطنه
- وزیر فوائد عامه - نظام الدین خان مهندس المالک - مؤمن الملک پیرنيا.



نخست وزیری که عواید موقوفات خود را به (عُزَّاب عرب) اختصاص داد

نخست وزیر هم پیمان با ملکه

میرزا احمدخان مشیرالسلطنه پس از ترور اتابک از طرف محمد علیشاه به صدارت عظمی رسید. چون مجلس درانتخاب او دخالت نداشت از همان روزهای نخست بین او و مجلس روابط شکراب شد. به همین جهت می گفت (مجلس خوب است به شرط اینکه وکلا در کارهای سیاسی مداخله نکنند) و این تقریبا همان حرفی بود که محمدعلیشاه می زد.

در کابینه مشیرالسلطنه محمدعلی شاه به مجلس چنین نوشت (این مجلس برخلاف مشروطیت است و هر کس بعداز این از فرمایشات ما تجاوز کند مورد تنبیه و سیاست خواهد بود) در همین دولت بود که محمدعلیشاه به شدت با مجلس درافتاد.

مهدی بامداد می نویسد: میرزا احمدخان منشی باشی چون در زمان ولیعهدی مظفرالدین شاه در تبریز منشی گری او را انجام می داد معروف به (منشی باشی) شد. در سال ۱۳۰۰ القب مشیرالسلطنه به او اعطای گردید. شاه از او بد می گفت ولی ولیعهد علاقه داشت که همراهش باشد. وقتی خواهر قوام الدوله را به زنی گرفت کارش خوب شد و مدتهاں والی گیلان گردید.

مشیرالسلطنه از رجال دوره ناصرالدین شاه و از مقریان درگاه مظفرالدین شاه بود واز سال ۱۳۲۵ قمری چهاربار نخست وزیر شد و افرادی نظیر مستوفی المالک - صنیع الدوله - حسن مشیر الدوله - مؤمن الملک در دولت او شرکت داشتند. در کابینه او بود که محمدعلی شاه قلدری می کرد ولی پس از خلع محمدعلی شاه از سلطنت به سفارت عثمانی (ترکیه) پناهنده شد. پس از تشکیل هیئت مدیره ۱۲ انفرادی و پایان انتخابات دوره دوم مجلس شورای ملی عفو عمومی اعلام کرد لیکن امیریهادرجنگ - سعدالدوله - مشیرالسلطنه مستثنی شدند ولی پس از گرفتن تأمین مشیرالسلطنه از سفارت بیرون آمد و گوشہ گیری اختیار نمود. می گویند که وی آزادی خود را با ۶۰ هزار تومان خرید.

روزی که علاء الدوله کشته شد، مشیرالسلطنه هم سوار کالسکه بود و از خیابان شاپور می گذشت و هدف چند گلوله قرار گرفت و مجروه شد ولی از معركه جان سالم بدر بردا. رویهم رفته مرد ساده و خیری بود.

علی شعبانی درباره او چنین می نویسد: میرزا احمدخان مشیرالسلطنه متولد آمل و بزرگ شده تبریز بود. او فرزند میرزا محمد مشیر نظام بود که با کمک ابوبی در تبریز در دستگاه ولیعهد (مظفرالدین میرزا) راه یافت و سال‌ها بعد مانند اطرافیان ولیعهد سر از تهران درآورد و با بزرگان وصلت کرد و از نزدیان ترقی بالا رفت. بعداز وصلت با خانواده قوام الدوله لقب مشیرالسلطنه به او داده شد.

چون محمدعلی شاه اورا شخصاً انتخاب کرده بود با کارشنکنی مجلسیان رویرو بود و سرانجام پس از دو ماه جنگ و جدال مجلسیان دماغ دولت مشیرالسلطنه را به خاک مالیدند. با این ترتیب از چهار نخست وزیر صدر مشروطه اولی (مشیرالدوله) به میل خود و دومی (وزیر افخم) به میل شاه و سومی (atabek) به میل مردم و چهارمی (مشیرالسلطنه) به میل مجلس برکنار شدند.

این انتخاب محمدعلی شاه مجلس را از او خیلی ناراضی ساخت.
در حقیقت انتخاب مشیرالسلطنه اعلان جنگ محمدعلی شاه به مجلس
بود. محمدعلی شاه شخصاً مستبد بود و غنی توانست تحمل کند که با
نمایندگان مردم بر سر سفره حکومت شریک باشد.

محمدعلی شاه بر خلاف پدرانش فقط یک زن دائمی داشت و این
زن می‌خواست بستگان خودرا به حکومت برساند و مرتب به محمدعلی
شاه نیش می‌زد که یک موی شاه شهید در تنش نیست. سرانجام شاه
تحت تأثیر وسوسه‌های ملکه مجلس را به توب بست. افراد هزارفامیل
در سفارت خانه‌ها پناه جستند و یا با وساطت بزرگان و ریش سفیدان
فامیل نجات یافتند. تنها کسانی از قبیل ملک المتكلمين واعظ و
صوراسرافیل روزنامه نویس که جزو هزار فامیل نبودند به دارمجازات
آویخته شدند. ملکه با مشیرالسلطنه و امیریهادر اتحاد سیاسی داشت و
آنها هم از فرمان اخارج نمی‌شدند. مردم می‌گفتند (مامرهای باید لچک
به سر کنیم که یک زن یعنی ملکه ایران اداره کننده مملکت شده است.)

همین روش‌ها موجب شد که محمدعلیشاه از خواب بیدار شده و با
این که چندماه قبل تصمیم به قتل ناصرالملک را داشت وقتی عرصه از هر
طرف بر او تنگ شد و مجلس مشیرالسلطنه را عزل کرد وی دست به
سوی ناصرالملک دراز کرد تا ازلiden به تهران بیاید و کشتی طوفان زده
را نجات دهد.

مجلس با کابینه مشیرالسلطنه موافق نبود. زیرا اورا نخست
وزیری می‌دانست که آلت دست محمدعلیشاه بود.

احتشام السلطنه رئیس مجلس چنین گفت (از روز اول برای پذیرفتن
این کابینه آماده نبود ولی به خاطر شاه قبول کرد). سرانجام رأی گرفته
شد و ۸۴ نفر از نمایندگان به کابینه مشیرالسلطنه رأی کبود دادند و پس
از ۳۴ روز کابینه مشیرالسلطنه سقوط کرد.

محمدعلی شاه در دور دوم نخست وزیری مشیرالسلطنه مجلس

شورای ملی ایران را به توب بست از این جهت اورا صدراعظم دوره استبداد صغیر لقب داده اند. محمدعلی شاه به مشیرالسلطنه فرمان (صدراعظمی) و به امیر بهادر وزیر جنگ لقب (سپهسالار اعظم) داد. بعد از او ناصرالملک به عنوان نخست وزیر تعین شد ولی چون او در اروپا اقامت داشت سعدالدوله وزیر خارجه کارهای دولت را سپرستی می کرد که بعد خود نخست وزیر شد.

دکتریاقر عاقلی می نویسد: مشیرالسلطنه از درباریان صدیق و صمیمی مظفرالدین شاه و محمدعلی شاه بود. کم سواد و عامی و به اصول و موازین مذهبی پای بندی فراوان داشت. بی ارتباط با بیگانگان و خیلی نزدیک با علماء و روحانیون بود. در وطن پرستی و صمیمیت نسبت به شاه کم نظری به شمار میرفت. مشاغل مهمی به او ارجاع می گردید که فقط دوبار در زمان محمدعلی شاه به رئیس وزرائی برگزیده شد. محمدعلی شاه یک ماه قبل از خلع ید اورا برکنار ساخت. ابتدا عمری خود کامران میرزا و بعد ناصرالملک را به رئیس وزرائی انتخاب کرد که هیچیک برای که قدرت تکیه نزدند ولی سعدالدوله رئیس وزراء شد. در دوران استبداد صغیر با محبوسین خوشرفتاری کرد و موجب آزادی عده ای از آنان گردید. در میانسالی با دختر قوام الدوله ازدواج کرد که قبل همسر معتمد السلطنه پدر وثوق الدوله و قوام السلطنه بود و از وی یک فرزند هم داشت که اورا (عین السلطنه) ملقب ساخته بودند. مشیرالسلطنه به این فرزند همسر خود خیلی محبت داشت. معروف است که همسر مشیرالسلطنه برای این که قدرت خود را به همسر سابقش نشان دهد در حوزه صدارت حضور یافته امر ونهی می کرد. مشیرالسلطنه در زمان حیات خود مدرسه و مسجدی در خیابان مولوی ساخت که هنوز آثار آن باقی است. مشیرالسلطنه یک بار مورد سوء قصد قرار گرفت که مجرح شد. در این جریان برادرزاده او و درشکه چی به قتل رسیدند. سوء قصد به مشیرالسلطنه و علاء الدوله به دستور یپرم خان بود که برای ارعاب غایندگان دست به این کار زد. (با زماندگان علاء الدوله نام خانوادگی امیرعلائی را انتخاب کرده اند. سرتیپ جان محمدخان که به

دستور رضا شاه از ارتش اخراج شد فرزند علاء الدوله می باشد که کوچکترین فرزند او هم فتح الله امیرعلائی بود که در دربار محمدرضا شاه و بنیاد پهلوی سمت هائی داشت.)

عباس خان قوام الدوله که دخترش همسر مشیرالسلطنه بود نام خانوادگی فروهر را انتخاب کرد که خاندان فروهر از خانواده قوام الدوله هستند.

درباره مشیرالسلطنه مطالب زیادی گفته می شود که یکی از آنها موقوفات (عزاب عرب) می باشد.

فرخ می نویسد: مشیرالسلطنه (بندرپیرسیازار) گیلان را وقف (عزاب عرب) کرده بود. یعنی درآمداين بندرایرانی باید به کشورهای عربی فرستاده شود که خرج (عرب های بی زن) بشود. جوانان بی زن ایرانی سهمی از این نداشتند. بعد اتویلت این بندر به آیت الله سید محمد بهبهانی واگذار شد.

شخص مطلعی می گفت درسال های بعدیک بار مسئله این موقوفات در مجلس مطرح شد قرار گرفت تولیت آن به یکی از جوانان سرشناس ایرانی واگذار شود. یکی از وکلای مجلس که مخالف این امر بود گفت (حال که تولیت این بندر و دهات آن به آن خانم واگذار می گردد باید این خانم شخصاً جواب عزاب عرب را بدهد.).

مخبر السلطنه می نویسد: مشیرالسلطنه قریه ای را هم در شهریار وقف جوانان عرب طایفه نخاوله در اطراف مدینه کرده است. چراگی که به خانه رواست به مسجد حرام می باشد. صدراعظم وقت رامتولی قرار داده است.

کی این عایدات را به آنجا می رساند. من اختیار امر را به رئیس اوقاف گذارم. اگر این جوانان عزب عرب با جوانان غیر عزب قم مبادله شده باشند چه می شود؟. نمی دانم چه کیفیتی سبب این اختیار شده است.

روزشمار زندگی حسینقلی خان نظام مافی (نظام السلطنه)

- ۱- حسینقلی مافی فرزند شریف خان قزوینی از رجال معروف دوره قاجاریه می باشد.
- ۲- مدتی حاکم بوشهر بود و وقتی به حکومت چهارمحال بختیاری و خوزستان منصوب شد، بختیاریها اورا راه ندادند ولی سرانجام به حکومت رسید و هر کجاستش بند می شد به تهیه املاک می پرداخت.
- ۳- اورامتهم کرده اند که به دستور محمد علیشاه (جعفرخان شکاک) را به قتل رسانیده است.
- ۴- حسام السلطنه والی کرمانشاه که با نظام مافی اختلاف پیدا کرده بود او را تحت الحفظ به کرمانشاه برده و لقب سعدالملکی را از او گرفتند. درحالی که لقب (نظام السلطنه) از طرف ناصرالدین شاه به اوداده شده بود.

۵- نظام السلطنه بعد از نخست وزیری شد قرآنی را به مجلس آورد که محمد علی شاه آن را مهر کرده بود که به مشروطیت وفادار می باشد و مجلسیان نیز سوگند یاد کردند تا زمانی که شاه مشروطیت را محترم بشمارد از او حمایت خواهد کرد.

۶- وقتی مبی به کالسکه محمد علی شاه پرتاپ شد، شاه دستور تعقیب عده ای را خودسرانه داد که منجر به استعفای نخست وزیر گردید.

فوت فرزند تحصیل کرده و ۲۲ ساله اش که تازه از انگلستان رسیده بود به کلی او را فرسوده کرد. وی در سن ۷۸ سالگی در تهران درگذشت.

هیئت دولت نظام السلطنه چنین بود

نظام السلطنه مافی - رئیس وزراء و وزیر مالیه
آصف الدوله وزیر داخله

میرزا حسن خان مشیر الدوله وزیر خارجه
ظفر السلطنه و مستوفی المالک وزیر جنگ
مخبر السلطنه - مؤید السلطنه وزیر عدليه

صنیع الدوله وزیر فواید عامه و سپریست وزارت علوم و اوقاف
قائم مقام کاشی - مؤمن الملک وزیر تجارت



نظام السلطنه مانی هم به دنبال حکومت (آشتبه ملی) بود

نخست وزیری (صلح جو)

در کنار محمدعلی شاه

از جمله رجالی که توانست فرمان صدارت را از محمدعلی شاه بگیرد میرزا حسینقلی خان نظام مافی بود که همواره با محمدعلی شاه همکاری می‌کرد. ولی وقتی تندریوهای شاه یاغی قاجار را دید و متوجه شد که خودسرانه اشخاص را می‌گیرد و حبس می‌کند و با غایبندگان مجلس سر سازش ندارد از سمت صدر اعظمی مستعفی شد. به طور کلی از او و برادرزاده اش رضاقلی خان مافی که نخست وزیر دولت مهاجرت گردید ویستگان آنها که شغل و مقاماتی داشته اند به صلح جوئی و خوشنامی یاد می‌شود.

حسینقلی خان نظام مافی (نظام السلطنه) از نخست وزیران آرام و ثروتمند بود.

پسر شریف خان قزوینی است که وسیله حسام السلطنه فرزند عباس میرزا نایب السلطنه ترقی داده شد. وقتی والی فارس بود او را به سمت حاکم بوشهر تعیین کرد. هنگامی که حاکم یزد شد به او لقب (سعدالملک) داده شد. در سفر ناصرالدین شاه به قم ملقب به (نظام السلطنه) می‌شود. وقتی به حکومت خوزستان و چهارمحال منصوب شد بختیاریها او را راه ندادند.

هر کجا نظام السلطنه حکومت داشت به تهیه املاک زیادی مشغول می‌شد به همین جهت ثروت فراوانی داشت. یک بارهم عنوان سعدالملک و امتیازات او را سلب کردند. بعدها وزیر داخله و وزیر تجارت و وزیر عدليه شد. مدتی پیشکار محمدعلی میرزا و لیعهد بود و در تبریز حکومت می‌کرد واقعه قتل جعفر آقا شکاك را به او نسبت می‌دهند. زیرا در

میهمانی منزل او به گلوله بسته شد. انتشار یافت که به دستور محمدعلی میرزا این کارصورت گرفته است زیرا جعفرآقا شکاک از اشاره منطقه بود. نظام مافی بعد از عزل ناصرالملک از طرف محمدعلیشاه به عنوان صدراعظم ایران تعیین شد.

نظام السلطنه بعد از دریافت فرمان صدارت از محمدعلی شاه به اتفاق اعضای هیئت دولت به مجلس آمد و قرآنی را همواه آورد که محمدعلی شاه آن را مهر کرده و قسم یاد نموده بود به مشروطیت وفادار می باشد. وكلا هم پشت همان قرآن را مهر وامضا نموده و ضمنا سوگند یاد نمودند مادامیکه شاه حقوق ملت را رعایت و قانون اساسی را محترم بشمارد به اصل سلطنت او خیانت نکنند. پس از خواندن متن سوگند نامه ها اعضای هیئت دولت معرفی شدند.

مهدی بامداد می نویسد: حسینقلی خان مافی که ابتدا به (سعدالملک) و بعد نظام السلطنه مافی ملقب گردید پسر شریف خان قزوینی یکی از رجال معروف دوره قاجاریه می باشد. تولیدش در سال ۱۲۴۸ و وفاتش در سال ۱۳۲۶ قمری بوده است. خود او نوشته است که در جوانی جزء منشیان حسام السلطنه پسر عباس میرزا نایب السلطنه فاتح هرات بوده است. به همین جهت حسام السلطنه موقعی که والی فارس بود او را به سمت حاکم بوشهر فرستاد. مدتی حاکم یزد شد و متصدی گمرکات بنادر - خلیج فارس و بعد هم حاکم زنجان شده است. در سفری که با ناصرالدین شاه به قم می رود ملقب به (نظام السلطنه) می شود و بعد به حکومت خوزستان و بختیاری و چهارمحال منصب می گردد. اعراب بنی کعب و بختیاری ها با او مخالفت کرده و او را هندادند. ولی با ترتیباتی مسلط شد و حکومتش در آن خطه سه سال دوام یافت.

رضا قلی خان نظام السلطنه مافی که بعدها والی فارس و لرستان شد و دولت موقت را در کرمانشاه تشکیل داد، برادرزاده او است. مدتی سمت والی در نقاط مختلف کشور را داشت و چون در حفظ انتظام کشور کوشش بسیار کرد ناصرالدین شاه به او چنین نوشت: «نظام السلطنه نوکر با غیرت و شجاع و اهل شمشیر است. آفرین بر نظام السلطنه.»

اعتماد السلطنه در یاد داشت های خود نوشت: وقتی حاکم فارس بود به حسام السلطنه خیانتی کرد و تاحسام السلطنه حاکم کرمانشاه گردید حکم کرد که او را تحت الحفظ به کرمانشاه بردند و در روزنامه ها اعلان شد که لقب سعدالملکی از او سلب گردیده است ولی بعد خودرا به امین سلطان نزدیک کرد و به مقاماتی رسید.

نظام السلطنه در ایام حکمرانی در خوزستان و بختیاری املاک زیادی برای خود و اعقابش دست و پا کرد. مدتی در دولت های مختلف سمت وزارت داشت و وقتی محمدعلی میرزا و لیعهد در آذربایجان بود و در سفر مظفرالدین شاه به اروپا عنوان نیابت سلطنت را داشت و به تهران آمد، نظام السلطنه همه کاره آذربایجان گردید. به دستور محمدعلیشاه جعفرآقا شکاک رئیس ایل شکاک را به خانه خود دعوت کرد که ناگهان عده ای مسلح به آنجا ریخته جعفرآقا شکاک را کشتند و با این که آنها از اشرار بودند این کار برای نظام السلطنه بدنامی به بار آورد و کشتن کسی را که امان یافته بود خلاف جو افرادی دانسته اند به همین جهت برادر او اسماعیل خان سمیتقو یاغی گردید.

وقتی اتابک در تهران به قتل رسید می خواستند او را صدراعظم کنند ولی چون والی فارس بود و اقامتش در آن منطقه لازم بنظر رسید از این کار خودداری کردند ولی محمدعلی شاه پس از عزل ناصرالملک او را به صدارت برگزید که در کابینه اش میرزا حسن خان مشیرالدوله - مخبر السلطنه هدایت - صنیع الدوله و مؤمن الملک عضویت داشتند.

فوت یگانه فرزندش میرزا حسن مافی که پس از تحصیل در لندن به

تهران آمده و در ۲۲ سالگی به طور ناگهانی در گذشت او را به کلی فرسوده ساخت.

کوشش نظام السلطنه همواره این بود که بین محمدعلی شاه و مجلس آشتی برقرار کند و بر اثر همین اقدامات بود که محمدعلی شاه به قرآن سوگند خورد که در حفظ اساس مشروطیت بکوشد ولی وقتی ببی به سوی کالسکه محمدعلی شاه پرتاب شد خودسرانه دستور تعقیب عده ای را داد که منجر به استعفای نظام السلطنه گردید. وی در مدت پنج ماه و چند روز صدارت نقش حکومت (آشتی ملی) را داشت. چنانچه بعد از کناره گیری او از صدارت و تشکیل دولت جدید این روش آشتی جویانه پایان یافت و محمدعلیشاه مجلس را به توب بست.

خیلی ها می گویند نظام السلطنه مرد سلیم النفسی بود، هم مورد وثوق محمدعلی شاه و هم مورد احترام مجلسیان، به همین جهت وقتی فرمان صدارت از محمدعلی شاه گرفت در صدد برآمد تا بین شاه و مجلس حسن رابطه برقرار کند ولی توفیقی نیافت و سرانجام محمدعلی شاه اورا معزول و مشیرالسلطنه را منصوب نمود که دامنه اختلاف شاه و مجلس بالا گرفت.

بعد از فوت یگانه پسرش، از هرگونه فعالیت سیاسی کنار کشید و لقب و شئونات دولتی را به برادرزاده اش رضا قلی خان مافی (نظام السلطنه ثانی) سپرد.

به نوشته علامه دهخدا ایل مافی که در اطراف قزوین ساکن هستند از ۵۰۰ خانوار تشکیل می گردد و شاخه ای از ایل کردهستند و به فرمان شاه عباس صفوی از کوهستان راوندوز ساوجبلاغ مکری کوچانیده شده و در قزوین و شهر ری سکنی داده شده اند.

روزشمار زندگی میرزا جواد سعدالدوله

- ۱- جواد سعدالدوله که در بغداد متولد گردیده از تاجرزادگان تبریزی است که ضمن تحصیلات مقدماتی زیان فرانسه را فراگرفت و کتاب (هداية السفرا) را ترجمه کرده است.
- ۲- سعدالدوله از جمله کسانی است که برای تنظیم تلگراف (مورس) به روسیه رفت و بعدا در تلگرافخانه مدتی به خدمت اشتغال داشت.
- ۳- سعدالدوله در تبریز مدرسه ای شبیه دارالفنون تأسیس نمود که بعضی از رجال زمان از شاگردان این مدرسه بودند.
- ۴- میرزا جوادخان سعدالدوله در وزارت خارجه شروع به کار کرد و پس از طی دوره خدمت سفیر ایران در بلژیک گردید که مظفرالدین شاه در سفر به آن کشور میهمان او بود.
- ۵- در مراجعت به ایران از تهران به نایندگی مجلس انتخاب شد و به علت نطق های تندی که می کرد به (پدر ملت) معروف شد و نقش مهمی در کارهای پارلمانی داشت.

- ۶- در زمان سلطنت محمد علی شاه وقتی وزیر خارجه شد کارمندان وزارت خارجه عليه او شوریدند که ناچار به استعفا گردید ولی مجددا وزیر خارجه و در مدتی کوتاه صدراعظم ایران شد.
- ۷- سعد الدوّله هر وقت در ایران با مشکلی روپرتو می شد و احتمال می داد جانش به خطر افتاده در یکی از سفارتخانه هامتحصن می شد.
- ۸- وقتی ناصر الدین شاه به فرانسه رفت سعد الدوّله رئیس نایشگاه ایران در پاریس بود.
- ۹- یک بار هم احمد شاه می خواست فرمان رئیس وزرائی اورا صادر کند که سفیر عثمانی و شارذادفر آلمان نزد احمد شاه رفته و اورا مجبور کردند که فرمان را پس بگیرد.
- ۱۰- سعد الدوّله دیگر دنبال کارهای سیاسی نبود - کتابهایی از فرانسه به فارسی ترجمه می کرد و فرهنگ (فرانسه - فارسی) را تهیه نمود.
- ۱۱- سعد الدوّله در ۲۴ آذرماه ۱۳۰۸ در تهران درگذشت.

هیئت دولت میرزا جواد خان سعد الدوّله

سعد الدوّله - رئیس وزراء و سپرست وزارت خارجه
 عبدالحسین میرزا فرمانفرما - وزیر داخله
 مستوفی المالک - وزیر جنگ
 حاج امیر نظام - وزیر مالیه
 مشیر الدوّله - وزیر عدليه
 مخبر الدوّله - وزیر پست و تلگراف
 مؤمن الملک - وزیر علوم و اوقاف
 مهندس المالک - وزیر فواید عامه



میرزا جواد خان سعدالدوله آخرین نخست وزیر محمد علی شاه که در سفارت هلند متحصن شد

نخست وزیر متخصص در سفارتخانه ها

یکی از نخست وزیران پرتلایش ایران که سال ها درخارج از کشور مأموریت داشت و با اوضاع و ترقیات اروپا از نزدیک آشنائی یافته بود میرزا جوادخان سعدالدوله بود که دوران صدارت عظمایش باقلدربهای محمدعلیشاه توأم بود و با اینکه در مجلس لقب(پدرملت) را گرفته بود صدراعظم دوران محمدعلی شاه شد.

چون عده ای از سورخین نوشته اند که (سعدالدوله) از طرف محمدعلیشاه عنوان کفیل نخست وزیر را داشت و نخست وزیر نشد برای اینکه مسئله روشن شود متن فرمان محمدعلیشاه درباره ریاست وزرائی سعدالدوله چاپ می شود:

دراین موقع که اراده سنیه ملوکانه برای ترقیات مملکت و پیشرفت امور دولت به تجدید کابینه وزرا صادرشده و برای ریاست مجلس وزراء تعیین و انتخاب یک نفر از چاکران امین و مجبوب و خدمتگذاران صدیق مهذب لازم است که به روابط امور مملکت و مسائل مهم دولت بصیر و آگاه باشد لهذا سعدالدوله را که به زیور عقل و کیاست متجلی و از امور داخله و خارجه به طوری که مکنون ضمیر مرحمت تأثیر ملوکانه است انتخاب فرموده که به ضمیمه وزارت جلیله خارجه به مهام امور مملکت و انجام مقاصد دولت متصدی شده تامکنونات خاطر مرحمت مظاہر ما را به طوری که از عهده کفایت معزی الیه برآید در کلیه امورات دایر براین مقام به ظهور و بروز برساند و خاطر همایونی را قرین رضامندی بدارد.

شهر ربیع الثانی ۱۳۲۷ - شاه

سیدابوالحسن علوی درباره میرزا جواد خان سعدالدوله می نویسد: پسر حاج میرزا جبار نظام المهام ژنرال قنسول در بغداد مدیر روزنامه (وقایع اتفاقیه) می باشد. عضو تلگرافخانه بود که با دختر مخبرالدوله ازدواج کرد. به علت بدرفتاری با زنش از طرف مخبرالدوله از تلگرافخانه اخراج گردید و به وزارت خارجه رفت. در اوایل سلطنت مظفرالدین شاه وزیر مختار ایران در بلژیک شد و می گویند پایه ثروت او از خرید اسلحه ای بود که مظفرالدین شاه در فرنگستان توسط او انجام داده بود.

وزیر تجارت عین الدوله بود که اورا معزول و به یزد تبعید نمود ولی از حبس فرار کرد و خود را به کنسولگری انگلیس انداخت و در آنجا بود تا پس از شش ماه به تهران وارد و از تهران وکیل گردید. در اوایل خیلی کارش بالا گرفت ولی بعد به علت تحریکاتی عليه صنبیع الدوله رئیس مجلس از مجلس اخراج گردید.

در کابینه مشیرالدوله وزیر خارجه شد ولی به واسطه اعتراض اعضای وزارت خارجه بر ضد او معزول گردید و چون تمام ملیون بر خدم او بودند درسفارت هلند متحصن شد. در زمان محمدعلیشاه، اول به وزارت خارجه رفت بعد به عنوان کفیل وزراء و بعد رئیس الوزراء شد. پس از فتح تهران مدت‌ها از تهران تبعید و درپاریس به سر بردا.

متحن الدوله شقاقی که از نزدیکان سعدالدوله بود در کتاب (رجال وزارت خارجه) درباره او چنین می نویسد: میرزا جواد خان سعدالدوله در سال ۱۲۶۲ در بغداد تولد یافته و در تهران تحصیلات مقدماتی را فرا گرفته و فرانسه آموخته به نحوی که توانسته است کتاب (هدایة السفرا) را از فرانسه به فارسی برگرداند. زیرا فرانسه را نزد (مسیو به نه زک) فرانسوی یاد گرفته بود. در سن

۱۹ سالگی وارد خدمت وزارت خارجه گردید.

چون در این موقع دولت انگلیس سیم تلگراف را از هندوستان به ایران کشیده و طریقه (مورس) معمول شده بود وزارت خارجه سعدالدوله را برای تحصیل تلگراف مورس به روسیه فرستاد و او هم به زودی فراگرفته به ایران بازگشت. بلا فاصله به ریاست تلگرافخانه تبریز و حوزه آذربایجان مأمور شد. مدت ۱۲ سال در تبریز بود که مدرسه‌ای شبیه دارالفنون به همت او ایجاد شد که بسیاری از شاگردان آن مدرسه به مقامات عالیه رسیدند. وقتی وزارت‌خانه‌ای برای تلگراف تأسیس شد مخبرالدوله به آنجا منصوب شد و با سعدالدوله درافتاد که به تهران آمد و با وساطت میرزا محمدخان مجدهالملک اصلاح فیما بین شد و حتی دختر مخبرالدوله به عقد سعدالدوله درآمد. خیلی زود کار به طلاق دائم کشیده شد. در مدت دامادی مخبرالدوله ریاست نایشگاه ایران در فرانسه را بر عهده گرفت که با حضور ناصرالدین شاه افتتاح شد.

پس از مراجعت به خدمت در وزارت خارجه ادامه داد. در زمان وزارت خارجه مشیرالدوله لقب (سعدالدوله) به او داده شد. هنگامی که یحیی خان مشیرالدوله امتیاز راه آهن حضرت عبدالعظیم را گرفت که وسیله مهندسین بلژیکی دایر شده بود سعدالدوله با عنوان سفیر ایران در بلژیک عازم بروکسل شد. مظفرالدین شاه هنگام سفریه اروپا در محل سفارتخانه‌ای که سعدالدوله تأسیس کرده بود اقامت کرد.

پس از ۱۲ سال اقامت در بلژیک تعدادی از بلژیکی هارا برای اداره گمرک و پست استخدام نمود ولی مسیونوز بلژیکی که گمرک را اداره می‌کرد با او اختلاف پیدا کرد و حتی تقاضای اعدام سعدالدوله را داشت. او توanst میلیونها سرمایه بلژیکی را به ایران بیاورد که صرف کارخانه قند و سایر صنایع شد.

سعدالدوله در دولت عین الدوله وزیر امور خارجه شد و این وزارت‌خانه را سر و صورتی داد ولی تحریکات مسیونوز بلژیکی موجب

شد که او را در اتاق وزارت توقيف و به بزد تبعید نمودند و خیالات دیگری هم برایش داشتند که وقتی آگاه شد از دارالحکومه بزد گریخت و به قنسوتخانه انگلیس رفت و تحصن اختیار نمود.

وقتی عین الدوله معزول و نصرالله خان مشیرالدوله صدراعظم گردید سعدالدوله به تهران احضار و به غایبندگی مجلس شورایملی از تهران انتخاب گردید. به علت نطق های تند به (ابوالملة) معروف شد. نفوذ او که مردم کالسکه اش را روی دست می بردنده موجب شد که صنیع الدوله پسر مخبرالدوله که رئیس مجلس بود و آقاسیدعبدالله بهبهانی مجتهد بقدری تضییقات نمودند که سعدالدوله ناچار به استعفا گردید.

کناره جوئی او محمدعلی شاه را به خیال انداخت که او را به طرف خود جلب کند. وزارت خارجه را به او تفویض نمود. وزارت او چهل روز طول کشید که اعضای وزارت خارجه علیه او شوریده و او را مجبود به استعفا کردند. چون تحریکات علیه او ادامه داشت این بار در سفارت هلند متحصنه گردید. مدت هفت ماه هم در آنجا متحصنه بود و کتابی تحت عنوان (آزادی چه چیزی است) تألیف نمود.

بعد از کودتای محمدعلیشاه از تحصنه خارج شد. مدتی وزیر خارجه و سرانجام صدراعظم شد که سپهدار اعظم از گیلان و بختیارها از اصفهان با اردوی خود عازم تهران شدند و با اینکه سعدالدوله می کوشید تقاضای آنان در اجرای اصول مشروطیت قبول شود موافقت نشد تا این که محمد علیشاه و ملازمانش به سفارت روس پناهنده شدند و سعدالدوله هم برای تحصنه به سفارت هلند رفت و از آنجا عازم سویس گردید و سه سال در آنجا بود.

ناصرالملک نایب السلطنه او را به تهران خواست ولی با بلوغ احمد شاه سعدالدوله در تهران ماند و کاری نداشت و مشغول تنظیم کتاب فارسی به فرانسه بود. او می گفت اداره کردن هر کار به سه عامل بستگی دارد (عقل - علم - جرئت).

علی شعبانی در کتاب ۱۰۰۰ فامیل درباره سعدالدوله می نویسد:
میرزا جوادخان از تاجرزادگان تبریز است که از نواده های حاج
صفرعلی خوئی است که تیمچه (حاج صفرعلی) در تبریز به نام او می
باشد. اول کسی که از این خانواده قدم به سیاست گذاشت میرزا یوسف
مستشار الدوله بود که جد خانواده (صادق) می باشد.

میرزا جوادخان با خانواده هدایت وصلت کرد و موقعیت فامیلی
خود را برای بلند پروازی هایش آماده ساخت ولی چون کافی نمی دانست
به سفارت بلژیک راه یافت و بادخترسفیر بلژیک که گل سرسبد خانم های
تهران بود روی هم ریخت و سرانجام وزیر مختار ایران در بلژیک شد.
اما همانطوری که از نسیمی گردش ایام برهم می خورد سعدالدوله
پارتی های خود را یکی بس از دیگری از دست داد. مستشار الدوله از
گردونه سیاست خارج شد. دختر مخبر الدوله را طلاق گفت. میانه او با
دخترسفیر بلژیک بهم خورد و با اعمال نفوذ مسیو نوز بلژیکی که عملاء
وزیر گمرکات ایران بود از وزارت تجارت معاف شد. ولی چون با عین
الدوله درافتاد لقب (پدر ملت) را گرفت. محمد علیشاه اورا برای صدر
اعظمی انتخاب کرد که با خلع محمد علیشاه او هم از سیاست کناره
گرفت.

رئيس وزرائی مجدد سعدالدوله

مورخ الدوله سپهر درباره صدور فرمان ریاست وزرائی ~~مجدد~~
سعدالدوله از طرف احمد شاه چنین می نویسد:
عصر روزی یکی از درباریان مقرب احمد شاه که در جمعیت
مخفى آلان عضویت دارد دوان خود را از قصر فرج آباد به تهران

رسانیده و به نگارنده اطلاع داد که بعد از ظهر امروز ولینگ وزیر مختار انگلیس با شارژ دافر روسیه بدون اجازه قبلی متفقا حضور احمدشاه شرفیاب شده و با فشار و تهدید خواستار استعفای مشیرالدوله از نخست وزیری و نصب سعد الدوله و بستن مجلس و توقيف جرائد و اخراج صاحبمنصبان سوئی و سپردن ژاندارمری به کلnel مریل آمریکانی و طرد دیپلمات های آلمانی و عثمانی از ایران شدند. ضمناً اضافه کرد که در این ساعت مشیرالدوله رئیس وزراء و مؤمن الملک رئیس مجلس در فرح آباد حضور شاه هستند و اگر جلوگیری نشود فردا سعدالدوله با اختیارات تامه در مقام صدارت جلوس خواهد کرد. نگارنده چون (کاردوف) را در سفارت آلمان پیدا نکردم به منزل رئیس ژاندارمری رفتم و در آنجا اکثر افسران سوئی از مستشار ژاندارمری و نظمه را جمع آوری نموده و به مشاوره پرداختم. بعضی از صاحبمنصبان سوئی می گفتند با قوه قهریه همین امشب شاه را دزدیده به خارج خواهیم برد. چند نفر می خواستند وزراء مختار روس و انگلیس را توقيف و تبعید کنند. عقیده مرا پرسیدند گفتم چنین مسئولیتی را قبول نمی کنم باید هر طوری است شارژ دافر آلمان را پیدا کرده تا به اینجا بباید و تصمیم گرفته شود... ساعت ۱۰ شب به اتفاق کاردوف و عاصم بیک سفیر کبیر عثمانی مجددا به منزل رئیس ژاندارمری آمدیم و بعد از مذاکرات طولانی مقرر شد به حضور شاه شرفیاب شوند و حتی اگر شاه خواب است اورا بیدار کنند تا هر طور شده ناسخ دستخط صدارت سعدالدوله را صادر کنند. بعد از نصف شب هردو دیپلومات به فرح آباد رسیدند. موئن الدوله وزیر دربار از صدای هیاهو از خواب پرید و سراسیمه با پای بی جوراب و زیر شلواری سفیر عثمانی و شارژ دافر آلمان را پذیرفت و مجبور شد شاه را از خواب بیدار کند. خلاصه دو نماینده متحدین اروپای مرکزی تا سه ساعت و نیم بعد از نصف شب حضور شاه بودند و موفق شدند نقشه کودتای سعدالدوله را نقش بر آب کنند.

تقی زاده درباره سعد الدوّله چنین می‌نویسد

وقتی به تهران وارد شدم همه روزه به مقاشای مجلس می‌رفتم ولی عضو مجلس نبودم. میرزا جوادخان سعد الدوّله معركه می‌کرد. او نفوذ عجیبی داشت و می‌خواست رئیس مجلس شود. او اهل تبریز بود و مردم را جلب کرده بود. کار او شبیه دکتر مصدق بود. مردم گفته‌های اورا تعقیب می‌کردند. هر کس با او مخالفت می‌کرد می‌گفتند اینها آلت خارجی هستند. او مدتی تلگرافچی تبریز شد. تلگرافچی‌ها نوکر مخبر الدوّله وزیر تلگراف بودند. آنقدر مقرب شد که مخبر الدوّله دخترش را به او داد. آدم تند و دعواکنی بود. دختر مخبر الدوّله را خیلی اذیت می‌کرد ولی او را طلاق نمی‌داد. سعد الدوّله را به چوب بستند تا طلاق داد. آن وقت دشمن خونی شد بالین طایفه. سعد الدوّله سفیر ایران در بلژیک شد. می‌گفتند از آنها توقع دریافت پول داشت چون نظرش تأمین نشد با آنها مخالفت کرد. با عین الدوّله درافتاد که اورا زنجیر کرد و به یزد تبعید نمود. در مجلس طوزی حرف می‌زد که رئیس از او عاجز شده بود. از مجلس قهر کرد و رفت رئیس الوزراًی محمدعلیشاه شد.

روزشمار زندگی سپهسالار تنکابنی

- ۱ - محمدولی خان خلعت بری فرزند ساعد الدوله خلعت بری در مناطق کوهستانی تنکابن متولد گردید و از ۱۲ سالگی وارد خدمت نظام شد که لقب (سردار اکرم) به او اعطا گردید.
- ۲ - دریازدید سپهسالار قزوینی چون مورد ایراد قرار گرفت با شمشیر به او حمله کرد که به دستور ناصرالدین شاه می خواستند او را کور کنند که با پرداخت دویست هزار تومان بخشیده شد.
- ۳ - امتیازات معادن نمک و نفت و تلگرافخانه و ضرابخانه و گمرکات را گرفت و تدریجاً ثروتمند شد و جزو بزرگترین ملاکین عصر خود گردید.
- ۴ - در چند کابینه سمت وزارت یافت. وقتی محمدعلی شاه با آزادیخواهان درافتاد مجاهدین را در قزوین و مناطق شمالی جمع آوری نمود و به تهران حمله کرد و با همکاری سردار اسعد بختیاری تهران را فتح

نمود و موجبات فرار محمدعلی شاه را فراهم ساخت که به سفارت روس پناه برد.

۵- سپهسالار تنکابنی که موجبات عزل محمدعلیشاه وسلطنت احمد شاه را فراهم ساخته بود خودرا (تاج بخش) می نامید و چندبار به صدارت رسید. وقتی مورد حمله نایندگان مجلس قرار گرفت با قهر عازم گیلان شد و قصد داشت به اروپا برود ولی به خواهش نایب السلطنه مراجعت کرد و به کار ادامه داد.

۶- در واقعه کودتای ۱۲۹۹ زندانی گردید و سیدضیاء قصد داشت اورا بکشد. ولی چون عمر کابینه اش وفا نکرد از زندان آزاد گردید و دیگر گرد کارهای دولتی نگشت و در املاک وسیع خود به عمران و آبادی پرداخت.

۷- وقتی رضاشاه اقتدار یافت و مأمورین مالیه برای وصول مالیات به او مراجعه نمودند به اتاق خواب خود رفت و در سن ۸۱ سالگی با گلوله انتihar کرد.

۸- در زمان حیات القابی از قبیل (امیراکرم - سردار اکرم - نصر السلطنه - سردارمعظم - سپهدار اعظم - سپهسالار اعظم) به او داده شد.

۹- خانواده خلعت بری که مخصوصا در منطقه تنکابن شهرت فراوان دارند از بستگان او هستند که چون اجداد خودرا حامل خلعت برای حضرت علی می دانستند (خلعت بری) ملقب شدند.

۱۰- پسران او (ساعددالله) و (امیراسعد) و (سرداراقدار) خلعت بری بودند. مشهورترین نوه اش که نقش جالبی در سیاست و کارهای حقوقی داشت ارسلان خلعت بری بود. دخترش منصورالسلطنه اکنون زنده است و بیش از صد سال دارد و در شمیران زندگی می کند.

هیئت دولت سپهدار تنکابنی در چند کابینه

سپهسالار: رئیس وزراء و وزیر جنگ و گاهی هم وزیر داخله

وزیر داخله: سردار اسعد بختیاری - مستشار الدوله - وثوق
الدوله

وزیر خارجه: صارم الدوله - ناصرالملک - علاء السلطنه -

معاون الدوله - محتشم السلطنه

وزیر عدليه: وثوق الدوله - مشيرالدوله - فرمانفرما - علاء

الملك - ممتازالدوله - سردار منصور - قوام السلطنه

وزیر ماليه: يمن الملك - وثوق الدوله - معاون الدوله

وزیر معارف و اوقاف: صنيع الدوله - حكيم الملك

وزیر پست وتلگراف: ممتازالدوله - سردار منصور رشتی (اکبر) -

معاون الدوله - معتمد خاقان

وزیر تجارت و فوائد عامه مشیراعظم - شكرالله خان معتمد -

مشير الدوله

وزیر علوم - ممتازالملك - علاء السلطنه



سپهسالار تنکابنی به رضا شاه گفت: من تاج را گرفتم و به احمدشاه بخشیدم

فندال بزرگی که محمدعلی شاه را ساقط کرد

میرزا محمد ولی خان خلعت بری (سپهسالار تنکابنی) از جمله نخست وزیران مقتدر ایران بود که بزرگترین خدمت او به مشروطیت قیام علیه محمدعلی شاه و لشکر کشی از گیلان و مازندران به تهران بود که با همکاری سردار اسعد واصل بختیاری، محمدعلی شاه را از سلطنت خلع نموده و احمدشاه را به سلطنت رسانید. فرد مبارز و رشیدی بود که صاحب مکنت فراوانی در گیلان و مازندران و قزوین گردید و دهات زیادی داشت که یکی از فندال‌های بزرگ عصر خود به شمار می‌رفت.

ابراهیم صفائی می‌نویسد:

محمدولی خان سپهسالار فرزند ساعد الدله تنکابنی در مناطق کوهستانی تنکابن متولد گردید. پدر و اجداد او از فرماندهان و جنگجویان شجاع بودند. از ۱۲ سالگی وارد خدمت نظام شد، وقتی به درجه سرتیپی رسید به او لقب (سردار اکرم) داده شد و حاکم رشت و تنکابن گردید و به علت ابراز شجاعت در مأموریتهای مختلف به او (نصرالسلطنه) لقب دادند. مدتها رئیس ضرابخانه و وزیر خزانه و گمرک و حاکم گیلان گردید. برای انجام تشریفات به استقبال شاه به قفقاز رفت و در مراجعت شاه سرداری خود را به او بخشید و ملقب به (سردار معظم) شد. در آبادی گیلان و مازندران کوشش زیادی کرد و املاک فراوانی به دست آورد. مدتها در

آذربایجان حاکم بود و از طرف پادشاه شمشیر مرصع به او اعطای شد. چندین بار وزیر پست و تلگراف شد و درهنگام فرماندهی فوج‌های قزوین و گیلان و مازندران به (سپهسالار اعظم) ملقب گردید. برای امنیت پایتخت با آزادیخواهان درافتاد که آقانجفی او را تکفیر کرد و به علت شکایت آزادیخواهان در ایام حاکمیت گیلان مدتی خانه نشین شد. بعدها شروع به همکاری با آزادیخواهان نمود ویامحمدعلیشاه درافتاد. او توanst گروهی مجاهد را در سراسر شمال آماده کرده برای تصرف پایتخت حرکت کند. سردار اسعد بختیاری نیز نیروی زیادی آماده نمود و عازم تهران گردید. نیروی سپهسالار قزوین را تصرف نمود و نیروی سردار اسعد هم قم را متصرف شد. درقم رابطه سپهسالار و سردار اسعد با اعزام رابطینی تحکیم یافت و قوای دوطرف در بادامک ۱۰ کیلومتری علیشاه عوض بهم ملحق گردیده در تیرماه ۱۲۸۸ شهرتهران را متفقاً فتح نموده ویکسر به بهارستان رفته حوضخانه مجلس را محل کار خود قرار دادند. تقاضای آنها خلع محمدعلی شاه از سلطنت استبدادی بود.

محمدعلی شاه از ترس به سفارت روس پناهنده شد. چون سپهسالار از حیث سن و سال و مقام از سردار اسعد بزرگتر بود سرپرست کشور شد. لیاخوف به بهارستان آمده شمشیر خودرا به سردار اسعد تحویل داد و تسليم گردید و اوهم شمشیر را مجدداً به کمر اویست و به ریاست قزاقخانه منصوب شاخت. به دنبال شاه (سعبدالدوله) صدر اعظم و مخبرالدوله هم به سفارتخانه‌ها پناهنده شدند.

با خلع محمدعلیشاه از سلطنت، سپهسالار وزیر جنگ و سردار اسعد وزیر داخله شد. بعدها سپهسالار صدر اعظم گردید و پس از چندی بین او و سردار اسعد اختلاف افتاد و کابینه ساقط گردید.

هردو از طرف مجلس به نایندگی انتخاب شدند. مجلس اول و دوم برای کرسیهای خالی هر کس را که میل داشتند به نایندگی انتخاب می

کردند. سپهسالار مدتها خانه نشین بود و به وضع املاک خود رسیدگی می کرد. یکبار که برای جشن مشروطیت از او دعوت کرده بودند در پاسخ نوشت (بنده کسی هستم که حیات مجلس و مشروطه از من یادگار است و حالا وضع به ترتیبی است که میل رویت و رفتن به این مجلس را نکرم. یقین است که از این اشاره در آینده همکی خواهند دانست که پایه آزادی و مشروطیت به کجا بند است).

سپهسالار تنکابنی بزرگترین ملاک زمان خود بود. بیش از هزار نوکر و خدمه و سوار داشت. به علت قرض فراوان برای املاک خود و فشار طلبکارها، از جمله بانکها و وصول مالیات روز ۲۷ شهریور ۱۳۰۵ دریاغ بیلاقی خود در تیغستان در ۸۱ سالگی با دو گلوله به زندگی خود پایان داد و بوجب وصیتname ای بدون تشریفات در امام زاده صالح تجریش به خاک سپرده شد. فطرتا مستبد بود ولی در استقرار رژیم پارلمانی و مبارزه با استبداد سهم بسزایی داشت.
برای اعدام شیخ فضل الله نوری پافشاری نمود، در قتل صنیع الدوله متهم شد. ثروت او حین فوت حدود ۲ میلیون تومان برآورد گردید.

ابراهیم فخرانی درباره سپهسالار می نویسد:
تمایل باطنی سپهسالار نسبت به آزادیخواهان تبریز و تلگراف شماتت آمیزش به محمدعلیشاه توجه انقلابیون را جلب کرد و اورا برای رهبری جنبش انتخاب نمودند...
روزنامه نسیم گیلان درباره او چنین سرود:

شده گیلان دگر باره پرانوار زین مقدم سعد سپهدار
همیشه باد مداعح تو اشرف نگهدارت خداوند جهاندار
سپهدار مردی عصبی مزاج و تندخو و بی پروا بود. املاک زیادی
داشت و بیشتر ثروتش را از راه اجاره ضرابخانه به دست آورد.

اگر همه نسبتهایی که به فرزند او امیر اسعد می دادند صحیح نباشد، لاقل استبداد و فعل مایشانی او قابل انکار نیست. سهام الدوله حاکم فارس را به چوب بست، عارف شاعر ملی را دستور داد کتک بزنند، به شکرالله خان کیهان گفته بود (میمیری یا بکشمت).
به هر حال سپهسالار پس از فتح تهران یک بار وزیر جنگ و سه بار رئیس وزراء شد.

امیر بهادر، در واقعه حمله او و مجاهدینش به تهران، خواب خود را چنین تعبیر کرده بود که سر بریده سپهسالار را در تهران به نمایش خواهد گذاشت. ولی بار سیدن سپهسالار و مجاهدین به تهران، از شهر گریختند. حتی مشیرالسلطنه و قوام الدوله و چند تن از اطرافیان پرچم عثمانی و روس را بالای عمارت خود برافراشتند.

عبدالصمد خلعت بری درباره (سپهسالار تنکابنی) چنین می نویسد:
در همان سالی که ناصرالدین شاه تاجگذاری کرد در قریه (اشتاج) از بلوک دو هزار تنکابن متولد شد. از ۱۲ سالگی با درجه سرهنگی وارد خدمت نظام شد که این درجه به صورت ارث به او رسیده بود. در خدمات نظامی بسیار رشید و جسور و شجاع بود. در هیچ جنگی قدم به عقب نگذاشت و خودش هم می نویسد: «هرگز نترسیدم و قدم به عقب نگذاشم. قبل از واقعه جنگی خیلی احتیاط می کردم. اما وقتی داخل می شدم دیگر پرهیز نمی کردم. تا حال هم جا موفق بودم.»

وقتی سپهسالار قزوینی تصدی امور قشون را به عهده داشت، هنگام دیدن سان از سپهسالار تنکابنی ایراد گرفت و او هم عصبانی شد و با شمشیر به سوی او حمله برد. ناصرالدین شاه دستور داد تا به خاطر این گستاخی چشم های اورا کور کنند ولی باوساطت ساعد الدوله شاه او را بخشید و لی در مقابل دویست هزار تومان جریمه گرفت. ولی بعدا

سپهسالار قزوینی به خاطر رشادتهای سپهسالار تنکابنی به او درجه سرتیپی داد.

در زمان تزارچون عده ای از ترکمنها به خاک روسیه گریختند سپهسالار وارد خاک ترکمنستان روس شد و چندتن افسر روسی را اسیر گرفت که در آن موقع این کار سر و صدای زیادی کرد.

دراواخر سلطنت مظفرالدین شاه امتیاز بهره برداری معادن نمک - نفت - تلگرافخانه - گمرکات و چندراه در اختیارش بود. املاک زیادی در تصرفش بود که به آبادی و عمران آنها می پرداخت.

سپهسالار دوروز قبل از فوت مظفرالدین شاه مرگ اورا خواب دیده واين را برای دوستانش نقل کرده است.

سپهسالار که از آذربایجان با محمدعلی میرزا روابطی داشت با او همکاری می کرد. یک بارهم همراه گروهی از رجال مملکت شرحی به محمدعلی شاه نوشتند که از اساس مشروطیت حمایت کند و محمدعلیشاه هم پاسخ داد «ماهم مجلس راموجب سعادت و نیکبختی و ترقی دولت و ملت می دانیم» و در مجلس هم قسم نامه امضاء شد که به مشروطیت وفادار بماند. سپهسالار هم امضاء کرد و وفادار ماند.

وقتی محمدعلی شاه با مشروطیت مخالفت می کرد سپهسالار تنکابنی با آزادیخواهان همکاری می کرد و با ستارخان و باقرخان هم پیمان شده بود. سیدیعقوب شیرازی و میرزا حسین رشیده در تنکابن به او پیوستند. در رشت آزادیخواهان تبریز و قفقاز گردآمدند و کمیته ای به نام ستارخان سردار ملی تحت عنوان (کمیته ستار) تشکیل دادند که معزالسلطان، حاج حسن اسکنданی، آقاگل اسکنданی و لیکوف گرجی، پیرم خان ارمنی، میرزا حسین خان کسمائی، میرزا محمدعلی تربیت در آن عضو بودند و همه با سپهسالار همکاری می کردند و سپهسالار را به گیلان خواستند.

سپهسالار از طرف محمدعلیشاه به عنوان یاغی اعلام شد و قام

القاب او را لغو کردند. او برای حفظ مشروطیت اقدام کرد و یک روزنامه محلی درباره اش چنین سرود:

روشن و پاینده بادنام سپهدار باقی و پاینده باد نام سپهدار
سپهسالار عازم قزوین گردید و پس از تصرف این شهر قصد تصرف تهران را با کمک بختیاری ها داشت که از طرف سفارت انگلیس اورا از حمله به تهران بر حذر داشتند. اوهم پاسخ داد من به وظیفه ملی خویش عمل می کنم و دولت امپراتوری هم به وظیفه خود عمل کند. نمایندگان روس و انگلیس نزد سپهسالار و سردار اسعد رفتند ولی آنها قبول نکرده به سوی تهران حرکت نمودند. محمدعلی شاه به لیاخوف دستور داد که مجلس و شهر را بباران کند ولی آنها وارد تهران شدند و امور شهر را به دست گرفتند و محمدعلی شاه به سفارت روس پناه برد. سپهسالار می نویسد: «ما روز قبل به اعلیحضرت پیغام داده بودیم. فی الحقيقة خیلی بی غیرتی فرمودند و نام ننگی تاقیامت برای خود گذارند.»

هنگامی که سپهسالار تنکابنی از منطقه شمال با مجاهدین عازم فتح تهران بود به محمدعلیشاه چنین تلگراف کرد:

«دراین مدت غلام به وظیفه دولتخواهی و شاه پرستی آنچه لازمه بقاء سلطنت و سعادت مملکت بود عرض کردم بدیختانه هیچکدام ذره ای اثر نبخشید و بلکه از تأویلات سوء خائنین منتج نتیجه ای نگردید و بالاخره ناچار براین شدم محض خلاصی این یک مشت ملت خانمان سوخته از فشار ظلم و رهانی اعلیحضرت از چنگ گرگان درنده به تأییدات الهی حرکت کرده و آنچه در قوه دارم جهاد فی سبیل الله نمایم و به فضل الهی و توجه خاصه حضرت ولی عصر برعالمیان خلوص نیت خود را ثابت و جزای خائنین را بدهم. خادم ملت - محمدولی».

پس از فرار محمدعلی شاه، سپهسالار قصد قبول کار نداشت ولی بدوا وزیر جنگ در کابینه موقت بدون صدراعظم شد و بعد هم خود ریاست

وزرائی را پذیرفت و اصرار به تشکیل مجلس داشت که ظرف یک ماه و نیم ۶۲ نایینده انتخاب گردیدند. درین مجلس سپهسالار خطابه افتتاحیه شاه را خواند.

در مجلس دوم برای ۶ نفر از کسانی که بیش از همه در برقراری مشروطیت زحمت کشیدند تقدیرنامه هائی به اتفاق آراء تصویب شد که بر روی الواح طلائی نوشته شد و به آنها اعطا شد که لوحه مربوط به سپهسالار چنین است:

ذیقعده ۱۳۲۷ نفره ۶ مجلس شورای ملی
از فداکاریها و مجاہدات غیرتمندانه حضرت محمدولیخان سپهبدار
اعظم و رؤسا و افراد مجاہدین که ممد آزادی ایران از قید اسارت و
رقیت ارباب ظلم و عدوان گردید و از مشاق و متعابی که برای یافتن
سعادت استقلال ایران تحمل فرمودند تشکرات صمیمی عموم ملت ایران
را تقدیم می نماید و تأییدات الهی را در تکمیل اقداماتی که در راه
آزادی و آسایش ملت ایران کرده اند برای آن وجود محترم از خداوند
مسئلت می نماید.

رئيس مجلس شورای ملی - محمدصادق مستشارالدوله

سپهسالار پس از یکسال رئیس وزرائی از کار کناره گرفت و به عنوان نایینده به مجلس رفت و در یادداشت‌هایش نوشته که «بحمد الله از شر این ریاست وزرائی آسوده شدم.»

وقتی ناصرالملک نایب السلطنه شد برای بار دوم سپهسالار را به قبول ریاست وزرائی دعوت کرد. پس از چندی سپهسالار به صورت قهر به رشت رفت ولی در اثر بازگشت محمدعلی میرزا به ایران و تصویب قانون حکومت نظامی برای مقابله با محمدعلی شاه به تهران بازگشت و کارش به استعفا کشید. پس از استعفای او صمacam السلطنه رئیس وزراء شد که قوائی از بختیاری و مجاہدین را به جنگ محمدعلی میرزا

می فرستد.

وقتی سپهسالارخانه نشین می شود چنین می نویسد:

«من صبررا شعار خود قرار داده ام و پیر شده ام. اگر هم مردم به جهنم از این زندگی خلاص می شوم. حالا که خدمت به ملت نتیجه اشن این شده هر چه زودتر مردن بهتر.»

مستشار الدوله صادق می نویسد: من در کابینه سپهسالار وزیر کشور بودم. یفرم خان ارممنی قفقازی رئیس شهریانی هر روز صورتی می آورد که اشخاصی را بازداشت کنم زیریار نمی رفتم. نایب السلطنه و رئیس وزراء می گفتند باید به مصلحت اندیشی یفرم خان اهمیت داد والا خدمت دولت را ترک گفته از ایران خواهد رفت. من گفتم نمی توانم به میل یک ارمنی آنارشیست که معلوم نیست به چه نیت می خواهد در تهران انقلاب راه بیاندازد موافقت کنم. خود دانید و یفرم خان. من استعفا می کنم. از من استمالت شد و استعفای خودرا پس گرفتم. در همین موقع مؤمن الملک از مجلس شورای ملی نامه ای نوشت که نیرالسلطان دریاب حکومت مازندران آقای رئیس وزراء را استیضاح کرده است.

من دیدم که این استیضاح باید از وزیر کشور باشد که آمادگی خودرا برای جواب اعلام کردم. ناگهان رئیس وزراء عصبانی شده به درشكه چی خود دستور داد که از سمت رشت برو اروپا... به سرعت خودرا به املاک خویش در گیلان رسانید. با اصرار نایب السلطنه و سalar ملی و سردار ملی پس از چند روز مراجعت کرد و کابینه خود را ترمیم نمود که در کابینه جدید من شرکت نداشت. من این را توطئه ای می دانستم تا محمدعلی شاه بدون مانع وارد کشور بشود. از طرفی رئیس وزراء می خواست دست یفرم خان برای هر کاری باز باشد.

سید علی محمد دولت آبادی می نویسد: بعد از سه ماه که اکثریت مجلس از سپهبدار و دولت اونگه داری کرد و از قصورات او در سوء جریان انتخابات و دخالت های نامشروع درسایر وزارت خانه ها اغمض نمود یک نفر از وکلای بی طرف در صدد استیضاح برآمد، راجع به اغتشاش مازندران چون می دانست که اکثریت رأی اعتماد خواهند داد استیضاح را مسترد داشت. اما عصر همان روز سپهبدار اعظم با کالسکه چاپاری عازم قزوین شد تا از آنجا به فرنگستان برود. شاید تصور می کرد که بارفتن او تهران بهم می خورد ولی اینطور نشد. بعد از چند روز عده ای به آنجا رفته گفتند مرجعین قوتی گرفته و باز هم محمدعلی میرزا به خیال ایران افتاده است و از او خواستند که استعفا نکند تا نایبی تعیین شود و پس از سی چهل روز مسافرت و معالجه مراجعت کند. وکلا، قبول کردند و نایب السلطنه هم همین مطلب را تلگراف کردند. جواب گفتند که قانون اساسی را در زمان محمدعلی میرزا نوشته اند و در این قانون اختیاراتی به دولت داده نشده و با این بی اختیاری من نمی توانم کار کنم ولی اگر اختیاراتی به هیئت دولت داده شود که بتوان مملکت را منظم نمود من هم می آیم والا می روم فرنگستان تا پنجاه روز در غیبت من محتشم السلطنه نایب من می باشد. وکلا از اینکه اختیاراتی به هیئت دولت بدھند امتناع داشتند. ولی اختیار وزراء را به سپهبدار دادند که با نظارت نایب السلطنه انتخاب کند. سپهبدار اعظم هم به نایب السلطنه تلگراف کرد مگر مرا اکثریت انتخاب کرده که اطمینان آنها سلب شده باشد؟ من به اکثریت وقعي نمی گذارم، اطمینان از شما که نایب السلطنه می باشید می خواهم. نایب السلطنه هم جوابی دادند که بالاخره به تهران بازگشت و به کار ادامه داد.

بین سپهسالار و ناصرالملک نایب السلطنه مکاتبات مفصلی می شود. وقتی احمدشاه به سلطنت رسید و شاه به علت حرکت قشون روس به سمت تهران قصد رفتن به قم را داشت سپهسالار می نویسد: من او را منصرف

کردم و گفتم چرا فرارمی کنید، مفسدین میل داشتند شاه را فراری بدهند.
بادریافت لقب (سپهسالار اعظم) تامدتی سمت وزیر جنگ را
داشت و خودش نوشته است (بنده را دروغی سپهسالار اعظمی داده اند)
تا این که برای بار سوم رئیس وزراء شد.

درباره احمدشاه می نویسد: شاه جوان قدری مالیخولیا در خاطرش
خطور می کند. من زیاد نصیحت می کنم ولی غمی پذیرد. گاهی از
میکرب می ترسد. کار غمی کند تنبل است.

سپهسالار دیگر از ۷۰ سالگی کار قبول غمی کرد و به عمران و
آبادی می پرداخت. در کودتای ۱۲۹۹ بازداشت شد و اموالش را غارت
کردند و قصدقتلش را داشتند. هنگام گوشش نشینی چنین می نویسد:
«ازشدت غم و غصه امروز می خواستم انتحار کنم باز ارخدا
ترسیدم».

مرگ ساعدالدوله فرزند رشید او خیلی ناراحت شد. مشهور
است که در شکارگاه لشکرک قهوه ای نوشید و سوار اسب شد و گیج
خورد و به زمین افتاد و اسب اورا روی زمین کشید و مرد. اولایق ترین
اولادش بود.

خودکشی سپهسالار نوعی اعتراض نسبت به اعمال رضا شاه و
امورین دولت بود که به املاک و ثروت او چشم دوخته بودند.
در یادداشت های او چنین دیده شده است:
کلبه ای کاندرو نخواهی ماند سال عمرت چه ده چه صد چه هزار

سید ابوالحسن علوی درباره سپهسالار می نویسد:
دواوایل مشروطیت پسرش (امیر اسعد) آخرond مجاهدی را چوب
زد و ریش بیچاره را برید که موضوع در مجلس هیجانی ایجاد کرد. پس
از عزل محمد علی شاه اول شخص ایران شد و باعث اختلاف بین ملیون

گردید. وقتی کابینه اش تشکیل گردید دستور داد سهام الدوله حاکم سابق فارس را چوب بزنند. همچنین دستور داد عارف شاعر را کتک بزنند چون بر ضد او شعر گفته است. بعداز ظل السلطان اول متمول ایران بود.

مهمترین کار سپهسالار تنکابنی خلع محمد علیشاہ می باشد که
قسم نامہ زیر را مصاء، کرده و در تاریخ به یادگار مانده است:

بسم الله الرحمن الرحيم

به شهادت کلام الله مجید ما پنج نفر امضاء کنندگان ذیل هم عهد و هم قسم شده و در پیشرفت مصالح ملک وملت و اساس اصول مشروطیت با کمال اتحاد ساعی و با دوستان هم دوست و با دشمنان هم دشمن بوده و با یاری خداوند متعال اسباب استحکام و استقلال ایران را فراهم بکنیم. غره ذی القعده ۱۳۲۸

محمدولی (سپهسالار) - مستشارالدوله صادق - اسماعیل
متازالدوله - صمصم السلطنه - علیقلی سردار اسعد بختیاری.

★ ★ ★

مهدی بامداد می نویسد: محمدولی خان دارای القابی از قبیل (امیراکرم، نصرالسلطنه، سردار معظم، سپهبدار اعظم، سپهسالار اعظم) بود که از نواحه های ولی خان سرتیپ تنکابنی است. درسال ۱۳۱. قمری امور ضرابخانه به او سپرده شد که مخالفین خصوصاً امین الضرب با او درافتاد. طبق نوشته اعتمادالسلطنه یک بار شاه در زگنده میهمان سپهبدار شد. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه برای اولین بار وزیر گمرکات گردید.

ادواردبراون درباره اونوشه است که «درزمان چندشاه حکمران بوده و توانگرترین مرد ایران است که در گیلان اهتمام زیادی در راه سازی کرد.»

او در حقیقت محمدعلیشاه را از بالای تخت به زیر کشید و احمدشاه را به سلطنت رسانید. در آن موقع اول شخص ایران بود که ظاهرا رئیس ملیون بود ولی باطنًا علیه آنها اقدام می کرد. چندبار رئیس وزراء شد و در مدت بیکاری به عمران و آبادی املاک خود می پرداخت. در تصرف املاک مخصوصا خالصجات اقداماتی می کرد که مورد ایراد قرار گرفت و در سن ۸۱ سالگی خود را با طپانچه کشت.

بستگان و اولادش از آن نظر که خود را از فرزندان یکی از اصحاب حضرت علی می دانستند که حامل خلعت های آن حضرت بودند خود را (خلعت بری) می دانند.

عمیدی نوری (که خانم انیس الدوله نوه سپهسالار همسر او بود) می گفت در مراسم تاجگذاری رضا شاه، سپهسالار تنکابنی هم شرکت کرده بود. وقتی رضا شاه چشمش به او افتاد جلو آمد و چون همواره به او (عمو) خطاب می کرد گفت خیلی خوشحال هستم که شما در این مراسم شرکت کرده اید.

سپهسالار ضمن تبریک به رضا شاه گفت: «در تاریخ معاصر ایران دو تن توانسته اند از خطه مازندران (تاج) را به دست بیاورند. یکی من بودم که محمدعلیشاه مستبد را با کمک بختیاریها از سلطنت خلع کرده و تاج را به احمدشاه بخشیدم. دیگری شما هستید که در سایه لیاقت (تاج) را گرفته و سلطنت را در خانواده خود موزوی نموده اید. از خداوند برای شماتونیق روز افزون در خدمت به ملک و ملت آرزو می کنم.»

حسین مکی در باره خودکشی سپهسالار چنین می نویسد:
روز ۲۷ تیرماه ۱۳۰۵ چند نفر در عمارت بیلاقی زرگنده بدیدن سپهسالار تنکابنی (خلعت بری) رفته بودند. مشارالیه پس از چند دقیقه

گفتگو با آنان به اندرون خانه رفته و بعد از صرف ناهار خانم خود را خواسته و مراسله ای را که قبلاً نوشته بود به او می دهد و سپس جلو آینه رفته و برای اینکه تیرش به خطأ نرود چندتیر به پیشانی خود خالی می کند و بلا فاصله کشته می شود. چند لحظه بعد وقتی بستگانش وارد اتاق می شوند جنازه را غرق درخون مشاهده می نمایند. از قراری که گفته شد ضمن تشریح خدمات خویش شرحی به عنوان وصیت‌نامه نوشته و خواست که او را در مقبره ساعد الدوله فرزندش در امامزاده صالح دفن کنند.

مجاهدات او در راه آزادی و استقرار مشروطیت فراموش شدنی نیست. کارهای عمرانی زیادی انجام داد. ظاهرا علت انتشار این بود که چون طبق قرارداد ۱۹۲۱ تمام اموال و دارائی بانک روس به ایران واگذار شده بود و دولت هم برای وصول مطالبات خود فشار می آورد او هم که کارهای عمرانی زیادی انجام داده و نمی توانست قروض خود را بپردازد دست به انتشار زد. ولی بعضی از بستگانش می گویند رضا شاه قصد دستگیری او را داشت که خودکشی کرد.

بزرگ امید می نویسد:

به علت سمتی که دروزارت مالیه داشتم اقدام برای وصول مالیات از سپهسالار تنکابنی کردم. او چون فاتح تهران و صدراعظم بود می گفت رئیس وزراء که نباید مالیات بدهد. در این امر پافشاری کردم. وقتی میلسپو مالیه کشور را اداره می کرد مهندس المالک برای تصفیه مالیات سپهسالار مأمور شد روزها سپهسالار راملقات و راجع به شرایط مالیات مذاکره می نمود. روزی که آخرین تقاضای سپهسالار را میلسپو پذیرفته بود، مهندس المالک آمد که مژده بیاورد. پیشخدمت رفت در اتاق و به او آمدن مأمور میلسپو را خبر داد. عصبانی شد و فریاد زد که دست از سر من بر نمی دارند و طپانچه را به سر خود خالی کرد.

نامه سپهسالار تنکابنی به نایب السلطنه

وپاسخ ناصرالملک به سپهسالار

ناصرالملک در مدتی که نایب السلطنه ایران بود علاقه زیادی به سفر خارج داشت. مدتی محمدولیخان تنکابنی (سپهسالار) صدراعظم بود. پس از اینکه از این سمت کنار رفت و اوضاع را نظاره می کرد و از رویداد کشور عصبانی و ناراحت به نظر می رسید. نامه ای به نایب السلطنه نوشت که چنین است:

«... سه سال قبل، ما فاتحانه به کمک شش لشکر وارد تهران شدیم و پادشاهی را مخلوع و شاه دیگری را به تخت نشاندیم و به انتخاب نایب السلطنه پرداختیم. مجلس راتشكیل دادیم و قانون اساسی را به اجرا گذاشتیم. با تصویب قوانین در سراسر کشور و بدون هیچگونه کمک خارجی پرچم آزادی را به اهتزاز درآوردیم. به خراسان و لرستان و استرآباد و آذربایجان لشکر کشی کردیم و درهمه جا پیروز شدیم. ادارات دولتی با وجود اینکه خوب مجهز نبودند در سراسر کشور به کار پرداختند و مالیات‌های غیرمستقیم در تمام نقاط کشور دریافت شد...»

چندی بعد بندۀ از کار برکنار شدم و دولت مقتدر دیگری روی کار آمد. در همین ایام عالی جناب به سوی اروپا عزیمت کردید. نایب السلطنه قبلی (منظور عضدالملک است) بدرو�یات گفت و جنابعالی به نیابت سلطنت برگزیده شدید و اکنون مدت ۱۹ ماه است که شما این پست را اشغال کرده و مورد احترام ملت قرار گرفته اید و مردم از شما امیدها دارند. ولی بدختانه در طی ۱۹ ماهی که شما نایب السلطنه هستید ما به جز رنج و عذاب چیز دیگری ندیده ایم.

در جنوب کشور قتل و خونریزی حکمفرماست. شیراز، لرستان، خوزستان و اصفهان از زیرسلطه دولت خارج شده اند و خوانین بختیاری ایجاد حکومت های مستقل کرده اند.

در غرب کشور ایل های لرستانی، کرمانشاه، بروجرد، کردستان و عراق عجم به قتل و غارت و تجاوز پرداخته اند. در سراسر کشور زارعین به شورش پرداخته و مالکین فراری شده اند.

در شمال از ارس تا سرخس تحت تسلط روس ها درآمده و آشوب وغارت حکمفرماست. مشهد محل زیارتگاه مسلمین و ایرانیان به توب بسته شده و ویران گردیده و شیون و عزا نام فامیل های ایرانی را فرا گرفته و به جز صدای گریه بچه های یتیم چیز دیگری شنیده نی شود.

حکومت جنابعالی رو به ضعف رفته و امید مردم از شما قطع شده، از آن گذشته خود جنابعالی می دانید و اقرار کرده اید که در اثر ضعف حکومت کاری برای مملکت نمی توانید انجام دهید. شاه هنوز به سن قانونی نرسیده و صغیر است. مجلس منحل و بسته شده. پول های محصول از قروض خارجی و اسلحه های دولتی و همچنین درآمدهای مملکت به باد رفته اند. هیچکس نمی داند که قروض جدید به چه مصارفی خواهد رسید؟ از آن گذشته ملت از آینده کشور مأیوس شده و یقین دارد که اگر نام ثروت و هرجه از خشک و تر در مملکت وجود دارد به دست اعضای فعلی حکومت بیفتند برای منافع شخصی خود خرج خواهند کرد.

دولت بدون جهت به چپ و راست لشکر می فرستد. البته همه آگاهند لشکری که از طبقات پست و از قبایل تشکیل شده به جز برای تجاوز و غارت، استعداد کار دیگری را ندارد. ما شاهد اعمال آنها بوده و هستیم و تا همین حد برای ما کافی است.

اکنون که جنابعالی عزم مسافرت به اروپا داریدگروه کشیری از علماء و تجار و طبقات دیگر مملکتی نزد من آمده اند تا به وسیله بنده از

جنابعالی توضیح کارهایی را که طی ۱۹ ماه اخیر انجام داده اید بخواهند. آنها همچنین می خواهند بدانند که شما اکنون چه برای مملکت انجام داده و قبل از عزیمت به اروپا کشور را به چه کسی خواهید سپرد. اکنون که قحطی و گرسنگی و اغتشاش و آشوب در سراسر کشور حکم‌فرماست چگونه شما می توانید با راحتی و جdan مملکت را ترک گوئید؟

به تمام طبقات مردم قول دادم که به شما نامه نوشته و خواسته هایشان را به نظر جنابعالی برسانم و بدین طریق آنها را به سکوت دعوت کردم. در صورتی که جنابعالی جواب قانع کننده ای بدهید بندۀ آنها را در جریان خواهم گذاشت. ولی بندۀ نمی توانم فراموش کنم که در طی نیابت سلطنت شما جنایت و وقایع در دنیاک همه جا را فرا گرفت. مملکت و استقلال کشور و رفاهیت مردم از دست رفت، اسلحه های دولت و اموال و ثروت دولت به غارت رفت. مساکن مردم ویران و خون مسلمین در همه جا ریخته شد و از همه بدتر اسلام و دین ما از دست رفت. بیش از این نمی توانم راجع به شکایات عموم و درباره مصیبت های مادی و معنوی سخن بگویم...»

ناصرالملک در پاسخ سپهسالار تنکابنی نامه مفصلی نوشت که قسمت هایی از آن چنین است:

«... نامه جنابعالی را دریافت کردم، این نامه بدون شک از نیات خیرخواهانه شناسرچشمه گرفته است و من می خواهم اشتباهات شمارا گوشزد نمایم و آنها را رفع کنم.

من می گویم که شما و سردار اسعد بازور وارد تهران شده و قانون اساسی را به اجرا درآورده و حکومت را به دست گرفته اید.

هیچکس نمی تواند منکر این باشد. از آن گذشته خود بندۀ اولین شاهد کار شما بودم. من بیش از آنچه که باید انجام دادم. اما بدون دریغ نظریات و کمک خود را در اختیار شما گذاشتم و شما با نظریه من

موافقت کردید و کاملاً درباره پیش‌بینی‌ها برای آینده با من موافق بودید.

شما می‌گوئید که یک پادشاه را از کار برکنار کرده و یک پادشاه دیگر روی کار آورده اید. شما می‌گوئید که قانون اساسی را ازنو برقرار کرده و آن را اجرا کرده اید. من اطمینان دارم که شما این کار را آگاهانه انجام داده اید و خوب می‌دانستید که با اجرای قانون اساسی قدرت شخصی ازین خواهد رفت و قدرت به دست مجلس و هیأت دولت مسئول سپرده خواهد شد. مطمئناً شما نمی‌خواستید یک حکومت مستبد را جانشین حکومت مستبد سابق نمایید. شما از قدرت دولت خود سخن می‌گوئید و به دوران حکومت خود و دستگاه اداری ناسالم، جبار و ستمکار او اشاره می‌کنید. شما راجع به مالیات غیرمستقیمی که در طی حکومتتان وضع شده است سخن می‌گوئید...

دراینجا من از شما یک سوال می‌کنم. جواب به این سوال بدون تردید جوابگوی ایرادات جنابعالی به بنده خواهد بود.

شما قانوناً قدرت‌های حکومت را در دست داشتید. شما با سردار اسعد که عضو کابینه شما بود همکاری می‌کردید ولی اقرار می‌کنید که دستگاه‌های اداری نامرتب بودند و مالیات روی نمک غیرقانونی بود.

من خود نیز می‌دانستم که این مالیات با مخالفت افکار عمومی روی رو خواهد شد و نتیجه آن خوب نخواهد بود. چه قدرتی شماراً مجبور می‌کرد که با وجود قدرت خود و برعلیه خواسته خود به گرفتن تصمیمات ضد ملی تن در دهد؟ آیا این را فراموش کنیم. بعد از تمام خدمت‌هائی که کردید و با وجود قدرتی که در دست داشتید چه نیرویی حکومت شماراً مجبور به سقوط کرد و شماراً مجبور به کنایه گیری نمود؟ چه نیرویی نگذاشت شما جلوی اغتشاشاتی را که باعث سقوط حکومت جنابعالی و باعث ایجاد خطر برای جان شما شد بگیرید؟ در این ایام، شما

نخواستید جلوی انتشار یک روزنامه را بگیرید. چه نیروئی شمارا مجبور کرد که بعد از اغتشاشاتی که دستور شما ایجاد کرد از توقيف آن صرفنظر کنید؟

من راجع به دو مین کابینه شما سخن نمی‌گویم. در این زمان شما از کمک بنده و اکثریت مجلس برخوردار بودید. چه نیروئی نمی‌گذاشت که شما جلوی هرج و مرج را در کشور بگیرید؟ با وجودی که من از روزهای اول با شما موافق بودم که قدرت نظامی را در کشور به وجود آوریم چه قدرتی یک شخصیتی مثل شما را که نخست وزیر بودید محکوم به گوشه کبیری نمود و شمارا وادار به ترک پایتخت و به عزم رشت کرد و شما موقعی که از رشت بازگشته بودید و مجدداً بر سرکار آمدید چرا نتوانستید بیش از چند روز سرکار بانید؟ شما قانون اساسی را خوب می‌شناسید. به اضافه دو مرتبه نخست وزیر بودید. بنا بر این خوب می‌دانید که نایب السلطنه حکومت نمی‌کند و نمی‌تواند مستقیماً در کارهای دولت دخالت کند.

شما بودید که قدرت دولت را در دست داشتید و مسئول امور بودید. شما خوب می‌دانید که زیر نظر نایب السلطنه انجام وظیفه نمی‌کردید. پس بنا بر این شما خوب می‌دانید که قانون اساسی به من اجازه مداخله در امور مربوط به دولت را نمی‌دهد. پس به چه اجازه‌ای و به استناد چه حقوقی اجازه انتقاد از بنده را به خود می‌دهید؟

قبل از این که به تهران بیایم آیا تلگرافی ارسال نداشتم و در آن از زیان هائی که مخالفت و ضدیت احزاب با نیابت سلطنت برای کشور به وجود می‌آورد مفصلًا شرح ندادم؟ آیا از زمان بازگشتم به تهران من دفعات زیادی درباره این مسئله تذکر ندادم؟ و شما آن کسی نیستید که قبل از این که بندе جواب سوال‌هایم را دریافت دارم تشویق کردید به مجلس رفته و در آنجا قسم یاد کنم؟

من احتیاج به چیزی که در این باره در سخنرانی چهارم مارس

۱۹۱۱ موقع یادکردن قسم گفتم، ندیدم. من در آنجا مستولیتهای نایب السلطنه رایادآوری کرده و درباره خطرهایی که حمله های ناروا به نایب السلطنه ایجاد می کند مفصلًا توضیح دادم. من نه تنها نتوانستم روی کارهای دولت اعمال نفوذ کنم، بلکه اندرزهایی را نیز داده بودم که نادیده گرفته شد و یا از جهت خود منحرف شده اند.

به یاد بیاورید که درشت یکی از شرایطی که برای بازگشت خود می گذاشتید دادن قدرت مطلق به نایب السلطنه بود ولی بنده طرفدار یک حکومت قوی و ملی بودم و می خواستم که قدرت مطلق که شما خواستار آن بودید به هیئت دولت داده شود و نه به مقام نایب السلطنه غیرمسئول. با این وجود، مخالفین پیشنهاد شمارا و تصمیم بنده را تغییر ماهیت داده و برخلاف حقیقت تفسیر کردند. آنها گفتند که برخلاف قانون اساسی بنده و جنابعالی می خواستیم قانون اساسی را لغو کرده و شوستر آمریکائی را از ریاست امور مالیه برکنار کرده و تمام خزانه دولت را در اختیار خود بگیریم.

شما می گوئید که تمام ملت به تصمیمات بنده احترام می گذارند. من یک مستبد نیستم و دولت و قدرت هایش در دست بنده نیست تا مردم به تصمیمات احترام بگذارند من می دانم و مطمئن هستم که اکثریت مردم به من اعتماد دارند امامت‌آسیم که تا به حال تمام قدرت ها جلوی کارهای دولت را گرفته و به جز تحریکات و اغتشاش چیز دیگری به وجود نیاورده است.

شما از وضع بد مناطق جنوب سخن می رانید ولی می دانید که بدی وضع دراین منطقه قبل از آمدن بنده به تهران وجود داشت و دراین زمان اغتشاشات به جایی رسیده بود که هر آن امکان مداخله کشورهای خارجی در کشور موجود بود. می خواهم بدانم اشتباه دراین باره از چه کسی سرزده است؟

شما می گوئید که خوانین بختیاری در همه جا دولت مرکزی را به

رسمیت نشناخته و خود مختاری اعلام کرده اند. اما ما می دانیم که همین خوانین با همکاری شما قانون اساسی را پایه گذاری کرده اند. آیا به یاد دارید موقعی که نیابت سلطنت را قبول کردم صمصام السلطنه بعد از سرنگونی حکومت شما ریاست دولت را به عهده گرفت؟ بنا بر این بند بجز طرفداران و پایه گذاران قانون اساسی کسی دیگر را به ریاست دولت نگماشت.

شما ادعا دارید که قدرت های نامنظم نظامی دولت از طبقات پست و عشایر تشکیل شده اند و آنها به جز غارت و تجاوز به کار دیگری نمی خورند اما باید از خود سوال کنیم که چه کسی جلوگیری از تشکیل یک قدرت نظامی منظم کرد و لشکر قدیمی را به عنوان مدرن کردن نابود ساخت.

راجع به اوضاعی که در کرمانشاه و کردستان روی داد سخن می گوئید. هر کس می داند که این اوضاع پیش از اوضاع استرآباد رخ داده و تمام آثار و علل چنین رویدادهایی در موقع حکومت جنابعالی قابل پیش بینی بود.

راجع به وقایع آذری‌ایجان سخن می رانید. روحیه تجزیه طلبی و اغتشاش موجود در این منطقه در ایام وضع قانون اساسی خود را آشکار ساخت و همین روحیه تجزیه طلبی بود که باعث آخرين وقایع وخیم شد.

وضع خانوادگی سپهسالار تنکابنی

سپهسالار تنکابنی سه پسرداشت که رشیدترین آنها (ساعددالله) خلعت بری بود که از افسران بر جسته ارتش به شمار می رفت و رضا شاه او را به آجودانی خود برگزید و در سفرنامه خوزستان درباره او چنین می نویسد.

از جمله تلگرافاتی که در سفر خوزستان توجه مرا جلب کرد تلگراف

سرهنگ ساعد الدوله آجودان من بود. هنگامیکه ازلرستان بر می گشتم داطلب شد که اگر قضیه جنوب محتاج قشون کشی شد شخصا برای ختم آن عزیمت کند. برای سرکشی به املاک خود به تنکابن رفته بود که شنید من به سمت جنوب عزیمت کرده ام. باعجله خودرا به تهران رسانید و از آنجا تلگرافی برای شرکت درعملیات نظامی مشعر به حرکت خود به من مخابره کرد و بدون استمزاج از من حرکت نمود و یقین دارم از اینکه او را خبر نکرده ام متالم بود. وصول تلگراف او دراصفهان باعث مسrt من شد. زیرا به رأی العین دیدم صاحب منصبان قشون من صاحب اینگونه احساسات و رشادت نظامی هستند.

این فرزند سپهسالار از روی اسب به زمین افتاد و درگذشت و سپهسالار را عزادار نمود. دو پسر دیگر او (امیراسعد خلعت بری) و (سردار اقتدار خلعت بری) بوده اند که ارسلان خلعت بری وکیل معروف دادگستری فرزند امیراسعد و محمدعلی وارسته و عمیدی نوری و دکتر محمد خلعت بری و سردار افخم امیرسرداری از دامادهای امیراسعد بوده و جواد آزادی که چند دوره از آباده و فارس وکیل مجلس شد و همچنین عباس وارسته از دامادهای سردار اقتدار می باشد که جواد آزادی هنگام نایندگی مجلس درگذشت.

یکی از پسران امیر اسعد خلعت بری، رحمانقلی خلعت بری می باشد که هم اکنون درشهساوar زندگی می کند. در دوره چهاردهم از شهساوar به نایندگی مجلس انتخاب گردید. او از عضویت در حزب توده استعفا کرد و باحزb توده درافتاد.

معروف ترین فرزند خانواده خلعت بری (ارسلان خلعت بری) وکیل دادگستری و ناینده مجلس و شهردار تهران و استاندار گیلان بود که به دوزبان فرانسه و انگلیسی تسلط داشت و مقالاتی می نوشت و هنگام تصدی ریاست کمیسیون برنامه مجلس به شدت با افراط و تفريط در امور مالی مبارزه می کرد.

محمدعلی وارسته وزیر دارانی و سناتور و آخرین رئیس شورای سلطنت و عمیدی نوری وکیل دادگستری و معاون نخست وزیر و وکیل دادگستری و دکتر محمدخلعت بری شهردار تهران از دامادهای امیراسعد از افراد فعال در امور سیاسی بودند.

دختر سپهسالار تنکابنی خانم منصور السلطنه (اکبر) می باشد که اکنون بیش از یکصد سال دارد و در ایران زندگی می کند و برای دوستان و بستگان خاطرات گذشته را بازگو می نماید. او چند فرزند خود را از دست داده که از آن جمله فرج الله اکبر وکیل سرشناش دادگستری می باشد.

دکتر باقر عاقلی می نویسد:

در دوره قاجاریه پنج نفر ملقب به (سپهسالار) شدند. اولین نفر میرزا محمدخان قاجار پسر دائی عباس میرزا بود. که پس از برکناری میرزا آقاخان نوری به مقام صدراعظمی رسید.

دومین نفر میرزا حسین خان قزوینی است که عنوان مشیرالدوله را داشت ولی پس از اینکه به صدارت رسید عنوان سپهسالار را یافت. با غ و عمارت بهارستان و مسجد سپهسالار از او می باشد. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه این لقب به وجیه الله میرزا نوه فتحعلیشاه داده شد. محمدعلیشاه عنوان سپهسالار را به امیر بهادر جنگ داد.

آخرین کسی که لقب (سپهسالار) را گرفت محمد ولی خان تنکابنی می باشد که سلطان احمد شاه او را سپهسالار نامید و لقب قبلی وی را که (سپهبداراعظم) بود به سردار منصور رشتی داد. در کوتای ۱۲۹۹ رضاخان میرپنج انتظار دریافت لقب (سپهسالار) را داشت ولی سیدضیاء او را قانع کرد که عنوان (سردار سپه) ارجح بر (سپهسالار) می باشد. زیرا تاکنون لقب (سردار سپه) به هیچکس داده نشده است.

روزشمار زندگی

نجفقلی بختیاری (صمصام السلطنه)

- ۱- نجفقلی بختیاری فرزند حسینقلی خان ایلخانی بختیاری بود که در سال ۱۲۶۷ قمری متولد گردید. هنگامی که حاکم اصفهان بود محمد علی شاه فرمانفرما را حاکم اصفهان کرد و لی صمصام السلطنه به او پیغام داد و از رفتن به اصفهان انصراف حاصل نمود.
- ۲- بعد از فتح تهران و سقوط محمد علی شاه، چون سردار اسعد قدرت زیادی یافت، صمصام السلطنه وارد کابینه شد و پس از چند بار وزارت به نخست وزیری رسید. در کابینه او بود که روس‌ها به ایران اولتیماتوم دادند.
- ۳- وقتی محمد علی شاه برای رسیدن به تاج و تخت از روسیه به ایران آمد و حملاتی را شروع نمود، صمصام السلطنه طی اعلامیه‌ای برای دستگیری و اعدام محمد علی شاه ۲۵ هزار تومان جایزه معین کرد.

- ۴- هنگامی که احمدشاه فرمان عزل او نخست وزیری و ثوق الدوله را صادر کرد زیریار نرفت و گفت عزل نخست وزیر و زراء با مجلس است و تا عمرداشت خود را رئیس وزرای ایران می دانست.
- ۵- صمصم السلطنه که اولین نخست وزیر از ایل بختیاری می باشد در سن ۸۲ سالگی درگذشت و در تخت پولاد اصفهان در مقبره خانوادگی بختیاری به خاک سپرده شد.

اعضای هیئت دولت صمصم السلطنه
وزیرداخله: قواں السلطنه - محتمم السلطنه
وزیر جنگ و سرپرست شهریانی: سردار محتمم بختیاری
وزیر خارجه: وثوق الدوله - علاء السلطنه
وزیر مالیه: ذکاء الملک - حکیم الملک - معاون الدوله
وزیر عدلیه: مشیر الدوله - محتمم السلطنه - ممتاز الدوله
وزیر پست و تلگراف: دبیر الملک - معااضد السلطنه - مستشار الدوله
وزیر علوم و اوقاف: علاء السلطنه - مستشار الدوله



احمدشاه صمصام السلطنه را از نخست وزیری برکنار ساخت ولی او خود را نخست وزیر قانونی
می دانست و استعفانداد.

اولین نخست وزیر از ایل بختیاری

اولین شخصی که از ایل بختیاری به مقام نخست وزیری رسید نجفقلی خان بختیاری ملقب به (صمصام السلطنه) بود. با این که فرمان نخست وزیری خود را از احمدشاه در غیاب مجلس گرفته بود هنگامی که شاه او را معزول ساخت گفت عزل و نصب نخست وزیر با مجلس است و شاه چنین حقی راندارد و تازنده بود خود را نخست وزیر ایران می دانست.

مورخین در این باره چنین می نویسند:

احمدشاه همواره برای انتخاب نخست وزیران از مجلس رأی تمايل می خواست ولی در سه مورد این اصل رعایت نشد. یکی درباره صمصام السلطنه که هنگام فترت و نبودن مجلس شورای ملی، احمدشاه فرمان عزل او و انتصاب و ثوق الدوله را صادر نمود. به همین جهت صمصام السلطنه تا افتتاح دوره چهارم مجلس شورای ملی خود را رئیس الوزراء می دانست و فرمان عزل را غیرقانونی اعلام می نمود. جریان چنین بود:

احمدشاه به صمصام السلطنه فشار می آورد که استعفا کند. او می گفت مملکت مشروطه است و باید مجلس رأی عدم اعتماد بدهد و تا زمانیکه مجلس تشکیل نشده من نخست وزیر هستم. او سالیان دراز خود را نخست وزیر می دانست.

ملک الشعرا بهار می نویسد: در کابینه صمصام السلطنه تصویب
نامه ای صادر شد که اسباب کدورت شاه را فراهم ساخت. بدگونئی به
احمدشاه و شهرت اینکه پول دوست است به سمع شاه رسید و به صمصام
السلطنه تغییر کرد که این تصویبنامه ها به ضرر مملکت است و استعفا
کنید. صمصام السلطنه گفت استعفا نمی دهم شما مرا معزول کنید. در
هیئت وزراء جریان را به رفقا گفت. از طرف دولت به نظمیه و قزاقخانه
دستور داده شد که حکومت نظامی موقوف و رفت و آمد آزاد و الغای
کاپیتولاسیون و لغو امتیازات لیانازوف تصویب شد. این اخبار شاه را
متوجه ساخت. از دریار به صمصام السلطنه تلفن شد که شاه می
فرمایند شما نخست وزیر نیستید و استقامت شما در مقابل اراده شاه
عواقب وخیم دارد. همان ساعت از دریار به نظمیه تلفن شد که حکومت
نظامی برقرار باشد تا دولت جدید انتخاب شود و به اداره روزنامه ایران
تلفن شد که فردا روزنامه رامتنشر نسازند و اخبار هیئت وزراء را چاپ
نکنند. شاه فوراً وثوق الدوله را احضار کرد و ریاست وزرائی را به او
تکلیف نمود و او هم دوروزه وزرايش را معرفی کرد. ولی اعضای دولت
صمصام السلطنه خود را غیرمستعفی می دانستند. مدرس در رأس
مخالفین صمصام السلطنه بود که همراه حاج آقا جمال اصفهانی و
سید محمد امام جمعه و جمعی دیگران روحانیون و بازاری ها و مدیران
جراید در حضرت عبدالعظیم متحصن شده بودند و پس از عزل صمصام
السلطنه، شاه کالسکه فرستاد و علماء را از تحصن خارج نمود.

دریاره صمصام السلطنه این شعر را سروده اند:

گویند نزدش رفت صمصام بخت بخاری

لب از حرارتش خشک، اشک از دودیده جاری

شه گفت چیست مقصد، گفت اختیار خواهم

خندید زیر لب شه، گفت اختیار داری.

مهدی بامداد درباره او چنین می نویسد: نجفقلی خان بختیاری در سال ۱۲۶۷ قمری متولد شد. او فرزند حسینقلی خان ایلخانی بختیاری بود که در سال ۱۲۹۹ به قتل رسید. او برادر حاج علیقلی خان سردار اسعد می باشد که پس از فوت محمدحسین خان سپهبدار مدتها رئیس ایل بختیاری بود. او بود که در ظاهر به اشاره سردار اسعد برادر خود، ایل بختیاری را در محرم سال ۱۳۲۷ قمری به تصرف اصفهان امر داد و پس از ورود ضرغام السلطنه به اصفهان و فتح آن شهر با هزار سوار صمصم السلطنه حاکم اصفهان گردید.

محمدعلیشاہ عبدالحسین میرزا فرمانفرما شوهر خواهر خود را به حکومت اصفهان برگزید ولی به علت پیام صمصم السلطنه از رفتنه به اصفهان منصرف شد. سرانجام سردار اسعد بختیاری با هزار سوار به تهران آمد که پس از فتح تهران و تسلط بختیاری ها، صمصم السلطنه داخل کابینه شد و چندبار نخست وزیر گردید. منجمله کابینه ای که اولتیماتوم روسیه را در سال ۱۳۲۹ قمری پذیرفت.

نامبرده بعدها بسیار متمول شد. در کابینه های مختلف سمت وزارت را داشت و سه بار نیز وزیر جنگ شد.

موضوع مهمی که در کابینه صمصم السلطنه روی داد قبول اولتیماتوم روسها و ردآن از طرف مجلس بود که جریان چنین است: وقتی محمدعلیشاہ با همکاری دولت از برادرانش (شعاع السلطنه و سالار الدوله) برای تصاحب تاج و تخت اقدام کردند و با تصرف بابل و شاهزاد و قسمی از ترکمن صحرا قصد تصرف کرمانشاه و تهران را داشتند محمدعلیشاہ تا رسیدن به تهران سپهسالار تنکابنی را که رئیس الوزراء بود مأمور اداره کشور کرد که نمایندگان مجلس به سپهسالار بدین شدن و ناچار استغفا کرد و صمصم السلطنه مأمور تشکیل کابینه گردید.

وقتی حمله محمدعلی شاه و برادرانش دفع شد، شوستر مستشار

مالی ایران برای وصول مالیات های معوقه شعاع السلطنه و سالارالدوله اقدام کرد که نماینده دولت تزاری به وزارت امورخارجه ایران اعتراض نمود که شعاع السلطنه تبعه دولت روسیه است و املاکش درگروبانک استقراضی روس می باشد و دولت باید از املاک مزبور رفع تعرض کند. ضمنا قزاقان روسی نیز به محل املاک رفته ژاندارم هارا خلع سلاح کرده خود به پاسداری مشغول شدند.

صمصام السلطنه جلسه دولت را تشکیل داد و پیشنهاد روس ها را پذیرفت که باید شوستر از تعقیب موضوع خودداری کند ولی در مجلس سروصدما بلند شد که صمصام السلطنه کابینه را ترمیم نمود تا سروصدما بخوابد. فردای ترمیم کابینه دولت روس اولتیماتومی مبنی بر سه اصل برای دولت صمصام السلطنه فرستاد و ۴۸ ساعت مهلت داد. سه اصل عبارت بودند از:

اخرج شوستر آمریکائی

پرداخت خسارت لشگرکشی روسها به ایران
استخدام اتباع خارجه با اجازه دولتين روس و انگلیس.

صمصام السلطنه بامؤتن الملک رئیس مجلس موضوع را مطرح کرد و از نمایندگان خواستار رسیدگی به این امرشد. مجلس اولتیماتوم روس ها را رد کرد ولی سفارت روس اعلام کرد ظرف چند روز قوای مسلح خودرا از تبریز و رشت و قزوین به تهران خواهد فرستاد که این امر منجر به استعفای نخست وزیر و هیئت دولت شد. ولی مجلس نپذیرفت و قرار شد کمیسیونی از طرف مجلس تعیین تا با دولت موضوع را بررسی کنند.

چون نایب السلطنه (ناصرالملک) و دولت صمصام السلطنه با اولتیماتوم موافق بودند ناصرالملک دوره دوم مجلس را منحل نمود و پریم خان رئیس نظمه را مأمور بستن مجلس کرد.

دریاره دستگیری محمدعلیشاه صمصام السلطنه بختیاری اعلامیه زیر را منتشر ساخت:

(برحسب رأى مجلس مقدس اعلام مى شود) کسانى که محمدعلی میرزا را اعدام يا دستگير نمایند يکصد هزار تومان به آنان داده مى شود. کسانى که شعاع السلطنه را اعدام يا دستگير نمایند ببيست و پنج هزار تومان به آنها داده مى شود. کسانى که سالارالدوله را اعدام يا دستگير نمایند ببيست و پنج هزار تومان به آنها داده مى شود. و نيز اخطار مى شود که اگر داوطلبان خدمات مزبور بعداز انجام خدمت کشته شدند مبلغ های فوق الذکر به همان نسبت به ورثه آنها داده خواهد شد و اين مبلغ در خزانه دولت موجود است و بعد از انجام خدمت نقدا به آنها پرداخته مى شود. محل امضاء رئيس الوزراء)

بختیاری ها در تاریخ معاصر ایران (نشیب و فراز) فراوان داشته اند. از زمان استبداد صغیر که سپهسالار تنکابنی و سردار اسعد بختیاری متفقا تهران را تصرف کرده و موجبات عزل محمدعلی شاه را فراهم ساختند، نفوذ فراوان در کشور یافتند و سردار اسعد به وزارت داخله منصوب گردید که مشترکاً با سپهسالار تنکابنی اعلامیه زیر را منتشر ساختند:

«چون اوضاع مملکت نشان مى دهد که استقرار نظم و امنیت مملکت و برقراری حقوق و اطمینان قلوب ملت بدون تغییر سلطنت ممکن نبود و چون شاه سابق (محمدعلیشاه) از تنفر ملت به خود آگاه بود به این جهت درسفارت روس تحت حمایت انگلیس و روس متخصص گردید و به میل خود از تاج و تخت استعفا نموده است. لهذا درنبودن سنا و مجلس شورای ملی نظر به لزوم موقع، مجلس فوق العاده عالی در جمادی الآخر ۱۲۲۷ قمری برابر با ۵ تیر ماه ۱۲۸۸ شمسی و ژوئن ۱۹۰۹ میلادی (سلطان احمد میرزا) ولیعهد ایران به شاهنشاهی ایران انتخاب گردیده است.» سپهبدار اعظم - وزیر جنگ
علیقلی سردار اسعد - وزیر داخله

به علت قدرت بختیاری ها ، احمدشاه فرمان نخست وزیری صمصام السلطنه را صادر کرد.

هنگامی که رضاشاه اقتدار یافت سردار اسعد بختیاری از نزدیک ترین افراد او به شمار می رفت، او سمت وزارت جنگ را بر عهده داشت. به دنبال واقعه گردنہ شلیل واعدام چندتن از سران بختیاری سردار اسعدهم بازداشت شد و گروهی از بختیاریها به زندان افتادند.

بعد از شهریور ۲۰ بختیاریها به فعالیت پرداخته و در مقام های مهمی مثل استانداری و سناتوری و نایندگی مجلس قرار گرفتند.

بعد از ازدواج محمد رضا شاه پهلوی با ملکه ثریا بار دیگر بختیاریها همه کاره مملکت شدند و هنگامی که تیموری بختیار در رأس ساواک بود اغلب بختیاریها نقش حساسی در کشور پیدا کردند. وقتی سپهبد بختیار علیه شاه قیام کرد گروهی از بختیاریها مورد سوء ظن قرار گرفتند که ناگهان تنی چند از آنان در روزنامه های تیموری بختیار را تقبیح کردند. آخرین بار وقتی شاپور بختیار نخست وزیر شد بار دیگر نام بختیاریها بر سر زیانها افتاد و اگر رژیم سقوط نمی کرد و حکومت دکتر بختیار طولانی می شد مسلمان نقش بختیاریها در کشور زیادتر می گردید. از میان بختیاریها دو تن به نخست وزیری رسیدند. صمصام السلطنه و دکتر شاپور بختیار که هیچ کدام استعفا نکردند.

نامه صمصام السلطنه صدراعظم به ناصرالملک نایب السلطنه
مقام منبع رفیع نیابت سلطنت عظمی دامنه عظمة
هیئت وزراء موافق مطالعاتی که در این چند روزه در جریان امر
ملکت و حوادث حاضره کرده اند متفقاً معروض می دارند که هرگاه در
پلیتیک عمومی مملکت از نقطه نظر داخلی و خارجی به طوری که تاکنون
رفتار شده مداومت شود قطعاً مخاطرات عظیمه در پیش خواهد بود.

بنابراین لازم می دانند که فورا در پلیتیک داخلی و خارجی تغییراتی اتخاذ شود که در این موقع مشکل با موانع بیشمار پیشرفت امور و موفقیت دولت میسر باشد. بدیهی است اجرای این تغییرات در صورتی ممکن و مفید است که مجلس شورای اسلامی به طوری که دولت همعقیده بوده و اعتماد کامل داشته باشد که جریان امور بروفق مصالح مملکت امکان پذیر باشد. در صورتی که این موافقت عقیده و اعتماد ممکن نشود، چون هیچ وسیله پیشرفت در نظر ندارند مجبور خواهند بود معافیت خود را ازتصدی امور استدعا نمایند.

عجالتا لازم دانستند این عقیده خود را به طور کلی و اساسی به مقام منیع مبارک تقدیم دارند و بعد جزئیات مطالب را درخصوص پلیتیک خارجی و داخلی در صورتی که امر فرمائید به عرض پیشگاه مبارک برسانند که بعد به مجلس شورای اسلامی پیشنهاد شود.

امرا قدس مطاع

نامه ناصرالملک (نایب السلطنه) به مجلس شورای اسلامی

«مشروحه ای، از هیئت وزرای عظام، مبنی بر تصمیم خودشان در پلیتیک خارجه و داخله به این جانب رسیده که دارای منتهای درجه اهمیت است و چنان که به تفاریق ایام، مکرر خاطر نمایندگان محترم را متذکر مسائل اساسی داشته ام، این جانب را با عقیده هائی که اظهار داشته اند کمال موافقت حاصل است. در این موقع هم بازایفای وظیفه خیرخواهی را واجب دیده مشروحه مزبور را فورا به مجلس شورای اسلامی ارسال و توجه کامل نمایندگان محترم را به مندرجات آن جلب می نمایم و مخصوصا درخواست دارم نصایح خیرخواهانه سابق این جانب را به خاطرآورند که در این مدت چه دریاب پلیتیک داخله و چه دریاب پلیتیک خارجی اظهار داشته و همیشه آرزومند بوده ام که این مقاصد حسنی اساسی به دست

هئیت دولت جاری شده اهالی مملکت را از فواید مشروطیت کاملاً بهره یاب کند و متأسفانه صورت پذیر نشده است.

اینک نتایج وخیمه به واسطه غفلت از مقتضیات حال مملکت به ظهور رسیده و مضرات و مخاطرات آن طوری محسوس است که حاجت به هیچگونه توضیح ندارد و البته تصدیق خواهند فرمود که در این حالت حالیه نه مجالی برای تسامح و غفلت باقی است و نه فرصت برای تحقیق. علت غفلت های سابق و فقط آنچه در این موقع واجب است این است که هرچه زودتر نایندگان محترم با موافقت وزرای عظام برای پلیتیک داخله سبک و رویه ای اتخاذ نمایند که دوام حکومت مقتدره منصفه امکان پذیر بوده و بتواند مصالح حقیقی و فواید عموم را در نظر گرفته، مقاصد ملت را به موقع اجرا بیاورد و البته فراموش نخواهند فرمود که در این مدت اختلافات و مداومت در نظریات و غفلت از عملیات قدرت دولت را طوری ضعیف نموده که غالباً قوه اجرائیه یا دچار بحران بوده یا در زمان قلیل به بقای خودهم قوه نداشته و بکلی از وظایف بازمانده و امرمنتهی به حالت حالیه گردیده و دوام آن منتج مضرات و مخاطرات است. اگر هرچه زودتر از تحریه گذشته تنبه حاصل نگردد و موافق مقتضای حال مملکت تغییری در سبک و رویه داده نشود بلاشک موجب ندامت کلی خواهد شد.

هکذا دریاب پلیتیک خارجه که نهایت ارتباط را با پلیتیک داخله دارد و تفكیک آن بهیچوجه ممکن نیست. همین قدرا جمالاً خاطرنشان می کنم که باز برخلاف نصایح خیرخواهانه متولی این جانب رویه و سبکی که مناسب حال مملکت و مقتضیات حالت حالیه ماست اتخاذ نشده و درازدیاد و تکمیل حسن مناسبات بادول متحابه اهتمامی که لازم بوده به ظهور نرسیده و بعد از ورود این جانب از حسن مساعدتی که از طرف دولت متحابه اظهار شد و این جانب تشکر آن را نمودم به طوری که سزاوار بوده استفاده به عمل نیامده. بنا براین اکیداً زحمت می دهم که

تدارک این غفلت و مراقبت در تکمیل حسن روابط و استقرار اعتماد در مراودات با دول متحابه نهایت را دارد و چون مندرجات این مشروحة مبنی بر کلیات مسائل است، البته وزرای عظام طرحی را که برای حصول این هر دو مقصود مهم در نظر گرفته اند به تفصیل به مجلس شورای اسلامی پیشنهاد خواهند نمود. امیدوارم که نایندگان محترم اهمیت موقع را در نظر گرفته در تدارک ماقات جد وافی نمایند. زیرا که پیشرفت امور هیچ مملکتی، خصوصاً این مملکت در حالت حالیه، بدون حسن روابط خارجه امکان پذیر نیست و اگر خدای نکرده از اهمیت موقع و اهمیت این مسائل که تا کنون به کرات خاطرنشان شده صرف نظر شود، صریحاً اظهار می دارد که موقعیت این جانب نیز دچار نهایت اشکال شده و دیگر وجهای من الوجه مقدور نخواهد بود که شاهد این حال ناگوار مملکت باشم. »

علی شعبانی می نویسد:

صمصام السلطنه بختیاری اولتیماتوم روس هارا پذیرفت و میسیون آمریکائی ناچار به ترک ایران گشت. این عمل روسها که مداخله مستقیم در امور داخلی ایران بود موجب هیجان مردم شد که در مجلس بالبراز تأسف رو برو گردید. در نتیجه اختلاف بین دولت و مجلس بالا گرفت و صمصام السلطنه و کلاه را تهدید کرد و سرانجام مجلس دوم را تعطیل نمود.

نجفقلی خان پسر دوم حسینقلی خان ایلخانی و برادر بزرگتر علیقلی خان سردار اسعد بود که همراه برادرش در فتح تهران شرکت داشت. چون علیقلی خان بیمارشد و چشمش آب مروارید آورد، بالاین که علیقلی خان فاتح تهران بود برادرش به صدارت رسید. او از کسانی بود که وقتی بر اریکه صدارت تکیه کرد آن را مادام العمر می دانست. به همین جهت با این که احمدشاه اورا برکنار کرده بود ولی او خود را همیشه رئیس

الوزراء می دانست و بعد از برکناری هم زیر نامه هایش می نوشت
(رئيس الوزراء، بخط يد صاحب المقام)

صاحب المقام بختیاری هنگامی که همراه سایر بختیاریها برای
تصرف تهران عازم پایتخت بود، این تلگراف را به محمد علیشاه مخابره
نمود:

«من در سنین بالا نه هوای سلطنت دارم و نه هوای حکومت. فقط
محض اطاعت فرمایش علمای نجف و اصفهان آمدم. من این حرکت
خودرا عبادت می دانم. اگر اعلیحضرت مجلس را منعقد کند من راه
خودرا می گیرم و به مکان خود می روم.»

سلیمان بهبودی درباره نخست وزیری صاحب المقام چنین می نویسد:

تاشخص در زمان احمد شاه هرج و مر ج را ندیده باشد غمی تواند
وضع قبل از کودتara تصور کند. واقعه ای نقل می کنم شاید تاحدی
وضع آن روزهارا روشن کند.

یک روز کسبه و بازاریها مشغول کسب و کار خود بودند غفلتاً روی
بام بازار بزارها صدای چند تیر تفنگ بلند شد و چند نفر هم در
بازار فریاد زدند آهای مردم ببینید! کسبه بازار فوراً فوراً دکان های خود
رابستند. مردم که برای خرید در بازار بودند شروع به فرار کردند. پس
از چند دقیقه از داخل گلستانه های مسجد شاه صدای چند تیر بلند شد و
جمعیت زیادی به داخل مسجد ریخته باداد و فریاد جنازه جوانی را که
علوم نبود از کجا پیدا کرده بودند و لقمه نانی جویده در دهان او
گذاشته بودند آوردند در شبستان مسجد. بلا فاصله خطبای هوچی بالای
منبر رفتند و بر ضد دولت سخنرانی کردند. در این موقع شخصی روی
منبر رفت و فریاد کرد: مردم، تنها کسی که می تواند به هرج و مر ج و

گرسنگی خانه دهد، صمصم السلطنه است. صمصم السلطنه که معلوم شد قبل از همان جا بوده یا این که او را از هوا آوردند، با چند تفنگچی بختیاری که او را محاصره کرده بودند در آنجا حضور یافت. تا آمد بین مردم عده ای فریاد زنده با صمصم السلطنه را بلند کردند. از بین جمعیت، یکی رفت روی پله اول منبر و فریاد زد آقای صمصم السلطنه، اعلیحضرت شمارا از فرح آباد احضار فرمودند. ایشان می خواستند مراجعت کرده و خدمت شاه بروند. شخص دیگری رفت روی منبر و فریاد زد: آقای رئیس وزراء حالا که شما این سمت را قبول کرده و خدمت شاه می روید به ما قول بدھید اوضاع را اصلاح کرده و مردم را نجات بدھید. صمصم السلطنه گفت: اطمینان داشته باشید.

صمصم السلطنه با این شیوه رئیس وزراء شد و مدت ها هم

بر سر کار بود!

دکتریاقر عاقلی می نویسد:

روز ۱۴ فروردین سال ۱۲۹۱ امیر مفخم بختیاری برای پاره ای مذاکرات از قوام السلطنه وزیر داخله کابینه صمصم السلطنه به خانه خود دعوت می کند. به محض ورود به بختیاری ها دستور می دهد که اورا دستگیر کرده و در اصطبل منزل حبس کنند. ظاهرا علت بازداشت این بوده که چرا وزیر داخله دستور بازداشت طرفداران محمد علیشاه را صادر کرده است.

صمصم السلطنه مردی ساده دل بود که قدری نک زیانی حرف می زد. در سال ۱۳۴۹ قمری در سن ۸۲ سالگی در تهران درگذشت و در تخت پولاد اصفهان در مقبره خانوادگی بختیاری به خاک سپرده شد.

روزشمار زندگی

حسن مستوفی (مستوفی المالک)

- ۱- میرزا حسن مستوفی پسر میرزا یوسف مستوفی (مستوفی المالک) که صدراعظم زمان ناصرالدین شاه بود در ۹ سالگی از ناصرالدین شاه لقب (مستوفی المالک) را گرفت و مدت ۷ سال در اروپا به تحصیل و مطالعه پرداخت.
- ۲- مستوفی المالک با وثوق الدوله و قوام السلطنه و دکتر مصدق و دکتر مرتضی دفتری نخست وزیران ایران بستگی فامیلی داشت و رضاشاه هم او را (آقا) خطاب می کرد. جداعلای همه آنها میرزا محسن آشتیانی بود.
- ۳- در کابینه های مختلف سمت وزارت یافت و سرانجام به مقام نخست وزیری رسید. ۱۲ بار کابینه تشکیل داد. یک بار رضاشاه از او خواست که نخست وزیری را بپذیرد و گفت می خواهم نخست وزیر ایام سلطنت من باشید که مورد قبول قرار گرفت.
- ۴- مستوفی المالک در زمان سلطنت احمدشاه مدتی وزیر دربار بود. چند دوره نایابنده مجلس گردید و یک بار هم به ریاست مجلس انتخاب شد ولی هیچگونه جلسه ای را اداره نکرد.
- ۵- روز ششم شهریور ماه ۱۳۱۱ هنگامی که در ضیافت ناهار منزل سردار فاخر حکمت شرکت داشت سکته کرد و در ۵۹ سالگی

درگذشت. از او تجلیل زیادی شد. هنگام مرگ او گروهی می گفتند (بی پدر) شده ایم. مخصوصاً این که هنگام تشییع جنازه اش صولت الدوله قشقائی و فرزندش ناصر قشقائی که در مراسم تشییع جنازه او شرکت کرده بودند بازداشت شده و به زندان افتادند.

۶- مستوفی المالک هنگام فوت ثروت فراوانی داشت که ارشی بود. او از شخصیت هایی بشمار می رفت که همه پاکی و آقائی او را ستوده اند.

هیئت دولت مستوفی المالک در چند کابینه

وزیر داخله: عین الدوله - ادیب السلطنه سمیعی - فرمانفرما -
منصورالملک - احتشام السلطنه - عمادالسلطنه فاطمی
وزیر خارجه: محتمم السلطنه - حسینقلی نواب - علاء السلطنه -
محمدعلی فروغی - معاون الدوله - مشاورالمالک (مسعودانصاری)
وزیر جنگ: فرمانفرما - قوام السلطنه - غلامحسین خان صاحب اختیار - سپهسالار تنکابنی - سردارسپه - ذکاء الملک فروغی
وزیر مالیه: محتمم السلطنه - صنیع الدوله - حکیم الملک -
وثوق الدوله - نصرالملک هدایت - بهاء الملک قراگوزلو
وزیر عدله: دبیرالملک - محتمم السلطنه - مخبرالسلطنه - علاء
السلطنه - ممتازالدوله - ذکاء الملک فروغی - منصورالسلطنه عدل -
وثوق الدوله - علی اکبر داور
وزیر پست و تلگراف: شهاب الدوله - نصرالملک هدایت -
مستشارالدوله - مشیراعظم (atabki)
وزیر تجارت و علوم و اوقاف - مهندس المالک - مخبرالسلطنه -
حکیم الملک - علاء السلطنه
وزیر معارف: محتمم السلطنه اسفندیاری - حکیم الملک -
محمدتدین - نصیرالدوله بدر
وزیر فوائد عامه - شهاب الدوله - مهندس المالک.



رضاشاه هم به مستوفی المالک (آقا) خطاب می کرد و از او خواست نخست وزیری زمان سلطنهش را پذیرد.

نیک نام ترین نخست وزیر دوره مشروطیت

نیک نام ترین نخست وزیر دوره مشروطیت ایران میرزا حسن خان مستوفی (مستوفی المالک) بود که همه اورا (آقا) خطاب می کردند. حتی رضاشاه اورا به همین لفظ مورد خطاب قرار می داد.

پاکی و درستی و بی نظری او مورد قبول همگان بود. به شغل و مقام اعتنانی نداشت. به (وجهه ملی) خود خیلی اهمیت می داد. به همین جهت دست به کاری نمی زد که مورد حمله و اعتراض قرار گیرد. عجب این است که مردی با این حسن شهرت وقتی رئیس وزراء بود مورد استیضاح مدرس قرار گرفت. مدرس که معمولاً با قدرها می جنگید و افراد خوشنام را مورد حمایت قرار می داد با مستوفی المالک مخالفت کرد.

مطلعی می گفت نامه ای از مدرس به مستوفی المالک در همان وقت نوشته شده که مخالفت او موجب گردیده که سایر وکلا در حمایت از مستوفی پاکشاری کنند و این مخالفت را نوعی بازی سیاسی تلقی کرده اند.

احمد عبدالله پور می نویسد: میرزا حسن مستوفی فرزند میرزا یوسف آشتیانی ملقب به (مستوفی المالک) مورد احترام و اعتماد طبقات مختلف مردم بود. از خانواده های قدیمی که چندین نسل آن در دوران

قاجار صاحب مقام و منصب مستوفی گری بوده اند از قبیل میرزا کاظم و میرزا یوسف و میرزا حسن که دارای اخلاقی نیکو و وارستگی و درستی و حسن اخلاق و سلوک با مردم بوده اند. میرزا یوسف سه سال قبل از مرگ ناصرالدین شاه به صدارت رسید. میرزا حسن خان وقتی پدرش صدراعظم شد ۱۲ سال بیشتر نداشت اما ناصرالدین شاه به پاس خدمات پدرش اورا گرامی داشت و به علت احترامی که دربار برای او قائل بود بعد از ترور ناصرالدین شاه در دربار به کار ادامه داد.

میرزا یوسف هنگامی که صدراعظم بود عصمت الملوك خواهر معیر المالک را برای فرزند خود خواستگاری کرد و حاج میرزا حسن آشتیانی و زین العابدین امام جمعه مراسم عقد را انجام دادند. در نارنجستان مجلس جشنی تشکیل یافت و ناصرالدین شاه نیز از این وصلت خرسند بود. میرزا حسن خان وضع مالی خوبی داشت و گاه گاهی بر حسب موقعیت به شاهان قاجارهایانی می داد. همراه دوستعلیخان معیر برای شرکت در غایشگاهی به اروپا رفت و مدت ۷ سال در اروپا بسر برد. پس از مراجعت در کابینه اتابک وزیر جنگ شد و در چند کابینه این سمت را حفظ کرد. کراراً وزیر و نخست وزیر شد و پس از ۶ سال زندگی به طورناگهانی درگذشت. دارای ۸ پسر و تعداد زیادی دختر بود و ثروت زیادی از خود به جای نهاد.

مستوفی المالک در ۹ سالگی لقب مستوفی را گرفت و ناصرالدین شاه چنین فرمانی به او داد:

«محض اظهار مرحمت و به پاس حقوق و خدمات لائقه پدرش مستوفی المالکی را به او مفوض فرمودیم»

علی شعبانی می نویسد: ظل السلطان پسر ناصرالدین شاه چون از تقرب میرزا یوسف خان مستوفی (پدر مستوفی المالک) نزد پدر تاجدارش

آگاه بود دختر او همدم السلطنه را برای پسرش جلال الدوله گرفت و مستوفی هم نصرت آباد را که از فیروز میرزا نصرت الدوله خریداری کرده بود به عنوان جهیزیه به جلال الدوله بخشید که به جلالیه معروف شد که دروسط تهران قرارگرف و بهای آن سر به فلک زده است.
میرزا یوسف مستوفی دستش چسبندگی نداشت و درویش بود و به مال دنیا بی اعتناء و فقط می خواست که سوروسات شکارش دایر باشد.

ابراهیم صفائی درباره او می نویسد:

حسن مستوفی سال ها در اروپا تحصیل و مطالعه می کرد که مظفرالدین شاه در سفر دوم خود به اروپا از او خواست که به ایران بیاید. به همین جهت پس از استقرار مشروطیت به ایران آمد و برای نخستین بار در کابینه اتابک وزیر جنگ شد و در چند کابینه همین سمت را داشت. مدتها هم وزیر دربار احمدشاه بود. بعدازبرکناری سپهسالار تنکابنی صدراعظم ایران گردید و قوام السلطنه را وزیر جنگ کابینه خود کرد.

صنیع الدوله موقعی که وزیر مالیه کابینه او بود ترور شد.

هنگام انتخاب نایب السلطنه برای احمد شاه او شانس زیادی داشت ولی با انتخاب ناصرالملک خودرا از سیاست کنار کشید ولی بازهم در زمان سلطنت احمدشاه رئیس وزراء شد. در جنگ بین الملل اول بیطرفی ایران را اعلام نمود. پس از مدتی فترت، مقدمات افتتاح مجلس سوم را فراهم ساخت. با گشايش مجلس کنار رفت ولی پس از چندی برای بار سوم از او خواستند که رئیس وزرائی را بپذیرد. به علت ورود قشون خارجی به ایران و نزدیک شدن آنها به تهران تصمیم گرفت پایتخت را به اصفهان منتقل کند. به علت نیامدن قشون خارجی به تهران این تصمیم بهم خورد واورا متهم به همکاری با آلمانی ها کردند که از کار کنار رفت. پس از چندی برای بار چهارم رئیس وزرائی به سراغ او

رفتند و این بار موجبات انتخابات دوره چهارم را فراهم ساخت. سال
قحطی معروف پیش آمد که زحمات فراوان کشید.

به علت خستگی زیاد از کار کنار رفت و از تهران به نایندگی
مجلس انتخاب شد. گاهی به مجلس می آمد. برای پنجمین بار رئیس
الوزراء شد. مدرس با او در افتاد. قوام زیرجلی علیه او عمل می کرد.
مدرس دولت مستوفی المالک را استیضاح کرد که او دریاسخ گفت:
«من آجیل نمی گیرم و آجیل نمی دهم»، فروغی از طرف دولت پاسخ
استیضاح را داد.

مستوفی المالک در آخر جلسه استعفای خود را داد و همراه وزراء
از جلسه خارج شد. تنها سردار سپه وزیر جنگ در جلسه ماند.
در مجلس پنجم و کیل مجلس بود که مؤتمن الملک می دید مسئله
خلع قاجاریه مطرح است بهمین جهت از ریاست کناره گرفت و مجلس به
ریاست مستوفی المالک رأی داد. او هم در جلسات مجلس شرکت نمی
کرد و تدین به سمت نایب رئیس جلسه را اداره کرد.

بعداز افتتاح مجلس دوره ششم در زمان سلطنت رضا شاه با عنوان
(جناب اشرف) برای ششمین دفعه و آخرین بار رئیس وزراء شد.
مان فرمان رضا شاه درباره نخست وزیری مستوفی المالک چنین

است:

با تأییدات خداوند متعال - ما پهلوی شاهنشاه ایران
نظر به حسن اعتماد و اطمینانی که به مراتب کفايت و کاردانی و
لیاقت جناب اشرف میرزا حسن خان مستوفی حاصل است لهذا معزی اليه
را به صدور این فرمان به سمت ریاست وزرائی منصوب و قریب افتخار
فرمودیم که به اقتضای عوالم دولت خواهی به مراسم خدمتگذاری
پرداخته در حسن جریان امور مهمه مملکتی لازمه دقت و مراقبت را
معمول دارد.

به تاریخ هیجدهم بهمن یکهزار و سیصد و پنج - شاه

در سال ۱۳۰۵ مسٹوفی بر اثر استیضاح نایب‌نگان مجلس تصمیم به استعفا گرفت ولی به دستور رضا شاه و رأی مجلس به کار ادامه داد. بعد به علت تصویب مقررات استخدامی، کارمندان هم اورا استیضاح کردند که مستعفی و خانه نشین شد.

هیچ نسبت سوءاستفاده به او داده نشده است. ثروت فراوان او موروثی بود. دور از تجمل و ساده و باتقوی زندگی می‌کرد. به مردم خیلی مساعدت می‌نمود. فرزندانش اکثر آمعلم سر خانه داشته فارسی و فرانسه می‌آموختند. به حکومت پارلمانی و آزادی مطبوعات اعتقاد داشت. باهیچیک از سیاست‌های خارجی مربوط نبود. تغیریش شکار و بازی شطرنج بود.

نایب‌نگانی نظیر دکتر مصدق همواره از او حمایت می‌کردند. او هم توانست در آغاز سلطنت رضا شاه از خیلی تندرویها جلوگیری کند. کراراً هم از مقام نخست وزیری استعفا کرد ولی با اصرار رضا شاه و حمایت اکثریت نایب‌نگان مجلس به کار ادامه داد و سرانجام هم به اصرار و پافشاری خود از کار کناره گرفت. از جمله شخصیت‌های خوشنام و پرچسته ای هم که برای نخست وزیری مورد تاییل قرار گرفت مؤمن الملک پیرنیا بود که رضا شاه هم او را خواست و به او اصرار کرد که نخست وزیری را بپذیرد ولی قبول نکرد و در اثر اصرار نایب‌نگان به قبول پست نخست وزیری وعده داد که فقط سعی خواهد کرد مستوفی المالک را به قبول نخست وزیری آماده کند که همین کار را هم انجام داد.

مخبر السلطنه می‌نویسد:

رضا شاه هم به میرزا حسن مستوفی (مستوفی المالک) همیشه (آقا) خطاب می‌کرد. مردی بود رئوف، مهربان، در دوستی ثابت و از دشمنی کردن روگردان، بدی می‌دید و خوبی می‌کرد، مناعت داشت. تکبر نداشت، گفتند کم اراده است. اراده و رائی که در جنگ بین الملل اول در مقابل سفارتین نشان داد در قوه هیچیک از رجال قوم نبود...

ملک مدنی ناینده ملایر می نویسد:

وقتی سردار پیه شاه شد از مستوفی المالک خواست نخست وزیر بشود. او گفت من پیر شده ام. رضاشاه گفت دلم می خواهد لااقل ۶ ماه نخست وزیر دوران سلطنت من باشید. مستوفی المالک قبول کرد و کابینه ای از رجال قدیم تشکیل داد و پس از یک سال استعفای خودرا تقدیم اعلیحضرت نمود. پرسیدند به نظر شما چه کسی برای نخست وزیری خوب است؟ مستوفی گفت اعلیحضرت همه را خوب می شناسند. اعلیحضرت گفتند مخبرالسلطنه چطور است؟ مستوفی گفت نظر بnde هم همین بود منتها نخواستم به اعلیحضرت عرض کرده باشم.

مهدی بامداد درباره میرزا یوسف مستوفی المالک صدراعظم زمان ناصرالدین شاه و پسرش حسن مستوفی المالک نخست وزیر دوران قاجار و پهلوی چنین می نویسد:

میرزا یوسف مستوفی معروف به (آقا) نوه آقامحسن آشتیانی است. او مورد توجه میرزا تقی خان امیر کبیر بود و با میرزا آفاختان نوری به شدت مخالفت می کرد.

میرزا یوسف مستوفی المالک باینکه مردی شریف، باگذشت، خبرخواه و سخن بود کارناپسندی هم کرد واژجمله اینکه به موجب فرمان شاه تمام مشاغل خودرا به کودک خرد سالش واگذار نمود.

میرزا یوسف خان مستوفی خیلی از اوقات به دستورات ناصرالدین شاه اهمیتی نمی داد و آن طوری که شاه میل داشت رفتار نمی کرد. او در زمان حیاتش محترم ترین شخص در ایران بوده است. در سن ۷۶ سالگی بدروه حیات گفت و قول زیادی داشت. شوهرخواهرش می گفت متجاوز از دوکرور منقول و غیرمنقول دارد.

به هر صورت این پدر و پسر که یکی در زمان ناصرالدین شاه و دیگری در زمان قاجار و پهلوی صدراعظم ایران بوده اند در تاریخ معاصر از شخصیت های نیکنام به شمار می روند و انصافا خانواده مستوفی

المالک اکثرا خوشنام می باشند.

حمید نیری در کتاب زندگینامه مستوفی المالک می نویسد:
جداولی خاندان مستوفی المالک آقا محسن نام داشت. او جد
بزرگ خانواده های (مستوفی المالک - وثوق الدوله - قوام السلطنه -
دکتر محمد مصدق - دکتر متین دفتری - دفتری ها - میکده ها و
دادورها) بود. از محترمین آشتیان به شمار می رفت که کریم خان زند
در زمان سلطنت چندی در آشتیان به آقامحسن پناهنده شده و تحت
حمایت او قرار گرفته بود و به همین جهت کریم خان با سه فرزند محسن
خان که آثار ذکاوت در ناصیه آنها آشکار بود آشنا شد. وقتی کریم خان
زند به سلطنت رسید در سرتوشت این سه جوان و بستگان آنها تأثیر
بسزائی داشت و به هرسه نفر مقام و منصب بخشید و بعدا هم در دربار
قاجار صاحب مقام شدند.

لقب (مستوفی المالکی) به این خانواده داده شد که در حقیقت
وزیر دارائی مملکت بودند.

میرزا کاظم آشتیانی فرزند میرزا محسن سه فرزند داشت که ارشد
آنها میرزا حسن مستوفی المالک دوم و پدر میرزا یوسف و جد حسن
مستوفی المالک بود.

میرزا حسن مستوفی المالک هنگامی تولد یافت که پدرش ۶۱
ساله بود. مادرش شکرخانم کردستانی بود. در منزل تحت تعلیم و تربیت
خاص قرار گرفت و در ۹ سالگی به فرمان ناصرالدین شاه به مستوفی
المالک ملقب گردید. بعدا برای مطالعه به اروپا رفت و مدت ۷ سال
در کشورهای مختلف ماند. پس از مراجعت به ایران جمعیتی به نام
(انسانیت) تشکیل داد که ریاست با او و معاونت با دکتر محمد مصدق
بود که نوه عمومی یکدیگر هستند. در کابینه های مختلف وزیر شد تا خود
رئیس وزراء گردید و ۱۲ بار کابینه تشکیل داد. اولین کابینه اش
در ۱۱ مرداد ۱۲۸۹ شمسی به مجلس دوم معرفی گردید. آخرین کابینه اش

در ۲۴ شهریور ۱۳۰۵ (در زمان رضا شاه) به مجلس معرفی شد. در دوره های ۱ و ۳ و ۴ و ۵ و ۶ به نایندگی مجلس انتخاب گردید. در دوره پنجم به ریاست مجلس انتخاب شد که قبول نکرد.

مستوفی المالک ۳۷ ساله بود که به مقام نخست وزیری رسید. مسافرت‌های متعدد به اروپا اورا فردی آزاده بار اورده بود که به حیثیت خود خیلی علاقه نشان می‌داد. برای اجرای برنامه‌های خود اولین کابینه را از وزرای نسبتاً جوان تشکیل داد که اکثراً سنت‌آرمان از چهل سال کمتر بود و به زبان‌های خارجی آشنائی داشتند. تنها فرد مسن کابینه فرمانفرما بود که به علت بستگی با شاه به عضویت کابینه درآمد. در حقیقت نخستین کابینه مستوفی المالک را باید از کابینه‌های تحصیل کرده و جوان دوره مشروطیت دانست.

نصرالله انتظام درباره لقب (آقائی) مستوفی المالک چنین نوشت

ست:

درباره وجه تسمیه (آقا) برای مستوفی المالک معمرین چنین گفته ند: هنگامی که محمد شاه قاجار مثل اغلب ولی‌عهدان اسما سمت ایالت آذربایجان را داشت و قائم مقام فراهانی پیشکار و مریب ولی‌عهد بود روزی ولی‌عهد جمعی از کودکان همسن خود را به ناهار دعوت می‌کند که چون بدون اجازه قائم مقام بود برای اینکه ولی‌عهد را گوشمالی دهد از پذیرائی می‌همانان خودداری می‌کند و ولی‌عهد دچار سرشکستگی می‌گردد ولی میرزا حسن مستوفی (جد مستوفی‌ها) مدعوین ولی‌عهد را به خانه خود می‌برد و ازانها پذیرائی می‌کند که به پاس این خدمت ولی‌عهد همواره آقائی اورا می‌ستاید و اورا (آقا) می‌نامد. وقتی محمد شاه به سلطنت رسید همواره مستوفی را (آقا) خطاب می‌کرد و شاهان بعدی قاجار نیز همین روش را تعقیب کردند.

میرزا حسن مستوفی المالک از ادب و احترام خاصی بین بزرگان برخوردار بود. گذشت او درباره اتابک و وساطتش نزد پهلوی برای

نصرت الدوله فیروز از آن جمله بود. وقتی وارد تالار مجلس شورای ملی می شد با صدای بلند (سلام) می کرد. رضا شاه که در مقابل همه رجال گردنکشی داشت وقتی با مستوفی المالک رویرو می شد منتهای احترام را به جای می آورد. در سال آخر عمر مستوفی المالک میانه رضا شاه بالاو بهم خورد و دستور داد اسمش را از دفتر مدعوین به سلام حذف کنند تا دیگر چشمش به چشم او نیافتد تا مبادا رفتاری را که بادیگران می کرد قادر به انجام آن نباشد. سردار اسعد بختیاری در سر جنازه مستوفی المالک می گفت: «اعلیحضرت می فرمودند برای من میسر نیست اگر آقا از من تقاضائی بکند بتوانم خواهش اورا رد کنم» وقتی هم خلع قاجار در مجلس مطرح بود سردار سپه از مستوفی المالک خواست که نزد او برود و در مجلس نباشد که با سلطنت پهلوی مخالفت کند و به او گفت نمی خواهم شمارا جزو مخالفین ببینم.

مستوفی المالک می گفت من به هیچ چیز ناصر الدین شاه غبظه نمی خوردم جز مرگش که کاش انسان غفلتاً بمیرد.

از وقایع جالب اینکه یک رئیس مجلس در منزل رئیس دیگر مجلس فوت نمود. یعنی مستوفی المالک در منزل سردار فاخر حکمت به طور ناگهانی سکته کرد و در گذشت. البته آن موقع مستوفی المالک رئیس مجلس نبود و سردار فاخر هم هنوز به ریاست مجلس انتخاب نگردیده بود.

در این باره دکتر مهدی ملکزاده چنین می نویسد:

روز ششم شهریور ماه ۱۳۱۱ مستوفی المالک در منزل سردار فاخر برای صرف ناهار دعوت داشت. این جانب مدت بیست سال از هر کس دیگری به ایشان تزدیکتر بودم و اغلب از حالات روحی و جسمی این مرد شرافتمند آگاه می شدم. مستوفی زمانی طولانی به مرض اتساع معده

مبیلا بود. یک روز به منزل من تشریف آوردن فشار خون ایشان را امتحان کردم همچنین قلب را که هرد طبیعی بود. می گفت ناصرالدین شاه نزدیک به ۷۰ سال در کمال سلامت زندگی کرد و یک ثانیه مرد، من هم آرزومند همچو مرگی هستم.

چندروز بعد مکتوبی از سردار فاخر به من رسید که ناها ر به منزل ایشان در امامزاده قاسم بروم. وقتی رفتم صاحب اختیار - صولت الدوله شقائی - محتشم الدوله - ناصرالسلطنه وحسین آقا پسرمستوفی آنجا بودند. مرحوم مستوفی المالک دچار دل درد شدیدی شده بود، دوانی برای تسکین دادم که آرام شد. بعضی از داروها را برای خود مفید نمی دانستند و می گفتند که ممکن است موجب سکته شود. در این موقع در اطراف سکته های مختلف بحث شد. مستوفی روی نیمکتی نشسته بود وینده در مقابل. ناگاه دیدم که قدری خم شده اند، اول تصور کردم می خواهند چیزی را از زمین بردارند، لیکن با کمال تاسف مشاهده شد که حالت سکته دست داده و تمام بدن به پائین خم شده که بند و محتشم الدوله ایشان را گرفته روی زمین خواباندیم. صولت الدوله بیش از همه بی تاب می کرد و مثل ابریهار می گریست و می گفت بی پدرشدم. حقیقتا هم راست می گفت زیرا هنوز جسد مستوفی را به خاک نسپرده بودند که مأمورین نظیبه هنگام تدفین اورا دستگیر کردند.

فورا جریان را به تیمورتاش وزیر دریار خبر دادیم. بلا فاصله عده زیادی در منزل سردار فاخر اجتماع کرده نعش را در اتو مبیل گذارده به اختیاریه برداشت و با احترامات زیادی در مقبره مستوفی به خاک سپردند. خدمات این مرد به ایران و ایرانیان فنا ناپذیر بود و فقدانش ضایعه ای بزرگ.

مستوفی المالک در ۵۹ سالگی فوت کرد و تعداد فرزندانش را ۲۳ نفر گفته اند.

مخبرالسلطه درباره مستوفی المالک می نویسد:

در سال ۱۳۰۷ ایلات قشقائی و بختیاری شهرهای لار و شیراز را محاصره کردند و طالب جمهوری بوده و مستوفی رانامزد این مقام کرده بودند. معلوم است که پهلوی با چه نظری به مستوفی می نگریسته است. به علاوه درباره کارهانی که می خواست مرتبک شود مستوفی تنها سد راه بود. چنان که پس از درگذشت مستوفی این سد شکسته شد. نصرت الدوله - تیمورتاش - سردار اسعد - سردار عشاير در زندان ها مقتول گردیدند.

نکته مهم اینست که در روز تشییع جنازه مستوفی دستور بازداشت صولت الدوله قشقائی و ناصر قشقائی صادر و در همانجا دستگیر می شوند و بعداً لایحه سلب مصونیت آنها به مجلس تقديم که بدین شرح تصویب می شود. (مجلس شورای ملی اجازه می دهد که آقایان اسماعیل خان قشقائی و ناصرخان قشقائی را دولت مورد تعقیب قرار داده و پس از تکمیل اکتشاف و چگونگی مطلب، مراتب رابه استحضار مجلس شورای اسلامی برساند.)

دوست مطلعی که با خانواده مستوفی المالک ارتباط نزدیک دارد می گفت اسناد و مدارک زیادی نزد ورثه او موجود است که از جمله نامه مستوفی به رضا شاه و نامه مدرس به مستوفی المالک می باشد که هنوز تصمیم به انتشار آن نگرفته اند.

یکی از نامه ها مربوط به صولت الدوله قشقائی است که مستوفی به رضا شاه می نویسد. خواهش می کنم دستور آزادی زندانی مورد نظر را بدهید. که بلافاصله صولت الدوله از زندان آزاد می شود و بازهم باوساطت مستوفی به نمایندگی مجلس انتخاب می شود ولی پس ازفوت مستوفی المالک دستور بازداشت صولت الدوله قشقائی صادر می گردد. این امر نشان می دهد که رضا شاه تاچه اندازه رعایت احترام مستوفی المالک را می کرده است.

(یکی از نامه های مستوفی المالک رئیس وزراء به رضا شاه:
قریان خاکپای مبارکت شوم برای سلامتی والاحضرت اقدس و
مزید گردیدن برد عاگویان آن ریاست مقدس مستدعی است که مرخصی
تمام محبوسین را از هر طبقه که باشند چه در مرکز و چه در خارج در این
روز عیید بزرگ اسلامی، عییدی به چاکر عطا فرمایند.
چاکر حسن.

(اجازه داده می شود - شاه)

چند خاطره از مستوفی المالک

مجله وحید چنین می نویسد: محمد مستوفی المالکی می گفت:
زمانی که علیه مالکین یوسف آباد (ورثه مستوفی المالک) در دادگستری
اقامه دعوا شد، ارسلان خلعت بری به من تلفن کرد و گفت من می خواهم
وکالت شمارا قبول نموده و در دادگستری از دعوائی که علیه شما شده
است دفاع کنم. خلعت بری گفت من قصد دریافت حق الوکاله ندارم زیرا
حق الوکاله خودرا سال ها پیش گرفته ام. او گفت وقتی محصل مدرسه
آمریکائی بودم موقعی که چند آمریکائی در جستجوی زمین مناسبی برای
مدرسه بودند، زمین بهجهت آباد را انتخاب کردند. من به عنوان متترجم
هرمراه آمریکائیها به کویر رفتیم تا در آنجا مستوفی المالک را که برای
شکار رفته بود ببینیم. وقتی از جریان مستحضر شد دست خطی به
محضدار نوشت که مباشرش سند معامله را امضاء کند. آمریکائیها
معادل پولی که با مباشر موافقت کرده بودند نقد تقدیم کردند. مستوفی
یک دسته از پول هارا که دویست تومان بود به من داد. من نمی پذیرفتم
اما صاحب اختیار و غفاری که کنار مستوفی نشسته بودند با اشاره به
من فهماندند که پول را بگیر و دست آقا را ببوس، من هم همین کار را
کردم، پس از آن مستوفی بقیه پول را همانطوری که در چمدان بود به
متولیان مدرسه داد و گفت این پول را هم صرف ساختمان بکنید.

آمریکائیها از این عمل مستوفی دچار تعجب شدند و از من جریان را پرسیدند به آنها گفتم که آقا زمین مدرسه را برای تربیت فرزندان ایران بخشیده اند.

وقتی به تهران بازگشتم و جریان را برای مادرم (خانم محترم السلطنه) تعریف کردم گفت خدا خرج سفرت را برای تحصیل رساند. با همان پول مرحمتی مستوفی المالک عازم انگلستان شدم و به تحصیل حقوق پرداختم.

مستوفی المالک هنگامی که وزیر دربار قاجاریو برای احمد شاه کلاسی دایر کرد که آموزش های لازم را به او بدهنند. معلمین عبارت بودند از: مزین الدوله - ذکاءالملک فروغی - کمال الملک - مشارالمالک - سالار لشکر و صادق السلطنه. ولی احمدشاه به آنها می گفت: خداوند مرا برای سلطنت درست نکرده است.

مجیدمهران در مجله آینده مورخ اسفند ۱۳۷۱ گفتگوی خود را با محمدمستوفی المالکی فرزند مستوفی المالک که اخیراً فوت کرده چنین منتشر ساخته است:

محمدمستوفی المالکی که هم شباهت صوری به پدر خود داشته و هم (آقائی) و صفات نیک دیگر پدر را واجد بوده مطالب زیر را برای نقل کرد:

وقتی پدرم مرد، رضاشاه بعضی از فرزندان آن مرحوم را احضار کرد و به عنوان تسلی خاطر خطاب به ما چنین گفت: فکر نکنید که پدرتان را از دست داده اید هر وقت کاری داشتید دفتر من به روی شما باز است می توانید مراجعه کنید. وقتی پانزده سال داشتم شنیدم شیخ الملک اورنگ قیم من، خانه پدرمان واقع در چهارراه گلوبندک را فروخته و باید به خانه تازه سازی درناحیه سلسیل نقل مکان کنیم. آن خانه نه

نهایادگار پدرما بود بلکه از نظر هنر معماری ارزش داشت. در عالم نوجوانی به فکرم رسید از دوست پدرم صاحب اختیار استمداد کنم. لذا (نوغانی) را که او به پدرم یادگار داده بود برداشتمن و به نزاو رفتم و گفتم خانه پدری مارا بدون رضایت ما فروخته اند و من خریدار را با این نوغان خواهم کشت و زیریار این معامله ناجوانمردانه نخواهم رفت. خریدار باید از روی جنازه من وارد این منزل شود. صاحب اختیار لبخندی زد و گفت این حرف های بچگانه چیست؟ متأسفانه کاری از من ساخته نیست و معامله ایست قطعی که انجام شده است. ولی به مناسبت سفارشی که شاه کرده بود به دفتر مخصوص نزد شکوه الملك رفته و گفتم با شاه کار خصوصی دارم. هرچه شکوه الملك اصرار کرد که کارشما چیست طفره رفتم زیرا می دانستم اگر از موضوع مطلع شود مانع ملاقات خواهد شد. بالاخره ناچار شد مراتب را به عرض برساند. اندکی بعد اجازه ملاقات داد شد. شاه با تعجب از من پرسید چه اتفاقی افتاده که به ملاقات من آمده ای؟ ماجرا را گفتم. زنگ زد و به شکوه الملك دستور داد هم اکنون شیخ الملك را می خواهی و به او می گوئی هر طور شده این معامله را بهم بزند تابجه های مستوفی در خانه خود بانند. شکوه الملك به او تلفن زد که بلا فاصله اورنگ هراسان به دریار آمد و تامرا دید رنگش پرید. وقتی پیغام شاه را شنید گفت از دست من کاری ساخته نیست مگر اینکه به مختاری رئیس نظمه بگوئید خریدار خانه را بخواهد و اقام حجت کند. به همین نحو عمل شد و خریدار خانه (طوعاً و کرها) معامله را اقاله کرد. این خانه در اختیار ورثه مستوفی المالک ماند که از خانه های زیبای دوره مظفری است.

موضوع دیگر مربوط به باغ دلگشای و نک می باشد که محمد مستوفی می گفت بدیختانه قسمتهایی از آن از دست ورات بدرآمده و علی اکبر بهمن آن را خریداری کرده بود تا اینکه محمد مستوفی با تک تک مالکین تماس می گیرد و به هر قیمتی است این باغ را می خرد و بهتر از روز اول آن را نگهداری می کند.

موضوع دیگر میز تحریر مستوفی المالک است که محمد مستوفی المالکی نقل می کرد که از اشخاصی شنیدم که میز تحریر زیبای مستوفی المالک در دست سپهد بختیار است. در بحبوحه قدرت بختیار نزد رئیس سازمان امنیت رفته و پیشنهاد خرید میز پدرم را کردم. بختیار گفت با وجود روابطی که پدرشما با خانواده ما داشت فروش میز تحریر برای من مقدور نیست و دریکی از دهات دور دست بختیاری است لذا به ازای آن یک اتومبیل شورلت آخرین سیستم به شما می دهم. من اصرار می کردم که میز پدرم را می خواهم شما به جای آن به من اتومبیل می دهید. این دو باهم قابل مقایسه نیست ولی فایده ای نبخشید.

وقتی تیمور بختیار از کشور خارج شد به کسان خود اطلاع می دهد که میز تحریر مستوفی المالک را به فرزند او محمد مستوفی بدھند و این میز تحریر دوباره به خاندان مستوفی بازگشت. درباره صولت الدوله قشقائی می گفت اور موقع دفن پدرم گفت خیال نکن تو تنها بی پدر شدی ما هم پس از او بی یارو یاور شده ایم. همان وقت ادیب السلطنه سرداری (رادسر) معاون شهریانی به صولت الدوله می گوید شما همراه من بیانید. از همانجا او را به زندان بردند.

محمدمستوفی می گفت وقتی اوایل سلطنت رضا شاه پدرم رئیس الوزراء شده بود شنید که شاه به رئیس بلدیه سیلی زده است. پدرم روز بعد به دربار می رود و عصانی به شاه می دهد. رضا شاه می گوید من هنوز آنقدر پیر نشده ام که احتیاج به عصا داشته باشم. پدرم می گوید این عصارا برای این آورده ام که دست خود را در تنبیه متخلفین آزربده نفرمایند. ***

نویسنده کتاب با دکتر محمدمستوفی المالکی دوستی نزدیک داشتم. او دکترای ادبیات از دانشگاه تهران داشت. انسانی مهربان و رفیقی شفیق بود که به جمع آوری (پروانه) عشق می ورزید و دوستان نزدیکش پروانه وار به دورش گرد می آمدند. چندبار مرا به خانه اش

دعوت کرد.

محمد مستوفی المالکی مجموعه بسیار ارزنده‌ای از پروانه‌ها داشت با انواع و اقسام رنگها که از نقاط مختلف جهان جمع کرده و با شبیه علمی خشک می‌کرد. می‌گفت شبیه خشک کردن پروانه هارا به صورتی درآورده که در همه جای دنیا از آن استفاده می‌شود. یعنی باریختن یک قطره بنزین روی سر پروانه خشک می‌شود. مکاتبات زیادی با پروانه شناسان دنیا داشت.

محمد مستوفی المالکی در رژیم جمهوری اسلامی از تعدادی مصون نماند و سرانجام در مرداد ۱۳۷۰ در تهران درگذشت.

روزشمار زندگی عینالدوله

- ۱- عبدالمجید میرزا پسر سلطان احمد میرزا فرزند چهل و هشتم فتحعلی شاه می باشد که مادرش صیغه بوده است.
- ۲- از بد خدمت وارد دربار قاجار گردید و لقب (عینالدوله) به او داده شد. مورد توجه مظفرالدین شاه بود. یک باره به علت علاقه به سلطنت مظفرالدین شاه خبر فوت ناصرالدین شاه را به او داد که امیر نظام گروسی دستور داد به او چند توسری بزنند.
- ۳- هنگام قیام مردم برای گرفتن مشروطیت، صدراعظم ایران بود که متحصنهای درسفارت انگلیس خواستار استعفای عینالدوله شدند. ولی پس از استقرار مشروطیت بازهم سر و کله اش در کابینه ها پیدا شد تا احمدشاه به او فرمان صدارت داد.
- ۴- عینالدوله با محمدعلی شاه مخالف بود و می خواست شعاع الدوله فرزند دیگر مظفرالدین شاه را به سلطنت برساند.
- ۵- از رجال مستبدی بود که مورد حمله آزادیخواهان قرار داشت، بارو حانیون درافتاد و طبق دستور او در حمله به حرم حضرت عبدالعظیم، میرزا مصطفی آشتیانی کشته شد.

- ۶- وقتی محمد علی شاه مجلس را به توب بست عین الدوله والی و فرمانده قشون آذربایجان بود که پس از سرکوبی آزادیخواهان و شکست محمد علی شاه، برای تحصن به مجلس رفت.
- ۷- در کودتای ۱۲۹۹ به زندان افتاد و بعد از آن از سیاست کناره گرفت و در آبان ۱۳۰۶ در سن ۸۰ سالگی در تهران درگذشت.
- ۸- از عین الدوله فرزندی به نام (عضد الدوله) باقی مانده بود که به علت عیاشی و افراط در مشروب از دو چشم نابینا شد و در آخر عمر با فلاکت روزگار رامی گذرانید.

هیئت وزیران عین الدوله

عبدالمجید میرزا (عین الدوله): رئیس الوزراء و وزیر جنگ

وزیر مشاور: مستوفی المالک

وزیر داخله: عبدالحسین فرمانفرما - قوام السلطنه

وزیر خارجه: محთشم السلطنه - علاء السلطنه

وزیر مالیه: امیر نظام همدانی - مشارالملک

وزیر عدليه: سردار منصور رشتی - مخبر السلطنه

وزیر پست وتلگراف و فوائد عامه: امین الملک (اسماعیل خان

مودب السلطنه)

وزیر علوم و اوقاف: حکیم الملک - وثوق الدوله

وزیر جنگ: مشیرالدوله

وزیر فوائد عامه: مومن الملک.



عین الدوله با مشروطیت مخالف بود ولی نخست وزیر عصر مشروطه شد

صدراعظم دوره استبداد ونخست وزیر دوره مشروطه

یکی از بزرگان سیاسی صدرمشروطه سلطان عبدالجید میرزا (عین الدوله) پسر سلطان احمد میرزا (عضدادوله) فرزند چهل و هشتم فتحعلی شاه بود. عضدادوله چهار فرزند داشت که عین الدوله از همسر صیغه بی او بوده است.

عین الدوله می خواست محمدعلی میرزارا از ولایتعهدی خلع کرده فرزند دیگر شاه ملک منصور شاعر الدوله را به عنوان ولیعهد تعیین کند به همین جهت محمدعلی میرزا با او رابطه خوبی نداشت.

هنگامی که مردم ایران برای گرفتن مشروطیت اقدام می کردند عین الدوله صدراعظم ایران بود و مخالفت می کرد و متحصلین در سفارت انگلیس خواستار استعفای او بودند که مظفرالدین شاه پس از سه سال و اندی او را عزل کرد و میرزانصرالله خان مشیرالدوله را به جای او منصوب نمود. ولی همین عین الدوله مخالف مشروطیت و فرد مستبد پس از عزل محمدعلیشاه به حکومت فارس منصوب شد که تلقی زاده مخالفت کرد و فرمان حکومتش لغو گردید ولی باز هم پس از چندی سر و کله اش در کابینه ها پیدا شد تا این که در کابینه محمدعلی خان علاء السلطنه وزیر کشور شد و پس از کناره گیری او بار دیگر صدراعظم ایران گردید. دو بار نخست وزیر ایران شد که هر بار کابینه اش چندماه بیشتر دوام نکرد. در کوتای ۱۲۹۹ توسط سید ضیاء توقیف شد و پس از آن بیکار گردید. تا این که در تاریخ ۱۰ آبان ۱۳۰۶ در ۸۰ سالگی در تهران درگذشت.

عجب اینست که مظفرالدین شاه به خاطر حمایت از آزادیخواهان

صدر مشروطه عین الدوله را به علت مخالفت با مشروطیت به خراسان تبعید نموده بود ولی در دوران مشروطیت فرمان صدارت به او داده شد. عین الدوله از درباریان خشن، سختگیر، طماع و خوش خط بود. در دستگاه مظفرالدین میرزا ولیعهد در تبریز، نایب اصطبیل و بعد (میرآخور) شد.

ناصرالدین شاه در سفر دوم خود که از اروپا بر می گشت به شدت بیمار شد که خیلی از درباریان از حیات او قطع امید کرده بودند. عین الدوله خبر مرگ شاه را به مظفرالدین میرزا ولیعهد داد تا خود را برای سلطنت آماده کند. ناصرالدین شاه که از خبر مزبور آگاه گردید نسبت به ولیعهد خشمگین شد و به امیرنظام گروسی پیشکار ولیعهد دستورداد عین الدوله را توسری بزنند.

در زمان صدارت عین الدوله بود که هیأتی از طرف دولت انگلستان به ریاست کلنل ماکماهان برای تحدید حدود و تقسیم آب رودخانه هیرمند به ایران آمده بودند و طی قراردادی به حقوق ایران لطمہ خورد که با این قرارداد به واسطه نبودن آب قسمت بزرگی بر کویرهای ایران افزوده شد. عین الدوله می خواست بیشتر کارها را در دوره صدارت خود با زور و قلدری پیش ببرد. از بزرگترین مخالفین او محمدعلی میرزا و امین السلطان بودند.

مخبر السلطنه هدایت می نویسد: لجاج و عناد عین الدوله مقدمات آشوب را در کشور ایجاد کرد. عین الدوله دستور داد آقانجفی را از اصفهان به تهران آوردند. آقاسید عبدالله بهبهانی وساطت کرد ولی عین الدوله نپذیرفت. مسیونوز در بالمسکه عمامه به سر گذارده و عکس برداشته بود که بهانه به دست علماء داد و فریاد واشريعتا بلند شد. شیخ محمد دواعظ روی منبریه عین الدوله اهانت کرد، اورا به قراولخانه سلطنتی بردند که اهالی به آنچه ریختند ولی تیراندازی شد و یک طلبه مقتول گردید. علماء برای عدالتخانه اقدام کردند و در حضرت عبدالعظیم

متحصن شدند. عین الدوله دستور داد در حرم به آنها حمله کردند و میرزا مصطفی آشتیانی کشته شد.

حکومت نظامی برقرار گردید و مردم به سفارت انگلیس رفتند و تحصن گزیدند. دیگ ها به راه افتاد و می گفتند ما مشروطه می خواهیم. در نتیجه عین الدوله استعفا کرد و مشیرالدوله جانشین او شد و فرمان عدالتخانه از طرف شاه صادر گردید.

ادواردبراؤن می نویسد: «عین الدوله از اشرف کهنه پرست، بی سواد، پرافاده و متکبر بود. بیگانگان را تخطیه می کرد. به مسیونوزیلریکی چندین سمت داد که ازان جمله مدیرکل گمرکات، وزیر پست و تلگراف، خزانه دارکل، رئیس اداره گذرنامه و عضو شورای مالی دولتی می باشد.»

احمدعبدالله پور می نویسد: میرزا عبدالمجید فرزند سلطان عبدالمجید میرزا نوه فتحعلیشاه در تهران متولد شد. برای تحصیل وارد مدرسه دارالفنون گردید ولی به علت کاهلی از مدرسه اخراج شد و به تبریز نزد ولیعهد فرستاده شد تا در آنجا به کسب علم و دانش و فنونی مشغول گردد ولی در آنجا چنان هنرمنانی کرد که به کتابت و نامه گاری معروف گردید و حسن شهرت اوموجب خوشوقتی ناصرالدین شاه شد و لقب (عین الدوله) را به او اعطاء نمود. همچنین مظفرالدین شاه انیس الدوله دختر خود را به عقد او درآورد. وقتی مظفرالدین شاه به تهران آمد و قبول سلطنت کرد، عین الدوله وارد کابینه شد.

عین الدوله برای رفتن به مقام بالاتر از هیچ اقدامی فروگذار نمی کرد و حتی می گویند حکیم الملک حاکم رشت که به طور ناگهانی درگذشت با توطنه عین الدوله مسموم شده بود. اقدامات شدیدی علیه آزادیخواهان نمود ولی مظفرالدین شاه او را برکنار ساخت و او که وضع را به ضرر خود دید به مبارک آباد رفت تامشروعه خواهان مستقر گردیدند. بار دیگر در زمان مشروطیت فرمان صدارت گرفت.

دکتریاقر عاقلی می نویسد: مجلس شورای اسلامی در اردیبهشت ماه ۱۲۹۴ به نخست وزیری عین الدوله صدراعظم زمان استبداد رأی تایل داد و سلطان احمدشاه فرمان صدارت اورا صادر کرد. در مدت کوتاهی دموکرات های مجلس، فرمانفرما وزیر داخله را به علت اقداماتش در کرمانشاه استیضاح کردند و خواستار عزل او شدند ولی عین الدوله زیربار نرفت و از رئیس وزرائی استعفا کرد. شاه مستوفی المالک را به رئیس وزرائی انتخاب نمود که وکلای حزب اعتدال و هیئت علمیه از عین الدوله طرفداری کردند و بار دیگر احمدشاه فرمان صدارت او را صادر نمود. رهبری اعتدالیون و هیئت علمیه را سیدحسن مدرس بر عهده داشت که از عین الدوله خواستند فرمانفرمایی بر کنار کند. عین الدوله نپذیرفت بازهم استعفا کرد و با وجود اصرار احمدشاه و وزیر مختار آلمان، حاضر به ادامه کار نشد و سیدحسن مدرس نیز در مجلس به شدت دموکرات هارا مورد حمله قرار داد و گفت که مانع کار دولت هستند.

بعضی از سورخین عین الدوله را که صدراعظم دوره استبداد و مشروطه بود، از سرکردگان رژیم استبدادی دانسته اند که ظلم و شقاوت بسیار کرده است ولی می توان گفت برخلاف اغلب رجال وقت، رنگ خارجی نگرفت و به هیچیک از دول خارج و یا سفارتخانه ها بستگی نداشت. نه به سفارتخانه ای رفت تا متحصن شود و نه پرچم سفارتخانه ای را بالای خانه اش برافراشت. وقتی هم در دوره استبداد صغیر مستبدین شکست خوردنده، عصازنان به بهارستان رفت تا اورا هرگونه که می خواهند مجازات کنند. املاک وسیع خود را به دولت بخشید، برخلاف رجال عصر قاجار حرم رانداشت. تنها یک زن انتخاب کرده بود که از بیماری درگذشت. عین الدوله به حرمت آن زن دیگر ازدواج نکرد و با یگانه فرزندش ساخت. در بحبوحه جنگ بین الملل اول و در سال قحطی قسمت اعظم دارائی خود را صرف خرید گندم و آرد نمود و آن را مجاناً

بین خبازان تهران توزیع کرد تا قوت لایمود مردم فراهم باشد و با این طرز عده زیادی را از مرگ نجات داد. با این که قرار بود دولت بهای گندم های عین الدوله را بدهد ولی هرگز به این تعهد عمل نکرد و در روزهای آخر عمر باقی مانده دارائی عین الدوله از طرف طلبکاران به یغما رفت. عین الدوله بسیار خوشخط بود و در خط نسخ با عبدالمجید درویش خطاط معروف برابری می کرد.

عین الدوله که بعضی از مورخین اورا مظہر استبداد معرفی کرده اند پس از استقرار مشروطیت بیش از هرکس پای بند قانون بود و از هر جهت قانون اساسی را رعایت می کرد. به همین جهت فردی مثل سیدحسن مدرس از طرفداران او بود و برای ادامه رئیس وزرائی عین الدوله تلاش می کرد که به جائی نرسید.

محمدعلیشاہ وقتی مجلس را به توب بست مخبرالسلطنه استاندار آذربایجان را عزل و عین الدوله را به جای او گمارد و منصب فرماندهی نظامی را هم به او داد تا آزادیخواهان را سرکوب کند. پس از فتح تهران عین الدوله برخلاف دیگران که به سفارتخانه ها رفته و متخصص شدند، به مجلس رفت و گفت من وسیله داشتم که در سفارتخانه ها پناهنه شوم ولی این ننگ را نتوانستم برخود هموار کنم ولی به ملت ایران و مجلس شورای ملی پناهنه می شوم تا هرگونه رفتاری را که خواهان آن باشند با من به عمل آورند. سران مشروطیت که چنین اقدامی را بازطرف عین الدوله دیدند اورا مورد عفو قرار دادند. بعدا هم دوبار نخست وزیر شد. بعد از کودتای ۱۲۹۹ از کارها کناره گرفت.

عین الدوله دارای یک فرزند به نام محمدمیرزا شمس الملک بود که بعدها به (عضدادوله) ملقب گردید. به قدری فاسد و عیاش بود که پدرش اورا از خانه بیرون کرد. در اثر افراط در عیاشی از هردوچشم نابینا شد. در آخر عمر به گدائی افتاد. با اینکه (عضدادوله) عنوان بزرگترین پادشاه سلسه دیلمی بود، عضدادوله عصر ما با گدائی امار رعایش نمود.

روزشمار زندگی حسن وثوق، (وثوق الدوله)

- ۱- حسن وثوق فرزند میرزا ابراهیم معتمد در تهران متولد شد. هنگام تحصیل زبان های فارسی و فرانسه و عربی را آموخت و به زبان انگلیسی نیز آشنائی یافت.
- ۲- حسن وثوق در دوره اول مجلس شورای اسلامی به نایندگی از طرف تجارت به مجلس رفت و پس از فتح تهران و سقوط محمد علی شاه به عضویت وریاست هیئت مدیره مؤقت درآمد که حکم اعدام شیخ فضل الله نوری را مورد تصویب قرارداد.
- ۳- چند بار وزیر شد و گاهی با برادرش قوام السلطنه در یک دولت عضویت داشتند. سرانجام به مقام رئیس وزرائی رسید. در بار دوم نخست وزیری اش قرارداد ۱۹۱۹ را با انگلیسها امضا نمود که موجب سروصدای زیادی شد و ناچار از نخست وزیری کناره گرفت.

۴- در اسناد رسمی آمده است که برای تصویب قرارداد فوق مبلغ ۶ هزار لیره از انگلیسیها پول گرفت که در زمان رضا شاه این پول از او پس گرفته شد.

۵- حسن و ثوق (وثوق الدوله) مقام علمی و ادبی سطح بالاتری داشت و اشعارش بسیار مورد توجه محافل شعری بود، پس از استعفا از نخست وزیری به کارهای ادبی و عضویت و ریاست فرهنگستان ادامه داد.

۶- اتهام دیگرو و ثوق الدوله تصرف ۳۵ میلیون مترا راضی سلیمانیه در شرق تهران بود که از این بابت ورثه اش به ثروت فراوانی رسیدند.

۷- وثوق الدوله در سن ۸۰ سالگی در سال ۱۳۲۹ در تهران درگذشت و در قم در مقبره خانوادگی خود به خاک سپرده شد. از او ۸ دختر و یک پسر باقی ماند. قوام السلطنه برادر او و دکتر امینی دامادش و دو تن از همسران نوه هایش، حسنعلی منصور و امیر عباس هویدا به نخست وزیری رسیدند.

هیئت دولت وثوق الدوله در چند کابینه

وزیر داخله: سپهبدار رشتی

وزیر خارجہ: مشاورالمالک - نصرت الدوله فیروز

وزیر مالیه: صارم الدوله - مشارالملک - قوام السلطنه

وزیر عدليه: نصرت الدوله —

وزیر پست و تلگراف: امین الملک (مؤذب السلطنه سابق) -

محاسب المالک (کفیل)

وزیر فواید عامه: قوام الدوله - دبیرالمالک

وزیر معارف: نصیرالدوله

وزیر تجارت: قوام الدوله

وزیر علوم و اوقاف: ممتاز الملک



وثيق الدوله بادریافت پول ازانگلیها وامضای قرارداد ۱۹۱۹ زندگی اش طوفانی شد.

نقش دو برادر در تاریخ ایران

یکی از نخست وزیران ادیب و بصیر کشورما که بد طولانی در سرودن اشعار نغزفارسی داشت، حسن وثوق (وثوق الدوله) بود که با امضای قرارداد ۱۹۱۹ چنان لکه خیانتی به دامان او چسبید که دیگر نتوانست کمر راست کند. از آن بدتر انتشار سندی بود که نشان می‌داد از انگلیسها پول گرفته است.

مخالفین با شاخ و برگهایی که دادند کاری کردند که وثوق الدوله مردمیدان سیاست، به صورتی درآمد که تا آخر عمر نتوانست این لکه سیاه را از دامن خود پاک کند. کار به جائی رسید که سید ضیاء مشاور او که از مدافعين قرارداد بود افتخار خود را در لغو قرارداد ۱۹۱۹ داشت. به همین جهت از آن پس دیگر وثوق الدوله خانه نشین شد و گوشہ عزلت پیش گرفت. شب و روز با ادب و شعر احشرون شر داشت و با سرودن اشعار روان و پرمعنا خود را سرگرم می‌ساخت.

وثوق الدوله و قوام السلطنه هردو اشراف زاده و پهلوان میدان سیاست بوده اند و با این که قوام السلطنه بسیار خوش خط و ادیب و حتی شاعر هم بود ولی مقام ادبی او هرگز به وثوق الدوله نمی‌رسید و نقش او هم در سیاست از قوام مؤثرتر بود. اما به علت امضای قرارداد ۱۹۱۹ از طرف مخالفین خائن شناخته شد و به عکس قوام السلطنه در واقعه آذربایجان با بازی های سیاسی خود قهرمان نجات آذربایجان و کردستان گردید و بادریافت لقب (جناب اشرف) در ردیف خدمتگذاران تاریخی قرار گرفت.

ابراهیم صفایی درباره وثوق الدوله چنین می‌نویسد:
او از ادبیات و علوم و ریاضی و حسن خط و قریحه شعری بهره کافی داشت و در معارف اسلامی هم مطلع بود و در هر کاری لیاقت و شایستگی از خود نشان می‌داد. ناصرالدین شاه به علت وسعت

اطلاعاتی که در او دید (وثوق الدوله) اش نامید. اوایل کارش با مشروطه خواهان همداستان بود به همین جهت در دوره اول از طرف بازرگانان به مجلس رفت و نایب رئیس مجلس شد. کار بودجه زیرنظر او بود. پس از بباران مجلس خانه نشین شد ولی پس از فتح تهران و خلع محمد علیشاه و انحلال کمیسیون عالی یک هیئت ۲۰ نفری به نام (هیئت مدیره موقت) تشکیل شد که ریاست آن با وثوق الدوله بود. وظیفه عمدۀ اش تعیین تکلیف محمد علیشاه بود. از طرف این هیئت وثوق الدوله - مستشار الدوله - تقی زاده - نواب - صدیق حضرت تعیین شدند و بارها به سفارت روس در زرگنده رفته و باحضور نمایندگان روس و انگلیس با محمد علیشاه به مذاکره پرداخته ترتیب استرداد جواهرات و نشان‌ها و واگذاری املاک شاه را به دولت دادند. در جریان مذاکرات، محمد علیشاه اصرار داشت بدون هیچ عنوان و مقامی حتی تحت نظر مأمورین در ایران بماند ولی موافقت نشد. این هیئت همچنین ۳۰۰ هزار تومان از ظل السلطان به نفع صندوق جرائم و اعانت گرفت و او را به اروپا فرستاد.

وثوق الدوله در اوایل مشروطیت و در دوره نمایندگی خود و همچنین هنگام وزارت عدلیه و وزارت خارجه و نخست وزیری خدمات مهمی انجام داده است. در استقرار امنیت سراسری کشور کوشید. اعضای کمیته مجازات را دستگیر و محاکمه و اعدام کرد و عده ای را به حبس انداخت. ماشاء الله خان کاشی - رضا پهلوان - نایب حسین کاشی را دستگیر و به دار مجازات آویخت. در جنگل هم امنیت را برقرار ساخت. این کارها وجهه خوبی برایش فراهم نمود که با امضای قرارداد ۱۹۱۹ طوفانی علیه او بپا شد. مدرس رهبر مخالفین، به شدت وثوق الدوله را می کربید. وثوق الدوله با استفاده از حکومت نظامی محتمم السلطنه - ممتاز الملک - مستشار الدوله - معین التجار بوشهری و عده ای دیگر را تبعید کرد. عشقی و فرخی و افراسیاب آزاد و ضیاء الوعظین و افرادی دیگر را بازداشت کرد و به زور متول شد.

مخالفین می گفتند وثوق الدوله و همکارانش قباله فروش ایران را
امضا کرده اند. پس از مراجعت احمدشاه از اروپا وثوق الدوله از نخست
وزیری استعفا کرد و به شدت مورد حمله قرار گرفته بود که به اروپا رفت
تا دورازماجرای باشد. در کابینه مستوفی المالک (در زمان رضا شاه) به
وزارت دادگستری منصوب گردید. در مجلس پنجم به شرکت او در کابینه
اعتراض شد. پس از آن دوره ناینده مجلس و مدتها رئیس فرهنگستان
شد. (وثوق الدوله دوره های اول و دوم و ششم و هفتم ناینده مجلس بود)
در سال ۱۹۱۶ به صورت تبعید به اروپا رفت. هر کجا بود، در ایران و
اروپا خانه اش مرکز رفت و آمد ادب و شعر و سیاست با فان بود

شعری از وثوق الدوله:

ایام بر من چسیره شد، بس ماه ها و سال ها
چونست حال ار بگذرد، دائم بدین منوال ها
ایام بر من چیره شد، چشم جهان بین خیره شد
وین آب صافی تیره شد، بس ماند در گودال ها
دل پر اسف از ماضیم، وزحال بس ناراضیم
تا خود چه داند قاضیم، تقدیر استقبال ها
نقش جبیسن برهم شده، فرجوانی گم شده
شمشاد قامت خم شده، گشته الف ها دال ها

دشتی می نویسد: وثوق الدوله درباره قرارداد ۱۹۱۹ به من چنین
گفت: بیش از یک قرن است که ایران میدان رقابت روس و انگلیس می
باشد. قرارداد ۱۹۰۷ میان روس و انگلیس که ایران را به سه منطقه
 تقسیم می کردند کاررا خراب ترکرد و معلوم نبود برای بیرون آمدن از
این بن بست به چه نحوی و با چه معجزه ای می توان نجات یافت. چون
در روسیه انقلاب شده و حکومت تزار سرنگون گردیده، تنها دولت
مقتدری که در میدان سیاست هست دولت انگلیس می باشد که برای
سیاست خود و حفظ هندوستان از سال ها پیش طرفدار استقلال ایران است.

انگلیسها از صد سال قبل پیوسته در این نیت بوده اند که دولت های مستقلی چون ایران حاصل پیشرفت روسها بطرف هندوستان باشند، این دولت ها باید بر روی پای خود بایستند و به اندازه ای مقتدر باشند که خطی برای مستملکات تباشد تا با مختصر حمله ازین بروند. ولی روسها در زمان اقتدار خود مانع این امر بودند اما اکنون که دولت تزار در میان نیست باید خود را به ارائه انگلیسها بیندیم. با عقد این قرارداد ما با آنها متحد می شویم، مستشاران مالی و نظامی آنها قشون و مالیه مارامنظم می کنند، با این طرزهم وضع مالی کشور سر و صورتی می گیرد و وضع امنیت مملکت بهبود خواهد یافت، پس از اینکه اوضاع بهبود یافته مستشاران انگلیسی می روند و اوضاع به دست ایرانیها اداره خواهد شد، بنا بر این تنها راه بیرون رفتن از این بن بست همکاری با دولت انگلیس می باشد، وقتی اوضاع روسیه هم سر و صورتی گرفت ما گلیم خود را از آب درآورده ایم. و ثوق الدوله ایانی نداشت که اوضاع مصر در زمان خدیو اسماعیل را شاهد آورد که دخالت انگلیس موجب شد که آن کشور تحت قیومیت انگلیسها قرار گرفت و با یجاد محکمه مختلط به سامان دادن وضع مالی خود رسید.

اگر این منطق قبول می شد کوتای رخ نمی داد. می گویند کودتا فکر نصرت الدوله بود ولی سید ضیاء پیشنهادی کرد و خود جانشین نصرت الدوله شد و قرارداد راهم لغو کرد ولی کودتا به دست افسری انجام شد که از افسران خارجی بدش می آمد و معتقد بود که ایران باید به دست ایرانی اداره شود.

من دوازده سال زبان و قلم در اختیار سردار سپه بود ولی ناگهان مرا از صندلی مجلس به سلول زندان بردند. مدیر زندان گفت «شما چرا؟ که شمشیر زنشان بودید؟» ولی باید بگویم سید ضیاء در رأس کودتا همه را بدین کرده بود زیرا او عامل و حتی مزدور انگلیسها بود.

علی شعبانی می نویسد: میرزا حسن خان از همان روزاول که از

شکم مادر متولد شد فرمان نخست وزیری را به قنداقش سنجاق کرده بودند به دلیل اینکه پدرش میرزا ابراهیم خان معتمدالسلطنه و جدش محمدخان قوام الدوله وجد اعلایش آقامحسن آشتیانی عموماً از مستوفیان دربار قاجار ومادرش طاووس خانم دختر مجdalملک و خواهر امین الدوله بود.

وثوق الدوله چون نقطه ضعف احمدشاه را می دانست تعدادی از سهام تجارتخانه طومانیانس را به شاه پیشکش کرد و فرمان ریاست وزرائی را گرفت.

سرانجام وثوق الدوله آشتیانی که مادرش دختر مجdalملک لواسانی بود سه نسل بعد دختر خود را به دکتر علی امینی داد که از نواده های مجdalملک لواسانی بود.

مورخ الدوله سپهر درباره وثوق الدوله و قوام السلطنه چنین می نویسد: وثوق الدوله با کمال شجاعت قرارداد ۱۹۱۹ را امضا کرد وازغوغای آن نترسید. عجب این است که ۲۸ سال بعد برادر او قوام السلطنه با امضای قرارداد نفت شمال با شوروی ها مانع تجزیه آذربایجان شد. هردو برادر از غوغای عوام نترسیدند و هردو قرارداد توسط مجلس ایران «کان لم یکن» شد. هردو برادر (مرده باد) را بیش از (زنده باد) شنیدند.

درباره وثوق الدوله و قوام السلطنه اشعار زیادی سروده شده به خصوص هنگام نجات آذربایجان از قوام خیلی تجلیل شده است ولی مخالفین سرسختی از قبیل فرخ هم داشت که نشیراتی علیه او به چاپ رسانیده و ملايم ترین شعرآن، درباره اين دو برادر چنین است:

قيمه باید کرد هم تو هم وثوق الدوله را
گرچه غافل ز انتقامی اى قوام السلطنه

مهدی بامداد می نویسد: حسن وثوق یا (وثوق الدوله) پسر میرزا ابراهیم معتمد و خواهر زاده علیخان امین الدوله صدراعظم مظفرالدین شاه می باشد که تحصیلات فارسی و عربی را خوب فرا گرفته و زبان های فرانسه و انگلیسی را هم کم و بیش آموخت. او و قوام السلطنه بعد از مشروطیت به ترقیاتی نایل شدند. تا قبل از آن عنوان مستوفی را داشت ولی درمشروطیت در دسته بندیها قرار گرفت و به جاه و مقام و تول سرشاری رسید.

در دوره اول مجلس به نمایندگی تجارت به مجلس رفت ولی پس از توب بستن مجلس کسی متعرض او نشد و اما بعد از فتح تهران به عضویت هیئت مدیره درآمد که هیئت مزبور عده ای از جمله شیخ فضل الله نوری رامحکوم به اعدام دانست. درکابینه سپهدار تنکابنی برای اولین بار وزیر شد و بعدها چندبار وزیر و دوبار نخست وزیر گردید. هنگام عقد قرارداد ۱۹۱۹ دستمزدی به این شرح پرداخت گردیده:

وثوق الدوله نخست وزیر، شصت هزار لیره - صارم الدوله وزیردارانی، چهل هزار لیره - نصرت الدوله وزیر خارجه، چهل هزار لیره وقتی رضا شاه به سلطنت رسید در سال ۱۳۰۶ وجوه مزبور را از هرسه نفر گرفت.

وثوق الدوله مردی یاهوش و باسوان و ناطق و فعال و پرکاربود ولی درستی او مورد تردید می باشد.

مخبر السلطنه هم درباره او می نویسد: انگلیسها به پاسخ قرارداد ۱۹۱۹ می خواستند وثوق الدوله را سال ها درقدرت نگهدارند ولی چون اوضاع سروصورتی یافته بود نتوانستند این کار را انجام دهند. وثوق الدوله با پولهایی که در دو سال زمامداری جمع کرده بود به اروپا رفت و چندسالی درخارج به سر برد و پس از مراجعت بازهم به مجلس رفت و به کابینه راه یافت.

پس از استعفای رضا شاه در سال ۱۳۲۰ کار وثوق الدوله رونق گرفت

واز موقعیت استفاده کرد و اراضی شرق تهران را که بالغ بر ۳۵ میلیون متر مربع بود و درجهات اربعه با غ سلیمانیه قرار داشت تا هرجا که می توانست به ثبت رسانید و چون اوضاع مملکت درهم و برهم و برادرش قوام السلطنه هم نخست وزیر بود کارش را انجام داد درحالیکه پیش از شهریور گنبدی را که روی سرسرای عمارت سلیمانیه ساخته بود برداشته و با سطح پشت بام مساوی کرده بود.

معتصم السلطنه فرخ می نویسد:

برای تصویب قرارداد ۱۹۱۹ انگلیسها مبلغ چهارصد هزار تومان پول دادند که دویست هزار تومان آن به وثوق الدوله، صد هزار تومان به نصرت الدوله، صد هزار تومان به صارم الدوله رسید.

تلگراف لرد کرزن وزیر خارجہ انگلستان به نورمن وزیر مختار انگلیس در تهران:

شماره ۵۷۸ - ۱۲۶۸۷/۸۲/۳۴ سی - وزارت خارجہ - اول دسامبر ۱۹۲۰ « وثوق الدوله که اینک در لندن است تلگرافی از سپهبدار دریافت کرده که طی آن متهم شده است. ۲۵ هزار پوند به هنگام معاہده دریافت کرده است. او در پاسخ این تلگرام گفته است که چنین مبلغی تنها می توانسته با مسائلی از قبیل اسلحه و غیره ارتباط داشته باشد.

در هر حال معظم له (وثوق الدوله) درخواست کرده است به اطلاع شما برسد که این مبلغ به هنگام عقد قرارداد با وساطت شاهزاده فیروز و صارم الدوله از سرپریسی کاکس دریافت شده که هر یک از این دو تن یکصد هزار تومان از مبلغ فوق را دریافت کرده اند و باقی مبلغ توسط صارم الدوله در اختیار خود معظم له قرار گرفته اما از آنجا که وثوق الدوله مخالف این اقدامات بود هرگز به این مبلغ دست نزده است. معظم له متعاقباً مبلغ دویست هزار تومان با قیمانده را صرف کمک به تومانیانس کرده که با تمام این احوال کمپانی ورشکست شده است. معظم له به عنوان وجه الضمان سند قطعی زمینی در شمال ایران از سوی کمپانی

گرفته و حاضر است آن را به شما و یا نماینده شما تحويل دهد یا مبلغ را به هنگام بازگشت مسترد دارد. در هر حال او مایل است ذهن سپهبدار را روشن کند که مسئله در حدود ۲۵ هزار پوند نبوده است.»

در همان وقت وثوق الدوله در سليمانيه مشغول ساختمان قصر
مانند خود بود که عشقی برایش چنین سرود:

داده اند اهرمنان ملک سليمان برباد

تا از آن روی (سليمانيه) آباد کنند

جمال زاده می نویسد: در ژنو از تقی زاده شنیدم که وقتی وزیر
مالیه بود رضا شاه دستور داد مبلغ چهارصد هزار تومان پولی را که برای
تصویب قرارداد ۱۹۱۹ ازانگلیسها گرفته بودند از هرسه نفر بامشكلات
زیاد پس گرفتم و خیال می کردم که خواهد گفت به بانک پهلوی تحويل
به ولی گفت به صندوق وزارت مالیه بپردازم که تحويل دادم.

اعدام ماشاء الله خان و نایب حسین کاشی

یکی از کارهای مهم وثوق الدوله که برای او شهرت خوبی به وجود
آورد اعدام ماشاء الله خان و نایب حسین کاشی بود که امنیت قسمتی از
کشور را به خطر انداخته بودند.

کحال زاده دراین باره می نویسد: مدت ۲۰ سال بود که نایب
حسین کاشی و ماشاء الله خان و برادرانش رجبعلى و جعفرقلی و رضا
جوزانی و ظفرالسلطان و چند سارق دیگر که حدود یکصد نفر بودند بین جاده
های قم و اصفهان و کاشان مشغول غارت و آدم کشی بوده و هیچکس
 قادر به دستگیری آنها بود. آنچه مسلم است دولت انگلیس هم از آن
سارقین حمایت می کرد تا شان دهد که دولت مرکزی قادر به حفظ امنیت
نیست. نایب حسین و ماشاء الله خان کرا را خود را تبعه انگلستان معرفی
کرده و مورد حمایت آنان بودند. شرکت آنان در مهاجرت به کرمانشاه و
بغداد برای دسترسی به پول آلمانها بود.

در کابینه صمصام السلطنه امنیت قم و اصفهان به ماشاء الله خان سپرده شد و حکم رسمی دراین باره صادر گردید و با این طرز بیشتر به مردم زور می گفتند.

ماشاء الله خان برای نفوذ در مقامات دولتی به فکر افتاد که با دختر شاهزاده مجلل الدوله حاکم کاشان ازدواج کند. وقتی وثوق الدوله نخست وزیر شد ماشاء الله خان به تهران احضار می گردد و هنگامی که مشغول تدارک عروسی بود به دستور وثوق الدوله دستگیر و از همراهان مسلح او که قصد مقاومت داشتند سه تن کشته شدند. فضل الله خان امیرسپاهی به دستور وثوق الدوله به کاشان رفته و نایب حسین واتیاع اورا دستگیر و ۱۹ تن را محاکمه صحرائی کرده و در کاشان عده ای را به دار می آویزند ولی نایب حسین را به تهران می آورند. ماشاء الله خان و نایب حسین در میدان سپه به دار آویخته می شوند و امنیتی در سراسر منطقه برقرار می گردد.

از قرار معلوم و وثوق الدوله ازانگلیسها هنگام امضای قرارداد ۱۹۱۹ خواسته بود که از ماشاء الله خان و نایب حسین حمایت نکنند. به همین جهت توانست آنها را اعدام کند. هراندازه که این اقدام وثوق الدوله برایش ایجاد محبویت کرده بود امضای قرارداد ۱۹۱۹ اورا منفور ساخت.

متن قرارداد ۱۹۱۹ منعقده بین ایران و انگلستان چنین است:

نظر به روابط محکم دوستی و مودت که از سابق بین دولتين ایران و انگلیس موجود بوده است، نظر به اعتقاد کامل به این که مسلمان منافع مشترک و اساسی هر دو دولت در آتیه تحکیم و تثبت این روابط را برای طرفین الزام می نماید و نظر به لزوم تهییه وسائل ترقی و سعادت ایران به حد اعلی، بین دولت ایران از یک طرف و وزیر مختار اعلیحضرت پادشاه انگلستان به نمایندگی از دولت خود از طرف دیگر مواد ذیل مقرر

می شود:

۱- دولت انگلستان با قاطعیت هرچه تمام تعهداتی را که مکرر درسابق برای احترام مطلق به استقلال و تمامیت ایران نموده است تکرار می نماید.

۲- دولت انگلستان خدمات هر عده مستشار متخصص را که برای لزوم استخدام آنها در ادارات مختلفه بین دولتين توافق حاصل گردد به خرج دولت ایران تهیه خواهد کرد. این مستشارها با کنترات اجیر و به آنها اختیارات مناسبه داده خواهد شد. کیفیت این اختیارات بسته به توافق بین دولت ایران و مستشارها خواهد بود.

۳- دولت انگلیس به خرج دولت ایران صاحب منصبان و مهمات سیستم جدید را برای تشکیل قوه متعدد الشکلی که دولت ایران ایجاد آن را برای حفظ نظم در داخله و سرحدات در نظردارد تهیه خواهد کرد. عده و مقدار ضرورت صاحبمنصبان و ذخایر و مهمات مزبور به توسط کمیسیونی که از متخصصین انگلیسی و ایرانی تشکیل خواهد گردید و احتیاجات دولت را برای تشکیل قوه مزبور تشخیص خواهد داد معین خواهد شد.

۴- برای تهیه وسایل نقدی لازمه به جهت اصلاحات مذکوره در ماده ۲ و ۳ این قرارداد دولت انگلستان حاضراست که یک قرض کافی برای دولت ایران تهیه و یا ترتیب انجام آن را بدهد. تضمینات این قرض به اتفاق نظر دولتين از عایدات گمرکات یا عایدات دیگری که در اختیار دولت ایران باشد تعیین می شود. تامدتنی که مذاکرات استقراض مذکور خاتمه نیافته دولت انگلستان به طور مساعدة وجوهات لازمه را که برای اصلاحات مذکوره لازم است خواهد رسانید.

۵- دولت انگلستان با تصدیق کامل احتیاجات فوری دولت ایران به ترقی وسایل حمل و نقل که موجب تأمین و توسعه تجارت و جلوگیری از قحطی در مملکت می باشد، حاضراست که با دولت ایران موافقت نموده

اقدامات مشترک ایران و انگلیس را راجع به تأسیس خطوط آهن و یا اقسام دیگر وسائل نقلیه تشویق نماید. درین باب باید مراجعه به متخصصین شده و توافق بین دولتين در طرحهای که مهمتر و سهلتر و مفیدتر باشد حاصل شود.

۶- دولتين توافق می نمایند دریاب تعیین متخصصین، طرفین برای تشکیل کمیته که تعریفه گمرکی را مراجعت و تجدیدنظر نموده و با منافع حقه مملکتی و تهیید و توسعه وسائل ترقی آن تطبیق نماید.

دکتروجواود شیخ الاسلامی با بررسی اسناد و مدارک بریتانیا چنین می نویسد:

وزیرانی که قرارداد ۱۹۱۹ ایران و انگلیس را امضا کردند، (وثوق الدوله - نصرت الدوله و صارم الدوله) چون از عاقبت کار بیمناك بودند از دولت انگلستان امتیازات زیر را می خواستند:

۱- قولنامه کتبی از طرف حکومت انگلستان داده شود تا اگر در ایران شورش شد و حکومت وثوق الدوله ساقط گردید اولیای بریتانیا هر سه نفر آنها را دریکی از مستسلکات خود به عنوان پناهنه سیاسی پذیرند.

۲- به هر کدام ازو زرای سه گانه در طول مدت تبعید و پناهندگی حقوقی معادل عایدات شخصی آنها در ایران پرداخت شود (منظور عایدات وثوق الدوله در تهران - نصرت الدوله از املاک کرمانشاه - صارم الدوله از املاک اصفهان می باشد).

وزیر مختار بریتانیا در تهران این تقاضا را پذیرفته و تضمین نامه زیر را برای هر یک از این سه وزیر صادر کرد:

عالیجناب طبق اجازه ای که از طرف دولت اعلیحضرت پادشاه انگلستان به دوستدار داده شده است با کمال خوشوقتی به اطلاعاتان می

رسانم که با توجه به قراردادی که همین امروز نهم اوت ۱۹۱۹ میان دولتین بریتانیای کبیر و ایران بسته شده، حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان آماده است در صورت نیاز به وسیله مقامات انگلیس در تهران از شما پشتیبانی کند. نیز اگر لازم باشد عالیجناب را در یکی از سرزمین‌های متعلق به امپراطوری انگلیس به عنوان پناهنه سیاسی بپذیرد. با احترامات - پرسی کاکس

همچنین نامه زیر به وثوق الدوله درباره احمدشاه نوشته شده است:
جناب اشرف با توجه به قراردادی که امروز نهم اوت ۱۹۱۹ میان دولتین ایران و انگلیس بسته شد، از جانب دولت متبع عمر اجازه دارم به اطلاع عالیجناب برسانم که اعلیحضرت سلطان احمدشاه قاجار و جانشینان ایشان مدام که بروفق سیاست و صوابدید ما در ایران عمل کنند از حمایت دوستانه حکومت اعلیحضرت پادشاه انگلستان برخوردار خواهند بود. سرپرسی کاکس.

در روز دوم ژانویه ۱۹۲۰ روزنامه‌های تهران نام هشت تن افسر عالی رتبه ایرانی را که به عضویت کمیسیون مشترک نظامی ایران و انگلیس ناشی از قرارداد نهم اوت ۱۹۱۹ منصوب شده اند منتشر ساختند. ریاست هیأت باسالار لشگر بود که وی را چندی پیش به معاونت وزارت جنگ منصوب کرده بودند. ترکیب هیأت بدین سان بود:

الف) اعضای انگلیسی کمیسیون:

- ۱- ژنرال دیکسون
- ۲- ژنرال هادلستون
- ۳- سرهنگ موان
- ۴- سرهنگ لامون
- ۵- سرهنگ فرازر
- ۶- نایب سرهنگ ایرونیک فورتسکو
- ۷- نایب سرهنگ استال
- ۸- نایب سرهنگ ویکام

ب) اعضای ایرانی کمیسیون:

- ۱- سالار لشکر(برادر فیروز وزیر خارجه)
- ۲- دکتر امیراعلم (داماد وثوق الدوله نخست وزیر)
- ۳- سردار مقتدر
- ۴- سرهنگ فضل الله خان (آق اویی)
- ۵- سردار مدحت
- ۶- سرگرد زمان خان
- ۷- سروان علیرضا خان

امضای قرارداد ۱۹۱۹ موجب عصبانیت شدید گروه های مختلف شد و حتی یک افسر ارتش که به این امر معتبرض بود کلنل فضل الله خان آق اویی اعلام داشت چون این قرارداد مستلزم تحت الحمایگی ایران می باشد به حیات خود خاتمه می دهد.

حسین مکی دراین باره می نویسد: کلنل فضل الله خان یکی از افسران شریف و رشید ژاندارمری بود که با داشتن تحصیلات عالی دربرابر دستورات افسران سوئدی ایستادگی می کرد.

پس از اینعقاد قرارداد ازطرف وثوق الدوله دستورداده شد کمیسیونی مرکب از افسران ایرانی و انگلیسی تشکیل شود که کلنل فضل الله خان عضو کمیسیون بود.

می گویند یکی از تصمیمات کمیسیون این بود که برای تعلیمات ارتش ایران عده ای گروهبان از هندوستان استخدام شوند و افسران ایرانی زیردست افسران انگلیسی باشند و از نظر درجه محدود گردند. کلنل فضل الله خان با این تصمیم مخالفت می کند که وزیر جنگ در تصویب آن پافشاری می نماید و درنتیجه تصمیم به انتشار می گیرد. روز اول فروردین ماه ۱۲۹۹ که فضل الله خان لباس رسمی پوشیده و عازم کاخ گلستان بوده یادداشتی تنظیم کرده با اسلحه به حیات خود خاتمه می دهد.

و آن را اعتراض به قرارداد اعلام می دارد. پس از انتحار این افسر، وثوق الدوله شخصا به اتاق وی رفته یادداشت ها را برداشته اجازه دفن داده می شود. انتحار کلنل فضل الله خان تصمیمات کمیسیون مطالعه را بی اثر کرد و بعدا هم دولت وثوق الدوله ساقط شد.

تفی زاده درخاطراتش می نویسد:

وقتی رضاخان سردارسپه رئیس وزرا، شد به انگلیس خیلی سوء ظن داشت. به من که در بر لین بودم تلگراف کردند که به انگلستان بروم تا با آنها صحبت شود که مزاحم ایران نباشند. مفتاح السلطنه سفیر ایران بود. میهمانی داد اتفاقا سفیر انگلیس در ایران (سریرسی لورن) هم در لندن بود. عده ای از جمله وثوق الدوله را دعوت کرده بود.. سفیر انگلیس نزد من نشسته بود، وثوق الدوله آن طرف میز بود. انگلیسها ادعای چهار میلیون خسارت می کردند. سردارسپه خیلی ضد بود و می گفت شما روزی ده میلیون لیره خرج می کردید این را هم بنویسید جزو آنها. سفیر می گفت این مبلغ را آوردم به دو میلیون و نیم لیره. من به او گفتم ایران خود را مفروض نمی داند. بعد گفت پولی را که از ایران می خواهیم پولی است که وثوق الدوله، صارم الدوله، نصرت الدوله رشوه گرفته اند. اینها چهارصد هزار تومان رشوه گرفته اند. دویست هزار تومان وثوق الدوله، صد هزار تومان صارم الدوله و صد هزار تومان نصرت الدوله.

رضا شاه که سرکارآمد گفت این حرامزاده ها پول از خارجه گرفته اند باید پس بدهند. او چون قدرتش بالارفته با یک کلمه همه چیز درست می شد. من که وزیر مالیه بودم مأمور شدم که این پول هارا پس بگیرم. از طرف اکبر میرزا صارم الدوله برادرش غلامحسین میرزا آمد پیش من گفت حاضریم به اقساط بدھیم. آخرش در چهار قسط قبول کردم دادند. نصرت الدوله با ذکاء الملک رفیق بود به دست و پای او افتاد که من پول ندارم. آخر شنیدم که ازاوهم گرفتند. وثوق الدوله عموزاده ای داشت شکوه الملک

رئیس دفتر مخصوص شاه بود. یک روز در منزل رضاشاه گفت عموزاده می گوید من این پول را نخوردم ام، املاک تو مانیانس را گرفته ام. همه املاک را می دهم به دولت. بعداز چندروز آمد پیش من گفت عموزاده می گوید دویست و دو هزار تومان داده ام دوهزار تومان را پس بدھید که گفتم به خزانه رفته قابل پس دادن نیست.

اسناد وزارت خارجه انگلستان هم حاکی است که وثوق الدوله با این دویست هزار تومان مقداری از املاک و دهات تو مانیانس را خریداری کرده ولی گفته است چون ورشکست شده به او داده ام در حالی که این اسناد حکایت از آن دارد که این املاک را خریداری کرده است.
در کتاب (سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی) درباره وثوق الدوله چنین نوشته شده است:

وثوق الدوله در اسفند ۱۳۰۴ سه ماه پس از اعلام سلطنت رضاشاه به ایران بازگشت و در کابینه مستوفی المالک وزیر مالیه شد. در دوره هفتم به نایندگی مجلس از تهران انتخاب گردید. وثوق الدوله بسیار مورد احترام رضاشاه بود. روابط او با سفارت انگلیس حسن است. در اسفندماه ۱۳۱۴ به ریاست فرهنگستان منصوب گردید. پس از انحلال فرهنگستان در سال ۱۳۱۷ به اروپا رفت. در وقایع شهریور ۲۰ رضاشاه به علت رابطه وثوق الدوله با انگلیس ها می خواست او را به نخست وزیری منصوب کند. ولی چون در ایران نبود این کار عملی نشد و ذکاء الملک فروغی نخست وزیر گردید.

روابط وثوق الدوله و ملک الشعرا، بهارگاهی خوب و زمانی تیره می شد. یک بار این اشعار بین آن دو مبادله شده است:

ریاعی ملک الشعرا بهار
 قلبم به حدیثی که شنیدی مشکن
 عهمد به خطای که ندیدی مشکن
 تیغی که بد و فتح نودی مفروش
 جامی که در او باده کشیدی مشکن

پاسخ وثوق الدوله به ملک الشعرا:
 ای تیغ شکسته من تورا بفروشم
 وی جام زدوده، در شکست کوشم
 هنگام نبرد تیغ دیگر گیرم
 در وقت صبح جام دیگر نوشم

پاسخ ملک الشعرا بهار به وثوق الدوله:
 ای خواجه وثوق وقت غرق تو رسید
 هنگام خمود رعد و برق تو رسید منظیر روزنامه های رعد بر ق سید ضیا ماست
 جامی که شکسته ای به پای تو خلد
 تیغی که فکنده ای به فرق تو رسد.

وضع خانوادگی وثوق الدوله

وثوق الدوله از همسراول خود یک پسر و ۸ دخترداشت که عبارتنداز:
 افسرو وثوق همسر دکتر امیراعلم - عشرت وثوق همسرامیراکرم قراجلو -
 توران وثوق همسر دالله عضدی - ملکه وثوق همسرنظام الدین امامی -
 قمر وثوق همسر دکترو جواد آشتیانی - منصوره وثوق همسر دکتر معاون -
 بتول وثوق همسر دکتر امینی - مهین وثوق همسر سابق دکتر طبا، بعدها
 همسر غلام اسفندیاری - پسرش علی وثوق در نخست وزیری دکتر امینی

مدتی معاون نخست وزیر شد. فرزندان وثوق زیرنظر عمومی خود قوام السلطنه بودند که بسیار به او احترام می گذاشتند. قوام هم آنها را مانند فرزند خود دوست داشت به خصوص خانم بتول امینی همسر دکتر علی امینی که از مراقبت عمومی خود غفلت نمی کرد.

پس از درگذشت وثوق الدوله ورثه او دادخواست حصروراثت به دادگاه دادند. با منتشار آگهی خانم نسبتاً جوانی با دوفرزند به آگهی اعتراض کرد. ورثه وثوق الدوله منکر شدند. خانم با ارائه عقدنامه و شناسنامه ثابت کرد که آن پسر دختر فرزندان وثوق الدوله هستند. آنها چاره ای نداشتند و دادگاه قبول کرد که فریدون وثوق و دختر جزء ورثه وثوق الدوله هستند.

همسر دوم وثوق الدوله ضمنانزد قوام السلطنه رفت تا عقدنامه و شناسنامه هارا ارائه دهد. وقتی همه ورثه وثوق الدوله نزد قوام آمدند فریدون پسر ۱۵ ساله وثوق الدوله هم وارد شد. به قدری به پدرش شباخت داشت که قوام السلطنه از جا بلنده شد و ایستاد و با شکفتی تمام بی اختیار گفت (سبحان الله، برادرم آمد) سپس با همسر برادرش دست داد و فرزندان او را بوسید و سرانجام قسمتی از اراضی سلیمانیه به آنها واگذار گردید و اقرار گرفته شد به این که سهم الارث خود را گرفته اند. آنها برای هیشه ایران را ترک گفته در آمریکا اقامت گردند.

ورثه وثوق الدوله با فروش چندمیلیون زمین های مزبور صاحب ثروت کلانی شدند.

چون اموال خانواده وثوق الدوله بعداز انقلاب در ایران مصادره شد مطلعی می گفت علی وثوق که در تهران است از نظر مالی روزهای سختی را می گذراند. تا بتول امینی زنده بود از اروپا به او کمک مالی می شد ولی پس از فوت دکتر امینی و همسرش وضع مالی علی وثوق خیلی بدشده است.

اینهم سرانجام پسر وثوق الدوله با آن همه ثروت و شهرت.

روزشمار زندگی

میرزا محمد علی خان علاء (علاء السلطنه)

- ۱- نژادش ترکمن و تولدش در تبریز بود که پس از مرگ پدر از بغداد به تهران آمده و در وزارت خارجه به کار مشغول گردید.
- ۲- سالها با عنوان نماینده سیاسی ایران در عراق و فرقاً و انگلستان مأموریت داشت و مدتها وزیر خارجه بود که سرانجام نخست وزیر شد.
- ۳- به علاء السلطنه لقب (پرنس) داده شد. در مدت ۷ماهی که نخست وزیر بود امتیاز راه آهن جلفارا به روس ها و امتیاز راه آهن خرمشهر را به انگلیس ها داد.
- ۴- علاء السلطنه که آخرین بار در سن ۸۵ سالگی نخست وزیر شده بود و گاهی در جلسات هیئت دولت به خواب می رفت.
- ۵- ناصرالملک و علاء السلطنه رابطه بسیار نزدیکی داشتند. به همین جهت دختر خود را به فرزند او، حسین علاء (نخست وزیر دوران پهلوی) داد.
- ۶- همسر علاء السلطنه خواهرزاده علیخان امین الدوّله بود. او چهار پسرداشت و همه تحصیل کرده بودند که نمونه آن حسین علاء می باشد.
- ۷- علاء السلطنه در سال ۱۳۱۵ شمسی در تهران درگذشت.

هیئت دولت علاء السلطنه

رئيس الوزرا و وزير امور خارجه: علاء السلطنه

وزير جنگ: مستوفى المالك

وزير خارجه: وثوق الدوله - مشاورالمالك

وزير داخله: عين الدوله - مستشارالدوله

وزير علوم و اوقاف: مشيرالدوله - حكيم الملك

وزير فوائد عامه و تجارت: مؤمن الملك پيرنيا

وزير ماليه: محتشم السلطنه اسفندياري - قواه السلطنه

وزير عدليه: ممتازالدوله - ميرزارضاخان ارفع الدوله

وزير پست و تلگراف: مستشارالدوله



علاء السلطنه توانست نشان (بندجوراب) را از انگلستان برای مظفرالدین شاه بگیرد.

نخست وزیری که عنوان (پرنس) داشت

یکی از نخست وزیران ایران که علاوه بر القاب متعدد لقب (پرنس)
هم به اوداده شد، علاء السلطنه می باشد که از کارمندان وزارت خارجه
بود و حسین علاء که در دوران سلطنت پهلوی دوم به نخست وزیری رسید
فرزند او می باشد.

مهدی بامداد دریاره او می نویسد: علاء السلطنه از محارم اتابک
بود و به خصوص بارجال انگلستان واسطه او به شمارمی رفت به همین
جهت به دریافت لقب پرنس نایل شد. به تقلید ازیسمارک که آن همه
خدمت به آلمان کرد و چنین لقبی یافت، درایران نیز علاء السلطنه - ملکم
خان - نظام الدوله - میرزارضاخان ارفع الدوله - مفخم الدوله لقب
پرنسی یافتند. علاء السلطنه ۷ ماه نخست وزیر ایران بود. او امتیاز راه
آهن جلفارا به روس ها داد ولی چون مورد اعتراض انگلیس ها
قرار گرفت امتیاز راه آهن خرمشهر به خرم آباد را هم به انگلیس ها داد.
علاه السلطنه در سال ۱۳۱۵ شمسی در تهران درگذشت.

متحن الدوله شاققی دریاره او چنین می نویسد:
میرزا محمدعلی خان علاء السلطنه نژادش ترکمن ولی تولدش در
تبریز بود. پسر میرزا ابراهیم خان مهندس می باشد که پس از مرگ پدر
از بغداد به تهران آمد و کارمند وزارت خارجه شد. مدتها نایب الحکومه

گیلان گردید و ندانسته دزدی ازتبعه روس راحکم قتل داد که معزول گردید و بعدها کارگذار تفلیس شد. مدتی در عراق مأموریت داشت و ۵ سال در بغداد ماند و بعدا به قفقاز رفت و ۱۲ سال در این مأموریت ماند. در سال ۱۳۰۶ با لقب معین الوزاره به سفارت لندن مأموریت یافت و ۱۶ سال مقیم لندن بود. مدتی وزیر خارجه و سرانجام صدراعظم ایران شد. از افراد صالح و متدين و راحت طلب بود.

دکتر عاقلی می نویسد:

میرزا محمد علی علاء (علاء السلطنه) ابتدا (معین الوزاره) بود که بعد به علاء السلطنه ملقب گردید. در بازگشت ناصرالدین شاه از سفر اروپا، چند روزی در قفقاز به سربرد که توجه شاه را جلب نمود و پس از مراجعت به تهران وزیر مختار ایران در لندن شد.

پس از استقرار مشروطیت وزیر خارجه گردید و فرزند ارشدش میرزا مهدی خان مشیرالملک وزیر مختار ایران در لندن شد که مدت ۲۰ سال در این سمت بود. ناصرالملک که روابط نزدیک با او داشت هنگام تصدی مقام نیابت سلطنت، او را به ریاست وزرائی برگزید و سرانجام نیز یکی از دختران خود را به فرزند او، حسین علاء می پسر کرد. علاء السلطنه با یکی از دختران مجدهالملک (سینکی) خواهرزاده علیخان امین الدوله ازدواج کرد. صاحب چهار پسر شد که عبارتنداز مهدی - جمشید - محمد و حسین که نام خانوادگی همه علاء می باشد.

علاء السلطنه در ۸۵ سالگی بعد از سقوط کابینه وثوق الدوله مأمور تشکیل دولت شد که تاحدی قوه شناوری و بینانی خود را از دست داده بود. حتی در بعضی از جلسات هیئت دولت به خواب می رفت. ولی در حقیقت کابینه را مستوفی المالک اداره می کرد. این کابینه یکی از قوی ترین کابینه های زمان مشروطیت بود که دو رئیس وزرای سابق،

مشیرالدوله و مستوفی المالک و سه رئیس سابق مجلس، مستشارالدوله، ممتازالدوله و مؤمن الملک در آن عضویت داشتند. معهذا به علت مداخلات بیگانگان چندان دوامی نداشت و جای خودرا به عین الدوله داد.

علی شعبانی می نویسد: علاء السلطنه فرزند میرزا ابراهیم مهندس بود که جزو اولین دسته محصلین اعزامی توسط عباس میرزا از آذربایجان به اروپا فرستاده شد و در رشته مهندسی راه فارغ التحصیل گردید. ولی خدمت در وزارت خارجه را ترجیح داد. خانم عظمت السلطنه دختر مجدالملک به عقد او درآمد. درمدتی که سفیر ایران در انگلستان بود بالرد سالیسburی نخست وزیر انگلیس روابط صمیمانه ای داشت و توانست نشان بندجوراب را ازانگلیسی ها برای مظفرالدین شاه بگیرد و در عرض مظفرالدین شاه لقب (پرنس) را به او داد. کابینه اش نمونه یک کابینه فامیلی بود. خود او رئیس وزراء و حسین علاء پسرش معاونت پدر را بر عهده داشت. اغلب وزراء باهم نسبت خانوادگی داشتند.

در این کابینه که ۸ وزیر داشت دوچفت برادر عضویت داشتند (وثوق الدوله وزیر خارجه، قوام السلطنه وزیر مالیه) و (مشیرالدوله وزیر علوم و برادرش مؤمن الملک وزیر فوائد عامه) و میرزا حسن مستوفی که با قوام و وثوق الدوله و علاء نسبت داشت، وزارت جنگ را عهده داریود.

در دوره هفت ماهه نخست وزیری او دو واقعه مهم اتفاق افتاد. اول این که احمدشاه به سن قانونی رسید و تاجگذاری کرد و چون ناصرالملک دیگر سمتی نداشت علاء السلطنه هم مخصوص شد. واقعه مهم دیگر وقوع جنگ اول بین الملل بود که مستوفی المالک امورکشور را اداره می کرد. بعد از خاتمه جنگ بین الملل بار دیگر علاء السلطنه نخست وزیر شد که این بار دامنه انقلاب کمونیستی در روسیه توسعه می یافت و شعار خود مختاری و تجزیه گیلان و مناطق شمالی به گوش می رسید و احساس می شد که یک دولت قوی باید روی کار بیاید که عین الدوله وارد میدان گردید.

مجله پژواک ایران چاپ هلنگ چنین می نویسد:

میرزا محمدعلی خان علاء السلطنه نخست وزیر زمان احمدشاه قاجار از مردان سیاسی و دیوانی نامدار دوره قاجاریه است. وی فرزند میرزا ابراهیم مهندس از اهالی خوی و از تربیت یافته‌گان دوره عباس میرزا نایب السلطنه می باشد که رشته مهندسی را زیر دست دست افسران فرانسوی آموخته بود. میرزا محمدعلی خان هنگام تحصیلات مقدماتی، صرف و نحو عربی و حسن خط را آموخت و اندکی هم زبان فرانسه نزد پدر فراگرفت. در آغاز جوانی در سال ۱۲۷۰ هجری به اتفاق پدرش که کارپرداز اول دولت ایران در بغداد شده بود به بغداد رفت و سه سال در این شهر به تکمیل تحصیلات پرداخت. در سال ۱۲۷۴ هجری با مست ناظم آجودانباشی به استخدام وزارت امور خارجه درآمد. در سال ۱۲۷۶ مأمور کارپردازی بمبئی شد و بیش از ده سال در این مقام بود. سپس کارپرداز دولت در بغداد شد. در سال ۱۳۰۰ به عنوان نایب کنسولی ایران در تفلیس مأمور گردید. پس از دو سال سرکتسول ایران شد ولقب معین الوزاره گرفت. در سال ۱۳۰۷ هجری قمری که ملکم خان از مقام وزارت مختار ایران در لندن عزل شد بنا به پیشنهاد امین السلطان به لندن رفت و لقب علاء السلطنه را گرفت. پس از انقلاب مشروطیت و برکناری عین الدوله که میرزانصرالله خان نائینی به صدارت برگزیده شد بنا به تایل مظفرالدین شاه جهت رضایت دولت انگلستان علاء السلطنه که سال ها در لندن مأموریت داشت و از سیاست انگلستان آگاه بود برای تصدی وزارت امور خارجه به تهران احضار شد. او در کابینه های مشیرالدوله و وزیر اعظم و اتابک اعظم وزیر امور خارجه بود و پس از کشته شدن اتابک مدتها خانه نشین شد تا این که مشیرالدوله به صدراعظمی انتخاب واو هم مجددا به وزارت امور خارجه منصوب گردید. بعد از بیاران مجلس

توسط محمدعلی شاه از سمت خود استعفا داد. پس ازفتح تهران و تشکیل کابینه سپهبدار تنکابنی باز هم وزیرخارجه شد وخلع محمدعلی شاه را به وزیران امورخارجه جهان تلگراف کرد. احمدشاه در زمان صدارت او تاجگذاری کرد.

در سال ۱۲۳۴ قمری بار دیگر به زمامداری دعوت شد ولی نتوانست کابینه اش را معرفی کند و مستعفی شد. اما در سال ۱۲۳۵ باز هم به نخست وزیری برگزیده شد. در این زمان علاء السلطنه که مردی فرتوت و ناتوان بود و حافظه و حواس درستی نداشت گاهی در جلسات هیئت دولت به خواب می رفت. در این کابینه لایحه تشکیل نیروی مسلح انگلیس در ایران، که به نام تفنگچیان جنوب خوانده می شد مورد تصویب قرار گرفت. مسائل مربوط به انقلاب روسیه و مشکلات کمبود ارزاق و قحطی و مرگ و میر مردم تهران دولت را مجبور به استعفا کرد.

میرزا مهدی خان مشیرالملک پسر زرگ میرزا محمدعلی خان علاء السلطنه بود. هنگامی که پدرش وزیر مختار ایران در لندن بود نامبرده سمت نیابت سفارت ایران را در لندن بر عهده داشت. مدتها مستشار سفارت و سرانجام وزیر مختار ایران گردید. پس از مرگ پدرش لقب علاء السلطنه به او اعطا گردید.

روزشمار زندگی

میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله)

- ۱- حسن پیرنیا فرزند میرزانصرالله خان مشیرالدوله در سال ۱۲۵ شمسی در تهران متولد شد و پس از پایان تحصیلات مقدماتی به مسکو رفت و رشته های حقوق و خدمات نظامی را به پایان رسانید و به ایران مراجعت نمود.
- ۲- خدمات اداری را در وزارت خارجه شروع کرد و مدرسه علوم سیاسی را برای تربیت کارمند جهت وزارت خارجه تأسیس نمود و در ۲۷ سالگی وزیر مختار ایران در دریار روسیه شد.
- ۳- در صدر مشروطه در کنار پدرش میرزانصرالله خان مشیرالدوله و برادرش مؤمن الملک در تنظیم قانون اساسی نقش مؤثری داشت و قوانین موضوعه جدید باهشت او تنظیم شده است.
- ۴- برای اعلام سلطنت محمد علی شاه به لندن و پاریس رفت و در کابینه های مختلف سمت وزارت یافت و سرانجام چهار بار به مقام نخست وزیری رسید. هنگام رسیدن به این مقام نامه تندی به وزیر مختار انگلیس نوشت که تا آن تاریخ سابقه نداشت.

- ۵- بعد از کناره گیری از نخست وزیری داوطلب هیچ کار دولتی نشد و به تألیف کتاب (تاریخ ایران باستان) پرداخت که از خدمات برجسته او می باشد. یکی دیگر از کارهای برجسته او، نگارش کتاب داستان های ایران قدیم با ذکر مدارک و نتیجه سنجی و استنباطات است. دیگر از آثار او کتاب حقوق بین الملل است که در سال ۱۳۱۹ قمری به چاپ رسید.
- ۶- مشیرالدوله در سن ۶۳ سالگی در تهران درگذشت و معروفترین فرزند او داود پیرنیا بود.

هیئت دولت مشیرالدوله در چند کابینه
 وزیر مشاور: مستوفی‌المالک - مؤمن‌الملک
 وزیر جنگ: مستشارالدوله - حشمت‌الدوله
 وزیر خارجه: مصدق‌السلطنه - معاون‌الدوله - حکیم‌الملک -
 مشارالسلطنه
 وزیر مالیه: ذکاء‌الملک فروغی - محمود‌جم - مشارالسلطنه -
 مخبرالسلطنه
 وزیر عدليه: ذکاء‌الملک - حکیم‌الملک - عبدالحسین‌تیمورتاش -
 مصدق‌السلطنه
 وزیر معارف - حکیم‌الدوله - نیرالملک - حکیم‌الملک
 وزیر پست و تلگراف: اعتلاء‌السلطنه - نصرالملک - احمد‌پیرنیا
 (اعلاء‌السلطنه) - رضاقلی‌هدایت (نیرالملک)
 وزیر تجارت و فوائد عامه: نصرالملک هدایت - ادب‌السلطنه
 سمیعی - اعتلاء‌السلطنه



مشیرالدوله با این که چندبار نخست وزیر شده بود تالیف کتاب (ایران باستان) را برآدامه کارسیاسی ترجیح داد.

نخست وزیر خوش نام

یکی از نخست وزیران نیکنام ایران میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله) بود که در مسکو در رشته حقوق و نظام تحصیل کرده و پس از مراجعت به ایران به مشاغل مختلف پرداخت. چندبار همراه مظفرالدین شاه به اروپا رفت و به پیشنهاد اتابک، وزیر مختار ایران در پترزبورگ شد. این مأموریت را با موفقیت انجام داد و پس از مراجعت به ایران در کنار آزادی خواهان قرار گرفت و به اتفاق برادرش مؤمن‌الملک به مشروطه خواهان کمک فراوان کرد. نقش مهمی در تنظیم قانون اساسی و متمم آن داشت. چندبار نخست وزیر شد.

مشیرالدوله در مراجعت از اروپا مدرسه علوم سیاسی را برای تربیت کارمند جهت وزارت امور خارجه تأسیس نمود. در سن ۲۷ سالگی به سمت وزیر مختار ایران به دربار روسیه فرستاده شد. هنگامی که قانون اساسی در صدر مشروطیت تهیی می‌شد در کنار پدرس از اعضای بر جسته کمیسیون به شمار می‌رفت. در کابینه مشیرالسلطنه برای اولین بار وزیر دادگستری شد. در همین سال برای اعلام سلطنت محمد علی‌شاه به پاریس و لندن رفت. در کابینه‌های مختلف سمت وزارت داشت. قوانین موضوعه دوره جدید به همت مشیرالدوله تنظیم گردیده است. سرانجام در سال ۱۳۳۳ قمری نخست وزیر و وزیر جنگ شد و کابینه اش پس از ۴ روز

مستعفی گردید. او در مدت عمر خود هشت بار وزیردادگستری، شش بار وزیر جنگ، چهار بار وزیر فرهنگ، چهار بار وزیر خارجه و سرانجام چهار بار نخست وزیر شده است.

ابراهیم صفائی می نویسد:

در کلیه مشاغل پاک زیست و هیچگونه غبار تهمت و افترانی در دامانش ننشست. به ناپاکی هم نیازی نداشت زیرا پدرش به حد کافی برای او سرمایه گذارده بود. در سیاست داخلی و خارجی حسن شهرت خود را حفظ کرده بود. در کارهای حسن نیت داشت ولی علاقمندی به حسن شهرت او را خیلی جبون بار آورده بود. به همین جهت چندان فداکاری از خود نشان نمی داد و نیکنامی خود را ترجیح می داد تا وجاهت ملی او حفظ شود.

نظام اسلام می نویسد: مشیرالدوله در زمان صدارتش به خوبی سلوک کرد. کسی را معدوم ننمود، خانه ای را آتش نزد. وطن فروشی ننمود. با خارجه ساخت و پاخت نداشت. آثار بدی از خود به جای نگذارد. مشیرالدوله ازاولین کسانی است که سراپرده مشروطیت را بلند نمود. مشیرالدوله ۱۰۰ سال برای تنظیم کتاب تاریخ ایران باستان زحمت کشید. مشیرالدوله نخست وزیری مقدر در مقابل خارجی ها بود چنانکه این نامه را به وزیر مختار انگلیس در تهران نوشته است:

آقای وزیر مختار این حقیقت را ناچارم به شما تذکر دهم که اگر قدرت عظیم بحریه انگلیس را ازبیست سرشما بردارند و قوه ضعیف کشور ایران را هم ازمن بگیرند و آن وقت شخصیت مشیرالدوله و مارلینک را در دو کفه ترازو بگذارند معلوم نیست که سنگینی کفه ترازو به طرف شمامت حاصل شود. بنابراین شخص مشیرالدوله به شخص مارلینک اجازه نمی دهد که چنین رفتار خشن و پرسفت را داشته باشد.

مشیرالدوله

یکی از بزرگترین آثار مشیرالدوله، مراسله او با آقای مارلینگ وزیر مختار انگلیس درخصوص قرارداد ۱۹۰۷ است که مشیرالدوله سخت با آن مخالف بود. این نامه مشیرالدوله موجب رضایت عموم آزادیخواهان ایران شد.

۲۵ رمضان ۱۳۲۵ - ۲ نوامبر ۱۹۰۷

مراسله آن جناب مورخه ۱۵ شعبان ۱۳۲۵ مطابق ۲۴ سپتامبر ۱۹۰۷ حاوی و متنضم سواد قسمتی از قرارداد منعقده بین دولتین انگلیس و روس راجع به ایران و مشتمل بر یک مقدمه و پنج ماده وصول بخشید. در جواب با کمال توقیر اظهار می دارم و خاطر نصف مظاہر آن جلال‌التأب نیز تصدیق خواهند فرمود که قرارداد فوق الذکر چون مابین دولتین انگلیس و روس انعقاد یافته‌است لهذا مواد آن قرارداد فقط تعلق به خود دولتین مذکور که امضای آن را نموده اند خواهد داشت و دولت ایران نظر به استقلال تامه‌ای که به موهبت الهی داراست تمام حقوق و آزادی خود را بدان واسطه استقلال مطلقه متصرف است و از هنرنفوذ واثری که نتیجه هر قسم قرارداد منعقده بین دویا چند دولت دیگر راجع به ایران بوده باشد کاملاً و مطلقاً مصون و آزاد می داند و در خصوص مناسبات و روابط دوستانه خود با دولت متحابه برای تشیید واستحکام مبانی وداد و دوستی بربط مسود و شرایط معاہدات مقدسه و اصول درهای باز، هرگونه کوشش و اهتمامی خواهد نمود اما راجع به قروض نیز واضح است که دولت ایران بدون هیچ منقصتی، تعهدات مربوط به قرارداد آن قرضه را مرعی خواهد داشت.

اقامت چندین ساله مشیرالدوله در خارج او را به کلی مغایر با تربیت اشراف و اطرافیان دستگاه سلطنت بار آورده بود. او مردمی قانون دان، آشنای حقوق اجتماعی مردم و واقع بین بود. شخصیت بار زمیرزا حسنخان را باید در قانون دانی و قانون پرستی اودانست. او به علت

تحصیلات در رشته حقوق، به خوبی متوجه اهمیت قانون و اصول و پرنسیب در جوامع مترقی شده بود.

مستوفی المالک می گوید: تأسیس مدرسه سیاسی اثر فکر میرزا حسن خان پیرنیا (مشیرالدوله) پسر میرزا نصرالله خان مشیرالدوله بود.

مدرسه علوم سیاسی در حقیقت پایه و مرکز اساسی دانشکده حقوق امروزی است. دوره این مدرسه ابتدا چهارسال بود ولی بعدها به آن اضافه شد.

علی شعبانی می نویسد: میرزا حسن خان مشیرالدوله که هم علم سیاست را در فرنگستان خوانده و هم زیردست پدرش میرزا نصرالله خان مشق سیاست کرده بود با استفاده از علوم نظری و تجربی معجونی درآمده بود. در گرماگرم مبارزات مردم و دریار هردوسو را از خود خشنود می ساخت. در اوج رقابت‌های روس و انگلیس در ایران هم نشان (سن ژرزا) انگلستان و هم نشان (عقاب سفید) روسیه را داشت و جزو بازیگران سیاست به شمار می رفت.

حسن مرسلوند دریاره حسن پیرنیا چنین می نویسد:
پدر او در تحصیل فرزندانش کوشش فراوان داشت. ابتدا شیخ لطفی از طلاب مدرسه مروی را برای تعلیم ادبیات به آنها انتخاب نمود. سپس حسن پیرنیارا عازم مسکو نمود که مدرسه نظام (کادکسی کریوس) و مدرسه حقوق مسکورا دید. پس از پایان تحصیلات درسفارت ایران در مسکو مأموریت یافت. سپس به تهران احضار و منشیگری پدر را عهده دار شد. با تأسیس مدرسه علوم سیاسی به تربیت گروهی از جوانان ایرانی پرداخت و به گفته ناظم‌الاسلام کرمانی (مشیرالدوله و مؤمن‌الملک) دو شخص عالم و متمدن بودند که فضلا و دانشمندان را تربیت کردند که نقش مهمی در مشروطیت داشتند.

این دو برادر با حمایت پدر خود در تهیه و تنظیم قانون اساسی و اصول مشروطیت خیلی تلاش کردند. در کابینه سپهسالار تنکابنی مشیرالدوله وزیر عدليه شد و دست به اصلاحاتی زد. او مدت شش ماه در منزل نشست و قوانین و تشکیلات و اصول محاکمات را تدوین نمود. صدرالاشراف می نویسد: وقتی مشیرالدوله این اصول را تدوین نمود با مخالفت شدید علمای طراز اول مواجه شد. نزد سید حسن مدرس رفتم. هشت ماده از اصول پیشنهادی علمارا در ابتدای قانون نوشته و با این طرز قوانین مزبور به تصویب رسید.

مستوفی المالک درباره خدمات مشیرالدوله چنین گفتهد است: همواره یکی از ارکان سیاست دولت بوده و در اکثر کابینه ها شرکت داشته و چند بار رئیس وزراء شده زیرا طرف اعتماد رجال کشور بود و همه به دانش و تجربه اش معتقد بودند و نظریات سیاسی اش را تصدیق داشتند. به هر صورت می توان گفت مشیرالدوله مردی با تقدیم و صحیح العمل بوده است.

به طوریکه ملک الشعرا، بهارمی نویسد: هنگامیکه مشیرالدوله رئیس وزراء بود سردار سپه وزیر جنگ کابینه اش می کوشید کابینه او سقوط کند و خود زمام امور را به دست گیرد. در کابینه چهارم مشیرالدوله سردار سپه موقعی به هیئت دولت می آمد که می خواست دستوراتی بدهد تا وزراء اطاعت کنند.

سردار سپه پس از دستگیری قوام السلطنه و سیله دونفر از امراء ارتش به برخی از وزرا پیغام داد اگر استعفا نکنند چنین و چنان خواهم کرد. سرانجام مشیرالدوله مستعفی شد و سردار سپه رئیس وزراء گردید. مشیرالدوله از دوره سوم تا پنجم ناینده مجلس بود. با این که در لیست انتخابات رضا شاه قرار داشت حاضر به قبول نایندگی نشد. در سال ۱۳۰۶ مجلس به زمامداری او ابراز تاییل کرد ولی نپذیرفت چون می دانست که فقط ماشین امضا خواهد بود.

دکتریاقر عاقلی می نویسد:

میرزا حسن پیرنیا (مشیرالدوله) کرارا نخست وزیر و وزیر شد. در دوران نخست وزیری او وقایع مهمی اتفاق افتاد که از جمله در اسفندماه سال ۱۲۹۴ به پیشنهاد مشیرالدوله و تصویب مجلس شورای اسلامی قانون اختیارات مورگان شوستر آمریکائی لغو گردید. در آن موقع مؤمن الملک برادر مشیرالدوله رئیس مجلس بود. رئیس بانک استقراضی روس در اصفهان که سمت نایب کنسولی را هم داشت به قتل رسید. محتمم السلطنه وزیر خارجه به سفارت روس رفته و ابراز تأسف کرد.

در تیرماه ۱۲۹۹ که بار دیگر مشیرالدوله نخست وزیر شد مصادف با وقایع آذربایجان و قیام شیخ محمد خیابانی شد که مخبر السلطنه وزیر مالیه با اختیارات تام والی آذربایجان گردید و به ماجرا قیام خیابانی پایان بخشید. پس از چند روز سرانجام خیابانی به قتل رسید و به این مناسبت به پیشنهاد مشیرالدوله به مخبر السلطنه نشان درجه اول اقدس با حمایل از طرف احمد شاه داده شد. در این دوره از حکومت مشیرالدوله به تقاضای مردم فارس هنگامیکه دکتر مصدق وزیر عدله از اروپا از طریق فارس عازم تهران بود به سمت والی فارس منصوب گردید. همچنین قوام السلطنه والی خراسان و سیستان شد.

در دوران قاجارشش نفر لقب مشیرالدوله یافته اند. که عبارتند از میرزا جعفر خان تبریزی - میرزا حسن خان قزوینی (سپهسالار اعظم بعدی) حاج میرزا یحیی خان قزوینی (برادر سپهسالار اعظم) که با خانم عزت الدوله خواهر ناصر الدین شاه و همسر سابق امیر کبیر ازدواج کرده بود. - میرزا حسن خان تبریزی که بعداً به وزارت خارجه و وزارت عدله رسید. میرزا ناصر الله خان نائینی که بعدها صدراعظم ایران شد. حسن پیرنیا فرزند او که کرارا وزیر و وکیل و رئیس وزراء گردید. خانواده پیرنیا لقب مشیرالدوله را به خود اختصاص داده و به نام آنها شهرت دارد.

وضع خانوادگی مشیرالدوله پیرنیا

فرزندارشد مشیرالدوله داود پیرنیا بود که در زمان نخست وزیری قوام السلطنه مدتی معاون نخست وزیر و رئیس بازرگانی نخست وزیری شد. در سویس در رشته حقوق تحصیلات عالیه کردو در مراجعت به ایران به کارقضائی پرداخت. او بنیانگذار کانون وکلای دادگستری بود.

داود پیرنیا زبان‌های فرانسه و انگلیسی و آلمانی و ایتالیائی می‌دانست. در نواختن پیانو استاد بود. اطلاعات وسیعی در ادب فارسی داشت و دارای نشری توانا بود و برنامه گل‌های جاویدان، رنگارنگ، یک شاخه گل ویرگ سبز رادیو ایران ازیادگارهای اوست. از دیگر خدمات برجسته داود پیرنیا ایجاد اداره احصائیه وزارت دادگستری است.

پسر دیگرا هرمز پیرنیا مدتها رئیس تشریفات دربار محمد رضا شاه پهلوی بود که با دختر مؤمن الملک (دختر عمومیش) ازدواج کرد. مشیرالدوله مرد درستکار و وطن‌خواهی بود که در تاریخ ۲۹ آبان ماه ۱۳۱۴ شمسی در منزل شخصی خود در خیابان منوچهری در سن ۶۳ سالگی به علت سکته قلبی درگذشت و در امامزاده صالح تحریش در مقبره خانوادگی به خاک سپرده شد.

پیرنائین:

جد خانواده (پیرنیا) و (پیرزاده) معروف به (پیر) می‌باشد که در نائین آرامگاهی دارد و از زمان سلطنت محمد شاه قاجار دایر شده است.

bastani parizzi drayen barah mi nivisde:

در بیست فرنگی اصفهان و سی و پنج فرنگی یزد، زیارتگاهی است به نام مصلی که امروز مراد و مرجع اهالی نائین است و مردم را به آن اعتقادی است. در این بارگاه عارفی روی درنقاب خاک کشیده که «میرعبدالوهاب» نام داشت و درویشی بی خوش و عارفی حقیقت

اندیش بود. حاجی عبدالوهاب از عرفای سلبیه نوربخشیه بود که خلافت را از میر محمد تقی شاهی یافته بود.

معروف است هنگامیکه عباس میرزا نایب السلطنه همراه پسرش محمد میرزا عازم کرمان بوده اند در نائین توقف می کنند. (پیرنائین) پیش بینی می کند که محمد میرزا به سلطنت می رسد. وقتی محمد شاه به سلطنت رسید دستورداد مقبره باشکوهی برای (پیرنائین) بسازند. او پدر بزرگ نصرالله خان مشیرالدوله نخستین صدراعظم مشروطه میباشد که فرزندانش حسن پیرنیا (مشیرالدوله) و حسین پیرنیا (مؤمن الملک) رئیس مقندر مجلس ایران بودند. برادر دیگران علی در جوانی درگذشت.

مشیرالدوله در مدت زندگیش، نشان های زیرا دریافت کرد:

نشان اقدس حمایل درجه اول از احمد شاه - نشان تاج درجه اول ایران - نشان عقاب درجه اول و نشان درجه اول سنت جورج از انگلستان - نشان لژیون دونور با حمایل درجه اول از فرانسه - نشان گیوم دولاسو درجه اول از هلند - نشان مجیدیه درجه اول از عثمانی - نشان سنت مایکل از انگلستان

روزشمار زندگی

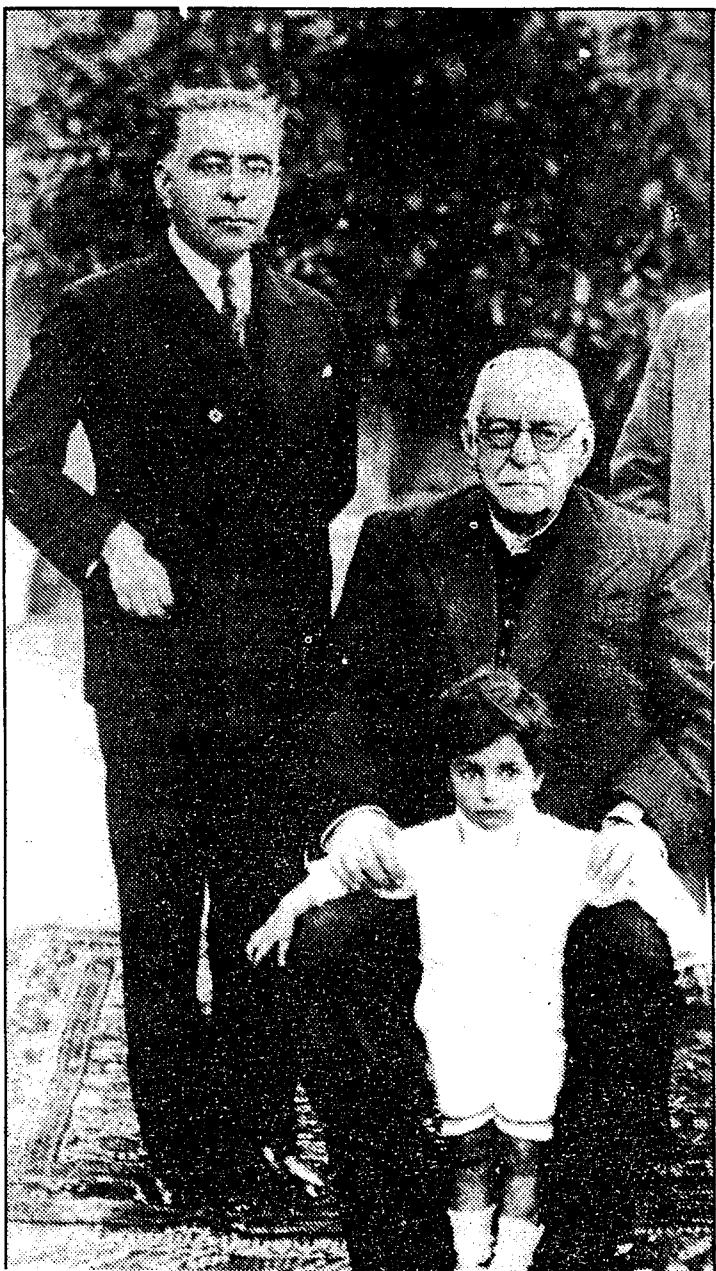
عبدالحسین میرزا (فرمانفرما)

- ۱- عبدالحسین میرزا فرمانفرما فرزند نصرت میرزا پسر شانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه، مورد توجه شاهان قاجاریود که همواره مشاغل مهم را عهده دار می‌شد.. فرمانفرما با پنج پادشاه کارکرده که آخرین نفر رضاشاہ بود.
- ۲- نخستین همسر او (عزت الدوله) دختر مظفرالدین شاه بود و بعداز او تعدادی زن عقدی و صیغه داشت و دارای ۳۶ فرزند گردید که در زمان حیات او چهارتین از آنان فوت کردند.
- ۳- هنگام صدارت (امین الدوله) به بین النهرين تبعید شد. چند تن از فرزندان خود را برای تحصیل به بیروت فرستاد که بعداً یکی یکی به اروپا اعزام شدند.
- ۴- وقتی والی فارس بود متهم شد که با همکاری انگلیسها می‌خواست به استان فارس استقلال داده و خود حاکم آن گردد. با دخالت آلمانها نقشه انگلیسها بهم خورد و فرمانفرما مورد حمله شدیدی قرار گرفت.

- ۵- در کودتای ۱۲۹۹ به دستور سید ضیاء زندانی شد و سید می خواست فرمانفرمara اعدام کند ولی سردار سپه که مدت ها با فرمانفرما کار کرده بود و از نزدیک با او آشنا نی داشت فرمانفرمara را نجات داد.
- ۶- خانواده فرمانفرمara در دوران قاجار و پهلوی نقش مهمی در سیاست ایران داشته اند. از جمله نصرت الدوله فیروز در کودتای ۱۲۹۹ قرار بود نخست وزیر ایران شود ولی در زمان سلطنت رضا شاه وزیر شد و به زندان افتاد و به هلاکت رسید و بعدا فرزند او مظفر فیروز به انتقام‌جویی پدر با خانواده پهلوی در افتاد. یک دختر فرمانفرمara هم مریم فیروز است که از فعالین بنام حزب تude ایران به شمار می رود.
- ۷- عبدالحسین فرمانفرمara از ثروتمندان معروف ایران بود که گفته می شد املاکش دو برابر خاک بلژیک بود.
- ۸- فرمانفرمara هراندازه درازدواج با زن های متعدد افراطی بود در تربیت فرزندانش فردی نمونه به شمار می رفت به همین جهت اکثر فرزندانش در بهترین دانشگاه های دنیا درس خوانده اند. هنگام فوتش در سال ۱۳۱۸ می دوچون از فرزندانش در سوک او نشستند که حداقل ۸ تن از پسران او درجه دکترا گرفته بودند.

هیئت دولت فرمانفرمara:

فرمانفرمara: نخست وزیر و وزیر داخله
 وزیر خارجه: مشاورالمالک
 وزیر جنگ: سپه‌سالار تنکابنی
 وزیر مالیه: یین‌الملک
 وزیر پست و تلگراف: سردار منصور رشتی
 وزیر فوائد عامه و تجارت: صارم الدوله مسعود
 وزیر علوم و اوقاف: شهاب الدوله



عبدالحسين میرزا فرمانفرما به اتفاق بزرگترین و کوچکترین فرزندش ، نصرت الدوله و عبدالعلی

نقش فرماننفرما در مقام صدارت عظمی

عبدالحسین میرزا فرماننفرما فرزند نصرت الدوّله پسر شانزدهم عباس میرزا نایب السلطنه می باشد که در دربار قاجار همواره مشاغل مهمی داشته است. حاکم فارس و آذربایجان و تهران بوده و عضو شورای دولتی شد که ناصرالدین شاه تعیین نموده بود. سه بار با عنوان پیشکار و لیعهد به آذربایجان رفت و چندی عنوان وزارت جنگ را بر عهده داشت.

عبدالحسین فرماننفرما پس از عزل امین السلطان و صدراعظم شدن علیخان امین الدوّله به بین النهرين تبعید شد. به همین جهت فیروز میرزا (نصرت الدوّله) فرزندارش خود را با عباس میرزا سالار لشکر فرزند دیگر ش برای تحصیل به بیروت فرستاد.

عبدالحسین فرماننفرما در کابینه های مختلف وزیر بود. تا این که فرمان صدارت عظمی به نام او صادر گردید.

ابوالفضل قاسمی درباره خانواده فرماننفرما چنین می نویسد:
شاهزاده عبدالحسین فرماننفرما فیروز فتووال بزرگ و ثرومند ایران با پنج پادشاه که آخرین آنها رضا شاه بود همکاری نزدیک داشت. پرسش

نصرت الدوله در زمانی دست راست رضا شاه بود. وسعت املاک او و پدرانش دویاربر کشوریلزیک بود. فرمانفرما چندین زن عقدی و صیغه داشت. زمانی که دردارالفنون تحصیل می کردم هر روز صبح یک گله ۱۵ تا ۲۰ نفری دختر و پسر با یک پیرمرد که چوبی به دست داشت و آنها را مانند گله جمع و جور می کرد به مدرسه می برد. آن وقت همه می گفتند اینها بچه های فرمانفرما هستند. فرمانفرما در تحصیل فرزندان خود خیلی دقیق می کرد. نصرت الدوله وزیر خارجه کابینه وثوق الدوله درقرارداد ۱۹۱۹ متمهم به دریافت رشوه شد. محمدولی میرزا بعداز شهریور ۲۰ همراه برادرزاده اش مظفرفیروز ابتدا هواخواه سیدضیاء شده و بعد به قوام السلطنه می پیوندد، سپس با پیشه وری و فرقه دموکرات همکاری نزدیک را شروع کرد. محمدولی میرزا در دوره چهاردهم به نایندگی مجلس انتخاب شده و در کابینه قوام به وزارت کار رسید و عضو کمیته مرکزی حزب دموکرات شد. هنگام ورود پیشه وری به تبریز ضمن خیر مقدم می گوید: «تازه روح آزادی در پیکر آذربایجان دمیده است.»

مظفرفیروز که در انگلستان تحصیل کرده و روابط نزدیکی با انگلیسها داشت به پیشه وری و قوام به قدری نزدیک شد که گفته می شد اساس فکر خود مختاری آذربایجان در جلسات مشکل از (ماکزیوف سفیر شوروی و پیشه وری و مظفر فیروز) درخانه قوام طرح ریزی شده است. این امر موجب گردید که فیروز در قلب گردانندگان سفارت شوروی جای گیرد و کارگردان حکومت قوام شود. به طوری که سورخ الدوله سپهر می نویسد فیروز سفیر شوروی سادچیکف را افسون کرد و به دام انداخت و به سود قوام فریب داد. فیروز عقل منفصل قوام شد.

فرخ می نویسد: «قوام می گفت مظفر فیروز یعنی من...» از راه یافتن سرلشکر فیروز (وزیر راه) و محمد ولی میرزا (وزیر کار) به کابینه میزان نفوذ مظفر در قوام السلطنه روشن می گردد. این کابینه شبیه کابینه وثوق الدوله، برادر قوام بود که رئیس دولت وثوق الدوله و مغز

متفسر نصرت الدوله بود و در کابینه قوام پسر نصرت الدوله مفسر متفسر کابینه شد.

کحال زاده می نویسد: در اواسط خرداد ماه ۱۲۹۷ شمسی با یکی از اعضای سفارت انگلیس آشناشدم. او گفت من ۲۰ سال است در سفارت خدمت می کنم در جریان تحصین مشروطه خواهان من خدمتگذار ایرانیها بوده ام. اکنون که روس و انگلیس با هم متفق شده و مظالمی نسبت به ایرانیان روا می دارند تصمیم دارم انتقام بگیرم و قسمتی از اسناد را به آلمان ها بدهم. من که منشی سفارت آلمان بودم جریان را به (رمز) به شارژدار سفارت آلمان گفتم. او خیلی خوشحال شد و از من خواست که با احتیاط عمل کنم. چند شب بود که او دستمال بسته ای به من می داد که معلوم شد خرده کاغذ اسناد سفارت انگلیس می باشد. در شب ۲۹ خرداد ۱۲۹۷ که خرده کاغذها را به هم چسبانیدم معلوم شد که ژنرال قنسول انگلیس در شیراز به وزیر مختار انگلیس چنین نوشته است: «وقت آن رسیده که به وعده خود وفا کنیم و به فارس استقلال داخلی داده شود و امارت آن به فرمانفرما و پسران او واگذار گردد.» من با دیدن این تلگراف بلافاصله به منزل حسین علاء رئیس کابینه وزارت خارجه رفتم. وقتی کاغذ را دید گفتم یکی از کارمندان سفارت از اتاق اسکات مستشار سفارت این نامه را به ما رسانیده است. او گفت انگلیسها می خواهند فارس را مثل بحرین کنند. از این که جلوی این نقشه خائنانه گرفته شود باید این ابلاغیه روی کاغذ مارک دار سفارت آلمان نوشته شده به دست سید حسین اردبیلی مدیر روزنامه ایران بررسد و از قول من هم به او بگوئید چاپ کند. سفارت آلمان هم چنین ابلاغیه ای تهیه کرد:

«در این موقع که دولت امپراطوری آلمان طبق قرارداد «برست لی توفسک» استقلال و تمامیت ایران را تضمین کرده ژنرال قنسول انگلیس در شیراز پیشنهاد کرده است که موقع آن رسیده تحت ریاست یا نیابت

سلطنت فرمانفرما و پسران استقلال داخلی به فارس داده شود. به تاریخ بیستم ژوئن ۱۹۱۷ کفیل سفارت آلمان. رمز...»

با چاپ این ابلاغیه سرو صدا بلند شد. حکیم الملک وزیرمالیه به من گفت این ابلاغیه خیانت بزرگی را فاش کرد و اگراین خبر منتشر نمی شد برای ایران مشکلات بزرگی به وجود می آمد. بعده سفارت انگلیس مطلب راتکذیب کرد و متذکر شد که از طرف کنسول شیراز چنین پیشنهادی نشده است. وقتی علاء را دیدم گفت داغ امارت را به دل فرمانفرما و دولت انگلیس گذاردید. سرانجام سفارت انگلیس طی ابلاغیه ای متذکر شد:

چنین پیشنهادی در شیراز به قنسول انگلستان شده بود و فرمانفرما را برای حکومت آتیه موهمی شخص مناسبی دیده بودند و قنسول هم مطلب را به سفارت اطلاع داده است. چون این مسئله باسیاست دولت انگلستان که کراراً اظهار داشته استقلال و حاکمیت مملکت ایران را محترم می شمارد مخالف بود، برحسب لزوم فوراً ردشد.

در تمام محافل داخلی و خارجی انتشار یافت که بر اثر ابلاغیه سفارت آلمان موضوع تجزیه فارس و استقلال داخلی آن ایالت بهم خورد و سفیر انگلستان هم تغییر کرد.

دکتر شیخ الاسلامی می نویسد:

بعد از لغو قرارداد ۱۹۱۹ روابط انگلستان با نصرت الدوّله و خانواده فرمانفرما تیره شد. لرد کرزن وزیر خارجه وقت نامه های تندي عليه آنها به وزیر مختار انگلیس در ایران نوشت. در حالیکه سه سال قبل هنگام تنظیم قرارداد ۱۹۱۹ از نصرت الدوّله در انگلستان پذیرانی مجللی شده بود.

در عرض این سه سال میان آن پذیرانی مجلل و این دستورالعمل مو亨 باید دید چه عواملی روی داده که احساسات لرد کرزن این چنین تغییر کرده است؟ قرارداد ۱۹۱۹ به همت وطن پرستان ایرانی ابطال شد

و داغ آتشین آن را بردل لرد کرزن گزارد و وادارش کرد تا احساسات نا مساعد خود را نسبت به وزرای عاقد قرارداد نشان بدهد.

از آن مهمتر کودتای ۱۲۹۹ بود که فرمانفرما و پسرش نصرت الدوله همراه دیگر رجال به زندان افتادند و وقتی از حبس بیرون آمدند احساسات خصمانه ای نسبت به انگلستان نشان می دادند. مخصوصاً نصرت الدوله که رهبری کودتا و رسیدن به مقام نخست وزیری را حق خود می دانست. وقتی می دید که سیدضیاء یک روزنامه نویس ۳۲ ساله برایکه مورد انتظار او تکیه زده است در نهایت عصبانیت سر از پا نمی شناخت و هرجا می نشست از انگلستان تنقید می کرد و به دیپلماتها و رجال انگلستان ناسزا می گفت.

با مراجعه به اسناد تاریخی معلوم می شود وقتی سپرسی لرن به ایران می رسد فرمانفرما که سابقاً مقرری مرتبی از انگلیسها دریافت می کرد ولی اکنون که روابطش با مقامات سیاسی بریتانیا به علت رفتار خصمانه پرسش بهم خورده، سخت می کوشید تا خطاهای گذشته را جبران کند و دویاره مورد عنایت انگلستان قرار بگیرد. پدر و پسر هردو از رفتار خود پشیمان بودند و وسایلی بر می انگیختند تا زیر چتر حمایت آنها قرار بگیرند. اما او هم به علت تعليمات لرد کرزن به ندامت این دو شاهزاده قاجار گوش نمی داد. چنانچه کاردار سفارت انگلیس (بریجمن) به لرد کرزن چنین می نویسد: دیروز شاهزاده فرمانفرما از دبیز سفارت (مستراسمارت) خواهش کرده بود که به منزل ایشان برود. ضمن ملاقات از اوستوال کرد که آیا برای شخص او و اعضای خانواده اش میسر است که پیوندھای سابق خود را با سفارت انگلستان دویاره از سر بگیرند؟ به قراری که اطلاع پیدا کرده ام فرمانفرما قبل از درصدد بود که با سفارت شوروی در تهران روابط حسنی برقرار کند و (روتشتاين) وزیر مختار شوروی حاضر نشد کوچکترین رابطه ای با خاندان فرمانفرما داشته باشد. بدین ترتیب وقتی والاحضرت از روسها مأیوس شد و از ما به خانه اش دعوت

کرد. اسماارت سؤال کرد که این پیشنهاد از جانب شخص شما است یا فامیل فرمانفرما به خصوص شاهزاده نصرت الدوله؟ فرمانفرما حساب خود را از فامیلش جدا کرد. ولی اسماارت گفت این توضیح را نمی پذیرد زیرا تصور نمی کند میان پدر و پسر روح بیگانگی حکمفرما باشد. حضرت والا سرانجام و ظاهرسازی را کنار گذاشت و اقرار کرد که خیال دارد نتایج مذاکرات خود را به اطلاع نصرت الدوله برساند. اسماارت گفتہ بود که اگر حقیقتا حضرت والا می خواهد روابط دیرینه خود را از سرگیرد صلاح دراین است که شاهزاده فرمانفرما لااقل رویه خصمانه خود را نسبت به بریتانیا ترک گوید و او هم پیغام را به اطلاع مقامات سفارت می رساند.

وقتی در کودتای ۱۲۹۹ فرمانفرما توقيف گردید گفتہ می شد سیدضیاء قصداعدام او و چند تن دیگر را دارد. باستانی پاریزی دراین باره چنین می نویسد:

سیدضیاء می گفت هریک از محبوسین باید مبلغی بدنهند تاختلاص شوند. از فرمانفرما مبلغ ۸۰۰ هزار تومان مطالبه شد که گفت فعلًا این مبلغ درخزانه دولت وجود ندارد تا چه رسد به من. دولت تصمیم داشت برای ترسانیدن محبوسین در حدود ۱۷ یا ۱۸ نفر از آنها را اعدام کند که می گفتند سپهسالار و فرمانفرما و نصرت الدوله جزو آنها بودند، به اداره ژاندارمری هم اطلاع داده شده بود و می خواستند بدون محاکمه این کار را بکنند. وقتی احمدشاه مطلع شد به سردار سپه دستور می دهد که جلوی این کار را بگیرد.

فرمانفرما گفت من شب را ناراحت خواهیم بدم. ولی صبح به خواب رفتم زیرا می دانستم که اگر سیدضیاء مارا تا صبح به دار زده بود هیچ اشکالی برایش نبود اما وقتی خبر پخش شد دیگرامکان نداشت که بتواند چنین برنامه ای را اجرا کند. در ایران اگر از کاری یک شب گذشت

دیگر از اختیار شخص خارج می گردد.

وضع خانوادگی فرمانفرما

نخستین همسر عبدالحسین میرزا فرمانفرما عزت الدوله دختر مظفرالدین شاه بود که شاخص ترین فرزندان فرمانفرما (نصرت الدوله - سالارلشکر - محمدولی میرزا - محمدحسین میرزا) ازاین همسر بودند. چون دختر مظفرالدین شاه را که نوه دختری امیرکبیر و عمه احمد شاه بود به ازدواج درآورده بود و خواهر او نیز همسر مظفرالدین شاه و مادریزگ احمدشاه محسوب می شد بهمین جهت یک درباری تمام عیار به حساب می آمد.

دکتر عاقلی می نویسد: عبدالحسین فرمانفرما نوه عباس میرزا و داماد مظفرالدین شاه حین وقت ۳۶ فرزند داشت که چهارتاد از آنان در زمان حیات او فوت کردند. قریب نیم قرن در ایران مصدرکارهای مهم بود و از این راه نیز ثروت فراوانی اندوخت. فرمانفرما در طول عمر پریار خود ۸ همسران انتخاب کرد که اولی خانم عزت الدوله دختر مظفرالدین شاه بود که از ولی صاحب ۶ پسر شد. اسماء تعدادی از فرزندان او چنین است: فیروز میرزا (نصرت الدوله) - عباس میرزا فرمانفرمائیان (سالارلشکر) - سرلشکر محمدحسین فیروز - چهار فرزند هم که در جوانی فوت شدند از دختر مظفرالدین شاه بودند. محمدولی میرزا فرمانفرمائیان - بقیه عبارتند از: صبار - هارون الرشید - فاروق - کاوه - جمشید - عبدالعلی - منوچهر - عبدالعزیز - ابوالبشار - خداداد - کرمداد - الله وردی - تاری وردی و... دختران عبارت بودند از: مریم - ستاره - حمیرا - جباره - ثریا و... ستاره فرمانفرمائیان در کتاب (دختر ایران) که به زبان انگلیسی

منتشر ساخته می نویسد:

در سال ۱۳۱۸ که پدرم فرماننفرما فوت کرد ۳۲ فرزند به سوگواری پدر نشستند. من پانزدهمین فرزند از ۳۶ اولاد او بودم که ۲۰ پسر و ۱۲ دختر بودند. هشت تن از پسرها درجه دکترا داشتند و اکثر دختران دانشگاه دیده و یا لائق دبیرستان را تمام کرده بودند. دکتر مصدق نیز خواهر زاده فرماننفرما بود.

رضاخان پهلوی در ۲۰ سالگی در قراقچانه دارای درجه ستونی بود و در خدمت فرماننفرما قرارداشت که به علت رشادت واستفاده از مسلسل سنگین به همان نام (رضا ماکسیم) معروف شده بود. رضاشاه وقتی به سلطنت رسید بیش از نیمی از املاک شخصی و منزل مسکونی فرماننفرما را جزو کاخ مرمر قرارداد.

ستاره فرماننفرمانیان که بعد از انقلاب در تهران بازداشت شده بود با وساطت آیت الله طالقانی از اعدام نجات یافت و از زندان آزادشد.

نویسنده با چند تن از افراد خانواده فرماننفرما آشنائی نزدیک دارد. آنها را که می شناسم فاضل و مطلع و تحصیل کرده و افراد لایقی هستند. در مقاماتی هم که بوده اند با شایستگی انجام وظیفه می کردن. با مظفر فیروز هم آشنائی داشتم که همه او را فردی بازیگر و با هوش می شناختند. هدفش سقوط سلطنت پهلوی بود. حاج فطن الدوّله فیلی که ارتباط نزدیکی با فرماننفرما داشت می گفت از منظم ترین افرادی که در عصرم دیدم شاهزاده فرماننفرما بود. دروضع تحصیل فرزندان خود خیلی مراقبت داشت. حتی هنگام اعزام چند تن از آنان به اروپا یک معلم فارسی هم فرستاد که زبان فارسی را فراموش نکنند به همین جهت می بینید که همه فرزندان فرماننفرما از زن و مرد با سواد و مطلع هستند. او می گفت چون تعداد فرزندان فرماننفرما از ۳۰ نفر زیادتر بود هر یار که فرزند تازه

ای متولد می شد فرمانفرما به دفتر اسناد رسمی من می آمد و با حساب میراث فرزند جدید وصیت‌نامه خودرا تغییر می داد و قبل از مرگش به طور دقیق وضع همه فرزندان خودرا مشخص ساخته بود. دریکی از مراسم رسمی در کاخ گلستان وقتی شاه به اعضای اتاق صنایع و معادن رسید، یکی از فرزندان فرمانفرما هم در آنجا ایستاده بود که شاه او را شناخت و گفت تو چندمین فرزند فرمانفرما هستی؟ بیش از بیست نفر را می شناسم و بحمد الله همه با سواد و مطلع هستید. ما شاء الله آن قدر زیاد هستید که برای همه شما در بخش دولتی کاربینست، خوب شد وارد بخش خصوصی شدید.

یکی از کسانی که عضویت حزب توده را پذیرفته و سال‌های زیاد در زندان و مخفی گاه و در کشورهای پشت پرده آهین زندگی کرده مریم فیروز دختر فرمانفرما می باشد. او خواهر نصرت الدوّله فیروز و عمه مظفر فیروز می باشد که در بعضی مطبوعات اورا (شاهزاده سرخ) نامیده اند.

مریم فیروز زبانی بود که در متنیک‌های حزب توده وقتی پشت میکروفون می رفت با نطقهای موثری که می کرد ابراز احساسات زیادی به نفع او می شد.

مریم فیروز رشته ادبیات را در پاریس خوانده و به زبان فرانسه تسلط کامل دارد. بدوا با سرتیپ اسفندیاری پسر حاج محتمم السلطنه اسفندیاری رئیس سابق مجلس شورای اسلامی ازدواج کرد و صاحب دو دختر به اسمی (افسانه و افسر) از او شد و کتابی به همین نام نوشت و ازدواج خودرا یک ازدواج سیاسی نامید که در حقیقت فرزند رئیس وزراء با فرزند رئیس مجلس ازدواج کرده که منجر به طلاق شد. بعدها خانه او مرکز رفت و آمد خیلی از نویسندهای و هنرمندان گردید که شهرت یافت دکتر قاسم غنی - رهی معیری - احمد قاسمی - دکتر کیانوری و چند تن دیگر از خواستگاران او بوده اند که سرانجام

کیانوری را انتخاب کرد و به صفت توده ایها پیوست. در هردو رژیم چند بار به زندان افتاد و محکوم گردید و سال‌ها در پشت پرده آهینه به سربرد و اکنون پس از طی زندان در جمهوری اسلامی به صورت تحت نظر در تهران زندگی می‌کند. وقتی در حزب توده فعالیت داشت رهی معیری برای او چنین سروود:

مریا از چه برافراشته ای پرچم سرخ توکه خون دل عشاقد به دامن داری
یا شاعر دیگری درباره او گفته بود:

مریما جز توکه افراشته ای پرچم سرخ نیست در عالم ایجادیکی مریم سرخ
مریم فیروز که در جمهوری اسلامی محکوم به اعدام شده و نجات
یافته است یکبار چنین نوشت: پدرم در ۷۵ سالگی هر چند یک دختر و
گاهی دو دختر را به زنی می‌گرفت بعد آنها رها می‌کرد بدون آنکه
پداند چه به سرشار آمده است. به طور متوسط هر دو سه ماه یک مرتبه یک
دختر جوان که زن جدید پدرم بود وارد اندرون می‌شد. دخترها معمولاً
بیش از ۱۵ سال نداشتند.

او می‌نویسد: هرچه با اعیان و اشراف آمیزش می‌کردم نفرت من
از آنها زیادتر می‌شد. زیرا حاضر بودند همه چیز را قربانی تحصیل ثروت
و جاه و مقام کنند. هر وقت پلیس ایران مرا با باتوم می‌زد خوشحال بودم
زیرا می‌دیدم این ضربیات شخصیت اشرافی مرا پاک می‌کند و کثافت
نفرت انگیز را ازمن دور می‌سازند.

روزنامه راه مردم بیوگرافی اورا چنین منتشر کرده است:
مریم فیروز در سال ۱۲۹۲ خورشیدی در کرمانشاه متولد شد.
تحصیلات متوسطه را در ایران گذرانید و در رشته ادبیات فرانسه در
پاریس درس خوانده است. از سال ۱۳۲۳ در تشکیلات زنان دمکراتیک
فعالیت وسیعی داشته و در سال ۱۳۲۳ به عضویت حزب توده ایران
درآمد. در سال ۱۳۲۷ در کنگره دوم به عنوان مشاور کمیته مرکزی
انتخاب شد. در سال ۱۳۲۸ به ۵ سال زندان با اعمال شاقه به طور غیابی

محکوم شد. پس از ۸ سال که مخفی بود از کشور متواری گردید و مجدداً به طور غیابی باز هم به دو سال حبس محکوم گردید. باز هم یکبار به زندان ابد با اعمال شاقه محکومیت یافت. در سال ۱۳۵۷ به عضویت کمیته مرکزی حزب توده درآمد و پس از سقوط رژیم همراه شوهرش به ایران رفت و در فعالیت حزبی شرکت نمود.

با اینکه خیلی از سران حزب توده در رژیم جمهوری اسلامی اعدام شده اند ولی دکتر کیانوری دبیر کل حزب توده و همسرش مریم فیروز هم اکنون در تهران به سر می برند. حتی کیانوری خاطرات خود را به صورت کتابی منتشر ساخته و در نشریات داخل و خارج قسمتهایی از آن نقل گردیده است.

خبرای نیز کتابی باتم (خاطرات مریم فیروز) در تهران انتشار یافته که گفتگوئی است با او و قسمتی از آن چنین است:

پدرم به تحصیل و تربیت بچه ها خیلی علاقه داشت. هر چه ای را که در اطرافش بود و دار می کرد درس بخواند و برای تحصیل از همیج چیز فروگذار نمی کرد. ماباید شعر حفظ می کردیم و برای او می خواندیم و برای هر بیت شعر تازه یک سکه ده شاهی می داد. وقتی والی فارس بود به شیراز رفت. مادرم گفت باید پای پدرت را ببوسی که من هم چنین کردم. در آنجا برای اولین بار دکتر مصدق را دیدم. پدرم یک دستگاه سینما از فرنگ آورد و یک نفر از منشی ها که زبان فرانسه می داشت آن را به کار می انداخت. جمعه ها حضور پدرمان می رفتیم. من ارشد خواهر ها بودم و صفتی کشیدیم و من همه را نگاه می کردم که منظم باشند تامباخذه نشوند. تا پدرم می آمد همه تعظیم می کردیم. از ما سوالاتی می کرد، بایستی در جواب می گفتیم زیرا سایه حضرت والا دعا گو هستیم.

برادر بزرگ نصرت الدوله شخصیت فوق العاده برجسته ای بود، زبان های عربی و فرانسه و انگلیسی را خوب می دانست و دارای کتابخانه مفصلی بود. تعمق فرمانفرما را نداشت. در محکمه خیلی شجاعانه از خود دفاع کرد ولی رضاشاہ می خواست او محکوم شود. وقتی خبر خودکشی داور را به او دادند او هم خود را آماده کرده بود. وقتی اورا کشتند پدرم ۸۲ سال داشت که فریاد می کشید پسر ۵۰ ساله ام را کشتند. او در سیاست وارد بود و می دانست که با مرگ نصرت الدوله موضوع تمام نمی شود. این که می گویند نصرت الدوله از انگلیسها پول گرفته ممکن است از انگلیسها گرفته باشد ولی آن را به دیگران داده است. برادر دیگرم سرلشکر محمدحسن فیروز از کسانی بود که جانش در خطر بود و به اروپا رفت و تا رضاشاہ در ایران بود، نیامد. برادر زاده ام مظفرفیروز در زندگی فقط یک هدف داشت و آن هم مخالفت با شاه و خدمت به کشورش بود و در هر جریان ضد شاه شرکت می کرد. شاه هم چشم دیدن اورا نداشت. وقتی هم قرار بود دکتر فرهاد رئیس دانشگاه شود شاه گفت او خویشاوند مظفر فیروزان است، ولی دکتر فرهاد گفته بود من قوم و خوش مریم فیروز هستم. مظفر برای مبارزه با شاه به کیانوری و ما خیلی کمک می کرد.

من در زندگی دور از سیاست نبودم ام ولی آنچه مرا به این راه کشانید رنجش از خاندان پهلوی بود. پدرم با حسرت می گفت آیا کسی هست که پا در میدان بگذارد و علیه پهلوی قیام کرده انتقام مرا بگیرد؟ این حرف به دل من نشست و وقتی امکان پیش آمد زنجیرها را پاره کردم. در سال ۱۳۲۰ که حزب توده علیه شاه قیام کرد وارد جریانات گردیدم. با کیانوری هم آشنا شدم و اکنون در سن ۸۰ سالگی بسی برم و ۵۲ سال است با او زندگی می کنم و در هر مشکلی به او پناه می برم. نصرت الدوله دوپسر داشت (ایرج و فیروز) که با سیاست میانه ای نداشتند. یک برادرم (تاری وردی) بود که در کوه اورا کشتند. برادر

دیگری داشتم به نام عبدالعلی که مثل پسرم بود چون شیر مرا خورد
بود. روزی برای اسکنی رفت و زیرین من فوت کرد و مادرم از این داغ
سوخت و دو سال بعد درگذشت.

خواهران من نیز همه تحصیل کرده هستند و اکثر آنها فرانسه
و انگلیسی را می‌دانند. یک خواهرم ستاره فرمانفرما میان است که روش
او برایم قابل قبول نیست. اخیراً کتابی نوشته واژه‌های تجلیل کرده
است. مسائلی را که درباره خانواده ما گفته دور از واقعیت است.

در روزهای آخر عمر پدرم رضا شاه می‌خواست زمین‌های جعفرآباد
را که در حوالی راه آهن بود از او بگیرد. مظفر نزد من آمد و گفت به
محتشم السلطنه بگو نزد فرمانفرما برود تازمین هارا بدهد، او هم رفت و
گفت. همان وقت پدرم از تهدید شاه توسط محتشم السلطنه اطلاع یافت و
سکته کرد و مرد. فرمانفرما حدود دوهزار نفر نان خور داشت. دیگر شاه
نتوانست زمین‌هایش را بگیرد. حتی مرگ پدرم هم از روی عقل بود.

وقتی خواستم وارد حزب توده شوم کیانوری مخالف بود و گفت با
این وضعیت خانوادگی تورا نمی‌پذیرند و قبول ندارند، گفتم راهی را
انتخاب کرده‌ام. پس از مدت‌ها متوجه شدم که حق با او بود زیرا توده
ایها نمی‌خواستند قبول کنند که زنی از چنین خانواده‌ای وارد اینگونه
فعالیتها بشود. علت مخالفت‌ها این بود که دختر فرمانفرما بودم.
مخالفین می‌گفتند من مأمور انگلیس‌ها هستم و کیانوری مأمور (ا) -
(ب) می‌باشد.

منوچهر فرمانفرما درباره پدرش فرمانفرما چنین می‌نویسد:
فرمانفرما بعد از فارغ التحصیل شدن از مدرسه نظام اتریش
مأمور خدمت در دستگاه مظفرالدین میرزا ولیعهد در آذربایجان شد و
در آنجا ملقب به سالار لشگر گردید. متزل فرمانفرما در خیابان سپه در
چندین میلیون اراضی قراردادشت که در جوانی خریداری کرده بود. می‌
گویند اراضی را از فروش شمشیر مرصعی که مادرش حاجیه هماخانم

دخترشاهزاده بهاء الدوله فرزند فتحعلیشاه به عنوان هدیه انتصاب به حکومت کرمانشاه به او داده بود تهیه کرد دروسط آن زمین عمارت مجلل فرمانفرما قرار داشت و خود فرمانفرما می گفت جواهرات آن شمشیر روی سه میلیون متر زمین ریخته شده است.

رضاخان میرپنج با عنوان رضا ماکسیم در جوانی در دستگاه فرمانفرما به کار اشتغال داشت، چون قوی هیکل و فعال و جدی بود مورد توجه و محبت فرمانفرما قرار گرفت و درجنگ های منطقه از خود رشادت ها نشان داده بود. سیدضیاء در کودتای ۱۲۹۹ فرمانفرما و برادرانم را به زندان افکند و می خواست آنها را تیرباران کند. چون پدرم پار رضاخان سردار سپه از گذشته مربوط بود با او در زندان دیدار کرد و خواست به سرهنگ مستول زندان دستور دهد آنها را تحويل ندهند و چون سردار سپه هم می خواست به سیدضیاء لطمہ بزند این کاررا کرد و درقبال این خدمت فرمانفرما پنج هزار متر از خانه خود واقع درنبش خیابان سپه و پهلوی را به رضا خان داد و قرار شد بیست هزار تومان هم از عواید املاک اسدآباد وصول کند، طولی نکشید که ناجی آنها تمام اراضی و باغات خیابان سپه و کاخ فرمانفرما را در اختیار گرفت و ضبط کرد.

دروقت ناهار اشخاص مهم مملکت در منزل ما بودند. مدرس از نزدیکان خانواده ما بود که از اعتبار نامه نصرت الدوله در مجلس دفاع کرد. یکبار در زمان سلطنت رضاشاه مدرس به نصرت الدوله گفت تقصیر تو بود که کمک کردی تا این قدر سرکار بباید.

فرمانفرما اولین مردس بنزی را که وارد ایران شده بود سفارش داد که شبیه اتویوس بود. پدرم به عیادت بیماران در بیمارستان نجمیه می رفت که وسیله خواهش نجم السلطنه مادر دکتر مصدق احداث شده بود. هدیه های زیادی به بیمارستان می داد و انتستیتوی بزرگی هم به نام (انتستیتو پاستور) تأسیس نمود و زمین آن را از زمین های خود داده بود.

فرمانفرما درجوانی به مصر رفته هشت یاده کنیز و غلام سیاه همراه آورده بود که در خدمت پدرم بودند و خیلی به آنها اطمینان داشت.

برادرم نصرت الدوله یک اتومبیل روپرزرویس ازانگلستان خرید که آن را به رضا خان هدیه کرد. درخانواده فرمانفرما موضوع تحصیل و تربیت بچه ها خیلی مهم بود که اکثرآ به اروپا فرستاده شدند.

از اروپا نامه ای به پدرم فرمانفرما نوشت که می خواهم با یک زن انگلیسی ازدواج کنم. با خط خود چنین نوشت: «من موافقم. شما ملاحظه بفرمائید اگر این خانم خواهی دارد من شخصاً داوطلب هستم»

یکبار به پدرم نامه نوشتم و برای عمل آپاندیسیت و سایر هزینه ها مبلغی اضافه خواستم. در پاسخ نوشت: «به سفیر ایران در لندن مراجعه کنید اگر مخارجی هست آنها بنویسند تامطمئن گردم. با بدنه سالم می توان تحصیلات صحیح کرد. برادر دیگری داشتید که براثر کسالت فوت شد. اگر برای شما هم چنین پیشامدی بکند ترتیب کفن و دفن را در اروپا خواهیم داد. پدرم تجربه فراوان داشت و با این نامه مشتم را باز کرد.»

دکتر یاقر عاقلی می نویسد: بنا بر اظهار یکی از فرزندان فرمانفرما وقتی رضا شاه نصرت الدوله را توقیف کرد فرمانفرما تاصبع نخواهید و در باغ قدم می زد و گاهی حرف می زد که چنین گفت «او سلطنت را از خانواده ما گرفت حرفی نزدیم، قسمتی از املاک مارا از چنگمان در آورد سکوت کردیم، حالا می خواهد جان مارا بگیرد تاکی باید صبر کرد؟ و شاهد این فجایع بود، باید جنبید. تاقبل از اینکه او ضربات خود را بر ما وارد سازد باید کلک اورا بکنیم» به روایت آن شخص رضا شاه فردای آن روز شخصی را نزد فرمانفرما می فرستد و می گوید «اعلیحضرت فرمودند خاطر شما آسوده باشد، حساب جنابعالی از حساب فرزندتان نصرت الدوله جداست، با آسایش خیال زندگی کنید» چند روز بعد هم در

مراسم سلام فرمانفرما حضور داشت، رضا شاه وقتی در مقابل فرمانفرما قرار می‌گیرد ضمن احوالپرسی می‌گوید «شازده جوان شده‌ای» فرمانفرما قدم جلو می‌گذارد و عرض می‌کند «بله قربان هنوز جوان هستم، هر کاری ارجاع فرمائید قادر به انجام آن هستم» ولی شاه با پوزخند تمسخرآمیزی از جلو او رد می‌شود.

فرمانفرما در ۸۶ سالگی فوت کرد. حاج محتشم السلطنه اسفندیاری و صدرالاشراف وصی او بودند.

علت استعفای فرمانفرما ازنخست وزیری

از وقایع دوران نخست وزیری فرمانفرما، تشکیل دولت موقت در کرمانشاه به ریاست نظام السلطنه مافی بود. سلطان احمد شاه نیز به علت حرکت قشون روسیه به تهران، می‌خواست پایتخت را از تهران به اصفهان منتقل کند. در اثر همین مداخلات فرمانفرما طی نامه‌ای به سلطان احمد شاه نوشت و اعلام داشت که به علت مداخلات غیراصولی دولت روسیه در خاک ایران، از رئیس وزرائی کناره گیری می‌کند که بلاfacile مستوفی المالک مأمور تشکیل دولت گردید.

روزشمار زندگی رضاقلی خان (نظام مافی) رئیس حکومت موقت ایران در کرمانشاه

- ۱ - رضاقلی خان مافی برادرزاده حسینقلی خان نظام مافی رئیس وزارای ایران همواره در کنار عمومی خود قرارداشت و مدتها حاکم فارس و بنادر و بروجرد و کرمانشاه بود. اورا (نظام السلطنه ثانی) می نامیدند.
- ۲ - در جنگ بین الملل اول با آلمان ها همکاری کرد و بعلت حرکت قوای روس به سمت تهران همراه گروهی به کرمانشاه مهاجرت کرد و دولت موقت را در آنجا تشکیل داد و خود را رئیس حکومت موقت نامید. افرادی نظیر مدرس عضویت کابینه او را پذیرفتند.
- ۳ - فرماننفرما نخست وزیر وقت جلسه دولت را تشکیل داد و کلیه عناوین رضاقلی خان مافی را از او سلب کرد و چون داماد فرماننفرما را به گروگان گرفته بود و می خواست اورا مرموم کند در جواب یک تلگراف به صورت (شیشکی) برای رئیس حکومت موقت فرستاد.
- ۴ - پس از شکست آلمانها و تصرف کرمانشاه از طرف قوای متفقین، نظام السلطنه و دولت موقتش ساقط شد و رئیس حکومت موقت به عراق و ترکیه رفت و در آنجا مقیم گردید.
- ۵ - نظام السلطنه مافی در سال ۱۳۰۳ در ۵۷ سالگی در تهران درگذشت.



رضا قلیخان مافی (نظام‌السلطنه ثانی) با انگیزه مبین پرستی حکومت موقت را در
کرمانشاه تشکیل داد ولی کارش به جایی نرسید و شکست خورد.

چگونگی تشکیل دولت موقت

در تاریخ معاصر ایران دیده می شود که چند بار حکومت موقت تشکیل شده و یکی دوبار هم حکومت محلی که هیچکدام موفقیتی نداشته است . دولت میرزا کوچک خان در گیلان - دولت پیشه وری در آذربایجان - دولت قاضی محمد در کردستان که تا حدودی جنبه تجزیه طلبی داشت ولی دولت موقت نظام السلطنه به خاطر دفاع از منافع ملی و حفظ استقلال ایران و مقاومت دربرابر اشغالگری روس ها تشکیل شد که آن هم توفیقی نیافت . تنها دولت موقتی که موفق شده دولت بازرگان در آستانه انقلاب سال ۱۳۷۵ بود که به دنبال آن هم حکومت جمهوری اسلامی تشکیل شد . اما ماجرای حکومت موقت نظام السلطنه مافی چنین بود :

وقتی دولت ایران در جنگ بین الملل اول بیطرفی خود را اعلام کرد ، روسها با پیشروی قوای خود به سوی تهران علا بیطرفی ایران رانقض کردند . درنتیجه شاه تصمیم گرفت که پایتخت به اصفهان منتقل گردد . به همین جهت گروهی از سیاستمداران و لیدرهای مجلس ابتدا به قم رفتند و با تشکیل (کمیته دفاع ملی) خود را آماده نبرد با روس ها کرده بودند . به تدریج این عده به کرمانشاه رفتند و دولت موقت را به شرح زیر تشکیل دادند :

رضاقلیخان نظام السلطنه مافقی: رئیس حکومت موقت و وزیر جنگ

سید حسن مدرس: وزیر دادگستری

حسین سمیعی: ادیب السلطنه وزیر داخله

حاج عزالمالک اردلان: وزیر تجارت

محمد علی خان فرزین: وزیر دارائی

محمد علیخان نظام مافقی (پسر نظام السلطنه): کفیل وزارت خارجه

میرزا قاسم صورا سرافیل: وزیر پست و تلگراف:

مجله وحید می نویسد: پس از تشکیل حکومت موقت در کرمانشاه

از سایر نقاط مختلف مملکت گروهی از روحانیون و خوانین و عشایر و

ایلات محلی به حکومت موقت پیوستند. قوای ژاندارمری که تحت نظر

افسران سوئی اداره می شد پشتیبانی خودرا از دولت موقت اعلام نمود.

در همان موقع قوای روس برای کمک به قوای انگلیس که به

محاصره قوای عثمانی در آمده بود می خواست از سمت کرمانشاه عبور

کند که با مقاومت شدید دولت موقت مواجه گردید و این ایستادگی

موجب شد که قوای انگلیس به محاصره ارتش عثمانی درآید. به همین

جهت خلیل پاشا فرمانده ارتش عثمانی جشن بزرگی در بغداد ترتیب داد

و نظام السلطنه و دولت موقت هم به این جشن دعوت شدند که اسرای

انگلیسی در برابر آنها رژه رفتند.

نظام السلطنه و اورپاشا در حرم کاظمین دست دوستی و اتحاد بهم

دادند و قرارشده عهدنامه آنها برای اتحاد اسلام بعداً به امضای سلاطین

دو مملکت برسد.

برای قدردانی از خدمات نظام السلطنه، آیات عظام در نجف اشرف

تصمیم گرفتند شمشیری از خزانه حضرت علی به نظام السلطنه اهدا کنند.

با موافقت دولت عثمانی عده ای از خدام حرم این شمشیر را به

کرمانشاه آورده و روز یکشنبه ۲ محرم ۱۳۲۵ به نظام السلطنه اهدا

کردند.

با وجود ناکامی حکومت موقت در جنگ بین الملل اول این واقعه اثر عمیقی در مبارزه ضداستعماری ایرانیان علیه انگلیس‌ها از خود به یادگار گذاشت.

البته علت اصلی این که دولت موقت کارش به جایی نرسید این بود که سفرای روس و انگلیس به شاه اطمینان دادند که قوای روس وارد تهران نخواهد شد و دولت هم از انتقال پایتخت به اصفهان انصراف حاصل نمود.

با این طرز کار دولت موقت خاتمه یافته تلقی شد.

علی کمالوند غاینده سابق مجلس درباره تشکیل دولت موقت در مهاجرت چنین نوشتند است:

هنگام جنگ جهانی اول (۱۹۱۸-۱۹۱۴) پس از آنکه ایران با وجود اعلام بی طرفی از طرف قوای نظامی روسیه تزاری و انگلیس که متفقین جنگ بودند اشغال گردید و دولت ایران ناچار به تسليم و مدارای با دشمن شد گروهی از رجال، غاینده‌گان مجلس، روزنامه نگاران، شاعران و نویسنده‌گان وطن پرست و آزادیخواه در صدد مقاومت و مبارزه با اشغالگران برآمدند و در رابر دولت مرکزی که تسليم شده بود، دولت ایران آزاد را به ریاست نظام السلطنه مافی تشکیل دادند و از تهران به قم رفتند. با این ترتیب ایران در یک زمان دارای دو دولت گردید و جالب این است که این دو دولت نه تنها با هم خصوصت و مخالفتی نداشتند بلکه باهم همدلی و تفاهم ضمنی داشتند.

پدر من به نام حبیب الله خان کمالوند ملقب به یعنی‌الله که در آن موقع به غاینده‌گی دوره سوم مجلس شورای‌ملی از لرستان انتخاب شده بود جزو آن گروه بود. نظام السلطنه در سال‌های پیش از آن زمان برای مدتی والی لرستان و خوزستان و پدرم مستوفی و نایب‌الحکومه لرستان

بود. روی سابقه، مورد اعتماد و مشورت نظام السلطنه قرار گرفت.
دولت ایران آزاد با گروه هوادارانش بعدها به اسلامبول پایتخت دولت
عثمانی مهاجرت کردند و در تاریخ به نام دولت مهاجرت معروف شدند.
پدرم از خاطرات حوادث دوران مهاجرت برای من مطالب زیادی نقل
کرد و آنچه در خاطرم مانده چنین است:

بعد از رفتن به قم دولت جدید با سه مسئله اساسی مواجه بود:

تأمین بودجه برای مخارج
تهیه نیروی نظامی و اسلحه و وسائل جنگی
انتخاب محل استقرار حکومت

- ۱: موضوع بودجه را کمک های مالی آلمان رویه راه کرد.
- ۲: مسئله نیروی نظامی به این صورت بود که قسمتی از ژنبدارمری که زیر فرمان مستشاران سوئیڈی بود به دولت جدید پیوست،
قوای نظامی ایران در آن زمان تشکیل می شد از قزاق و ژاندارم. قزاق
را افسران روسی فرماندهی می کردند و ژاندارم را مستشاران سوئیڈی.
همیشه بین قزاق و ژاندارم رقابت و اختلاف وجود داشت. با تهاجم
سریازان روس به خاک ایران و تسليم دولت مرکزی تکلیف نیروی قزاق
معلوم بود ولی قوای ژاندارمری به دولت ایران آزاد پیوست منتها عده
کافی نبود که یک نیروی توانای جنگنده به وجود بیاورد. طرحی مورد
توجه قرار گرفت که از افراد داوطلب و استخدام آنها به خصوص از
افراد عشایر ایران قوای چربیکی تهیه شود و برای تأمین اسلحه و ساز و
برگ چربیکی هم آلمان ها تقبل کردند که تأمین غاییند.
- ۳: و اما برای حل مسئله سوم که انتخاب محل استقرار حکومت
بود دو محل مورد نظر قرار گرفت. اصفهان یا کرمانشاه. راه اصفهان
نژدیکتر بود و در آنجا می شد با عشایر بختیاری و فارس و به خصوص
تنگستانی ها که دلیرانه با انگلیس ها در گیر شده بودند ارتباط برقرار
کرد و از افراد عشایر قوای چربیکی فراهم نمود. رفتن به کرمانشاهان به

علت دوری و نامنی راه ها با مشکلاتی روپرور بود اما این مزیت را داشت که به خاطر نزدیک بودن با خاک عراق که متعلق به دولت عثمانی بود، قوای نظامی عثمانی و آلمان در آنجا حضور داشت. دولت ایران آزاد می توانست کمک های وسیعی از آن دو دولت دریافت نماید. سرانجام تصمیم رفت به کرمانشاهان گرفته شد. نظام السلطنه با آشنائی که به منطقه لرستان داشت می خواست از طریق آن ناحیه به کرمانشاهان برود و اگر بتواند از عشاير لرستان قواتی تهیه نماید. اشکالی که وجود داشت حضور نظرعلیخان غضنفری رئیس ایل امرانی در آن منطقه بود که دارای اقتدارات وسیع و حاکمیت و تسلط مطلق بود و گفته می شد هزار نفر سوار چریک لر در اختیار دارد. پدرم با نظرعلیخان آشنائی داشت و با او مقاس گرفت و او حاضر شد که شخصا با سوارانش به استقبال نظام السلطنه بباید.

مهاجرین در کوهدهشت لرستان مرکز ایل امرانی اردوگاه برقرار کردند. عده ای از شخصیت ها و خان های لرستان به گروه مهاجرین پیوستند و عده ای از افراد ایل و طایفه های امرانی، چکینی، کمالوند، به عنوان تفنگچی استخدام گردیدند. توقف در کوهدهشت نزدیک سه ماه طول کشید و در این مدت نظرعلیخان از تمام افراد اردو پذیرانی نمود. هنگام رفت، نظام السلطنه یک سینی سکه طلا بایک تفنگ مرغوب آلمان برای نظرعلیخان فرستاد. خان لر با عصباتی و اعتراض با زبان لری فریاد زده بود «م نو فروشم» مگر من نان فروشم شما مهمان من بودید. خان آن کار را توهین به خود دانسته به شدت رنجیده خاطر می شود. نظام السلطنه شخصا از او عذرخواهی و دلجوشی می کند.

نکته جالبی هم در این جریان پیش آمد. خان که از پذیرفتن سکه های طلا تحاشی داشت ولی از تفنگ زیبای آلمان نتوانست دل بکند. آن را برداشت و گفت «نی یه کی سی یادگاری» این یکی برای یادگاری. آخر لرها عاشق و کشته مرده تفنگ اند.

یکی از خاطره های تلخی که پدرم از دوران توقف در اسلامبول بعداز پایان جنگ نقل کرد از این قرار بود. یک روز صبح ملاحظه کردیم تمام روزنامه های اسلامبول نوشته اند آذربایجان متعلق به ترکیه می باشد (ترکیه نام جدید کشور تجزیه شده عثمانی بود) چون مردم آن به زبان ترکی حرف می زنند. طرح این موضوع موقعی بود که در جامعه ملل که بعد از جنگ به ابتکار و پیشنهاد ویلسون رئیس جمهور آمریکا به وجود آمد مسئله تشکیل کشورهای جدیدی از مستعمرات عثمانی و آلمان و اتریش مورد بحث و گفتگو بود. ویلسون برای تشکیل جامعه ملل یک منشور چهارده ماده ای داده بود که طبق یکی از مواد آن کشورهای جدید التاسیس و سرحدات آنها بایستی بر مبنای اصل ملیت تعیین بشود. ترک ها مدعی بودند چون زبان آذربایجانیها ترکی است پس ملیت آنها هم ترک است و طبق اصل نامبرده باید ضمیمه ترکیه گردد.

پدرم می گفت ما ایرانی های مهاجر در طول مهاجرت چه ایام جنگ و چه روزهای بعداز جنگ سختی ها و تلخی های زیادی کشیده بودیم اما این واقعه در دنیاکترین و تلخ ترین آنها بود. چندنفری که خیلی بهم نزدیک بودیم از جمله عارف قزوینی شاعر آزاده و وطن پرست شرح مفصل مستدلی در جواب آن ادعاهای پوج نوشتم و راه افتادیم بردم برای روزنامه هایی که آن مطلب سخیف را نوشته بودند تاطبیق موازین روزنامه نگاری پاسخ به مطالب مندرج را چاپ کنند. اما آنان نه تنها نوشته مارا نگرفتند بلکه با درشتی و بی حرمتی هم با ما برخورد کردند. مأیوس و دلتنگ و خسته و افسرده و غصه دار به منزل محقری که اجاره کرده بودیم بر گشتم. هیچکس کلمه ای حرف نمی زد. ماتم زده و مغموم هر کس در خودش فرو رفته بود. مدتی این حالت کشنده و خفغان آور ادامه داشت تا این که زمزمه عارف آن شاعر آزاده، آن ایرانی پاک سرشت سکوت را شکست و توفانی که در وجود همه ما برپا خاسته بود از زبان عارف در قالب ترانه ای پرشور و جان گداز و با آوازی گیرا بیرون

ریخت. عارف اشک می ریخت و فی البداهه می سرود و به آواز می خواند:
چه شورها که من بپا زشاهناز می کنم
در شکایت از جهان به شاه باز می کنم
اگر که جان از این سفر بدون درسر،
بدر برم من، بشه خبر برم من،
چه پرده های نیرنگ زشان به بارگاه شه درم من

زمن مپرس چونی، دلی نشسته بخونی،
زاشگ پرس که افشاء نمود راز درونی
چه جورها که از گردش آسمان کشیدیم
چه ناروا سخن ز دوستان شنیدیم
دراین زمانه از مهر ووفا نشان ندیدیم
به پای گل جز زحمت با غبان ندیدیم
دلا خموشی چرا؟ چو خم نجوشی چرا؟
برون شد از پرده راز، تو پرده پوشی چرا؟

عارف قزوینی یکی از پرشورترین وطن پرستان آزادیخواه بود که
برای ایران و در راه آزادی مجاہدت بسیار کرد. باتهی دستی ولی با
مناعت زندگی کرد، در نهایت فقر و تنگ دستی در همدان در گوشه انزوا
درگذشت. متأسفانه نه تنها در دوران زندگی از احقيقتها نشد که سال
ها بعد از مرگ هم مزارش مورد بی حرمتی یک نفر که فرماندار همدان
بود قرار گرفت. هنگام جشن های هزاره ابوعلی سینا وقتی که بنای
یادبود آن دانشمند افتخارآفرین را ساختند، به دستور فرماندار وقت که
پدرش از مخالفان صدرمشروطیت بود و در اشعار عارف موردانتقاد و
حمله قرار گرفته بود، سنگ مزار عارف را که مجاور مزار ابوعلی سینا
بود برداشتند و آثار قبر او را محظوظ کردند. بعدها کسانی از دوستداران
عارض سنگی تهیه کردند و در مکان غیر مشخص در همان اطراف مزار

بوعلى نصب نمودند تا خاطره عزیز آن انسان شریف را حفظ نمایند.

منوچهر ریاحی درباره دولت موقت چنین می نویسد:

درآبان ۱۲۹۵ ملیون و آزادیخواهان به ریاست نظام السلطنه همراه

مدرس - تقی زاده - وحیدالملک شیبانی - ادیب السلطنه سعیعی -

محمدعلی فرزین - عباس میرزا سالارلشکر - حاج عزممالک اردلان -

سید محمدصادق طباطبائی - ارباب کیخسرو شاهرخ - سلیمان میرزا

اسکندری - غلامعلی خان میکده - میرزاکریم خان رشتی - جهانگیر

خان صوراسرافیل و گروهی دیگر از تهران به طرف جنوب حرکت کرده و

در مسیر راه قوای ژاندارم و مجاهدینی که علیه نیروهای روس و

انگلیس دست به اسلحه بردند بودند، به آنها ملحق شدند.

در اصفهان سلطان حبیب الله خان شیبانی (سرلشکر بعدی) به

مهاجرین پیوست. نیروهای مجاهد در شهرهای اراک و اصفهان و شیراز

قنسول های روس و انگلیس و روسای بانک شاهی را دستگیر نموده خود

زمام امور را به دست گرفتند. شیبانی در مقابل پیشرفت قوای روس به

عملیات تأخیری مبادرت ورزید و به عقب نشینی مهاجرین کمک کرد.

حکومت مهاجرین در کرمانشاه مستقر بود و با پیشروی قوای روس و

تصرف این شهر به خاک عثمانی عقب نشینی کرد و اعضای آن در

اسلامبول و برلن به سایر ملیون پیوستند. سلطان شیبانی که در عقب

نشینی بدون تلفات نقش مهمی داشت از طرف ژنرال اصلاح پاشا فرمانده

قوای عثمانی و تصویب حکومت مهاجر به درجه یاوری رسید. شیبانی

یک افسر آلمانی تحت فرماندهی خود را به علت قصور در انجام وظیفه در

دادگاه صحرانی محکمه و به تنزل درجه محکوم ساخت که سرفرماندهی

ارتش آلمان که اسلحه و مهمات و اعتبارات دولت مهاجر را تأمین می

کرد، او لیمیاتومی برای اخراج شیبانی از قشون ایران داد که مورد قبول

دولت موقت قرار گرفت. ولی اصلاح پاشا شیبانی را در ستاد فرماندهی

عملیات عثمانی به کار دعوت کرد که پس از جنگ شیبانی به ایران

بازگشت و در امنیه به کار مشغول شد.

دکتر عاقلی می نویسد:

وقتی نظام السلطنه دولت مهاجرت را در کرمانشاه تشکیل داد هیئت وزیران در تهران تشکیل جلسه داده نظام السلطنه را از حکومت بروجرد و خوزستان منفصل و کلیه نشان هایش را مسترد و اموالش مصادره گردید. اقبال الدوله حاکم کرمانشاه از شهر خارج شده و در دوفرسنگ استقرار یافت.

نظام السلطنه به اتفاق دکترواسل ناینده دولت امپراطوری آلمان از صحنه وارد کرمانشاه گردید و ساختمان دارالحکومه را مرکز فرمانفرماei خود قرارداد.

عاصم بیک سفیر عثمانی و کلنل هلر اتابه نظامی اتریش و یک نفر آلمانی و دکتر اشمیت دندانساز دریار در (ورداورد) ده فرمانفرما زندانی شدند. ضمنا سفیر عثمانی در ایران که توسط روس ها بازداشت شده بود از مرز انزلی از ایران اخراج گردید. پس از چندی اطلاع حاصل شد که به علت نزدیکی قوای روس به کرمانشاه نظام السلطنه و مهاجرین کرمانشاه را تخلیه کرده و به سمت کرند و قصر شیرین حرکت گردند. بلا فاصله نیز قشون روس کرمانشاه را تصرف نمود که به همین علت فرمانفرما استعفای خود را به احمدشاه تقدیم و سپهسالار تنکابنی رئیس وزراء شد.

مهدی بامداد می نویسد: رضاقلی خان مافی (نظام السلطنه) برادر زاده حسینقلی خان نظام مافی بود که همواره در کنار عمومی خود به کار اشتغال داشت. مدتها تصدی امور گمرکات جنوب را بر عهده داشت و به (مجیر السلطنه) ملقب گردید. مدتها تصدی قشون آذربایجان را بر عهده گرفت و به (سالار معظم) ملقب شد. مدتها حاکم فارس و بنادر بود و در سفر لرد کرزن نایب السلطنه هندوستان به خلیج فارس از او

خیلی پذیرانی کرد. در مدتی که حاکم لرستان و خوزستان بود ملقب به (سردارمکرم) شد. وقتی حسینقلی نظام مافی عمویش فوت کرد لقب او را به برادرزاده اش دادند که در حقیقت (نظام‌السلطنه ثانی) نام گرفت. مدتی حاکم کرمانشاهان و چندی حاکم فارس شد.

درباره دسته بندهای دراستان فارس چنین می‌نویسد: (نظام‌السلطنه با صولات الدوله بر سر مخالفین ریخته نصرالدوله کشته شد و قوام‌الملک فرار کرد و خودرا به کنسولگری انگلیس رسانید. در نتیجه در فارس آشوب بپیا و نظام‌السلطنه برکنارشد.)

درجنگ بین الملل با آتشه میلیتر سفارت آلمان قراردادهای گذارده و قشون تهیه کرد و در کرمانشاه شروع به جنگ با قشون روس غود و هیئت دولت در مهاجرت را تشکیل داد. عده‌ای از آزادیخواهان از تهران به نظام‌السلطنه پیوستند و ریاست دولت او را قبول کردند و از طرف حکومت‌های آلمان و عثمانی ریاست قوای ملی او را تصدیق کردند. وقتی قشون روس به کرمانشاه حمله کرد به طرف کرکوک و موصل آمد و سپس به اسلامبول رفت و آنجامقیم گردید. پس از شکست آلمان و مصالحه متفقین با آنها دولت مهاجر و همچنین نظام‌السلطنه به ایران بازگشتند و دیگر کاری به نظام‌السلطنه ارجاع نشد. در سال ۱۳۰۳ شمسی در تهران درگذشت.

سعید نفیسی درباره کابینه مهاجرت چنین می‌نویسد: پسرو دوم فرمانفرما (عباس‌میرزا سالارلشکر) داماد نظام‌السلطنه در زمانی که پدرزنش حکمران بروجرد و لرستان بود و او هم در آنجا ریاست قشون را داشت و با او راه افتاد به همدان و کرمانشاه رفت. چون فرمانفرما نخست وزیر شد، نظام‌السلطنه در صدد برآمد که او را مرعوب کند تلگرافی به فرمانفرما کرد که پسرت نزد من «گرو» خواهد بود. وقتی تلگراف به فرمانفرما رسید اعتمانی نکرد و نزد رئیس دفتر نخست وزیر فرستاد و چون دستوری نداده بود رئیس دفتر کسب تکلیف کرد که جواب

تلگراف را چه بدهم؟ فرمانفرما گفت (یک شیشکی)... رئیس دفتر متحیر شد که چه کند؟ فرمانفرما گفت نمی دانی شیشکی را چطور من نویسنده قلمی را از روی میز برداشت و با دولب خود یک (شیشکی) بست و خطی روی تلگراف کشید و آن را به دست رئیس دفتر کابینه داد.

این هم یکی از تلگرافات فرمانفرما صدراعظم وقت به یکی از رهبران واقعه مهاجرت:
نمی دانم چرا خودتان ملتافت نمی شوید و این مسائل را بقدرتی که ممکن است به بعضی از عقلایی مملکت حتی حاج آقا نورالله این مطالب را توضیح نمی دهید.

به شما می گوییم حضرات و ایشان را مستحضر بدارید والله بالله تالله از هیاهوی یک عده که هیچ وسیله ندارند درد مملکت درمان و جلوی قشون اجنبی گرفته نمی شود. سی هزار قشون روس تا امروز وارد شده و تا کنگاور را اشغال کرده و خیال حرکت به طرف کرمانشاه را دارند. بعد از رسیدن تلگراف شما و حاج آقا نورالله به هزار زحمت و اسباب چینی با جاهای لازمه حضرات را علی الحساب از صرافت آمدن به اصفهان انداخته ام و عده داده ام که آنجا بادست خود خوانین، کارقشون و غیره را اصلاح کنم. ناچار این تفصیل را خواستم تا وسیله مطمئنی به شما حالی کنم. حاج آقا نورالله، مدرس و چندنفر عقلا را حاضر کنید. این تلگراف مرا بدھید بخوانند، بگوئید با فحش دادن فلان دموکرات به بنده صورت اصلاح پیدا نمی کند. استقلال ایران از این حرکات بقاپیدا نمی کند.

این دفعه سوم است که این آقایان مملکت بدیخت را به این صورت انداخته اند. آن قضیه توب بستان محمدعلیشاه، بعد قضیه اولتیماتوم، حالا بی سبب مملکت و مجلس را از اکثریت انداخته برای لیره های معین،

قسمتی از ملت را با روس و انگلیس طرف کرده اند در صورتی که هیچ منافعی برای این مملکت و ملت حاصل نبوده و نیست جز برای همان لیره خورها که سی هزار قشون روس را به مملکت به قوه اجبار آورده اند والله بالله تالله تمام عقلای مملکت می دانند که در این موقع روس و انگلیس نخواستند پا ایرانی طرف بشوند و قشون جدیدی به ایران سوق بدهند و حاضر به همه قسم تعهدات و یا ضامن و غیره برای دوستی با ایران بودند. استقلال ایران را تأمین کردند. همه را حضرات خراب می کردند فقط برای منافع و هوش های خصوصی... و تمام این واقعات امروز را برای ایران بربرا کردند که می بینید و می شنوید. هیچ معلوم نیست در کنگاور و صحنه جز آنکه یک عدد جوانان ایرانی کشته شوند چه نتیجه می خواهند بگیرند؟ فقط برای اینکه مواجب خور خارجه شده اند و یک اشخاص آنها را تحریک می کنند.

استقلال ایران از این راه درست نمی شود. دشمنی علنی با روس و انگلیس، استقلال ایران را متزلزل می کند. این مسئله را اگر هم پنج نفر آدم عاقل بدون ترس و از موسر (سرداریحیی) حرف بزنند درست ملتفت می شوند که تا اینجا آنچه کرده شده خبط صرف بوده است. بعد هم خبط خواهد بود و بیش از این نباید دنبال شود. باید کاری کرد که این همسایه قوی پنجه از حال تغییر و اضطراب و نگرانی های تولید شده به وسیله وجوهات خیالش آرام شود.

جز این به عقیده بنده و خیلی عقلا که از زور و ترور نمی ترسند.
چاره نداریم، نداریم، نداریم.

فرماننفرما (نقل از کتاب توفان در ایران تألیف احمد احرار)

روزشمار زندگی

فتح الله خان اکبر (سپهبدار رشتی)

- ۱- فتح الله خان اکبر در رشت متولد گردید و با همسر عمومی خود ازدواج کرد. هم صاحب ثروت فراوان شد و هم شغل مهم گمرکات شمال را بر عهده گرفت که از کارهای پولساز بود.
- ۲- مدتها نماینده مجلس، وزیر دادگستری، وزیر کشور و حتی وزیر جنگ شد تا سرانجام به نخست وزیری رسید.
- ۳- در دو میان بار که کابینه خود را تشکیل داد فقط چند روز به حکومت ادامه داد که سردار سپه با کودتا دولت او را ساقط کرد و خود قدرت را به دست گرفت و سید خوبی نخست وزیر شد.
- ۴- در جریان کودتا به سفارت انگلیس پناهنده گردید و با وساطت مقامات انگلیس به اروپا رفت و با ثروت فراوانی که داشت زندگی خوبی را در اروپا گذرانید.
- ۵- انسانی شریف و دست و دل باز بود که بذل و بخشش می کرد و هیچ لکه بدنامی نداشت. به ساده لوحی معروف بود که داستانهای از او نقل می گردد.
- ۶- در اروپا با آقاخان محلاتی طرح دوستی ریخت و در ۹ سالگی در تهران درگذشت.

هیئت دولت سپهبدار رشتی
وزیر جنگ: امیر نظام همدانی
وزیر عدله: سلیمان خان - سalar لشکر
وزیر مالیه: امین الملک - میرزا عیسی خان (کفیل)
وزیر معارف: وحیدالملک - امین الملک
وزیر فوائد عامه: سalar لشکر - نصرالملک هدایت
وزیر پست و تلگراف: سردار معتمد
وزیر خارجه: فهیم الدوّله - مصطفی قلی هدایت (کفیل) -
معاون نخست وزیر: محشم السلطنه - ادیب السلطنه سمیعی.



دولت سپهبدار رشتی با کودتای سوم اسفند رضاخان سردار سپه سقوط کرد.

سپهدار رشتی (نخست وزیر زمان کودتا)

فتح الله خان اکبر (سپهدار رشتی) یا سپهدار اعظم مردی خوش شانس بود که در کوتاه مدت به وزارت رسید. دوبار نخست وزیر ایران شد که دومین بار فقط چند روز نخست وزیر بود که با کودتای سردار سپه دولتش سقوط کرد و به سفارت انگلیس پناهنده گردید و با تضمین سفارت به خارج از کشور رفت و با ثروت سرشاری که به دست آورده بود زندگی مرفه‌ی در اروپا داشت.

مجله آینده سند شماره ۳۲۸۶ - ۲۵۸۳۷ - وزارت امور خارجه انگلستان را دریاره او چنین منتشر ساخته است:

فتح الله اکبر در رشت متولد شد. زندگی نخستین او تحت شرایط محقرانه ای بود ولی عمومی او پست مهم بیگلریسیگی گیلان را عهده دار و گمرکات شمال در اجره او بود و مال و منال بسیار داشت. فتح الله اکبر با بیوه عمومی خود ازدواج کرد واز هرجهت جانشین عمومی در گیلان شد. گمرک انزلی را که در دست بلژیکی ها بود در اختیار گرفت و در آن دک مدتی صاحب ثروت و نفوذ فوق العاده ای شد. در سال ۱۹۰۳ نشان C.M.G. K. به جهت پذیرائی از هیئت (دونس کارتر) در دوران مأموریت نایل آمد و در مقاطع گوناگون پیش از جنگ جهانی اول، سفارت پادشاهی از راه های مختلف به او کمک کرد و در سال ۱۹۰۹

شش ماه به سفارت روسیه پناهنده شد.

اکبر در کابینه های مختلف وزیر دادگستری، وزیر پست و تلگراف، وزیر کشور، وزیر جنگ و در نوامبر ۱۹۲۰ برای دومین بار نخست وزیر شد. در کودتای ۱۲۹۹ به اجبار پست صدارت را ترک کرد.

اکبر با ثروت هنگفتی که داشت بعد از کودتا به زندگی شخصی پرداخت، دوبار به اروپا سفر کرد و مورد احترام آفاخان (رهبر اسلاماعیلیه) بود.

اکبر به هیچ زیان خارجی آشنا نیست فقط چند کلمه فرانسه بلد است.

مردی شریف و دلپذیر است، در گیلان از شهرت خوبی برخوردار بوده از لحاظ فردی مورد توجه مردم است.

علی شعبانی می نویسد: سپهدار رشتی سعی می کرد پای خود را جای پای مشیرالدوله و مستوفی المالک بگذارد ولی چون ناشیانه عمل می کرد موجب استهzaء می شد همانطوری که از (سناتور حسن اکبر) شوخی های زیادی به جای مانده است.

مدت نخست وزیری مجدد سپهدار رشتی خیلی کوتاه بود که رضاخان میرینج کودتا کرد و با روی کار آمدن او هزار فامیل بازی را باختند زیرا سردارسپه و سیدضیا، هیچ یک از هزار فامیل نبودند.

ملک الشعرا، بهار می نویسد:

روزی که سپهدار رشتی دولت را تشکیل داد من سید ضیا را ناراضی دیدم. می گفت هیچکدام از اینها چیزی نیستند ماباید خودمان کاری کنیم. من در صدد برآمدم بین دوستان خودم تیمورتاش و فیروز با سیدضیاء ارتباطی برقرار کنم.

در مورد تیمورتاش سهل بود ولی الفت بین فیروز و سید مشکل

بود. فیروز نمی خواست به شخصیت جوانی که خود را به پای کار رسانده اذعان کند. این یکی از بدترین صفات اعیان و اشراف است که گمان می کنند کسی که پدرش وزیر نبوده حق ندارد وزیر شود.

حاج میرزا یحیی دولت آبادی می نویسد:

انگلیسها بعداز برکناری وثوق الدوله درفکر کودتا بودند. کمیته آهن که توسط کلنل هیک انگلیس در اصفهان تشکیل شد مرکز آن در تهران به دست سیدضیاء و نصرت الدوله افتاد تا باپیرون کردن قزاقان روسی و دخالت دادن صاحبمنصبان انگلیسی وجمع آوری اردوی نظامی در قزوین و بالاخره در دست گرفتن زمام قدرت به کار مشغول شوند. کابینه سپهدار اعظم برای گذراندن وقت لازم مانند شخصی رنجوریا عصا سرکار مانده بود. از او بی تکلیف تر سلطان احمدشاه بود. بانک شاهی که سرچشمه پول بود بدون اجازه سفارت انگلیس وجهی پرداخت نمی کرد. چنانچه در آخرین شب زمامداری سپهدار نامه ای دوستانه به سیدضیاء می نویسد و از او می خواهد که به سفارت انگلیس رفته و اجازه بگیرد که به دولت پولی برای هزینه جاری داده شود. سفارت انگلیس هم اجازه می دهد پولی به قزاقخانه و دولت داده شود. سیدضیاء با این که دوست سپهدار اعظم بود خود را برای نخست وزیری آماده می کرد.

تلگراف وزیر مختار انگلیس در تهران به وزارت خارجه انگلیس در همان ایام چنین است:

تقریبا یک ماه است که ایران دولت ندارد. سپهدار نتوانسته دولتی تشکیل دهد که مورد قبول و تأیید شاه و دولت انگلستان باشد و تصور هم نمی رود که دولت دیگری تشکیل شود که بتواند قرارداد

۱۹۱۹ را از تصویب مجلس بگذراند. من شاه را تشویق کردم که یک دولت قوی روی کار بیاورد. شاه می گوید اگر نیروی نظامی انگلستان در ایران نماند و دولت انگلستان مثل سابق کمک مالی نکند نمی توان هیچ کس را برای قبول نخست وزیری آماده کرد. سید ضیاء الدین هم هنگام مخالفت دکتر مصدق با اعتبارنامه اش چنین گفت:

من رفتم پیش سپهبدار نخست وزیر و برای وضع کشور با او مذاکره کردم، گفت انگلیسها به من پول نمی دهند که مملکت را اداره کنم. چه باید کرد؟ گفتم می روم مذاکره می کنم بلکه به شما پول بدهند. رفتم پیش وزیر مختار انگلیس و خواهش کردم چون وضعیت خراب است مقداری پول به دولت بدھید. برای یکی دو ماہ ایشان هم موافقت کرد. همچنین قبول کرد که پنجاه هزار تومان به قزاقخانه بدهد.

با این طرز پولی در اختیار رضاخان فرمانده تیپ همدان قرار گرفت و توانست نیروهای خود را مجهز کرده و عازم تهران شود. وزیر مختار فرانسه هم می نویسد: من عصر روز دوم اسفند با سپهبدار رئیس وزراء ملاقات کردم، از حرکت قزاقهابه اومطالبی گفتم ولی هیچ اهمیتی نمی داد.

دکتریاقر عاقلی می نویسد:

چون مشیرالدوله در مقابل مشکلات تاب مقاومت نیاورد و در آبان ماه ۱۲۹۹ از نخست وزیری استعفا کرد از طرف سلطان احمدشاه فرمان ریاست وزرائی سپهبدار رشتی صادر گردید. بلافاصله پس از شروع کار دستور عزل استارولسکی فرمانده قزاقخانه و افسران روسی را داد. انگلیسها قبل از مشیرالدوله چنین در خواستی را داشتند ولی او نپذیرفته بود ولی سپهبدار این خواسته انگلیسها را جامه عمل پوشانید و سرلشگر قاسم والی (سردار همایون) از افسران تحصیل کرده که دانشکده نظامی سن سیر فرانسه را تمام کرده بود به جای او منصب نمود. با اینکه

چندی ریاست نظمه و کفالت وزارت جنگ را عهده دار بود این انتصاب با حسن قبول تلقی نشد. دولت انگلیس هم یادداشت شدیدالحنی به دولت ایران داد که باید قزاقخانه تحت فرماندهی و نظارت مأمورین انگلیسی باشد. سلطان احمدشاه نیز جلسه مشاوره ای از رجال و اعیان تشکیل داد تاضمن حل مشکلات مملکت پاسخ یادداشت دولت انگلیس داده شود. مشکلات مملکت به صورتی بود که سپهدار رشتی تاب مقاومت نیاورد و از نخست وزیری استعفا نمود و احمدشاه به معاونین وزارتخانه ها تلگراف کرد تا تعیین نخست وزیر جدید کارها را اداره کرده گزارش کار را به شاه بدنه. ضمناً احمدشاه از مستوفی المالک و مشیرالدوله و عین الدوله خواست که پست نخست وزیری را بپذیرند ولی هریک به دلائلی قبول نکردند. سرانجام احمدشاه از غایندگان انتخاب شده که ۶۷ نفر بودند دعوت کرد تا درباره رئیس وزرای آینده به گفتگو بنشینند که قرار شد فرمان نخست وزیری سپهدار رشتی صادر گردد. مدت ۲۶ روز طول کشید تا وزیران خودرا انتخاب کرد. همین جریانات موجب شد که قوای قزاق به فرماندهی سردار سپه از قزوین عازم تهران گردد. سردار همایون از فرماندهی دیویزیون قزاق استعفا کرد و با این طرز کودتای ۱۲۹۹ صورت گرفت و سید ضیاء الدین طباطبائی به نخست وزیری رسید.

مهدی بامداد می نویسد:

در سال ۱۲۹۹ که قرار بود کودتا شود سپهدار اعظم را به دستیاری میرزاکریم خان رشتی پسر عموش که با جاهائی ارتباط داشت روی کار آوردن و پس از کودتا به سفارت انگلیس رفت و پناهنده شد. پس از تضمین کامل از سفارت خارج گردید و در ۹۰ سالگی درگذشت.

وضع خانوادگی سپهبدار رشتی

با وصلت بین خانواده های اکبر و خلعت بری و صارم الدوله مسعود نقش این خانواده ها در تاریخ معاصر ایران خیلی افزایش یافت و همواره تعدادی از افراد این خانواده ها در دولت و مجلسین شرکت داشته اند. سپهبدار رشتی سه پسر داشت که از جمله محسن اکبر می باشد که سالها در اروپا درس خوانده و در دوره های ۱۸ و ۱۹ از شهر رشت به نایندگی مجلس انتخاب گردید و تا قبل از انقلاب هم در دفتر اوپک در وین سمتی داشت و اکنون در آمریکا زندگی می کند.



با کودتای ۱۲۹۹ کابینه سپهبدار رشتی ساقط و احمد شاه نگران شد قصد داشت از تهران خارج شود.

روزشمار زندگی

سیدضیا‌الدین طباطبائی

- ۱- سیدضیا‌الدین طباطبائی در سال ۱۲۶۷ شمسی در شیراز متولد شد. پدرش سیدعلی اقا یزدی بود.
- ۲- در جوانی شروع به انتشار روزنامه (ندای اسلام) در شیراز و روزنامه (رعد) و (برق) در تهران کرد و با نوشتن مطالب تندی کارش به محکمه و تعطیل روزنامه کشید.
- ۳- هنگام نخست وزیری و ثوق‌الدوله با او نزدیک شد و از قرارداد ۱۹۱۹ دفاع کرد و مورد توجه انگلیسها قرار گرفت. و ثوق‌الدوله او را در رأس هیئتی به فرقاًز فرستاد و از طرف دولت ایران قراردادهای امضا نمود.
- ۴- در کودتای ۱۲۹۹ که توسط رضاخان میرپنج صورت گرفت نقش فعالی داشت و در سن ۳۲ سالگی با حمایت مقامات انگلیسی به نخست وزیری رسید و احمدشاه فرمان صدارت او را با اکراه امضا کرد.
- ۵- بعداز ۹۳ روز نخست وزیری به علت نزدیکی رضاخان به احمد شاه که لقب (سردار سپه) را به او داده بود و مخالفت با سیدضیاء به ناچار از نخست وزیری استعفا کرد و چون تندریویهایی کرده و مخالفین قصد تعقیب او را داشتند با سرعت از کشور خارج شد.

- ۶- مدت ۲۲ سال در اروپا و فلسطین به تجارت و امور کشاورزی اشتغال داشت و ثروتی فراهم ساخت و در سال ۱۳۲۲ با تشویق گروهی از مخالفین سلطنت پهلوی از جمله مظفر فیروز به ایران آمد.
- ۷- در دوره چهاردهم از طرف اهالی یزد به نایندگی مجلس شورای ملی انتخاب شد واعضای فراکسیون حزب توده و دکتر مصدق با اعتبارنامه اش مخالفت کردند که بین او و دکتر مصدق مطالبی رد و بدل گردید که پرده از روی اسرار سیاسی مهمی برداشته شد.
- ۸- سید ضیاء حزب (اراده ملی) را تشکیل داد که با حزب توده مبارزه می کرد و چون کلاه پوستی بر سر گذاشت و از کلمات (عنعتات) و لغات قدیمی استفاده می کرد او و خویش را حزبی ارتجاعی شناختند که خود به خود در کوتاه مدت منحل شد.
- ۹- چندبار قرار بود سید ضیاء نخست وزیر شود که هر بار به صورتی بهم خورد. در جریان رأی تمایل به نخست وزیری بین او و دکتر مصدق کاریه جائی رسید که به پیشنهاد جمال امامی، دکتر مصدق نخست وزیری را پذیرفت تا سید ضیاء نتواند به نخست وزیریرسد.
- ۱۰- در سالهای آخر عمر از مشاورین نزدیک محمد رضا شاه بود. هفته ای یک روز با شاه ناهار صرف می کرد و خیلی از مسائل مملکتی را مورد مذاکره قرار می داد.
- ۱۱- در مراجعت به ایران سید ضیاء به عمران آبادی دهی در قزوین به نام (الله آباد) پرداخت.
- در سعادت آباد شمیران باغ بزرگی دایر کرد و از مدعونین با (یونجه پلو) و (چای نعنا) پذیرانی می کرد.
- ۱۲- در سالهای آخر عمر ازدواج مجددی کرد و صاحب فرزندانی شد و در سن ۸۱ سالگی در سال ۱۳۴۸ با سکته قلبی در تهران درگذشت و در حرم حضرت عبدالعظیم در مقبره ناصرالدین شاه به خاک سپرده شد.

هیئت دولت کودتای ۱۲۹۹

سید ضیا الدین طباطبائی : نخست وزیر و وزیر داخله
وزیر عدالیه: مصطفی عدل (منصور السلطنه)
وزیر خارجه: محمود جم (مدیرالملک) معزز الدله: کفیل
وزیر چنگ: مسعود خان کیهان - رضا خان سردار سپه
وزیر مالیه: عیسی فیض - مدیرالملک
وزیر پست و تلگراف: مشیر معظم (تقى خواجهی)
وزیر تجارت و فوائد عامه: محمود موقر الدله
وزیر معارف: رضا قلی هدایت (نیرالملک)
وزیر صحیه و امور خیریه: دکتر مژدب نفیسی
معاونین نخست وزیر: عدل الملک دادگر - احمد عامری



تنها نخست وزیری که با کودتای سردارسپه فرمان صدارت گرفت

کابینه (سیاه) و حکومت ۹۳ روزه سیدضیاء

وقوع کودتای ۱۲۹۹ اوضاع ایران را به کلی دگرگون ساخت. مهمتر از کودتای نظامی رسیدن یک جوان ۳۲ ساله به نام (سیدضیاء الدین طباطبائی) مدیر روزنامه رعد به مقام نخست وزیری بود که در آن ایام در ایران سابقه نداشت. نه آن وقت و نه بعد از آن هیچکس به این سن و سال نتوانست خلعت نخست وزیری را بپوشد.

سیدضیاء هم پس از دریافت فرمان نخست وزیری از احمدشاه تعداد زیادی از اشراف و مقامات سابق و روزنامه نگاران را بازداشت کرد و وحشت و هراسی در سراسر کشور به وجود آورد.

مهدی نیا می نویسد: پدر سیدضیاء از روحانیون دوره قاجار بود با نام سیدعلی یزدی که چند همسر عقدی وصیغه و تعدادی فرزند داشت که بزرگترین آنها سیدضیاء الدین بود. این روحانی آن قدر مورد علاقه مظفرالدین شاه قرارداشت که برایش خانه خرید و درشکه باعلامت تاج به او بخشید. طبق وصیت مظفرالدین شاه قرار شد او بر جنازه اش نماز بگذارد. آسیدعلی آقا از نزدیکان شیخ فضل الله نوری بود که در دوره دوم هم از یزد به نایندگی مجلس انتخاب شد.

سیدضیاء در شیراز متولد شد. همراه پدرش به تبریز رفت و تا ۱۵ سالگی در آنجا تحصیل می کرد. بعد به تهران آمد و به مدرسه آلیانس

رفت. چون به علت مقالاتش در روزنامه (شرق) و (رعد) مورد تعقیب قرار گرفت چندبار در سفارتخانه های عثمانی و انگلیس و اتریش پناهنه شد که تحصن در سفارت بلژیک شش ماه به طول آنجامید. بعداز عزل محمدعلیشاه از تحصن خارج گردید و روزنامه (شرق) را منتشر ساخت که داور هم در آن مقاله می نوشت. مدتی هم روزنامه (برق) را انتشار داد. سایر همکارانش عبارت بودند از: احتشام همایون (از اعضای وزارت خارجه که انگلیسی و فرانسه را خوب می دانست). - زرین کفش - شیخ موسی نجم آبادی - دکتر حسین خان کحال.

چندی در فرانسه و انگلستان به سر برد و زیان های فرانسه و انگلیسی را تاحدی فرا گرفت که می توانست احتیاجات خود را رفع کند.

مورخین درباره سید ضیاء می نویسند:

وقتی محمدعلیشاه مجلس را به توب بست سید ضیاء که دارای قریحه سیاسی و فکر آزاد بود برای این که پدرش سیدعلی آقا را که هوادار محمدعلیشاه بود وادر کند با آزادیخواهان همراه باشد او را به شدت در فشار گذاشت تا سرانجام بالای منبر برضد مستبدین به صحبت پرداخت. وقتی مجاهدین تهران را فتح کردند سید ضیاء روزنامه شرق را منتشر ساخت. قبل از آن هم روزنامه هفتگی کوچکی را در شیراز اداره می کرد. سید ضیاء به شدت به دولت و وکلای مجلس حمله می کرد و صریحاً می نوشت که:

«روح ملت از این وکلا بی خبر است».

سرانجام وکلا از سید ضیاء به دادگستری شکایت کردند و کار به محکمه کشید ولی به جائی نرسید و سید برای مدتی به پاریس رفت و روزنامه شرق هم تعطیل گردید. او قصد تحصیل در اروپا را داشت ولی پس از یک سال با اندک مطالعاتی به تهران بازگشت و بار دیگر به

انتشار روزنامه شرق پرداخت ولی چون آن روزنامه توقيف شد انتشار روزنامه (رعد) را شروع کرد. به تدریج مطبعه ای به نام (روشنانی) تأسیس نمود. چون با نیش قلم خود خیلی هارا آزار می داد و دشمنانی یافته بود همواره چند مردمسلح همراه داشت. وقتی وثوق الدوله قرارداد ۱۹۱۹ را امضا کرد سید به طرفداری از قرارداد وثوق الدوله پرداخت، وثوق الدوله هم به عنوان پاداش به او مأموریت داد که برای عقد قرارداد به قفقاز برود. درآنجا قراردادی امضا کرد و ضمناً با بعضی از مقامات دولتی شوروی نیز به بند ویست سیاسی پرداخت. پس از مراجعت به تهران انتظار داشت که به عنوان وزیر وارد کابینه شود ولی با سقوط دولت وثوق الدوله نقشه های او بهم خورد و دولت های بعدی هم هیچگونه اعتمادی به او نشان ندادند.

هیئتی که به ریاست سید ضیاء الدین طباطبائی برای مذاکره و عقد قرارداد با دولت روسیه عازم آن کشور شدند عبارت بودند از:

شاهزاده محمد جعفر میرزا ناینده وزارت فوائد عامه

جمال‌الملک ناینده گمرک و مالیه

میرزا رحیم خان ارجمند ناینده پست و تلگراف

کلنل کاظم خان ناینده وزارت جنگ

میرزا یوسف خان مشاراعظم ناینده وزارت داخله

میرزا سید باقرخان کاظمی (مهذب الدوله) ناینده وزارت خارجه -

فهیمی ناینده وزارت معارف.

مسافرت سید ضیاء به شوروی با تأسیس دولت جدید تأسیس آن کشور اهمیت خاصی داشت. در مراجعت سید ضیاء به دولت هشدار داد که هرچه زودتر در برقراری روابط سیاسی با شوروی و شناسانی دولت جدید اقدام کند که این امر تأثیر مهمی در حسن مناسبات دو کشور داشت.

ملک الشعرا، بهار می نویسد: به عکس کابینه مشیرالدوله که سیدضیاء را راه نمی داد در کابینه سپهبدار سیدمشیر و مشارشد. و حیدالملک وزیر کابینه می گفت در حالی که رئیس وزراء باید با ما مشورت کند شب ها به تنهائی و مخفیانه با سیدضیاء و سید محمد صادق طباطبائی و امین الملک مشاوره می کرد. مقاومت سپهبدار در بعضی کارها موجب تحریر ما می شد تا بعد ها بر ما موضوع کشف گردید لیکن اجتماع آنها خیلی طول نکشید. سید به علت اختلاف نظر، خود را کنار کشید و خود به فکر رئیس وزرائی افتاد و مناسبات او هم با انگلیس ها در کمال استحکام بود. وقتی انگلیس ها متوجه بی تصمیمی سپهبدار شدند به فکر افتادند که یک فرد متهرور و بی باک را وارد میدان کنند و آن هم کسی جز سیدضیاء نبود. به همین جهت به طور محترمانه با او وارد مذاکره شدند. وقتی به موافقت کامل رسیدند آن وقت نقشه کودتای ۱۲۹۹ کشیده شد.

نورمن وزیر مختار انگلیس به لندن چنین می نویسد:
سیدضیاء الدین به من گفت اگر بریتانیا بخواهد نفوذ و قدرت سابق خودرا کماکان در ایران داشته باشد باید ظاهر را رها کرده و باطن را بچسبد. انگلستان در آینده باید نفوذ خودرا در پشت پرده اعمال کند به طوری که سیمای بریتانیا به هیچ وجه به چشم نخورد. سیدضیاء مطمئن بود که اگر نظارورا رعایت کنیم چنین سیاستی مألاً به نفع بریتانیا تمام خواهد شد و اغلب مزایانی که تحت قرارداد به دست آورده اند بعداز الغاء قرارداد در پشت پرده حفظ خواهد شد.

قبل از کودتا قرار بود سپهسالار تنکابنی رئیس وزراء شود. سیدضیاء که در حمایت از قرارداد ۱۹۱۹ طرف توجه انگلیس ها بود، واسطه سپهسالار و انگلیس ها شده بود. به مهذب الدوله رئیس دفتر

سپهسالار می گوید انگلیس ها به شرطی حاضرند با رئیس وزرائی سپهسالار موافقت کنند که من وزیر کشور باشم. او می گوید خیال نمی کنم سپهسالار به این کار رضایت بدهد، بهتر است خودتان با ایشان ملاقات کنید. سید ضیاء نزد سپهسالار رفته مطلب را می گوید. سپهسالار عصبانی شده می گوید: «تو... تو... هرگز. من از رئیس وزرائی که تو سید جیمبو وزیر داخله اش باشی عار دارم، پاشو برو پی کارت.»

عجب این است که چندروز بعد همین (سید جیمبو) به دنبال کودتا رئیس وزراء شد و عده کثیری از رجال مملکت و حتی سه نفر از رئیس وزراهای سابق از جمله همین سپهسالار را توقیف می کند. می گویند سید ضیاء از پاره ای مبلغی به عنوان (اعانه ملی) گرفت ولی همه آنها حبس را بر پرداخت پول ترجیح دادند فقط امیر نظام ۲۵ هزار توان امن داد و خلاص شد.

وقتی سید ضیاء از کار برکنار شد و زندانیان آزاد گردیدند همه آنها قصد محکمه و مجازات اوزرا داشتند و خیلی متأسف بودند که از ایران رفته است.

مستشار الدوله صادق می نویسد: از اوایل کابینه مستوفی المالک سید ضیاء الدین مدیر روزنامه رعد که از ارکان سفارت انگلیس بود و مطبعه و لوازم آن را سفارت تهیه کرده بود بنای حمله را به سه نفر از اعضای کابینه (محتشم السلطنه، حکیم الملک و بنده) گذاشته بود و با صراحة نوشت که این کابینه در حکم میخ دوشاخه است که به دیوار فرو نمی رود. لازم است یکی از این دوشاخه ازین برود و منظورش کنار رفتن ما بود.

با نهایت تعجب مشاهده می شد هر روز شکایات ما از تعرضات سید ضیاء الدین شدت می گرفت. آقای رئیس وزراء در اسکات ما می کوشید و دریاغ گلستان دیدم که آقای رئیس وزراء با سید ضیاء مشغول مذاکرات محترمانه است. من صحبتهای محترمانه را ناشی از مذاکرات با

سفیر انگلیس و ناینده او سیدضیاء می دانم.
اسنادسیاسی وزارت امورخارجه انگلیس حاکیست که روز سوم
اویت وزیر مختار انگلیس با احمدشاه ملاقات کرده و جریان را به لرد
کرزن وزیر خارجه انگلیس چنین تلگراف می کند:

«اعلیحضرت ازمن کسب تکلیف فرمودند که حالا چه باید بکنند؟
درجواب ملوکانه قبل فکر شاه را از مقاصد رهبران کودتا نسبت به
شخص اعلیحضرت راحت و سفارش کردم که فوراً با رهبران آنها تماس
بگیرند و هر تقاضائی که دارند بی چون و چرا و بی درنگ بپذیرند زیرا
در وضع کنونی که قزاقها تصمیم می گیرند وضع همین است و غیر.
اعلیحضرت موافقت فرمودند که توصیه ما را بپذیرند.»

کودتا کنندگان به احمدشاه پیغام دادند که فرمان نخست وزیری
سیدضیاء الدین طباطبائی را صادر کند. شاه هم بلاfacسله اورا خواست و
فرمان را نوشت ولی سید قبول نکرد و به خط خود مطالبی را نوشت که
شاه آن را امضاء و به سراسر کشور مخابره کرد.
دو دستخط احمدشاه چنین است:

«حکام ولایات - درنتیجه غفلت کاری و لاقیدی زمامداران دوره
های گذشته که بی تکلیفی عمومی و تزلزل امنیت و آسایش را در مملکت
فراهم نموده و ما تمام اهالی را از فقدان هیئت دولت ثابتی متأثر ساخته بود
تصمیم شدیم که با تعیین شخصی دقیق و خدمتگذاری که موجبات
سعادت مملکت را فراهم کند به بحران های متوالی خاتمه دهیم. بنا براین
به اقتضای استعداد و لیاقتی که در جناب میرزا سیدضیاء الدین سراغ
داشتمیم عموم خاطر خود را متوجه معزی الیه نموده ایشان را به مقام
ریاست وزرائی انتخاب و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت
ریاست وزرائی را به معزی الیه مرحمت فرمودیم.

شهر جمادی الآخر ۱۳۳۹ - شاه

مشیرالدوله گفته بود که احمدشاه چنین بیان داشت:
سیدضیاء آمد اینجا دستش را به کمر زد و با سماحت و تشریف
نظامی، دستخط رئیس وزرائی خود را گرفت و رفت.

«فرمان احمد شاه برای نخست وزیری سیدضیاء الدین:
نظر به اعتمادی که به حسن کفاایت و خدمتگذاری جناب میرزا
سیدضیاء الدین داریم معزی الیه را به مقام ریاست وزراء بقرار
و منصوب فرموده و اختیارات تامه برای انجام وظایف خدمت ریاست
وزرائی به معزی الیه مرحمت فرمودیم. جمادی الآخر ۱۳۳۹ - شاه»

سیدضیاء در روزهای اول نخست وزیری خود دستور بازداشت
حدود ۷۰ نفر را داد که شخصیت‌های زیر جزو توقيف شدگان بودند:
فرمانفرما، نصرت‌الدوله، عین‌الدوله، سهام‌الدوله، حشمت
الدوله، قوام‌الدوله، حاج‌مجد‌الدوله، ممتاز‌الدوله، حاج‌محتشم‌السلطنه،
حاج‌نصرالملک، مشار‌السلطنه، وثوق‌السلطنه، ممتاز‌الملک، لسان‌الملک،
بین‌الملک، سردار‌رشید، سردار‌معتضد، سرهنگ‌کیکو، امیر‌نظام
همدانی، کلهر، میرزا‌یانس وکیل‌ارامنه، اسعد، ریحان، سهراب‌زاده،
سید‌محمد‌اسلام‌بیلچی، محمدولی‌خان سپه‌سالار، سالار‌لشکر،
سید‌حسن‌مدرس، شیخ‌محمد‌یزدی، شیخ‌محمد‌حسین‌استرآبادی، آقا
ضیاء، سید‌محمد‌تدین.

به تدریج که دامنه مخالفت با کایینه سید‌ضیاء توسعه می‌یافتد
دستور بازداشت افراد دیگری هم داده شد که عبارتند از: فرخی‌مدیر
روزنامه طوفان، علی‌دشتی مدیر شفق سرخ، لسان‌السلطنه، مؤدب
همایون، میرزا‌قوام وکیل‌علیله، میرزا‌هاشم آشتیانی، زین‌العابدین
رهنما مدیر ایران، فدائی، عباس‌خان رافت، یاور اکبرخان میرزا‌باشی.
همچنین ملک‌الشعراء بهار به دزاشیب و تیمورتاش به کاشان، مدرس و
شیخ‌حسین‌یزدی به قزوین تبعید گردیدند.

مدیر روزنامه نوروزقزوین هم بازداشت شد. ریحان مدیر روزنامه گل زرد را به دارالمجانین فرستاد.

سیدضیاء همچنین دستور دستگیری قوام السلطنه والی خراسان و صارم الدوله والی غرب را داده بود ولی دکتر مصدق والی فارس از خدمت استعفا کرد و به منطقه بختیاری رفت و دستور بازداشت او هم داده شده بود.

فرخ خراسانی شاعر چنین نقل کرده است: بعد از ده روز که از کودتا گذشته بود، سیدضیاء از قوام والی خراسان خواست که اعلامیه کودتا را منتشر کند ولی قوام السلطنه در جواب او چنین تلگراف کرده بود (جناب آقای سیدضیاء الدین مدیر جریده رعد... مadam که از طرف اعلیحضرت همایونی فرمانی صادر نشود نمی‌توانم در خراسان اعلامیه را منتشر کنم.) به همین جهت دستور بازداشت او داده شد.

سیدضیاء می‌گفت هریک از محبوسین باید مبلغی بدهند تا خلاص شوند. از فرمانفرما ۸۰۰ هزار تومان مطالبه شد که گفت فعلاً این مبلغ در خزانه دولت هم وجود ندارد تا چه رسد به من.

دولت تصمیم داشت که برای ترسانیدن محبوسین در حدود ۱۷ یا ۱۸ نفر از آنها را اعدام کند که می‌گفتند سپهسالار و فرمانفرما و نصرت الدوله جزو آنان بودند، به اداره ژاندارمری هم اطلاع داده شده بود و می‌خواستند بدون محاکمه این کار را بکنند. وقتی احمدشاه مطلع شد به سردار سپه دستور می‌دهد که جلوی این کار را بگیرد.

چندتن از رجال سرشناس از قبیل مستوفی المالک، صمصام السلطنه بختیاری، مشیرالدوله پیرنیا، مؤمن الملک از توقيف و تعرض مصون ماندند. درهای تمام ادارات دولتی بسته شد. سیم های تلفن شهری و سیم هایی که مرکز را به شهرستانها وصل می‌کرد همه قطع شده بود. (نورمن) ناینده سفارت انگلیس به (لدکرزن) می‌نویسد: وقتی کودتای سوم اسفند ۱۲۹۹ به وقوع پیوست سپهبدار اکبر

نخست وزیر ایران بود که به طرز ماهرانه ای خود را به سفارت انگلیس در تهران رسانید و در آنجا متحصنه شد. پس از مذاکرات زیادی از طرف اعضای سفارت در حوالی ظهر ناچار شدند که او را به ترک سفارت وادر کنند. او هم به این شرط رضایت داد که برایش از کودتا چیان امان نامه ای گرفته شود. من رسمای تعهد سپرده که نگذارم آسیبی به وی برسد. به همین مضمون از سیدضیاء برایش امان نامه گرفتم.

بعد^۱ سیدضیاء در سویس گفته بود من خیال داشتم همه دستگیر شدگان را بکشم ولی سفارت انگلیس مانع شد که این عمل انجام گردد. مدرس هم که جزو دستگیرشدگان بود در زندان قزاقخانه به کریم آقا می گوید: از قول من به سیدضیاء الدین سلام برسان و بگو حق این بود که وقتی مارا گرفتی همه را به دار بزنی... حالا که این کار را نکردی دیگر هیچ کاری نمی توانی بکنی و خود را خسته می کنی. وقتی فرمانفرما و نصرت الدوله به مدرس می گویند این چه پیغامی است که می دهی، چرا سرود یادش می دهی؟ مدرس می گوید مطمئن باشید دیگر سیدضیاء نمی تواند هیچ کاری بکند خیالتان راحت باشد.

در کتاب «ایران درآتش» چنین خواندم:

وقتی سپهدار اکبر نخست وزیر بود و تایل خود را به همکاری با روسها نشان می داد، انگلیسها به فکر کودتا در ایران افتادند. دونفر موردنظر بودند یکی مدرس که مورد حمایت سرپرسی کاکس وزیر مختار فارسی زبان انگلیس در تهران بود و دیگری سیدضیاء الدین طباطبائی که مستر اسمارت کاردار سفارت پشتیبان او بود. در این جریان زور سرپرسی چربید و مقداری اسلحه در اختیار سالار ژنگ گذارد تا مدرس را به ملک خود در ورامین ببرد و مقدمات کار را فراهم سازد. مدرس در اصفهان نیز به ایادی خود پیغام داد که قوانی برای کمک به وی به

ورامین اعزام دارند ولی رضاخان از آقابابا حرکت کرد و نقشه آنها را برهم زد. با وقوع کودتا سیدضیاء نخست وزیر شد.
اسمارت درباره رضاخان نوشت: «مثل اینکه نادر دیگری در ایران در حال ظهور است».

پس از فتح تهران به دست رضاخان عده‌ای درسفارت انگلیس متحصن شدند. رضاخان به سفارت انگلیس پیغام داد که آنها را بیرون کنند. آنها را تهدید نمود.

سیدضیاء می‌نویسد:

رضاخان در صدد محاصره سفارت انگلیس برآمد، هرچه خواستم او را از خر شیطان پائین بیاورم موفق نشدم. محاصره سفارت انگلیس چند روز طول کشید. سرانجام مستر اسماارت به دفتر رضاخان رفت و رضاخان گفت باید بست نشینان را تحويل دهید. آنها چون دیدند در مقابل اراده رضاخان توانانی مقاومت ندارند آن کار را انجام دادند. غاینده انگلیس تلگرافی رضاخان را تهدید کرد ولی او تلگراف را در سبد انداخت و گفت من انگلیسی نمی‌دانم.

رضاخان پس از کودتا حاضر نشد در کابینه سیدضیاء سمتی را بپذیرد فقط فرماندهی قشون را داشت و مأمور مسعودخان کیهان وزیر جنگ شد. تا این که روز ۸ فروردین ۱۳۰۰ او استعفا کرد و رضاخان به حکم اجبار وزیر جنگ شد. گرچه به ظاهر سیدضیاء در آن مدت کوتاه نخست وزیر بود ولی اداره امور کشور با رضاخان بود و به هیچکس اجازه مداخله در امور کشور را نمی‌داد تا این که سیدضیاء روز چهارم خرداد ۱۳۰۰ استعفا کرد و قوام السلطنه نخست وزیر شد. به تدریج کابینه‌ها سقوط می‌کردند. قوام السلطنه و مشیرالدوله و مستوفی المالک نخست وزیر شدند تا سرانجام خود سردار سپه به مقام رئیس وزرائی رسید. در مورد عدم توجه سردار سپه به موازین قانون اساسی بین او و مجلس اختلاف در گرفت. مشیرالدوله که بی‌چون و چرا از

اقدامات سردار سپه حمایت می کرد این جمله معروف خودرا در مجلس گفت: «من قانون اساسی را برای کشور ایران می خواهم نه ایران را برای قانون اساسی و هرگاه پای مصلحت مملکت در میان باشد من قانون اساسی را زیر پا لگد می کنم.»

احمد توکلی سفیر سابق ایران در کتاب (مشروطه ای که نبود) درباره نقش سید ضیاء در کودتای ۱۲۹۹ چنین می نویسد:
یکی از نزدیکان سید ضیاء الدین طباطبائی که با او ارتباط زیادی داشت کلنل کاظم خان سیاح بود که موجب شد سید ضیاء در جریان کودتا نقش عده ای را عهده دار گردد.

سید ضیاء وقتی در مراجعت از سفر اروپا از راه استانبول به ایران می آمد با دکتر استوار آشنایی پیدا کرد که او دو برادر خود (علی و کاظم) را که در مدرسه نظام استانبول تحصیل می کردند به او سپرد تا از آنها سپرستی کند. بعدها سید ضیاء اطلاع حاصل کرد که علی برادر بزرگتر در جنگ کشته شده و برادر کوچکتر (کاظم) هم که جزو ارتض عثمانی بود به اسارت گرفته شده و او را به هندوستان برد. سید ضیاء از وثوق الدوله کمک خواست و او هم اقدام کرد تا از زندان در هند آزاد شد و به ایران آمد و در زاندارمری به کار مشغول گردید. هنگامی که وثوق الدوله برای عقد قراردادی سید ضیاء را به قفقاز فرستاد او هم کلنل کاظم خان سیاح را به عنوان وابسته نظامی همراه برد. آنها در پاکو با افسران انگلیسی که به عنوان مستشار نظامی برای سازمان دادن ارتض ایران مأمور گردند آشنا شدند. کلنل کاظم خان سرهنگ استوکس و اسمیت را شناخت. استوکس همان افسری است که او را در جنگ با عثمانیها دستگیر کرده بود و این مقدمه دوستی آنها شد. وقتی ژنرال آیرون ساید در ایران فعالیت داشت و به قزوین رفت و آمد می کرد کاظم خان یکی از

مترجمین و رابط ایرانیها و انگلیسها بود. او هرگونه تغییر و مذکره‌ای را به اطلاع سیدضیاء می‌رسانید. بنا براین سیدضیاء از آنچه بین انگلیسها و افسران مقیم قزوین می‌گذشت آگاه بود و جزئیات ارتباط رضاخان و پیشرفت اورا به اطلاع سیدضیاء می‌رسانید. سیدضیاء، هم از این اطلاعات استفاده کرده خود را به رضاخان نزدیک ساخت و فرمانده قوای قزاق را گول زد و حکم فرماندهی رضاخان را برای آتشیاد همدان صادر کرد و دستور حرکت به تهران را به او داد.

به هر حال با وقوع کودتای ۱۲۹۹ همه کاره مملکت سردارسپه بود.

گرچه سیدضیاء سمت رئیس وزارتی داشت و به علت جوانی و سیادت و افکار انقلابی دست به کارهای پرس و صدائی می‌زد ولی اینها همه به اصطلاح پوست خربوزه‌ای بود که زیر پای خود می‌گذاشت. چنانکه نتوانست بیش از ۹۳ روز در این مقام دوام یابد. احمدشاه هم از یکسو به فکر افزایش ثروت و از سوی دیگر به فکر کناره زیبای جنوب فرانسه بود. با پیدا شدن سردار سپه دیگر احمدشاه حتی جنبه تشریفاتی خود را هم از دست داده بود. ولی سردار سپه که می‌خواست حرفیان را یکی پس از دیگری از میدان بدرکند ظاهراً با احمدشاه روابط بسیار صمیمانه ای برقرار کرده و اوامر احمدشاه را می‌پذیرفت و سعی می‌کرد به مرحله اجرا برساند. عبدالله خان امیر طهماسبی گفته بود من که رئیس گارد احمد شاه بودم با اینکه شاه کم و بیش از جریان کودتا مطلع شده بود بعد از شنیدن خبر حرکت نظامی به سوی تهران شبانه می‌خواست از فرح آباد فرار کند که من مانع شدم.

نخستین هدف سردارسپه برکناری سیدضیاء بود. محمود جم به نویسنده گفت که از جلسات هیئت دولت که درکنار سردار سپه می‌نشستم شاهد بودم که وقتی سیدضیاء برای کارهای مملکت شعار می‌داد

و می گفت چنین و چنان خواهم کرد سردار سپه می گفت «این سید خیلی دور برداشته و واقعا خیال می کند رئیس وزراء است». از همانجا معلوم بود که به زودی سید ازکار برکنار می شود. به همین جهت دیده می شود که در کوتاه مدت سید ضیاء از کار برکنار و به سرعت از کشور خارج می گردد و قوام السلطنه در زندان فرمان رئیس وزرائی خود را گرفته و زندانیان آزاد گردیده خواستار محاکمه سید ضیاء شدند. می گفتند باید به حساب وجوهی که به حساب او به بانک شاهی ریخته شده رسیدگی شود. ولی احمدشاه بد آنها گفته بود بگذارید این سید برود تا همین حد هم راضی باشد که او برکنار شده و از کشور می رود.

سرانجام روز ۱۴ خرداد ۱۳۰۰ فرمان عزل سید ضیاء به این شرح از طرف احمدشاه صادر و به معاونین وزارت خانه ها ابلاغ می گردد: نظر به مصالح ملکتی میرزا سید ضیاء الدین را از ریاست وزراء منفصل فرمودیم و مشغول تشکیل هیئت وزرای جدید هستیم. باید کمال مراقبت را در حفظ انتظامات به عمل آورید و مطالب مهم را مستقیما به عرض برسانید. شاه

ملک الشعراي بهار درباره علت برکناري سيد ضياء الدين چنین مى نويسد: سيد ضياء از احمدشاه ناراضي بود و از نزديكى سردار سپه و احمدشاه نگران گرديد و در صدد برآمد که شاه را بردارد. در اين باب با محمدحسن ميرزاي وليعهد ملاقات مى کند و روابط اين دو به شدت گرم مى شود. شنيدم شاه به وليعهد تغيير کرده و حتى سيلی به او زده و او را از اين قبيل کارها منع کرده است. همان ايام شهرت يافت که مى خواهند وليعهد را به فرنگستان تبعيد کنند. شاه به سيد ضياء امر مى کند که استعفا بدهد ولی سيد از قبول استعفا سرياز زده تعارض مى کند. وزير مختار انگليس باشه ملاقات نموده مى گويد اگر سيد برود سلطنت دچار خطر خواهد شد ولی احمدشاه ايستادگی مى کند تا سيد برکنار مى گردد و وليعهد هم از راه خرمشهر و بصره به اروپا مى رود.

شاہزاده عین الدوّله که همراه ولیعهد بود چنین نقل می کند:

وقتی به قصر شیخ خزعل وارد شدم شیخ گفت چشم از سردار سپه آب نمی خورد، شاه کارخوبی نکرد که سیدضیاء را بیرون کرد اگر والاحضرت حاضر باشند من حاضرم از غرب و پشتکوه نیرو فراهم کرده و سیدضیاء هم در بصره است بفرستید بباید و با این قوا تهران را تصرف می کنیم. آن وقت اگر خواستید شاه را نگه دارید و اگر نخواستید خودتان شاه می شوید. مرا مأمور کردند که در بصره باسیدضیاء ملاقات می کنم. سید گفت: شیخ خزعل راست می گوید و می تواند کاری انجام دهد ولی من به ولیعهد اعتماد ندارم، او مرد کار نیست. از قضا شیخ خزعل هم از ولیعهد مأیوس شد.

حسین مکی می نویسد: سیدضیاء تصمیم داشت تدریجاً از قدرت سردار سپه پکاحد و اورا دستگیر و زندانی نماید. بهمین جهت بود که او را وزیرجنگ کرده تا پست ریاست دیویزیون قزاق را به یکی از دوستان خود واگذار کند ولی احمد شاه از اقدامات سید ضیاء ناراضی بود. بخصوص توجه خاص سید به ولیعهد موجب شد که شایع گردد سید می خواهد شاه را از سلطنت خلع و برادر شاه را به سلطنت برساند. به همین جهت شاه در صدد تحبیب سردار سپه برآمد و در مراسم سلام یک قبضه شمشیر مرصع به سردار سپه داد و گفت: «شما این نکته را ثابت کردید که ایرانی لیاقت اداره کردن قشون را دارد» دراین موقع وزیر جنگ استعفای و سردار سپه وزیرجنگ شد چون می خواست مأمور مسعودخان را دستگیر کند. با این طرز سردار سپه وزیر جنگ و فرماندهی دیویزیون قزاق شد.

آخرین ملاقات سیدضیاء و احمدشاه به صورتی بود که سید در حالیکه سیگار به لب داشت وارد اتاق شاه می شود و دوراتاق قدم می زند. شاه زنگ می زند و دونفر را صدا کرده و می گوید «این سیگار را از دهن سید بگیرید و بیاندازید دور». سپس می گوید تلفن کنید سردار

سپه بیاید، وقتی او می‌رسد شاه می‌گوید دیگر غنی شود با این سید کارکرد. سردار سپه می‌گوید ما تصور می‌کردیم که اقدامات او موافق میل شاه است، حال که نیست هر طور می‌فرمائید اطاعت می‌شود. من یک سرباز مطیعی هستم هر وقت امر کنند شمشیرم را تقدیم خواهم کرد. احمدشاه می‌گوید بروید وسایل حرکت سید ضیاء را فراهم کنید. به این ترتیب حکومت سید ضیاء ساقط شد و اقدامات سید برای ترور سردار سپه و برکناری احمدشاه خنثی می‌گردد. گزارش اقدامات سید مح�انه به اطلاع سردار سپه و شاه می‌رسید که سرانجام شاه مصمم به عزل سید و تبعید و لیعهد شد. سید از مقام رئیس وزرائی استعفا نکرد، او از وزیر مختار انگلیس کمک خواست که او هم با شاه مذاکره کرد ولی موثر واقع نشد و دستخط عزل او صادر گردید.

بالاخره پس از ۹۳ روز زمامداری سردارسپه به اتفاق دوست نفر از افسران ارشد قزاق به منزل سید ضياء رفته و او را به اتفاق اينچنان رئيس بلديه و از رفقای سيد ضياء به طرف قزوين حرکت مى دهنده. مى گويند بعد از حرکت سيد به طرف قزوين سردار سپه از رهانی او پشيمان شده خدايارخان را به طرف قزوين مى فرستد که او را توقيف كند ولی احمدشاه حاضر فني شود که مزاحم سيد بشوند. مى گويد بگذاري德 هرچه بوده از ايران خارج شود. عباس فرات درباره سيد ضياء چنین سرود:

سیدی شد برابر بخت سوار
واندراین عرصه چندروزی تاخت
چون سواری نکرده بود، او را
اسب در حین تاختن، انداخت
خانه ها را خراب و ویران کرد
گفت باید عمارتی نو ساخت
دید از نهاده بر نمی آید
رفت و منزل پدیگیری پرداخت

دکتر شیخ الاسلامی می نویسد: در اسناد سیاسی بریتانیا یکی از گزارشات مهم سپرسی کاکس وزیر مختار انگلیس در ایران به لرد کرزن وزیر خارجه چنین آمده است: سید ضیاء الدین طباطبائی از دوستان نزدیک و ثوق الدوله و از حامیان رشید قرارداد است. او ۱۴ فقره سوال پیش من فرستاده که آنها را بینم و اگر صلاح دانستم به نام مصالح مشترک ایران و انگلیس تا جائی که مقدور باشد بدhem تا به اسم خود در روزنامه چاپ کند. جواب ها را داده ام و به اطلاعاتان می رسانم.

دوران نخست وزیری سید فقط سه ماه طول کشید و مدت‌ها بعد خودش در سویس برای جمال زاده چنین نقل کرد: «وقتی قرار شد از ایران بروم اسماارت دبیر سفارت انگلیس نزد احمدشاه رفت و گفت پدر شما وقتی مجلس را به توب پست ما وساطت کرده و مشروطه خواهان را نجات دادیم حالا هم وساطت می کنیم که سید ضیاء به سلامت از ایران خارج گردد. شاه قبول کرد و من از سردار سپه وزیر جنگ ۸ نفر قزاق خواستم که با عنوان گارد محافظت مرا تا خانقین برسانند. قبل از این که اسماارت حضور شاه برود ظاهرا میان شاه و سردار سپه تبانی شده بود که کار مرا در قزوین بسازند ولی دخالت اسماارت موجب شد که جانم نجات یافت»

شمس ملک آراء می نویسد: مسترنورمان نماینده انگلستان به من گفت: جای افسوس است که شاه برای برکناری سید ضیاء الدین که مورد اعتماد ما می باشد قدری پافشاری دارد.

* * *

بازگشت سید ضیاء از تبعید
سید ضیاء وقتی از تهران رفت مدته در سویس بود که وضع مالی

خوبی نداشت. با این که سردار سپه به او کمک می کرد و مقداری هم پول برایش فرستاد ولی کافی نبود و کسانی که سید رادر آنها دیده بودند می گفتند معاش او لنگ گردید که شروع به فروش قالی و اثاثیه منزل کرده بود. مفتی فلسطین هم او را برای شرکت در کنگره اسلامی دعوت کرد. سید در فلسطین مزرعه ای تهیه نمود و به زراعت پرداخت. سیدضیاء مطبعه روشنانی خودرا در تهران فروخت و صرف توسعه زراعت در فلسطین کرد. پس از شهریور ۲۰ کراراً از اودعوت شد که به ایران بیاید ولی نمی پذیرفت تا این که مظفر فیروز که پدرش نصرت الدوله در زمان رضا شاه کشته شده بود برای مبارزه با محمد رضا شاه سید را عامل خوبی دانست و در مهرماه ۱۳۲۲ به فلسطین رفت و سیدضیاء را پس از ۲۲ سال تبعید به تهران آورد و روزنامه (رعد امروز) را منتشر ساخت که ارگان سیدضیاء بود و افکاری قشری وارتجاعی داشت.

سیدضیاء برای تحصیل قدرت به ایران آمد و می خواست در مقامات عالیه کشور قرار گیرد یا حداقل به همان مقامی برسد که در کودتای ۱۲۹۹ در جوانی رسیده بود یعنی نخست وزیر شود ولی چون در این کار تأخیر شد از طرف همشهربان یزدی خود به فایندگی مجلس انتخاب گردید.

مجلس چهاردهم خیلی پر شور بود. فراکسیون ۸ نفری حزب توده و دکتر مصدق و یارانش با اعتبارنامه سیدضیاء مخالفت کردند. دکتر مصدق مطالب تندی علیه سیدضیاء گفت و سید هم ضمن دفاع از خود به دکتر مصدق حمله کرد و سرانجام مجلس اعتبارنامه سیدضیاء را تصویب نمود. سیدضیاء تدریجاً در تهران یک مرجع مهم سیاسی شده بود و واسطه حل مشکلات مهمی در کشور گردید.

سیدضیاء تا آخر عمر از مشاورین نزدیک محمد رضا شاه پهلوی بود و هفته ای یک بار با شاه به صرف ناهاز می پرداخت و خیلی از مسائل را با صراحة لهجه ای که داشت به شاه می گفت. پس از ترور رزم آرا و

تغییر کابینه محلل علاوه قرار بود فرمان نخست وزیری اوصادر گردد و مذاکرات لازم بین او و شاه صورت گرفت اما با پیشنهاد جمال امامی دایر به نخست وزیری دکتر مصدق دیگر فرمان نخست وزیری اوصادر نگردید و بدون شغل تا آخرین روزهای عمر در (سعادت آباد) شمیران زندگی می‌کرد. او مزرعه پزدگی را هم در قزوین به نام (الله آباد) دایر کرده بود و در راه احیای آن زحمات فراوان کشید و مخالفین او را متهم کرده بودند که با استفاده از اعتبارات دولت و بانک کشاورزی و اعمال نفوذ در سازمان‌های مختلف از این راه ثروتی به دست آورده است.

نویسنده چند بار سیدضیاء را در سعادت آباد دیدم، یک شخصیت صریح و تند و اصلاح طلب به نظر می‌آمد ولی با آن سید تند زمان کوتا که در باره اش مطالب زیادی شنیده بودم تفاوت فراوان داشت. در خانه خود با چای (نعمنا) و (یونجه پلو) از میهمانان پذیرائی می‌کرد و از دیدارهای هر هفته خود با شاه دادسخن می‌داد.

یوسف مازندي می‌نویسد: سیدضیاء به علت رابطه صمیمانه ای که با هم داشتیم به من گفت: هنگام نخست وزیری ام روسها و احمدشاه و سردار سپه و حتی انگلیسها که عامل اصلی کودتای سوم اسفند بودند با من نظر مساعدی نداشتند. شوروی نسبت به او نظر خصمانه داشت. زیرا به شدت از کمونیستها متنفر بود و حتی برای تأیید سفیر آن وقت شوروی در ایران سختگیری بیش از اندازه کرده بود. احمدشاه به شدت از او بیم داشت چون گمان می‌کرد که سیدضیاء در صدد توطئه است تا ولیعهدرا به تخت سلطنت بنشاند. سردار سپه نیز او را سدراء خود می‌دانست. انگلستان بدین سبب ازاو ناراضی بود که درخواست آن دولت را برای واگذاری امتیاز نفت شمال رد کرده بود. بی‌باکی و قاطعیت سردار سپه و اراده استوار او سبب شد که انگلیسها معتقد شوند یک نظامی که از سطح پائین جامعه برخاسته و مردم را خوب می‌شناسد بهتر از یک روزنامه نویس می‌تواند فراز و نشیب سیاست را طی کند. سیدضیاء می‌گفت

وقتی احمد شاه تکلیف استعفا کرد برای من قابل قبول نبود ولی پس از چند روز تأمل به این نتیجه رسیدم که طرفداری ژاندارمها از من ممکن است موجب خونریزی شود بنا براین استعفا کردم و سفارت رم را نپذیرفتم.

رحیم زهتابفرد مدیر روزنامه آذربایجان که از طرفداران سرسخت سیدضیاء الدین طباطبائی است در کتاب خاطراتش با عنوان (خاطرات در خاطرات) چنین می نویسد:

سیدضیاء می گفت بگذارید مغرضین و وجیه الله ها هرچه سنگ در دامن دارند به سوی من پرتاب کنند. از وقتی که وارد سیاست شدم و به استقبال خطر رفتم هر اتهامی را به جان خریدم ولی تصمیم خدمت به وطنم را فراموش نکرده ام. بالاخره پرده ها بالا خواهد رفت و حقایق روشن خواهد شد. می گفت وقتی سیدضیاء یک روزنامه نگار بی ریشه و شجره به یاری مظلومان علیه ستمگران و ظالمین قیام کند مسلمان کاخها به لرزه می افتد. من همراه چندتن غیرتمند فاتحه آنها را خوانده ام، و این پهلوان پنهان ها هر کدام به گوشه ای خزیدند ازاین جهت قبول دارم که مرا نخواهند پخشید. من طلسما را شکستم و به حريم ملک ها و سلطنه ها و دوله ها و شاهزاده ها تجاوز کردم، کسانی که قرن ها مردم را کشته و به سیاه چال انداخته بودند و زمین هارا بین ۲۰۰ خانواده تقسیم کرده بودند حالا به خاطر چندروز بازداشت آزادیخواه شده اند. آنهمه جبس و کشتار آنها مهم نبود. من به اینها حق می دهم که نه تنها به من بلکه به استخوان های پوسیده من هم رحم نکنند. همه آنها نیکه در جریان کودتا بازداشت شده یا تحت نظر بودند بعد از سقوط کابینه من دست در دست رضاخان گذاشتند و به وزارت و وکالت و مقامات دیگر رسیدند و از یک سریاز شجاع و غیرتمند و پاکدل و بیسواد یک دیکتاتور و قائد اعظم ساختند.

آنها نیکه به تغییر سلطنت رأی مخالف دادند به مقاماتی رسیدند و عملاً کودتای انگلیسی و سیدضیائی و رضاخانی را پذیرفتند. مصدق السلطنه که با اعتبارنامه غایندگی من از بزد مخالفت کرد، می دانست که یکبار دیگر هم قبیل از کودتا به وکالت انتخاب شده بودم ولی به مجلس نرفتم. آنها نی که با من مخالفند نمی خواهند قبول کنند که اگر من تسليم اجنبي بودم چرا بیست سال از ایران دور شدم.

باید به مشاورین تغییر سلطنت در ایران نشان درجه یک پهلوی داده شود که در لیست مخالفین نام مصدق دیده می شود که در لباس مخالفت خدمات چهارساله این سریاز رشید را بر شمرد ووی رامظهر شجاعت و کاردانی دانست و ابقای ایشان را در مقام نخست وزیری جزو آرزوی آزادی خواهان و ملت ایران خواند. با این طرز یکی از قهرمانان کودتا قهرمان امنیت مملکت معرفی می شود ولی وقتی اسم من به میان می آید خون ها به جوش می آید چرا؟ برای اینکه عامل کودتا یک جوان سی ساله روزنامه نگار می باشد. یک جوان انقلابی و جدا از خانواده های معروف مملکت... این دیگر غیر قابل قبول است. اولین کسی که برای شجره هیئت حاکمه و زوال قدرت آنها زنگ خطر را به صدا درآورد و همه را به همکاری علیه من دعوت کرد، مصدق بود. از همه خواست تا در پاره سقوط کایپنه سیدضیاء اقدام کنند. اول خواستند با دادن لقب (امیراتابکی) افتخار ورود به گروه خود را به من بیخشند که به احمدشاه گفتم برای اخذ امتیازات و القاب و نشان قیام نکرده ام. قیام ما برای تحکیم اساس مشروطه سلطنتی است و حفظ حقوق مردم و طبقه زحمتکش است که تیرشاہ به سنگ خورد. یکبار احمدشاه مرا به ازدواج با خواهر خود ترغیب کرد که این پیشنهاد راهم رد کردم. به همین جهت همه دست در دست هم گذاردند و مرا از گردونه خارج ساختند. من اگر می خواستم می توانستم بر مسند قدرت بمانم ولی من طالب قدرت و القاب و عنوان نبودم به همین علت نخواستم با ماندن در ایران خود را با مشکلات غیر

قابل حلی رویرو کنم.

زهتابفرد درموردرابطه سیدضیاء با مردم آذربایجان می نویسد: سیدضیاء تا ۱۵ سالگی درتبریز زندگی می کرد. پدرش « حاج سیدعلی آقایزدی » از روحانیون دریار و لیعهد درتبریز بود و مسجد حاج سیدعلی یزدی هم اکنون از مساجد معروف تبریز می باشد. سید با آذربایجانیها به زبان ترکی سلیس و صاف صحبت می کرد و همیشه می گفت من ترکی فکر کنم و فارسی حرف می زنم. سیدضیاء درباره نجات آذربایجان نقش موثری داشت.

ابراهیم صفاتی می نویسد: حزب اراده ملی پس از زمامداری قوام تعطیل شد. در فروردین ۱۳۲۵ قوام برای رضایت شوروی و هم انتقام جوئی، سیدضیاء را توقيف کرد که یک سال دریازداشت بود. یک بار دیگر هم در شهریور سال ۱۳۳۰ سیدضیاء حزب اراده ملی راگشود ولی چون در جهت مخالفت با حکومت دکتر مصدق بود به توصیه شاه از ادامه فعالیت دست کشید و بی سر و صدا حزب را تعطیل کرد.

سیدضیاء در حادثه ۱۵ بهمن هم به بیمارستان رفت و شاه را بوسید و گفت « این خدا بود که شمارا نجات داد، نه ارش و نه مردم، همیشه به خدا متکی باشید و برای خشنودی خدا کارکنید ». از آن پس سیدضیاء دوشنبه ها رانزدشاه بود و گاهی هم شاه برای صرف ناهار به سعادت آباد نزد سیدضیاء می رفت و از نعنای دم کرده و شربت آب یونجه می نوشید.

شاه در این دیدارها درامور کشور پاسیدضیاء مشورت می کرد که سید واسطه اصلاح کار مردم و برخی از رجال و روحانیون بود. از سال ۱۳۴۴ این مناسبات به سردی گرانید و از سال ۱۳۴۶ روابط قطع شد. در مهرماه ۱۳۴۷ در سعادت آباد از سیدضیاء راجع به شاه پرسیدم؟ گفت مدتهاست خدمت ایشان نرسیده ام، مثل اینکه بخت از او برگشته و

دیگر نصیحت نمی شنود و خودرا در دامن آمریکا انداخته است. بعضی از خصیصه های رضا شاه به اشرف و برخی از خصیصه های ملکه مادر به شاه انتقال یافته است.

در سالهای نخست اقامت سید ضیاء در فلسطین دولت افغانستان قصدداشت او را به عنوان مستشار به آن کشور ببرد، ولی دولت ایران عدم رضایت خود را به سفیر کابل اطلاع داد که از این کار منصرف شدند. پس از شهریور ۲۰ با کلاه پوستی به تهران بازگشت و حزب اراده ملی را تشکیل داد و افراد در حزب حلقه هایی تشکیل دادند که این حزب خود بخود منحل گردید.

سید ضیاء از فروردین ۱۳۲۵ به دستور قوام که با او کینه دیرینه داشت توقيف و در شهریانی زندانی گردید و بعد قرارشده به خارج از کشور برود که نپذیرفت و درخانه خود در سعادت آباد شمیران زیر نظر قرار گرفت. چون درخانه اش به جای چای دم کرده (عنای دم کرده) می داد اورا (سید نعنا) می گفتند. سه دانگ سعادت آباد را از میرزا محمد جعفر نامی خرید و قناتی تأسیس نمود و مشغول تربیت پرندگان و چرندگان شد و خدمات زیادی کشید. در بوئین زهرای قزوین نیز با حفر چاه عمیق یونجه زارهای مفصلی دایر کرد.

وضع خانوادگی سید ضیاء الدین طباطبائی

سید ضیاء از خانواده روحانیت بود. پدر و عموش عمامه داشتند و سید ضیاء نیز قبل از نخست وزیری عمامه به سر بود. اوبا محمد طالب الحق که موجب شد روسها حرم مطهر را به توب بستند پسر عمو بود. ملک الشعرا بهار می نویسد: محمد طالب الحق برادرزاده آقا سید علی یزدی بعد از این که روسها ثقة الاسلام را در تبریز به دار زدند عده ای را در صحن مطهر گرد آورده و تظاهراتی صورت گرفت که روس ها بعد از بباران حرم عده ای از جمله طالب الحق را به روییه گریزاندند،

بعدها طالب الحق همراه پسر و زنش به بصره رفتند و وارد کربلا شدند. طالب الحق در آغاز جنگ بین الملل اول از طرف دولت عثمانی دستگیر و به اتهام جاسوسی اعدام شد.

مهدی بامداد می نویسد: سیدضیا عال الدین طباطبائی فرزند سیدعلی آقای یزدی از طرف مادرشیرازی بود. سیدضیاء برخلاف پدر پسر عمومی (سید محمد طالب الحق که ناطقی زبردست بود) که روسوفیل بودند خود را در زمرة هرآخواهان انگلیس قلمداد کرد تا این که در سن ۳۲ سالگی با مساعدت انگلیسها به نخست وزیری رسید. ولی چون محلل بود در کوتاه مدت برکنارشد و به خارج از کشور رفت.

سیدضیاء سه بار ازدواج کرد، از همسر آخرش سه فرزند داشت (صدیقه - سعیدی - نورالدین) فرزند کوچکش، ۴ روزه بود که سیدضیاء در سن ۸۱ سالگی در شهر یور ۱۳۴۸ درگذشت. در حرم حضرت عبدالعظیم در مقبره ناصرالدین شاه به خاک سپرده شد. گفته شد که سیدضیاء پس از بازگشت از یک اسب سواری چند ساعتی زیر دوش آب سرد رفت و براثر سکته درگذشت. هنگام فوتش فرزندان او به سن قانونی نرسیده بودند. به همین جهت از طرف وزارت دادگستری قیمتی برای صغارش تعیین گردید. مدتها حسن نبوی وزیر سابق مشاور این سمت را داشت. هنگام فوتش در تهران از او تجلیل شد. در حالیکه طرفداران دکتر مصدق و چپی‌ها او را مورد حمله قرار می‌دادند، محافظه کاران و به اصطلاح مرتजعین و مالکین و گروهی که طی سالیان دراز با او الفت و همکاری داشتند از او تجلیل می‌نمودند.

اعلیحضرت محمدرضا شاه پهلوی نیز پس از مرگ سیدضیاء مراقب بود که خانواده اش در رفاه و آسایش بسر برند و از هرگونه کمکی که لازم بود در مورد وراث سیدضیاء مضایقه نمی‌کرد. برادران سیدضیاء در سازمان‌های دولتی مشاغلی داشتند. دکتر رحمت مصطفوی مدیر مجله روشنفکر خواهرزاده او بود ولی با افکار و اندیشه‌های سیدضیاء به شدت مخالفت می‌کرد و طرفدار دکتر مصدق بود.

روزشمار زندگی

احمد قوام (قوام السلطنه)

- ۱- احمد قوام فرزند ابراهیم (معتمدالسلطنه) در تهران متولد شد و پس از خاتمه تحصیلات مقدماتی در ایران در سن ۱۷ سالگی عازم فرانسه گردید و در رشته حقوق سیاسی به تحصیل پرداخت ولی قبل از اتمام آن به تهران بازگشت.
- ۲- احمد قوام به دریارنا صرالدین شاه راه یافت و ملقب به (دبیر حضور) شد و چون فرمان مشروطیت را نوشت مظفرالدین شاه لقب (قوام السلطنه) را به او داد.
- ۳- قوام السلطنه در چند کابینه وزیر شد و در کودتای ۱۲۹۹ والی خراسان بود که به دستور سید ضیاء توسط کلنل محمد تقی پسیان بازداشت و تحت الحفظ به تهران فرستاده شد. به همین جهت گفته می شود در کشته شدن کلنل پسیان دست داشته است.
- ۴- قوام تنها کسی است که وقتی در زندان بود برای قبول پست نخست وزیری از طرف احمد شاه دعوت شد. ازان به بعد ۵ بار فرمان نخست وزیری گرفت. ده کابینه تشکیل داد. بیست و دو فرمان وزارت و دو فرمان ایالت داشته است.
- ۵- از میان وزرای قوام السلطنه یک تن (سردار سپه) به مقام سلطنت رسید. پنج تن از همکارانش نخست وزیر شدند و ۵ تن دیگر به ریاست مجلس رسیدند (مجلس سنا و شورای ملی و مجلس موسسان) همواره چند نخست وزیر سابق در کابینه اش عضویت داشته اند.
- ۶- قوام السلطنه در قدرت سردار سپه متهم گردید که در توطئه قتل او دست داشته به همین جهت به اروپا تبعید شد.

-۷- پس از شهریور ۲۰ قوام به ایران بازگشت و نخست وزیر شد و واقعه مهر ۱۷ آذرسال ۱۳۲۱ در زمان نخست وزیری او تفاق افتاد و بار دیگر هنگام واقعه آذربایجان و کردستان به نخست وزیری رسید و به مسکو رفت و با استالین و مولوتوف دیدار کرد و با وعده امتیاز نفت شمال به روسها توانست نقش مهمی در نجات آذربایجان و کردستان و زنجان داشته باشد. در این دوره از زمامداری قوام السلطنه از طرف محمد رضا شاه پهلوی به او لقب (جناب اشرف) داده شد.

-۸- هنگام تشکیل مجلس موسسان در سال ۱۳۲۸ برای واگذاری حق انحلال مجلسین به شاه قوام السلطنه طی نامه مستدلی که به شاه نوشت با این کار مخالفت کرد به همین جهت به دستور شاه عنوان (جناب اشرف) از او پس گرفته شد. ولی در سال ۱۳۳۱ پس از استعفای دکتر مصدق از نخست وزیری بار دیگر مورد تاییل مجلسین قرار گرفت و از طرف شاه فرمان نخست وزیری با عنوان (جناب اشرف) برایش صادر شد.

-۹- قوام السلطنه که از پهلوانان میدان سیاست ایران بود در واقعه ۳۰ تیر ماه ۱۳۳۱ به علت قیام مردم و آتش زدن خانه اش ناچار گردید به مخفی گاه برود و پس از روی کار آمدن مجدد دکتر مصدق مجلس طی ماده واحدی اورا (مهدورالدم) شناخت و اموالش را مصادره کرد.

-۱۰- بعد از سقوط حکومت مصدق با کمک سردار فاخر حکمت قانون مصادره اموال قوام لغو شد و دوران کهولت را بسر می برد که در سن ۸۲ سالگی در سال ۱۳۳۴ در تهران درگذشت.

-۱۱- قوام السلطنه دوبار ازدواج کرد و از همسر دوم خود صاحب یک فرزند به نام حسین قوام شد که او هم چند سال قبل در حالی که گرفتار اعتیاد شده بود در اروپا با وضع تأسف باری درگذشت.

وزرای قوام السلطنه در چند کابینه

- وزیر خارجه: محتشم السلطنه اسفندیاری - دکتر محمد مصدق -
- اسدالله قدیمی (مشارالسلطنه) - محمد ساعد - انوشیروان سپهبدی -
- موسی نوری اسفندیاری - محمد علی همایونجاه
- وزیر جنگ: رضاخان سردار سپه - سپهبد امیر احمدی - محمود جم
- وزیر فرهنگ: ممتاز الدلوه - دکتر امیر علم - محتشم السلطنه -
- دکتر علی اکبر سیاسی - محمد تقی بهار (ملک الشعرا) - دکتر فریدون کشاورز - دکتر علی شایگان - دکتر عیسی صدیق اعلم
- وزیر دارائی: عبدالله وثوق (معتمد السلطنه) - دکتر مصدق -
- خلیل فهیمی (فهیم الملک) - سید حسن تقی زاده - باقر کاظمی -
- اللہیار صالح - مرتضی قلی بیات (سهام السلطنه) - عبدالحسین هژیر -
- دکتر محمد سجادی
- وزیر دادگستری: ابراهیم عسید (عمیدالسلطنه) - مشارالسلطنه -
- علیرضا قراگزلو - جواد عامری - انوشیروان سپهبدی - اللہیار صالح
- علی اکبر موسوی زاده - مصطفی عدل (منصورالسلطنه)
- وزیر پست و تلگراف: مشارالسلطنه - اسدالله ملک آراء (شهاب الدلوه) - عبدالحسین شبانی (وحیدالملک) - حمید سیاح -
- محسن رئیس - سهام الدین غفاری - دکتر منوچهر اقبال - اعزاز نیک پی -
- سید علی نصر - جواد بوشهری

وزیر تجارت و فوائد عامه: حسین سمیعی (ادیب السلطنه) -
عمیدالسلطنه - مصطفی نوائی (نیرالسلطان)
وزیر بهداری: دکتر حسن ادھم (حکیم الدوله) - دکتر اسماعیل
مرزیان (امین الملک) - نصرالله انتظام - دکتر مرتضی یزدی - دکتر
منوچهر اقبال

وزیر کشور: رجبعلی منصور(کفیل) - باقر کاظمی(مهذب الدوله) -
سپهبد فرج الله آق اویی - جواد عامری - فرج الله بهرامی (دبیراعظم) -
احمد فردونی (کفیل)

وزیر راه: یدالله عضدی - علی معتمدی - سرلشکر محمدحسین
فیروز - ابوالحسن صادقی - غلامحسین فروهر

وزیر یازرگانی و پیشه و هنر: عبدالحسین هثیر - احمد علی سپهر
(مورخ الدوله) - ایرج اسکندری - حمید سیاح

وزیر کشاورزی: احمد حسین عدل - دکتر شمس الدین امیرعلاءی

وزیر خواربار: مهدی فرخ (معتصم السلطنه)

وزیر اقتصاد ملی : ابوالحسن صادقی - دکتر محمد سجادی

وزیر مشاور: مستشار الدوله صادق - ابراهیم حکیمی - علیرضا
قراگزلو(بهاء الملک) - انوشیروان سپهبدی - علی اصغر حکمت - علی
اکبر موسوی زاده - محمد علی همایون جاه - مصطفی عدل (منصور
السلطنه) - دکتر متین دفتری (به علت مخالفت غایندگان مجلس استعفا
کرد) - سید جلال تهرانی

معاونین نخست وزیر: دکتر علی امینی - مظفر فیروز - احمد
آرامش - اعزاز نیک پی - داود پیرنیا - ابراهیم خواجه نوری.



قوام السلطنه بازیگر ماهری در سیاست ایران بود

زندگی پر ماجرای قوام السلطنه

یکی از نخست وزیرانی که زندگی پر فراز و نشیبی داشته است احمد قوام (قوام السلطنه) می باشد. او از دوره قاجار دست اندرکار بود و با زندگی اشرافی و مرفه ش در بازیهای سیاسی به قدری مهارت داشت که می توانست با حزب توده ائتلاف کند، استالین و مولوتوف را به صورتی بازی بدهد که به راحتی ارتضی سرخ را از ایران خارج کند، با آمریکائیها آن چنان به دوستی بپردازد که هر قت مصدر کار می شد آنها را به وعده امتیاز نفت دلخوش می ساخت و سرانجام هم هیچگونه نفتی به آمریکائیها نداد. ولی در همه حال با انگلیس ها روابط دوستانه داشته است.

قوام در کودتای ۱۲۹۹ که والی خراسان بود به امر سید ضیاء و دستور کلنل محمد تقی خان پسیان دستگیر و به زندان رفت و تنها کسی است که از داخل زندان برای قبول نخست وزیری دعوت شد. بالاخره برای انتقام جوئی از سید ضیاء بعد از شهریور ۲۰ در وقایع آذربایجان او را به زندان انداخت.

قوام السلطنه با پنج شاه کار کرده است. (ناصرالدین شاه - مظفرالدین شاه - احمدشاه - رضا شاه - محمد رضا شاه). او چند فرمان نخست وزیری از احمد شاه قاجار و محمدرضا پهلوی دریافت داشته است.

اولین فرمان نخست وزیری

شهاب الدوّله رئیس تشریفات دریار احمدشاه در یادداشت هایش

چنین می نویسد:

وقتی قوام السلطنه به دستور سید ضیاء در زندان بود یک روز احمدشاه مرا خواست و گفت به زندان بروید و به قوام ابلاغ کنید که او را برای نخست وزیری در نظر گرفته ام زیرا کفایت و کاردانی اش را آزموده ام فقط یک تعهد از او می خواهم که تحت هیچ شرایطی تسلیم انگلیس ها و سیاست آنها نشود و روش خود را با آنها هماهنگ نسازد. در صورت موافقت با این نظر قوام را همراه خود بیاورید.

قوام السلطنه گفت اوامر شاهانه رامی پذیرم و طبق دستور عمل می کنم. جریان را به سردار سپه گفتم و او هم دستور داد که تسهیلات لازم را فراهم کنند. به زندان رفتم، قوام داشت غاز می خواند اورا با اتومبیل فیات دریار نزد شاه آوردم و فرمان نخست وزیری اش در روزنهم خرداد سال ۱۳۰۰ چنین صادر شد:

دستخط احمدشاه

نظر به حسن کفایت و خدمتگذاری جناب اشرف قوام السلطنه و امتحانات عدیده کافیه که در این موقع در استقرار انتظامات مملکتی داده و اعتقاد کامل خاطر همایون ما را به صداقت و دولت خواهی و شاه پرستی خود جلب نموده است، محض اهمیت موقع و برای تهیه آسایش عمومی معزی الیه را به صدور این دستخط مهر طلعت مبارک ریاست وزراء منصوب فرمودیم که هیئت وزراء را تشکیل داده و در انتظامات مملکتی و اعاده امنیت و آسایش عمومی مساعی جميله به عمل آورده مزید رضامندی و اعتقاد خاطر ملوکانه را جلب و تحصیل نماید.

۲۳ رمضان ۱۳۳۹ شاه

مهترین واقعه ای که دراین دوره از نخست وزیری قوام روی داد
قیام کلnel محمدتقی پسیان درخراسان بود که سرانجام منتهی به مرگ او
شد و به همین علت همواره مخالفین قوام اورا قاتل کلnel محمدتقی خان
پسیان معرفی می کردند.

معتصم السلطنه فرخ معاون کلnel محمدتقی خان که مورد تعقیب
قوام قرار گرفت به بیرجند گریخت و نزد شوکت الملک علم اقامت گزید،
به همین جهت همیشه به قوام السلطنه حمله می کرد و کتابی هم علیه او
نوشت و با خانواده علم روابط نزدیک داشت و از مناطق تحت نفوذ خانواده
علم به وکالت انتخاب می شد و سرانجام هم با کمک امیراسدالله خان علم
سناتورشد.

دراین دوره از نخست وزیری قوام، میرزا کوچک خان جنگلی در
گیلان اعلام جمهوریت کرد. امیرمؤید سوادکوهی در مازندران قیام کرد و
ساعدهالله خلعت بری فرزند سپهسالار تنکابنی در تنکابن علم طغیان
برافراشت. حاج بابای اردبیلی در زنجان قوای زاندارم را خلع سلاح کرد
و عده ای کشته و اعدام شدند. سردار سپه وزیر جنگ کابینه قوام تمام
این شورش ها را سرکوب کرد.

قوام السلطنه در ترمیم کابینه خود دکتر مصدق را به سمت وزیر
خارجه و بعد به سمت وزیر مالیه معرفی کرد. وقتی دکتر مصدق از
مجلس تقاضای اختیارات کرد که مجلس نپذیرفت. قوام السلطنه در
دفاع از دکتر مصدق از نخست وزیری استعفا کرد. توطنه ای هم برای
قتل قوام السلطنه نخست وزیر و سردار سپه وزیر جنگ کشف شد که
عده ای به این اتهام بازداشت شدند.

به دنبال این ماجراها نایندگان مجلس به نخست وزیری مشیرالدوله
اظهار تمایل کردند که پس از چندماه نخست وزیری استعفا کرد و برای
بار دوم فرمان احمدشاه در خردادسال ۱۳۰۱ از پاریس برای قوام صادر
گردید به این شرح:

جناب اشرف قوام السلطنه

مسرور هستم که بارديگر موقع خدمتگذاري شما رسيده ونظر به
اعتمادي که به شما داشته و دارم شمارا به رياست وزراء منصوب می
داريم که هر چه زودتر کابينه را تشکيل نمائيد. اميدوارم که انشاء الله
تعالي موفقيت كامل در خدمت به مملكت حاصل کنيد. شاه

قوام السلطنه در اين دوره ازنخست وزيري خود دکتر مليسپو
آمريکائی را برای اداره امور مالیه ايران استخدام کرد و در دوره نخست
وزيري بعد از شهر يور ۲۰ هم بار دیگر دکتر مليسپو را به استخدام درآورد
و رابطه نزديکی با آمريکائیها داشت.

بعد از استعفای قوام السلطنه از نخست وزيري مستوفی المالك
نخست وزير شد که سردار سپه وزير جنگ بود و گزارشی دريافت داشت
که قوام السلطنه در توطنه ترور او شرکت دارد. به همين جهت قوام را به
وزارت جنگ دعوت کرد و قصد بازداشت اورا داشت که با وساطت
احمدشاه عازم اروپا گردید. بعد از استعفای رضا شاه از سلطنت به ايران
بازگشت و بارديگر با مقايل مجلس در ۱۳۲۱ مرداد از طرف
محمد رضا شاه برای او فرمان نخست وزيري به اين شرح صادر شد:

جناب احمد قوام نخست وزير

در اين موقع که حفظ انظمات و اصلاح امور کشور مورد توجه
مخصوص ماست و لازم بود يکي از رجال کار آزموده و مجريب که به
حسن کفايت موصوف و مشهور باشد برای تصدی مقام نخست وزيري
منتخب و مأمور گردد، نظر به کمال اطمینان و اعت�ادي که به مراتب
دولتخواهی و شایستگی و کاردارانی آن جناب داريم به موجب اين دستخط
شمارا به اين سمت منصوب و برقرار نموده مقرر می داريم هيئت وزیران
را معين و به حضور ما معرفی کرده و بطوري که منظور نظر است از حسن
الحاج اين خدمت به مراتب اعتتماد بیفزایند.

۱۳۲۱ مرداد ۱۳۲۱ محمد رضا پهلوی

واقعه مهمی که در این دوره از نخست وزیری قوام السلطنه روی داد در روز ۱۷ آذر ۱۳۲۱ بود که به علت اختلاف شاه و نخست وزیر در تهران آشوب شد و مجلس شورای امیلی مورد غارت قرار گرفت و خانه قوام آتش زده شد ولی نخست وزیر میدان را خالی نکرد اما پس از چندی از کار کناره گیری نمود و در خانه اش به دید و بازدید با رجال و روزنامه نگاران می پرداخت و خود را برای نخست وزیری مجدد آماده می کرد تا با اقدام پیشنه وری در آذربایجان و کردستان و زنجان قوام السلطنه مورد تاییل مجلس قرار گرفت و بلافاصله به مسکو سفر کرد و با ستالین و مولوتوف ملاقات نمود و موافقت نامه ای درباره تشکیل شرکت نفت، بین ایران و شوروی امضا کرد که همین امر در تخلیه قوای ارتش سرخ از ایران موثر واقع شد ولی مجلس ساخته و پرداخته قوام السلطنه توسط حزب دموکرات ایران موافقت نامه نفتی را رد کرد.

بالاین که قوام السلطنه نقش مهمی در نجات آذربایجان داشت و با اینکه حزب دموکرات ایران را تأسیس نمود و از طریق حزب عده ای را به مجلس فرستاد و از آنها قسم نامه گرفت که به او وفادار باشند ناگهان با رأی عدم اعتماد مجلس مواجه شد و از نخست وزیری کناره گرفت.

ashraf pahlavi mi noyisid:

« در رأی عدم اعتماد قوام در مجلس پانزدهم نقش موثری داشته است زیرا یک نخست وزیر قوی و بلند پرواز نظیر قوام السلطنه همیشه می توانست برای سلطنت یک خطر جدی و بالقوه باشد. حتی اگر تصمیم می گرفت قادر بود شاه را از سلطنت خلع کند. »

قوام السلطنه با وجود برکناری از نخست وزیری باز هم به تلاش ادامه می داد که بار دیگر به کرسی صدارت برسد تا این که در تیرماه

۱۳۳۱ که دکتر مصدق به علت اختلاف با شاه درباره تصدی وزارت جنگ از نخست وزیری کناره گیری کرد مجلس قوام را مورد غایل قرار داد و این فرمان شاه که آخرین فرمان نخست وزیری قوام است برای او صادر گردید:

جناب اشرف آقای قوام نخست وزیر - نظر به اعتقادی که به مراتب شایستگی و کاردارانی شما داریم به موجب این دستخط سمت نخست وزیری را به شما محول و مقرر می داریم که در تشکیل هیئت وزیران اقدام نموده نتیجه را زودتر به اطلاع ما برسانید.

کاخ مرمر ۱۳۳۱/۴/۲۷ محمد رضا پهلوی

این دوره از نخست وزیری قوام السلطنه از شوم ترین ایام برای او بود زیرا پس از سه روز نخست وزیری قبل از اینکه توفیق یابد کابینه خود را تشکیل دهد با قیام مردم به نفع دکتر مصدق از کار کناره گیری کرد و به مخفیگاه رفت و در مجلس (مهدورالدم) شناخته شد و اموالش مصادره گردید و این یک ضریبه کاری بود که این پهلوان سیاست را به زمین زد و دیگر تا آخر عمر نتوانست کمر راست کند.

مصطفی علم با استفاده از اسناد سیاسی وزارت خارجه انگلیس چنین می نویسد: در نوامبر ۱۹۵۱ قوام السلطنه به میدلتون کاردار سفارت انگلیس در تهران نوشت: «در این شرایط بحرانی من به این دلیل آمده قبول مسئولیت شده ام که اعتقاد دارم می توانم صمیمانه کمک کنم تا دولت انگلستان بتواند سنگ بنای روابط دوستانه واقعی را میان مردم بریتانیا و مردم ایران که مرا به زمامداری فرا می خوانند بگذارد». وزارت خارجه انگلستان توسط میدلتون به قوام پیغام داد: «اگر او بخواهد نخست وزیر شود از پشتیبانی انگلستان در مورد پیدا کردن راه

حل رضایت بخشی در زمینه نفت برخوردار خواهد بود»

در اواخر دسامبر ۱۹۵۱ سفارت این پیام را به قوام رسانید ولی او گفت فعلاً پاسخی ندارد و تهران را به قصد اروپا ترک گفت ولی در ۷ فوریه قوام از مونت کارلو پیامی برای جولین آمری ناینده محافظه کار مجلس انگلستان فرستاد که مایل است با او ملاقات کند. او هم با این وزیر خارجه انگلیس مذاکره کرد.

به او گفته شد به مونت کارلو برود تا ببیند قوام چه در چنته دارد؟ یک هفته قبل کنت کورسی در مونت کارلو با قوام ملاقات داشت. او گفته بود «قوام مطمئن است که به آسانی می‌تواند زمام امور را به دست بگیرد ولی برای ادامه آن به کمک انگلیس نیازمند می‌باشد.» به همین جهت مایل است با این وزیر خارجه انگلیس ملاقات کند.

جولین آمری بدیدن قوام به پاریس رفت. این ملاقات در هتلی صورت گرفت که شاهزاده حمید قاجار (پسر محمدحسن میرزا قاجار) هم حضور داشت. قوام گفت می‌تواند اختلاف نفت را تحت شرایط قانون ملی شدن نفت حل کند و ترتیبی بدهد که به قراردادهای نفتی انگلیس در هیچ نقطه دیگری از جهان لطمه نخورد. آنگاه قوام گفت که چون به شاه اعتماد ندارد برکناری شاه و نصب حمید قاجار را به جای وی به تخت سلطنت ضروری می‌داند. شاهزاده حمید میرزا از این گفته تعجب کرد چون با او صحبتی نشده بود. آمری گفت ما چندان رضایتی از شاه نداریم و این مستله که وی در تخت سلطنت بماند یا برود از نظر دولت انگلستان کاملاً بی تفاوت است.

هنگامی که حمید از اتاق خارج شد قوام گفت حمید از شاه برای سلطنت ایران بهتر است. احساس آمری این بود که قوام شاهی می‌خواهد که دست نشانده خودش باشد. از تصادف روزگار این که پدر آمری در موقع برکناری رضا شاه هم می‌خواست حمید قاجار را به سلطنت ایران برساند که ندانستن زبان فارسی او مانع شد.

راس گفته بود بهتر است قوام را قانع کنیم روابط خود را با شاه فعلی بهبود بخشد.

سرانجام قوام نخست وزیر شد و می خواست مجلس را منحل کند که شاه نپذیرفت و واقعه ۳۰ تیر پیش آمد. قوام مستعفی و مخفی شد.

قوام السلطنه قبل از تشكيل داد که دوكابينه اش در زمان احمد شاه و بقیه اش در زمان محمد رضا شاه بود. در ياره آخرین کابينه اش مشغول بررسی بود که با وقایع ۳۰ تیر مخفی شد و اموالش مصادره و مهدور الدم اعلام گردید.

قوام السلطنه در سیاست خود را پیش کسوت می دانست زیرا یکی از وزرایش یعنی سردار سپه به مقام سلطنت رسید و به اتهام سوء قصد به جان سردار سپه پنج سال در اروپا به حال تبعید به سر برد.

بعلاوه تعدادی از وزراء و همکارانش به مقام نخست وزیری رسیدند که عبارتند از: منصور الملک - دکتر مصدق - ابراهیم حکیمی - محمد ساعد - عبدالحسین هژیر - دکترا قبال و دکترا مینی و نیز سه نفر از نخست وزیران سابق دکتر متین دفتری و محمود جم و سهام السلطنه بیان وزارت کابینه اش را پذیرفتند. همچنین سه تن از وزرایش به ریاست مجلس سنا انتخاب شدند حکیم الملک و تقی زاده و دکتر سجادی و نیز دونفر از وزرایش به ریاست مجلس شورای اسلامی و مجلس موسسان رسیدند. مستشار الدوله صادق و حاج محთشم السلطنه اسفندیاری.

بی شک و تردید خدمت قوام السلطنه در راه نجات آذربایجان و کردستان و زنجان فراموش شدنی نیست ولی متأسفانه به علت آلودگیهای بعضی از اطرافیانش به امور مالی و فروش جوازها حتی به شخص قوام هم اتهامات مالی زده شد و با وجود شایستگی فراوان و بازیهای ظرفی سیاسی او، به علت روش دیکتاتوری و کبر و نخوت زیاده از حدی که

داشت مورد حملات شدید قرار گرفت و چون هنگام قدرت با مطبوعات در می‌افتد روزنامه نگاران هم در فرصت مناسب (جناب اشرف) را نمدمال می‌کردند و دخالت‌های او را در امر انتخابات و فروش جوازجو و چوب و حمایت از افراد بدنام آشکار می‌ساختند و چون قوام با حزب ترده و طرفداران مصدق هم درافتاد آنها هم در جن مال کردن قوام السلطنه سهم بسزائی داشته‌اند.

قوام السلطنه که هنگام واقعه آذربایجان از شاه لقب (جناب اشرف) گرفته بود به علت اعتراض به تشکیل مجلس موسسان برای تغییر قانون اساسی به دستور محمد رضا شاه این عنوان از او پس گرفته شد. حال ببینیم قوام کی بود؟ چه کرد؟ چه سرنوشتی داشت؟

قوام السلطنه را بهتر بشناسیم

احمد قوام دومین فرزند ابراهیم معتمد السلطنه آشتیانی بود. در دربار قاجار سه لقب گرفت (دبیر حضور - وزیر حضور - قوام السلطنه). ۵ بار فرمان نخست وزیری گرفت و ده کابینه تشکیل داد و ۲۲ فرمان وزارت و دو فرمان ایالت داشته است. مخالفینش اورا به قلع و قمع ستارخان و باقرخان و تهیه موجبات قتل کلشن محمد تقی خان پسیان و میرزا کوچک خان جنگلی متهم می‌کنند. موافقین او بزرگترین خدمتش را نجات آذربایجان و کردستان می‌دانند و می‌گویند اگر قوام نبود قسمتی از ایران مثل اروپای شرقی زیر سلطه شوروی می‌رفت.

قوام السلطنه با این که نویسنده چیره دستی بود و گاهگاهی هم شعر می‌گفت و خط بسیار زیبائی هم داشت که فرمان مشروطیت را یادگار او می‌داند، معهدها هیچگونه خاطره مدونی از خود به جای نگذاشت و اسرار سیاسی مهمی را که باید به تاریخ ایران سپرده می‌شد با خود به گور برد. خاطرات قوام گنجینه گرانبهائی بود که می‌توانست خیلی از مسائل مهم سیاسی تاریخ معاصر ایران را روشن کند. حیف که

این کار نشد.

معتصم السلطنه فرخ که در زندگی سیاسی خود همیشه با قوام
السلطنه کشمکش داشته و مدتی هم وزیر خواربار کابینه اش بود درباره
او چنین می نویسد:

صاحب اختیار برایم تعریف کرد که (میرزا محمد قوام الدوله) پدر
بزرگ احمدقوام فرماندهی قشون ایران درجنگ با خان خوارزم و تراکم
را بر عهده گرفت. حدود ۶۰ هزار سرباز برای سرکوبی به خراسان اعزام
گردید. آنها به محض شنیدن خبر استدعای عفو نمودند ولی قوام الدوله
اعتنائی نکرد و به جنگ پرداخت که درنتیجه ۳۰ هزار سرباز ایرانی تلف
شدند و خوداوهم متواری گردید به همین جهت مورد بی حرمتی ناصرالدین
شاه قرار گرفت. وقتی به تهران رسید به امر شاه (رحیم کن کن) لباس
چرکین به او پوشانید و زنجیر به گردنش آویخت و اورا سوار قاطر کرده
با کلاه کاغذی در سلطنت آباد نزد شاه برد. شاه با فریاد میرغضب را
خواست و دستورداد شکم اورا پاره کنند.

میرزا یوسف مستوفی المالک روی پای شاه افتاد و استدعای عفو
نمود و با قبول پرداخت دویست هزار تومان جان قوام الدوله را خرید.
قوام الدوله به حبس می رود و قبل از آن هم در حضور همه رجال اورا به
چوب می بندند. قوام الدوله ۱۶ هزار تومان از وجهه را می پردازد و
بقیه را مستوفی المالک و دیگران می دهند.

حکیم الملک می گفت در کابینه ای که من و قوام السلطنه و وثوق
الدوله وزیر بودیم گزارشی از دزدیهای بزرگ معتمدالسلطنه پدر آنها
رسید که او را عزل کردم و این اقدام موجب سردی روابط من با دو فرزند
او که وزیر کابینه بودند شد.

می گویند پدر قوام السلطنه با پرداخت یک هزار اشرفی توانسته
بود اورا به دربار ناصرالدین شاه بفرستد. به علت خط خوب و اشاء
درستی که داشت لقب (دبیر حضور) را به او دادند و در دربار مظفرالدین

شاه هم همین سمت را داشت.
وثوق الدوله می گفت وقتی پدر ما مرد یک جلد قرآن به ما رسید
که من سهم خودرا به قوام بخشیدم.

مدرس درباره قوام می گفت هیچ رجلی را سراغ ندارم که از قوام بالاتر باشد. او که دربرنامه دولت مستوفی المالک به عنوان مخالف صحبت می کرد وقتی مورد ایراد واقع شد گفت مستوفی مثل شمشیر جواهر نشان و مرصعی است که فقط به درد تشریفات می خورد. برای روزهای بزم و سلام بایستی آن را به کمر بست. ولی قوام شمشیر فولادی است که برای روز روز بایستی آن را به دست گرفت. اکنون ما احتیاج به شمشیر فولادی داریم نه تشریفاتی.

علی شعبانی می نویسد: میرزا احمد قوام هنوز پشت لبش سبز نشده بود که به علت بستگی با هزار فامیل دبیر حضور ناصرالدین شاه و وزیر رسائل در زمان مظفرالدین شاه گردید. تاریخ سیاسی ایران به یاد ندارد که دو برادر به مقام نخست وزیری رسیده باشند غیراز وثوق الدوله و قوام السلطنه ولی پدر و پسر چرا...

قوام السلطنه از کنج زندان به نخست وزیری رسید، با این که مجلس چهارم را تشکیل داد زیرجلی سردار سپه زیرپای او را خالی کرد و مجلس به او رأی عدم اعتماد داد و مشیرالدوله را به نخست وزیری برگزید.

تقی زاده درباره قوام السلطنه چنین می نویسد: وقتی ناصرالدین شاه ازین رفت مظفرالدین شاه امین الدوله را والی آذربایجان کرد و جوان خوشگلی همراه داشت که همان قوام السلطنه در اول جوانی اش بود.

موقعی که من در خراسان والی شدم با من صحبت می کردند که وقتی قوام والی بود هفتاد نفر سر سفره اش می نشستند. دویست تنگچی داشت. خواهرزاده امین الدوله بود و به هر ولایت که می رفت همینطور رفتار می کرد. دم در ورودی کسی را به اسم میرزا قاسم خان گذاشته بود که پول می گرفت و کار مردم را روپراه می کرد. وقتی سپه‌ضیاء رئیس وزراء شد کلnel محمد تقی خان او را با آن تبخر گرفت و حبس کرد. قوام کینه او را بدل گرفت و کلnel کشته شد.

مهدی بامداد درباره قوام السلطنه می نویسد: احمد قوام پسر معتمدالسلطنه و از نواده های آقا محسن آشتیانی می باشد. وقتی امین الدوله به حکومت آذربایجان منصوب شد میرزا احمد خان خواهر زاده خود را همراه برد و ریاست دفتر را به او داد. بعده منشی عین الدوله شد (دبیر حضور) لقب یافت. وثوق الدوله و قوام السلطنه هردو در دوره مشروطیت ترقی خود را آغاز کردند.

وقتی قوام السلطنه متهم به توطئه قتل سردار سپه وزیر جنگ شد برادرش وثوق الدوله در اروپا بود و به واسطه قرارداد ۱۹۱۹ طرف توجه انگلیسها قرار داشت. برای برادر خود تأمین جانی گرفت و به اروپا فرستاده شد. بعد از وقایع شهریور ۲۰ نخست وزیر گردید.

مجله پژوهش ایران چنین می نویسد:

احمد قوام پسر میرزا ابراهیم معتمدالسلطنه پسر میرزا تقی قوام الدوله و پسر آقا هاشم پسر آقامحسن آشتیانی در تهران متولد و در جوانی مدتی جزو عمله خلوت و پیشخدمت های ناصرالدین شاه قاجار بود. مدتی نیز رئیس دفتر دایی خود میرزا علی خان امین الدوله در حکومت آذربایجان بود و پس از این که امین الدوله به صدارت رسید، احمد قوام نیز به منشی حضوری صدراعظم معرفی شد. در صدارت عین الدوله نیز منشی او بود و ملقب به دبیر حضور شد. وقتی دایی دیگر ش میرزا تقی

خان مجذالملک به وزارت داخله رسید و وزارت رسائل با او شد احمد قوام به وزارت رسائل رسید.

احمد قوام در اوایل مشروطیت ملقب به قوام السلطنه گردید واز همان زمان به اتفاق برادرش حسن وثوق (وثوق الدوله) پله های ترقی را پیمود. در دوره مشروطیت پس از فتح تهران توسط مشروطه خواهان معاون وزارت کشور شد و بعد همینطور پشت سرهم در وزارت خانه های مختلف وزیر شد. چندبار نخست وزیر و ناینده مجلس شورای اسلامی گردید. او یکی از رجال کاری و مطلع به اوضاع ایران بود. ژاندارمری در زمان وزات داخله او تشکیل شد. قوام السلطنه زمامداری مملکت را با اختیارات تام قبول کرد. آنگاه پیش نویس فرمان خود را تهیه نمود و به دست احمدشاه داد و گفت: در این موقع لازم است فرمان بدین صورت صادر شود. پس از آماده شدن فرمان، شاه آن را توشیح نمود و به قوام السلطنه داد.

ابراهیم صفائی می نویسد: استعداد قوام در خط و انشای فارسی به خصوص خط نستعلیق خیلی زیاد بود به همین جهت ناصرالدین شاه به او لقب (دبیر حضور) داد.

قوام در دوران نخست وزیری خود همواره باقدرت و دیکتاتوری کارهارا اداره می کرد. یک بار در مجلس به عنوان وزیر جنگ درباره لایحه نظام وظیفه که مورد مخالفت شدید وکلا قرار گرفت گفت: «اگر این لایحه را به این شکل که هست قبول می کنید فبها و الا آن را پس می گیرم» این گفته او در میان وکلا عکس العمل شدیدی داشت که علی دشتنی چنین گفت: «در هیچ جهنم دره ای این طور رفتار نمی کنند. ما تازه از زیربار استبداد بیرون آمده ایم حالا بیائیم زیر استبداد قوام السلطنه برویم؟» قوام هم گفت: «من و همکارانم سستی و بی عزمی را درخود

راه نمی دهیم و اختیارات قانونی را عاطل نخواهیم گذاشت و به گفته های کسانی که برای پوشانیدن اغراض باطنی خود همواره دنبال بهانه می گردند وقوعی نخواهیم گذارد.»

علی بصری از قول رضا شاه چنین نقل کرده است: قوام السلطنه را سیدضیاء به زندان انداخت ولی من بعد از استعفای سید اورا رئیس وزراء کردم زیرا می پنداشتم که مردی است شایسته و میهن پرست و دوستدار شاه... او با وزیران خود پنهانی بامن سر مخالفت داشت و با خوانین واشراف بدخواه همدست شد... بی خبر از اینکه من خاموش و در خواب نبودم.

چون دیدم که باید پیشستی کرد و پیش از جنبیدنش اورا سرکوب نموده بلاقاصله دستگیرش کردم. او به همه چیزاعتراف کرد و سوگند یاد نمود که دیگر با سیاست کاری نداشته باشد.

مسعود بهنود می نویسد: قوام نخستین سیاستمدار ایرانی است که ابرقدرت آینده جهان را شناخت و چشم به آمریکا و سرمایه داری حرص و ظاهر بی خطر آن کشور داشت. در راه این سیاست قوام به عنوان کوشش برای گشودن خط سومی درسیاست خارجی در مقابل روس و انگلیس آن را برگزید. از کارданی حسین علاء استفاده کرد که در آن زمان ناینده ایران در آمریکا بود. قوام پنداشته بود که آمریکا به علت دوری از ایران خطری برای استقلال ایران ندارد و باطل السحر جادوهای انگلیس و روسیه در ایران خواهد بود. به اشاره او حسین علاء از وزارت خارجه آمریکا خواست که چند تن مستشار مالی به ایران معرفی کند و ضمنا خواست امتیاز نفت شمال را هم به آمریکائیها بدهد. قوام می خواست مجلس چهارم را زودتر افتتاح تا امتیاز نفت شمال را تصویب کند. مجلس نیر با اتفاق آرائی بی سابقه قرارداد نفت شمال را تصویب

کرد. ولی روسها ایران را تهدید کردند و انگلیس‌ها هم که رقیب تازه نفس را می‌دیدند امتیاز (خوشتاریا) را پیش کشیدند. (با وجود لغو آن قرارداد، خوشتاریا این امتیاز ملغی شده را به شرکت نفت انگلیس فروخته بود) قوام راه حلی یافت و قرارشد انگلیس‌ها با آمریکائیها شرکت کنند و مجلس هم این اجازه را داد. به دنبال آن قوام دکتر میلیسپو و شوستر مستشاران آمریکائی را استخدام کرد و با این اقدام خواست جلوی مداخلات رضاخان را درامور مالی بگیرد. در مراسم ختم حبیب میکده افسر ادب و تحصیل کرده ژنرال مری، و تنی سلیمان میکده پدر او در مجلس ختم پرسش به رضاخان باعث شد که در محافل سیاسی همه جا از فساد در قزاقخانه صحبت بشود. ولی منکوب کردن سمیتقو چنان قدرتی به سردار سپه بخشید که هیچ چیز نمی‌توانست جلوی او را بگیرد و اختلاف قوام و سردار سپه همچنان بالا گرفت که رضاخان قصد کناره گیری داشت. با پادرمیانی و لیعهد روابط قوام و رضاخان التیام یافت.

چرا قوام السلطنه مهدور الدم شد؟

در تیرماه ۱۳۳۱ که دکتر مصدق از نخست وزیری استغفا کرد شاه می‌خواست اللهیار صالح را مأمور تشکیل کابینه کند ولی مجلس شورای ملی به قوام السلطنه ابراز تاییل کرد. چون جبهه ملی و طرفداران آیت الله کاشانی و حزب زحمتکشان دکتریقا بی و حزب توده ایران با این کار موافق نبودند به تظاهرات علیه دولت قوام السلطنه پرداخته و قوام هم اعلامیه معروف خود را که (کشتی بان را سیاستی دگر آمد) منتشر ساخت و این امر منجر به کناره گیری او و نخست وزیری مجدد دکتر مصدق گردید و ماده واحده زیر در همان مجلسی که به قوام السلطنه برای نخست وزیری ابراز تاییل کرده بود تصویب شد:

ماده واحده - چون احمد قوام یکی از عوامل مؤثر قتل و فجایع

جريان اخیر که منتهی به کشتار دسته جمعی روز سی آم تیرماه ۱۳۳۱ و اقدام مسلحانه علیه ملت ایران شده، تشخیص و مفسد فی الارض شناخته شده است، علاوه بر تعقیب و مجازات قانونی به موجب این قانون کلیه اموال و دارائی منتقل و غیر منتقل احمد قوام از مالکیت او خارج و جزء اموال عمومی می گردد و دولت نتیجه را در مدت دو ماہ به عرض مجلس شورای اعلیٰ خواهد رسانید.

تبصره ۱ - هرگاه در اموال و املاک احمد قوام پس از تاریخ ۲۵ تیر ماه ۱۳۳۱ نقل و انتقالی به هر عنوان و به هر صیغه ولو به صورت سند رسمی صورت گرفته باشد آن نقل و انتقال از درجه اعتبار ساقط و آن اموال، اموال قطعی قوام محسوب و جزء اموال عمومی می گردد.

تبصره ۲ - اسناد غیر رسمی ذمہ ای و یا مربوط به هر نوع نقل و انتقال اموال قوام به هر تاریخی باشد از درجه اعتبار ساقط است مگر آنچه که مربوط به عملیات و مطالبات جاری و عادی بهره برداری باشد.

تبصره ۳ - اموال غیر منتقلی که صورتاً به اسم دیگران خریداری و قیمت آنها از محل اموال قوام پرداخت شده مشمول ماده واحده خواهد بود.

تبصره ۴ - وجودی که به نام حزب دموکرات سابق یا سازمان های وابسته به آن دریانکها و یا نزد اشخاص موجود باشد از اموال دولتی محسوب و ضبط خواهد شد.

تبصره ۵ - از اموال احمد قوام پنج میلیون ریال طبق موازین شرعی بین زن و فرزندش تقسیم می شود.

تبصره ۶ - آئین نامه اجرائی این قانون و طریق توزیع عواید آن اموال بین وراث شهدا و مجروین جریانات ۳۱ تا ۲۶ تیرماه ۱۳۳۱ و امور خیریه به پیشنهاد دولت و تصویب کمیسیون دادگستری مجلس تنظیم می گردد.

تبصره ۷ - مقررات این قانون به هیچوجه مانع تعقیب جزائی سایر

مبین و مبادرین جریانات اخیر تیرماه نخواهد شد.
وقتی لایحه مصادره اموال قوام در مجلس به تصویب رسید
دکتریقائی چنین گفت: مجلس شورای اسلامی قوام السلطنه را مفسد فی الارض
شناخته و طبق مقررات شرع ما مهدورالدم می باشد و اگر هر کس برود
الآن این آدم بی همه چیز را بکشد هیچ گناهی شرعا ندارد.

مهدی نیا در کتاب زندگینامه سیاسی قوام السلطنه می نویسد:
قوام در آذر سال ۱۳۰۸ از ترس این که مبادا رضا شاه اموالش را
ضبط کند قسمتی از آن را به خانش انتقال داد. پس از واقعه ۳۰ تیر
اموالش مصادره و خود او مهدورالدم شناخته شد. هنگامی که مأمورین
برای ضبط خانه مسکونی او رفتهند همسرش سندی ارائه داد که در سال
۱۳۲۴ در محضر شریف العلما قوام سندی داده که مبلغ یک میلیون و
دویست هزار ریال از خانم خود قرض کرده و در مقابل عمارت مسکونی
را به گرو گذاشته و قوام گفته این مبلغ را در سال ۲۵ صرف کارهای
سیاسی کرده است. به موجب سند دیگری هم خانم اشرف قوام مبلغ ۵۰۰
هزار ریال از او طلبکار بوده و به موجب سند سوم خانه مسکونی او به
همسرش تعلق داشته که قوام تا فروردین ۳۴ فقط حق استفاده از خانه
را داشته است.

شایع بود که قوام دیناری پول در بانکهای ایران نداشته فقط ۱۴ تکه جواهر که حدود سه میلیون تومان ارزش داشته در صندوق های
امانتی بانکهای ایران دارد که صندوقها به نام دیگران می باشد.

در خرداد ماه ۱۳۳۳ طرح منع تعقیب احمد قوام و رفع مصادره
اموال و املاک او با قید سه فوریت به مجلس تقدیم گشت. قنات آبادی
با آن مخالفت کرد ولی مجلسیان از طرح حمایت کرده و با سرعت به
تصویب رسید. طرح تقدیمی مورد حمایت شدید سردار فاخر حکمت رئیس

مجلس شورایملی بود که در سرسرابه وکلا گفته بود بی جهت اموال قوام را مصادره کرده اند.

مجلس سنادر ۲۹ خرداد ماه سال ۱۳۳۳ آن را تصویب و تأیید نمود.

قوام السلطنه درساعت هفت و نیم صبح روز شنبه سی و یکم تیرماه ۱۳۳۴ با سکته قلبی در ۸۲ سالگی درگذشت. دو وصیت‌نامه یکی به تاریخ سال ۱۳۲۵ و دیگری در سال ۱۳۳۴ از خود باقی گذارده است. وراثش دوهمسر و فرزند او حسین قوام بوده اند. قوام السلطنه از همسر اول خود خانم اشرف الملوك دختر محمدحسن خان حاجب الدوله فرزندی نداشت. ولی از همسر دوم خود خانم زهرا فدائی فرزندی نداشت که او را حسین نامید. این فرزند هم عاقبت خوبی نداشت و باعتیاد به مواد مخدوش در سال های اخیر در اروپا درگذشت. وضع مالی او هم در آخرین روزهای زندگی بد شد، با این که قوام السلطنه ثروت قابل توجهی برای این یگانه فرزند خود به جای نهاده بود.

چند نکته درباره قوام السلطنه

علت راه یافتن قوام السلطنه را به دربار ناصرالدین شاه چنین گفته اند: روزی معتمد السلطنه پرسش احمدرا احضار کرد و مناجاتی را به او داد تا با خط خوش بنویسد. احمد آن را نوشت و به پدر داد. امین الدوله از آن نوشه خوش آمد و آن را به ناصرالدین شاه داد و احمد را هم معرفی کرد که از آن پس احمد قوام جزو منشیان شاه شد.

قوام و کلنل محمد تقی خان

علی آذری در کتاب (قیام کلنل محمد تقی خان پسیان در خراسان) چنین می نویسد: در مدت سه سال و چندماهی که قوام السلطنه والی

خراسان بود کلنل از کارهای او خیلی ناراحت می شد. یکی از کارهای قوام مصادره قسمتی از املاک استان قدس رضوی بود که چندتن از محارم او مأمور اجرا شده بودند.

وقتی کلنل محمد تقی خان فرمانده امنیه خراسان شد دستور داد در مقابل تosal احمدشاه نظامیان رژه بروند. ولی قوام نمی گذاشت و خودرا به جای تosal شاه در رژه ها جلوه گر می ساخت. قوام همین عمل را هنگام تأسیس حزب دمکرات نیز انجام داد و نام خودرا مقدم بر اعلیحضرت شاه ایران می دانست. در زمان نخست وزیری سید ضیاء دستور توقیف قوام می رسد که کلنل اورا دستگیر می سازد. اسب های قوام السلطنه به اصطبل ژاندارمری منتقل می گردد که ایرج میرزا شاعر شیرین سخن چنین گفت:

سی و شش اسب گرانایه زمن کلنل زد
سی و شش داغ برافروخته ام بردل زد
پاک بر روزنه دخل خراسان گل زد
بر جراحات من از بی نمکی فلفل زد
با چین حادثه گو من نستیزم چه کنم؟
خون سرتاسر این ملک نریزم چه کنم؟
این سی و شش اسب قوام در مقابل چشم های او به نام ژاندارمری
داغ زده می شود.

وقتی سید ضیاء بر کنار قوام نخست وزیر شد، کلنل پسیان به احمدشاه چنین تلگراف کرد:

«شما به من امر می کنید که قوام السلطنه، مرد خود مختار را دستگیر و توقیف نموده اورا به تهران بفرستم. سپس چیزی نمی گذرد که اورا رئیس وزرا، ایران می کنید، این کار چه معنی دارد؟ آیا سزاوار است که من بدون دلیل مورد توهین قرار گرفته و اکنون در مقابل کینه تو زی آقای رئیس وزرا شما که تا چند روز پیش به عنوان گناهکار

زندانی بود قرار بگیرم»

عباس خلیلی مدیر روزنامه اقدام می نویسد: در زمامداری دوم قوام السلطنه شبی بدیدار او رفتم. رئیس وزراء سرگرم پذیرانی از یکی از سفرا بود. خانم اشرف الملوك دولو همسر قوام برایم چنین تعریف کرد: هنگامی که آقا را در خراسان گرفتند مأمورین تمام اموال مارا توقيف نمودند. چند زن مفتش تمام زر و زیور شخصی مرا هم ربودند و سپس مرا با یک کالسکه شکسته روانه تهران نمودند. درین راه خیلی رنج بدم و فاقد کلیه وسایل حیات بودم. در شاهروند به سیدضیاء رئیس وزراء تلگراف کردم که عمل شوهرم به من ارتباطی ندارد و من خود ثروت شخصی دارم که باید از آن برای زندگی خودم استفاده کنم.

بلافاصله از سیدضیاء پاسخ رسید که مبلغ ۲۰۰ تومان به من بدهند و یک کالسکه خوب و یک پرستار هم همراه من روانه کردند. من به مرور و رافت سیدضیاء امیدوارشدم، به همین جهت تلگراف دیگر کردم که وقتی وارد تهران شدم کجا وارد شوم زیرا منزل شخصی مارا جبرا تصرف کرده و محل وزارت امورخارجه قرار داده اند، من اکراه دارم که به منزل خوشاوندان خود بروم. من تلگراف را مخابره کرده و عازم سمنان شدم ولی وقتی از سمنان حرکت کردم دیدم تلگرافچی با اسب خود را به من رسانده و تلگراف نخست وزیررا داد که «وقتی وارد تهران شدید منزل خودتان وارد شوید. قوام السلطنه» معلوم شد در همان فاصله سیدضیاء معزول و قوام را از زندان به کاخ نخست وزیری برده اند و در نخست وزیری تلگراف همسر خودرا دیده که فوراً جواب داده است.

گریه قوام

احمد آرامش می نویسد: بعد از اینکه قوام در کارآذربایجان توفیق حاصل کرد دستگاه تبلیغاتی انگلستان تصمیم گرفت که قوام

السلطنه به باد ناسزا گرفته شود. در یکی از شبهای تیر ماه ۱۳۲۶ دکتر طاهری با مشورت جاکسون از اعضای سفارت انگلیس جلسه ای تشکیل داد و تصمیم گرفتند برای ایجاد حس نفرت از قوام اورا متهم به سوء استفاده کنند. مواردی را تهیه کرده به صورت اعلام جرم درآورده در اختیار سید علی بشارت مدیر روزنامه صدای وطن قرار دادند که با تیراژ چندبرابر معمول روزنامه اش منتشر گردید. نسخه ای از روزنامه به نظر قوام رسانیده شد. چند تن از نزدیکان به او پیشنهاد نمودند که برای برائت خود چاره ای بیندیشند. فهرست مجعلول درباره وجود دریافتی حزب دمکرات و ارقام پرداختی، قوام را سخت آزره خاطر ساخت. فوراً سه نفر از محارم را خواست که ازمیزان درآمد و مخارج حزب دموکرات اطلاع داشتند. آنها به شرافت خود و کلام الله مجید سوگند یاد کردند که به خاطر حفظ منافع کشور اسرار مالیه حزب دمکرات را مادام العمر فاش نسازند.

قوام در آن جلسه محترمانه با چهره ای ملول و خسته که ناشی از ناراحتی ارقام منتشره بود از آنان خواست که نظر خودرا بیان کنند. یکی گفت قوام بدون ملاحظات سیاسی صورت وجوده دریافتی و پرداختی را منتشر کند. دیگری گفت انتشار ارقام جان نخست وزیر و عده ای را به خطر می اندازد و بعلاوه از نظر بین المللی به مصالح کشور صدمه خواهد زد و موجب تیرگی بیشتر روابط ایران و شوروی می شود. قوام گفت بهتر است در رادیو نطقی ایراد کند و بگوید پس از افتتاح مجلس وضع مالی حزب را دقیقاً به اطلاع خواهد رسانید حتی تقاضای جلسه سری مجلس را خواهد نمود تا بگوید که درآمد حزب چهارمیلیون و پنجاه هزار تومان بوده و مخارجی که برای به دست آوردن اسرار محترمانه جهت بازگشت آذربایجان و زنجان و کردستان بوده آن چنان ارزش داشته که صرف دومیلیون تومان از صندوق حزب لازم به نظر رسیده است و اگر مصلحت می باشد این مبلغ را از دارائی خود به صندوق حزب بپردازد

واز رهبری حزب کناره گیری کند، مشروط برآنکه نایندگان تعهد کنند مذاکرات جلسه سری را فاش نسازند یا این که پنج نفر ناینده منتخب مجلس به گزارش مالی حزب دمکرات رسیدگی کنند و کیفیت درآمد و هزینه را با رعایت مصالح کشور منتشر سازند.

در این باره پنج نفر اسامی دکتر معظمی - مهندس رضوی - تقی بهزین - دکتر متین دفتری - جواد گنجه‌ای بوده شد. ولی اظهار نظر شد که اگر شاه از گنجه‌ای و متین دفتری جریان را بپرسد خواهند گفت و تدریجاً همگان از این اسرار آگاه خواهند شد. حضار بیش از پنج ساعت اطراف و جوانب کاررا بررسی کردند که ناگهان تأثیر شدیدی بر قوام مستولی شد و درحالی که بی اختیار اشک از دیدگانش فرو می‌ریخت حضار را مخاطب قرارداده گفت همکی عقیده دارید اجرای هریک از نظرات برای برآنت خود مستلزم ضررو زیانی برای کشور و خطری برای جان اشخاص می‌باشد، من از دفاع در قبال تهمت‌ها برای حفظ منافع کشور چشم می‌پوشم اما چه کنم که مردم توجه ندارند اگر کسی آبرو و نام نیکوی خود را در راه خدمت به وطن فدا کند، به مراتب برکسی که جان خویش را در این راه می‌بازد رجحان دارد. زیرا جانبازان مورد تحسین قرار می‌گیرند لیکن اشخاصی که آبروی خود را باخته اند برای خود و اعقاب خویش لعن و تهمت می‌اندوزند. من قام این ناملایات را که بی شک جسم و روح را در هم خواهد شکست به خاطر وطنم تحمل خواهم کرد و در برابر تهمت‌های مخالفین هیچگونه عکس العملی نشان نمی‌دهم. قوام داستان دراز یکی از سرداران بزرگ روم را که سرنوشتی شبیه خود داشت بیان کرد و در حالی که اشک از چشمانش سرازیر بود گفت من خود را به تاریخ می‌سپارم.

حاضرین در جلسه بسیار متأثر شدند. از آن پس قوام السلطنه قوای روحی و جسمی خود را از دست داد. پس از گشایش مجلس اعلام جرم‌هایی علیه قوام السلطنه شد. انگلیسها برای سقوط قوام اقداماتی

کردند.

بعد از ظهر روز ۱۸ آذر مصادف با سالروز واقعه آذربایجان به مجلس رفت و خطابه ای ایراد نمود و تقاضای رأی اعتماد داشت. از ۱۱۲ نفر عده حاضر در جلسه ۴۶ نفر به او رأی موافق و ۳۹ نفر رأی مخالف و ۲۷ نفر رأی ممتنع دادند و آنهائی که سوگندنامه امضا کرده بودند چهره خود را نشان دادند.
قوام پس از این که با رأی عدم اعتماد مجلس روپرتو شد یکه و تنها به خانه خود رفت.

عنوان (جناب اشرف) و سلب آن

در دوران سلطنت پهلوی دادن عنوان ملغی شده بود ولی در مرداد ماه سال ۱۳۲۵ از طرف محمدرضا شاه پهلوی به قوام عنوان (جناب اشرف) داده شد که متن آن چنین است:

جناب اشرف احمد قوام نخست وزیر

برای اظهار قدرانی و عنایت مخصوص به موجب این دستخط عنوان (جناب اشرف) اختصاصاً به شخص شما اعطاء می‌گردد. مقرر کنید مدلول دستخط را به وزارت خانه‌ها و ادارات دولتی ابلاغ نمایند.

کاخ سعدآباد - محمدرضا پهلوی

در ۲۶ اسفند سال ۱۳۲۸ هنگام تشکیل مجلس موسسان برای تغییر مواد قانون اساسی و واگذاری حق انحلال مجلسین به شاه، قوام السلطنه نامه مفصلی به شاه نوشت و معظم له را از این کار بر حذر داشت.

ابراهیم حکیمی وزیر دربار در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۲۹ پاسخ تندی به قوام السلطنه داد و در پایان نوشت:
«چون خود موجب شده اید که پرده از روی اعمال و افعال مفسدت

آمیز شما برداشته شود و بالطبعیه صلاحیت داشتن عنوان جناب اشرف را
فاقد می شوید بدین جهت بحسب فرمان مطاع مبارک ازاین تاریخ عنوان
مذکور ازشما سلب می شود. »

فراموش نشد که در تیرماه ۱۳۳۱ که دکتر مصدق از نخست وزیری مستعفی شد و قوام السلطنه مورد تایل مجلسین برای نخست وزیری قرار گرفت فرمان شاه با عنوان (جناب اشرف) صادر گردید.

اسفندیار بزرگمهر در کتاب (کاروان عمر) چنین می نویسد:
بعداز واقعه ۱۷ آذر سریردربولارد سفیر انگلیس که دخوشی از
قوام نداشت نزد او رفته گفت با این وضع بهتر است از نخست وزیری
استعفا کنید. قوام می گوید من به دستور شما نیامده ام که با دستور
شما بروم، تکلیف مرا باید مجلس شورای ملی معین کند. همان شب شاه
به قوام تلفن می کند و همین مضمون راقدری مودب تر می گوید. قوام
جواب می دهد که مجلس باید مرا عزل کند نه شما و نه سفیر انگلیس و
از همینجا شاه کینه قوام را به دل می گیرد درصورتی که قوام می گفت
مقام شاه بالاتر از اینها است و باید ناظر باشد نه حاکم درحالی که شاه
همیشه می خواست حکومت کند.

وقتی دولت صدرالاشراف ساقط شد مظفر فیروز در روزنامه رعد
امروز رفراندمی ترتیب داد و برگهائی چاپ و منتشر کرد که چه کسی
برای نخست وزیری خوب است؟ نتیجه آراء مأخذوه بیست هزار بود، اول
قوام و بعد مصدق اعلام شد که همین امر موجب دوستی مظفر فیروز با
قوام السلطنه گردید. قوام خلقيات مظفر فیروز را خوب می شناخت ولی
چاره ای نداشت و می خواست از وجود او استفاده کند.

قوام می گفت به شاه گفته ام که شما باید سلطنت کنید و من
حکومت... اصولاً قوام با شاه مخالف نبود ولی می گفت اطرافيان شاه

تحریکاتی علیه دولت می کنند.

قوم فهمیده بود که اخبار هیئت دولت توسط مورخ الدوله سپهر به شاه داده می شود. در جلسه هیئت دولت گفته بود مذاکرات هیئت دولت محترمانه است حتی برای شاه و اگر لازم بود مطالب را نخست وزیر به شاه می دهد. مورخ الدوله سپهر نمی توانست جلوی خود را بگیرد. یکبار قوام تعیندا یک خبر جعلی را بیان کرد که شاه می خواهد وزیر دریار را عوض کند. مورخ الدوله سپهر بلاfacسله خبر را به شاه می دهد و شاه تلفنا از قوام موضوع را می پرسد که قوام می گوید این خبر مصلحتی بود و دستور بازداشت مورخ الدوله را می دهد.

قوام السلطنه خیلی از هزینه های کارهای محترمانه را شخصا می پرداخت و اعتبار آن را از محل فروش جواز ها تأمین می کرد. ملکه مادر طرفدار قوام بود و نمی گذشت روابط میان دریار و قوام تیره شود.

قوام دریاره شرکت وزرای توده ای در کابینه می گفت اولا می خواستم به آنها ثابت کنم که وزارت در آن روزها کارساده ای نیست و ثانیا می خواستم روسها را برای تخلیه آذربایجان آماده کنم. شاه از شرکت وزرای توده ای در دولت ناراحت بود و سفير آمریکا هم مخالفت می کرد. قوام می گوید یک روز بدیدن شاه رفتم و گفتم امروز استعفا می دهم و کابینه را ترمیم خواهم کرد باشه وزیر جدید. شاه گفت بالاین کار دشمنان تازه ای برای خود آماده می کنید. گفتم اشکالی ندارد. قوام با مشورت شاه و سفير شوروی وزرای توده ای را مرخص کرد. پس از دیدار شاه قوام به مأمورین ژاندارمری که مراقب نخست وزیری بودند دستور داد که از ورود وزرای توده ای به کاخ جلوگیری کنند.

عبدالله گله داری نماینده سابق مجلس که اکنون در آمریکا زندگی می کند طی مصاحبه ای با مجله ره آورد چنین گفته است:

در دوران نخست وزیری قوام السلطنه مورخ الدوله سپهر که وزیر پیشنه و هنر بود به شاه گفته بود که خبر دارد انگلیسها قصد دارند اساس سلطنت را بهم بزنند و قوام را رئیس جمهور کنند برای اینکه از شما ناراضی هستند. شاه پرسید چگونه می توانیم از نیت آنها مطلع شویم. سپهر گفته بود وسیله شیخ عبدالله گله داری... شاه دستور داد با فردوست مرا به حضور بردن. ساعت یک و نیم بعد از نصف شب بود و مورخ الدوله هم حضور داشت. فرمودند من مشتاقم بدانم که از سفير انگلستان پرسید رنجش آنها از من چیست؟ و چرا می خواهند قوام را به جای من بنشانند؟ من فردای آن روز به سفارت رفتم و پیام شاه را رساندم.

سریبدربولارد سفير انگلستان در پاسخ گفت:

«درست است که ما از شاه رنجیده ایم ولی چنین تصمیمی گرفته نشده که شاه برود و دیگری جای او بباید. مخالفت ما با شاه چند دلیل دارد. اول اینکه شاه مفتن است و می خواهد افراد را به جان هم بیاندازد و هر مطلبی که با او در میان گذاشته می شود درز می کند و حتی سفرای خارجی آگاه می گردند در حالی که مصلحت چنین بوده که حتی آمریکا که متحده می باشد از آن آگاه نگردد. ثانیا دربار شاهنشاهی به همه چیز شباخت دارد جز دربار... ثالثا شاه باکسانی که باما رابطه دوستی دارند رفتارش تحقیرآمیز است. مثلا صدرالاشراف را که از دوستان ما می باشد می پذیرد و اگر قبول کند چند ساعت او را در اتاق انتظار نگه می دارد. رابعاً شاه شیفته تملق است. هر کس قدرت داشته باشد همه به او تملق می گویند. این سلطنت که به شما رسیده ارمغان بزرگی است زیرا پدر شما «مهتر» بود که به این مقام رسیده است.»

روز بعد در معیت فردوست تمام گفته های سفير را کلمه به کلمه به اطلاع شاه رساندم. شاه گفت من هرگز تفتیں نکرده ام و از این کار هم خوش نمی آید و اگر مطلبی هم گفته شده صلاح کشورم بوده است. اما این که دربار جای افراد ناباب شده من خود از اعمال خواهان و برادرانم

ناراضی هستم و اما این که پدر من «مهتر» بوده این خود افتخار بزرگی است که از میان توده مردم به این مقام والا رسیده است. من سعی دارم بر قلب مردم حکومت کنم و اگر بدانم روزی نفع جامعه در کناره گیری من باشد، این کار صورت خواهد گرفت و در همین جامعه زندگی خواهم کرد، ولی باید بگویم همین انگلیسها بودند که روسها را به خاک ما آوردند و قسمتی از خاک کشور ما زیر پای سربازان روسی لگدمال شد.

گله داری گفته است انگلیس‌ها همیشه از قوام السلطنه بدشان می‌آمد و فکر می‌کردند با اینکه قوام از طبقه اشراف می‌باشد مرتباً با روسها لاس می‌زند. یکبار هم که مجلس به قوام رأی تاییل می‌داد، نایندگان راستگرا به توصیه سفیر انگلیس به قوام رأی مخالف دادند و قوام با یک رأی اضافی نخست وزیر شد. قوام هم ازمن خواست از سریردر بولارد سفیر انگلیس بپرسم که دلیل مخالفت با او برای چیست؟ سفیر گفت: چون قوام با توده ایها لاس می‌زند بدیهی است کسی که مورد اعتماد روسها باشد مورد قبول ما نیست.

قوام و محمد رضا شاه پهلوی

دکتر عاقلی می‌نویسد: در سال ۱۳۰۱ وقتی سردار سپه وزیر جنگ کابینه دوم قوام بود، قریب سعدآباد را خرید که وزراء از او و لیمه خواستند که همه را به ناهار دعوت کرد. وقتی قوام نخست وزیر وارد شد سردار سپه دست پسرمه ساله خود را گرفت و نزد قوام برد و گفت (بنده زاده محمد رضا) قوام اورا بوسید و نوازش کرد و چند اشرفی در دست او گذاشت. کودک از خوشحالی سراسیمه به اتاق دیگر نزد مادرش رفت... بعد از سال‌ها که قوام محمد رضا را دید دیگر شاه شده بود با توجه بدیدار آن روز گفت (بزرگ شده‌ای)؟ شاه از این گفته قوام خیلی ناراحت شد.

منوچهر فرمانفرما نیان می نویسد:

بعد از حل مشکل آذربایجان شاه می خواست خود را ناجی ایران معرفی کند و حقی برای قوام السلطنه قائل نبود، قوام السلطنه هم از حق خود نمی گذشت. شاه چون همه مدعیان را از صحنه خارج کرده بود زمینه برکناری قوام را فراهم می ساخت. شاه از طریق علام وزیر دربار می کوشید که زمینه استعفای قوام را فراهم کند ولی هیچیک از واسطه ها شخصیت آن را نداشتند که با قوام گفتگو کنند و قوام به سخن هیچکس وقوع نمی گذاشت. بهمین جهت بدون اعتنا به حکومت ادامه می داد. وکلای مجلس به دوسته تقسیم شده بودند. (طرفداران قوام و طرفداران شاه). شاه دستور داد تا وزیران کابینه استعفا کنند. همه استعفا کردند غیراز سید جلال تهرانی وزیر مشاور. بعد از استعفای آنها قوام به معاونین وزارت خانه ها دستور داد که عهده دار امور شوند. سید جلال تهرانی گفت وقتی قوام مراهه وزارت دعوت کرد از شاه کسب تکلیف کردم، جواب مثبت داده بود ولی حالا اگر استعفا می کردم این خیانت به قوام السلطنه بود و لوتا آخر عمر بیکار می ماندم.

قوام بعد از برکناری به اروپا رفت و در مرا جمعت وقتی بدیدارش رفتم گفت سیاستمداران فرانسه مخصوصا ژرژیدو وزیر خارجه وقت از او دعوی کرد و سرمیزشام گفت «شما از بزرگترین سیاستمداران زمان ما به شمار می روید چون کسی تا به حال این نظر حرف استالین نشده است» قوام اضافه کرد لابد فرانسویان باید قدر مرا بدانند زیرا ایرانیان نخواستند محبت کنند. قوام در آخر عمر از یک زن اهل شمال صاحب پسری شد که قوام فرست تربیت اورا نکرد و با عده ای اویاش تهران مراوده پیدا نمود و تریاک و هروئین او را از بین برد.

مرد امر ون

تلفن ۹۹۸۴



فواهم السطحي

پهلوی برجی دین سنه بور صدتی - ملکت و حکمه میر

شیخ مبلغ کیمیون روز ب خود یادداشت کی

که فوایم لبطره را در زان زد، مادر لین قتل از

سقط کا پیہ او سعدوم نا یہ

کیمیون
(X)

فوت بعده تاریکه کسرو داد، بند دار دار کم دیدیں ز (X) لین

جایزه برای قتل قوام السلطنه

در تاریخ سیاسی ایران و شاید جهان سابقه ندارد که یک روزنامه نگار دستور قتل نخست وزیری را بدهد و برای قاتل هم جایزه معین کند. محمد مسعود که بعداً توسط گروهی از تندروهای حزب توده ترور شد چنین کاری را کرد و در مورد قوام السلطنه چنین نوشت:

قوام السلطنه با دادن قول نفت بزرگترین خیانت را به مملکت کرد. من یک میلیون ریال جایزه ازین بردن قوام السلطنه را به خود یاوراث معدوم کننده او می پردازم. این پول از فروش خانه ام خواهد بود که شش سال از دست این جنایتکاران شش شب در آن استراحت نکرده ام. مسعود این سند را به دفتر اسناد رسمی حاج فطن الدوله فیلی برد که او هم امضایش را تصدیق کرد.

سپهبد امیر احمدی می نویسد: در دولت قوام السلطنه یک شب در هیئت دولت نخست وزیر که از روزنامه‌ها خصوصاً مردم روز عصبانی بود پیشنهاد کرد که باید حکومت نظامی را برقرار کرد تا جلوی انتشار این مزخرفات گرفته شود. گفتم با تشکیل حکومت نظامی مخالفم زیرا به قدر کافی قانون برای تعقیب و مجازات مفتریان وجود دارد و احتیاج به حکومت نظامی نیست. زیرا وقتی نایندگان خارجی در صدد تحقیق برآیند و توجه یابند که برای تعقیب و مجازات روزنامه نگاران حکومت نظامی برقرار شده خیلی خواهند خنید. قوام السلطنه به سلمان اسدی وزیر کار گفت حالاً تصویب نامه هیئت وزیران را بنویسید من بعداً با سپهبد موضوع را حل می کنم. تصویب نامه را نوشتند و گفت رأی می گیریم که وزیران برای خوش آمد قوام موافقت خود را اعلام کردند و آن وقت قلم را دست من داد و گفت خواهش می کنم امضا کنید و من هم

امضا کردم و بعد گفتم به احترام جنابعالی امضا کردم چون مجری این تصویب نامه هستم جلوی هرگونه اجتماعی را خواهم گرفت و بین حزب دمکرات و سایر احزاب تفاوتی نیست. قوام ابرو را درهم کشید و گفت می خواهید با من مخالفت کنید. گفتم با جنابعالی مخالفتی ندارم ولی اگر اجتماعی به نام شماتشکیل شود از آن هم جلوگیری می کنم. قوام گفت بعدا در این باره صحبت خواهیم کرد. گفتم چون اعلیحضرت فرمانده کل قوا هستند باید دستور بدھند. جنابعالی یا بنده تصویب نامه را به عرض می رسانیم تا اجازه بدھند. قوام گفت این مربوط به شاه نیست و من این تصویب نامه را از فردا خودم اجرا می کنم. به شاه چه مربوط است؟ من عصبانی شده تصویب نامه را مچاله کرده و به دورانداخته گفتم تا کنون خیال می کردم سر و کارت با شاه است و حالا که اینظرور می گوئی حساب را جدا می کنم. او کاغذهای خود را زیر یغل زد و رفت و من هم از هیئت دولت خارج شدم.

چندروز بعد در ۱۹ شهریور ۱۳۲۶ که مجلس پانزدهم افتتاح شد دولت استعفا داد و قوام مجددا مأمور تشکیل کابینه شد. محمود جم را به جای من به وزارت جنگ معرفی کرد.

گذرنامه سیاسی قوام السلطنه

مشفق کاظمی از سفرای سابق در خاطرات خود چنین می نویسد: وقتی کابینه قوام السلطنه پس از دوسال که با قدرت حکومت کرد، سقوط نمود قوام تصمیم گرفت به اروپا برود و به همین جهت برای گذرنامه سیاسی اقدام کرد ولی وزارت خارجه که با مقررات عجیب خود این گذرنامه را به خیلی ها می داد دچار اشکال گردید.

قوام السلطنه این رفتار را از چشم حسن پیرنظر معاون وزارت خارجه می دید که نسبت به او محبت زیادی هم کرده بود. سرانجام قوام السلطنه با گذرنامه عادی به اروپا رفت و پس از مدتی هم لقب جناب

اشرف از او سلب شد و به تهران آمد. من در مدت خانه نشینی اش
مرتب بدیدارش می رفتم.

قوام و مصدق

ابونصر عضد نوہ مظفرالدین شاه و خواهرزاده دکتر مصدق ضمن
انتشار قسمتی از خاطرات خود در روزنامه (ایران خبر) درباره قوام
السلطنه و دکتر مصدق چنین می نویسد:

در اواخر تیر ماه ۱۳۳۱ قوام السلطنه برای چندمین بار به فرمان
شاه نخست وزیر شد. اما قیام گستردۀ مردم در ۳۰ تیر ماه به عمر دو سه
روزه این آخرین صدارت قوام خاتمه داد. احساسات ضد قوام السلطنه در
کوچه و خیابان به اوج رسیده بود. عده‌ای قصد داشتند منزل اورا آتش
بزنند. خانه من در کاخ بالا چسبیده به منزل قوام بود. من با قوام عوالم
بسیار نزدیکی داشتم. علت هم آن بود که مادر من با همسر قوام صیغه
خواهی خوانده بودند و من در بچگی هر وقت که مادرم به علتی از خانه
دور می شد به منزل قوام می رفتم. به هر حال در فردای سی ام تیر قوام
کسی را به سراغ من فرستاد که فوری به دیدنش بروم. رفتم دیدم که
مریض است و درستراخوابیده و حالت برافروخته و ناراحتی داشت. گفت:
«میدانی که شهر شلوغ است و عده‌ای هم مقاصد سوئی دارند برو از
قول من به دائیت دکتر مصدق سلام عرض کن و بگو کاری نکنید که
آبرو و حیثیت من در آین آخر عمری برباد رود.»

بلافاصله سوار اتومبیل شده و به طرف خانه دکتر مصدق به راه
افتادم و پیغام قوام السلطنه را به دایی دادم. پس از این که حرف‌های
مرا به دقت شنید گفت: «برو از قول من به حضرت اشرف سلام عرض
کن و بگو ما با هم یک عمر سابقه دوستی و همکاری داشته‌ایم. اینکه
یک روز من در رأس کارهای دولت باشم و یک روز او هیچ خللی به
احترامی که برای یکدیگر داریم نباید برساند. شما تحت حفاظت کامل

دولت قرار دارید و به کسی اجازه هیچگونه تخطی به حریم زندگی شمارا
نخواهم داد و در این باره قول می دهم.»

با پاسخ دکتر مصدق پیش قوام برگشت، وقتی حرف های مرا
شنید، اشک در چشمهاش جمع شد. گفت پسرم از شخصی مثل دکتر
مصطفی انتظاری جز این نمی رفت. همان روز فهمیدم که دکتر مصدق
رئیس شهریانی را شخصا مسئول حفظ جان و محافظت از منزل قوام
السلطنه کرده است و چنین بود که نه به شخص قوام کوچکترین آسیبی
رسید و نه کسی توانست کوچکترین صدمه بی به خانه و اموال او بزنند.

روش قوام السلطنه و دکتر مصدق در برابر شاه

فرخالدین عظیمی می نویسد: بعد از شهریور ۲۰ نخست وزیری
قوام السلطنه تقریبا اجتناب ناپذیر شده بود. پس از استعفای رضا شاه
قوام السلطنه فعالیت سیاسی خود را بیدرنگ از سرگرفت. مطربود بودن
از صحنه سیاست در دوران رضاشاه وی را از سیاری از رقبایش متمایز
می ساخت. قوام با داشتن اطرافیانی فعال کمتر در مظان تهمت بود و
در موقعیتی قرار داشت که می توانست رأی کافی در مجلس به دست
آورد. به هنگام استعفای فروغی قوام نیز بیش از سهیلی در مجلس
طرفدار داشت. به گفته ارسنجانی شاه از او خواسته بود که در مجلس از
طرفدارانش بخواهد که به سهیلی رأی تاییل بدهند. قوام سعی داشت
علاوه بر حمایت های داخلی سیاست های خارجی را نیز همراه داشته
باشد. شوروی ها به قوام نظر مساعد داشتند زیرا او نه طرف توجه دربار
بود و نه آنگلوفیل شناخته می شد. بعلاوه املاک وسیع او در منطقه
اشغالی شوروی قرار داشت. قوام تماش های خود را با آمریکائیها از نو
برقرار ساخت ولی انگلیسها به علت تاییل قوام به شوروی ها نسبت به او
بدگمان بودند به همین جهت شاه به بولارد پیغام داد که می خواهد فرمان
نخست وزیری را برای قوام صادر کند که او هم در پاسخ گفته بود

انگلیسها هیچ مخالفتی با نخست وزیری قوام ندارند. قوام در جلب حمایت دیپلماتهای شوروی و انگلستان و آمریکا مهارت قابل توجهی از خودشان داد وسعي داشت که هیچیک ازانان را نرجاند. او می کوشید که با جلب دولتی خارجی ها بر رقبا و دشمنان داخلی پیروز شود.

دولستان و دشمنان قوام همه در شایستگی او اتفاق نظر داشتند.

قوام یکی از بانفوذترین و بالاعتبارترین رجال قبل و بعد از دوران رضاشاه به شمار می رفت. تول، سخاوت، شخصیت وزین او موجب شد که اطرافیان شاه سابق وايادي زیادی پیرامون او گرد آيند ولی غروری که غالبا تا مرز نخوت و تکبر می رسید به ویژه درایامی که مصدر کار بود در گروهی بیزاری از او را بر می انگیخت. قوام در حل مشکلات در کمال خونسردی واعتماد به نفس و آرامش خاطر شهرت یافته بود به همین جهت همواره در موقع بحرانی می توانست کارساز باشد. قوام با این که همکارانش را خود انتخاب می کرد ولی اعضای کابینه را مکلف نمود که سوگند وفاداری به شاه و دولت ادا کنند تا علاقه خودرا به شاه و حکومت پارلمانی ثابت نمایند.

شاه همواره نسبت به پیوندهای دولستان قوام و خانواده قاجار و بیزاری از سلسله پهلوی مظنون بود به همین جهت وقتی خواستار انحلال مجلس گردید شاه احتمال می داد که او می خواهد خودرا از کنترل مجلس خلاص نموده اقداماتی در کاهش قدرت سلطنت بنماید. واقعه ۱۷ آذر ۱۳۰۶ می بود که تا قوام سرنگون شود ولی قوام شورش را کنترل کرد و بر قدرت خود افزود. این مخالفت شاه ادامه داشت. قوام معتقد به یک سیاست موازن مثبت در سیاست خارجی بود و می خواست قدرت شاه و دریار را محدود کند. در واقع آنچه را که قوام می خواست به انجام پرساند با آنچه که بعد ها مصدق خواست جامه عمل بپوشاند چندان تفاوتی نداشت.

سرانجام قوام از نخست وزیری برکنار و بار دیگر در جریان وقایع

آذربایجان مورد تاییل مجلس قرار گرفت.

قوم این بار نخست وزیری را در یکی از خطیر ترین لحظات تاریخ ایران در دست گرفت. اگر همه جزئیات مربوط به پس گرفتن آذربایجان و کردستان وبا رد تقاضای روسها را برای نفت شمال برنامه ریزی نکرده بود بدون شک طراح و معمار این کار بود که از طریق آن دست آوردهای یاد شده تحقیق یافت. مهارت و درایت و زیرکی چشمگیرش اورا قادر ساخت که با بحران‌ها دست و پنجه نرم کند و رقیبانش را به بن بست بکشاند زیرا حاکمیت و قوامیت ارضی ایران دستخوش مخاطره بود. با این که بسیاری از روزنامه‌نگاران قوم را مرجعی قلمداد می‌کردند که علاقه چندانی به مشروطیت یا اصلاحات ندارد ولی اقدامات او بیشتر به تحکیم مشروطیت کمک کرد. با آن که تقاضای نفت شمال از جانب روس‌ها مسئله عمدۀ قوم طی این دوره از زمامداریش بود معهداً اشغال ذهنی او رویاروئی با دربار به شمار می‌رفت. استواری قدرت شاه مستلزم آن بود که رقیبان نیرومند را از صحنه خارج سازد که سرانجام قوم مستعفی شد و راه خانه را پیش گرفت.

القوم السلطنه و آخوند از نجف رسیده

بعداز تأسیس حزب دموکرات قوم السلطنه سعی داشت همه گروه‌ها را در اختیار داشته باشد، از جمله طرفداران او در حزب دموکرات آخوندی را به منبر بردند. دکتر مهدی بطحانی معاون سابق وزارت آموزش و پرورش در این باره چنین نوشتۀ است:

آن شخص که به نام آقا نجفی با لباس آخوندی و ریش مصنوعی به منبر رفته بود دستغیب از فرهنگیان قدیمی لیسانسیه سال ۱۳۱۵ دانشسرایعالی بود که همراه چند تن از فرهنگیان (عباس شاهنده - منوچهر قیانی - مهدی قریب) به حزب دموکرات پیوسته و از کارگردانان آن شده بودند. دستغیب به ریاست اداره کل بازرسی فرهنگ منصوب

شده بود. قیائی به وزارت کشور منتقل گردید و فرماندار تهران شد.

این عده برنامه ای ترتیب داده دستغیب را به لباس آخوندی به نام این که از نجف آمده با صحنه سازی وارد تهران کرده و یکسر به مسجد شاه بردند. ابتدا یک ربع خطبه به زبان عربی خواند و حضار را شیفتہ خودساخت. آنگاه به مداعی قوام السلطنه و تعریف از دولت پرداخت و در حالیکه دولت مورد تحسین قرار گرفته بود ازمنبر پائین آمد و یاهراهن مسجد را ترک گفت و در داخل اتومبیل لباس هارا تغییر داد به طوری که رئیس شهریانی هم نتوانست او را پیدا کند. از حوزه علمیه چند تن علاقمند برای دیدار این روحانی از نجف رسیده آمده بودند ولی هرچه گشتند او را پیدا نکردند.

کشتیبان را سیاستی دگر آمد

رضاسجادی ناینده سابق مجلس و گوینده معروف رادیو ضمن انتشار

قسمتی از خاطراتش در روزنامه نیمروز چنین می نویسد:

در سال ۱۳۳۱ که قوام السلطنه مأمور تشکیل دولت شد من هم که از دستگاه دکتر مصدق رانده شده بودم با آشناشی قبلی رفتم منزل قوام السلطنه و شب در منزل او ماندم، صبح ساعت ۹ قوام السلطنه اعلامیه معروف را به من مرحمت کرده فرمودند تمرین کن تا من بروم شرفیاب شوم. در مراجعت من خدمت ایشان عرض کردم این شعر مال منوچهری می باشد و اصلش کشتیبان است. فرمود می دام ولی اینجا کلمه کشتیبان بهتر است به کار بردش شود. اعلامیه را خواندم و به مكافاتش هم دچار شدم. خانه مختصری داشتم که غارت شد و خودم هم زندانی شدم و تا آخرین روز حکومت دکتر مصدق بیکار و بی حقوق و سرگردان بودم. به خاطر دارم پس از چندماه که آزاد شدم به دیدار قوام السلطنه که او هم محکومیتی پیدا کرده بود رفتم، فرمود کلمه را عوض

کردیم به این مکافات دچار شدیم، اگر در آن روز کلمه کشتنيان را به کار می بردیم چه بر سر ما می آمدا

قوم السلطنه و نفت ایران

قوقام السلطنه که پس از سید خسرو الدین برای اولین بار نخست وزیر شده بود مذاکرات محترمانه ای با غایندگان شرکت نفت آمریکائی استاندارد اویل در مورد اعطای امتیاز نفت پنج ایالت شمالی ایران را آغاز کرد و منتهی به امضای قراردادی شد که استخراج و بهره برداری از نفت شمال برای مدت ۵ سال به آمریکائیها داده شود که به سرعت در مجلس تصویب گردید ولی به علت اعتراضات شدید شوروی ها و بعداً انگلیسها قرارداد لغو گردید.

قوقام السلطنه بار دیگر در زمان نخست وزیری خود در سال ۱۳۲۴ به مسکو سفر کرد و پس از مراجعت به ایران قرارداد نفت شمال را با شوروی ها امضا کرد و موجب شد که آذربایجان از قوای شوروی تخلیه شود و از تجزیه نجات یابد و سرانجام همان قرارداد در مجلس رد شد. در حقیقت می توان گفت قوقام السلطنه دوبار از نفت شمال در بازیهای سیاسی خود حداکثر استفاده را کرد و خدماتی انجام داد.

قوقام السلطنه و جمال امامی

اقدامات قوقام السلطنه درباره کار آذربایجان موجب شد که از طرف همه گروهها و شخصیت ها مورد تشویق و تقدیر قرار گیرد. جمال امامی که از طرف قوقام السلطنه توقيف و در زندان شهریانی نگهداری می شد تلگراف زیررا به او مخابره کرد:

جناب اشرف آقای نخست وزیر

دراین موقع که دولت آن جناب تصمیم گرفته است با اعزام قوای
تأمینیه آذربایجان را از سلط ماجراجویان و تجزیه طلبان خارج کند لازم
می دانم اعلام دارم که تکلیف های ایرانی میهن پرست است که این عمل
دولت را تأیید و تقدیرنماید.

با تقدیم احترام فائقه - جمال امامی
از توقیف گاه شهریانی - ۱۹ آذر ۱۳۲۵

قوم السلطنه وورثه وثوق الدوله

علی شعبانی در کتاب هزار فامیل می نویسد: وقتی بعد از
شهریور ۲۰ قوم السلطنه نخست وزیر شد برادرش وثوق الدوله اراضی
شرق تهران را که بالغ بر ۳۵ میلیون متر مربع بود و در جهات اربعه باع
سلیمانیه اش قرارداشت مانند پوست حسن صباح توسعه بخشید و به ثبت
رساند و بعدها ورثه اش آن را به پول نزدیک ساختند. میراث خواران
و ثوق الدوله دوپسر (علی - جمشید) و هشت دختر بودند که ۹ داماد
داشت.

از این خانواده علاوه بر وثوق الدوله و قوم السلطنه و دکتر امینی
که نخست وزیر شدند همسران دو نوه وثوق الدوله حسنعلی منصور -
امیرعباس هویدا به نخست وزیری رسیدند که فریده و لیلی ذخیران نظام
امامی زن آنها بودند.

خراب کردن مقبره قوم السلطنه

قوم السلطنه درسال های آخر عمر خیلی فرتوت و ناتوان شده بود.
دکتریاقر عاقلی می نویسد: احمد قوم در سن ۸۲ سالگی در تهران

درگذشت و درقم به خاک سپرده شد.

علی اکبر موسوی زاده وزیر دادگستری و وزیر مشاور کابینه قوام
که از نزدیکان او بود پس از شنیدن خبر فوت قوام سکته کرد و مرد.
از قرار معلوم بعد از انقلاب مقبره قوام السلطنه را درقم ویران
کردند. ولی حسین قوام تنها پسر او که در جوانی درگذشت در فرانسه
مدفون گردید.



قوام السلطنه در استقبال از وثوق الدوله هنگام مراجعت از اروپا

روزشمار زندگی رضاخان (سردارسپه)
نوزدهمین نخست وزیر دوره مشروطیت
او تنها رئیس وزرائی است که به سلطنت رسید

.... من یک سرباز لخت و عور و گرسنه بودم. هرگز محبت پدر و مادر را ندیده ام. بینایی، بی پولی، گرسنگی و بیماری داشت مرا از پای در می آورد. هیچکس به من محبتی نمی کرد. ناملایات زندگی به من درس بزرگی داد. تصمیم گرفتم از مشکلات نترسم و هرگونه مانعی را از پیش پای خود بردارم و با قدرت به سوی آینده قدم بردارم.
رضا شاه پهلوی

- ۱- تولد در ۲۴ اسفندماه ۱۲۵۶ شمسی (برابر با ۱۸۷۸ میلادی) در قریه آلاشت سوادکوه از توابع استان مازندران.
- ۲- درگذست پدر او (داداش بیگ) چهل روز پس از تولد رضا شاه.
- ۳- ورود به خدمت رسمی به بریگاد قزاق تهران در سن ۲۲ سالگی (قبل از سن ۱۵ سالگی در محیط نظام داشته است).
- ۴- طی سریع مدارج نظامی تا نیل به درجه سرهنگی در ۱۲۹۴ شمسی و انتصاب به فرماندهی تیپ قزاقخانه همدان و قزوین - نیل به درجه میرپنجی در ۱۲۹۷ و انتصاب به مقام فرماندهی نیروی قزاق در روز دوم اسفند ۱۲۹۹ از طرف احمدشاه

- ۵- کودتای نظامی در سوم اسفند ۱۲۹۹
- ۶- اعطای لقب (سردارسپه) و فرماندهی دیویزیون قزاق از طرف
احمدشاه در ۴ اسفند ۱۲۹۹
- ۷- انتصاب به مقام وزارت جنگ در ۷ اردیبهشت ۱۳۰۰ شمسی.
- ۸- صدور فرمان نخست وزیری سردارسپه از طرف سلطان احمد
شاه در سوم آبان ۱۳۰۲ که مقام رئیس وزرائی و وزارت جنگ و فرماندهی
قوای نظامی را عهده داریود و مدتی هم شغل وزارت کشور را یدک می
کشید. چهار بار کابینه تشکیل داد. یکبار هم احمدشاه از اروپا او را از
نخست وزیری معزول ساخت که سردارسپه به رودهن رفت ولی با فشار
نظامیها و تایل مجلس شوراییلی بار دیگر احمد شاه فرمان نخست
وزیری اورا صادر کرد.
- ۹- بازگشت فاتحانه سردارسپه از عتبات پس از سرکوبی شیخ
خرعل در خوزستان در تاریخ ۱۱ دیماه ۱۳۰۳ با استقبال زیاد و نصب نشان
ذوالفقار به سینه سردارسپه.
- ۱۰- تصویب طرح قانونی در مجلس شوراییلی در جلسه مورخ
۲۶ بهمن ماه ۱۳۰۳ مبنی بر واگذاری ریاست عالیه کل قوای دفاعیه و
تأمینیه مملکت به سردارسپه با اختیارات تام در حدود قانون اساسی.
- ۱۱- انتخاب به ریاست حکومت موقت از طرف مجلس شوراییلی
در نهم آبان ۱۳۰۴ و خلع قاجاریه از سلطنت و اعطای عنوان
(والاحضرت رضا پهلوی) به سردار سپه.
- ۱۲- تشکیل مجلس موسسان در ۱۵ آذر ۱۳۰۴ و انتخاب به
مقام سلطنت در ۲۲ آذر ۱۳۰۴ به عنوان (رضا پهلوی) واستقرار سلطنت
در خانواده پهلوی.
- ۱۳- جلوس رضا شاه پهلوی بر تخت مرمر در روز ۲۵ آذرماه
۱۳۰۴ در ۴۸ سالگی و صدور فرمان ولايتعهدی محمدرضا پهلوی در
تاریخ ۲۶ آذرماه ۱۳۰۴

- ۱۴- تاجگذاری رضاشاه پهلوی درتاریخ چهارم اردیبهشت ماه ۱۳۰۵ درکاخ گلستان.
- ۱۵- استعفا از مقام سلطنت در ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ و آغاز تبعید از ایران و اعزام به جزیره موریس و کشور آفریقای جنوبی و اقامت در ژوهانسبورگ پس از ۱۹۱۹ سال و ۶ ماه حاکمیت برایران و ۱۶ سال سلطنت.
- ۱۶- درگذشت رضاشاه در ژوهانسبورگ در ۴ مرداد ۱۳۲۲ در سن ۶۷ سالگی پس از ۲۳ ماه تبعید و انتقال جنازه به طور رسمی به قاهره به صورت امامت
- ۱۷- اعطای لقب (رضاشاه کبیر) از طرف مجلس شورای اسلامی در ۲۹ خرداد ۱۳۲۸
- ۱۸- انتقال جنازه رضاشاه با تشریفات رسمی به تهران درتاریخ ۱۷ اردیبهشت ۱۳۲۹
- ۱۹- تجلیل از خدمات رضاشاه به مناسبت یکصدمین سال تولد او در آرامگاهش در شهر ری در روز ۲۴ اسفند ۱۳۵۶
- ۲۰- تخریب آرامگاه رضاشاه توسط رژیم جمهوری اسلامی وسیله‌ی شیخ صادق خلخالی
- ۲۱- شایعات فراوان دریاب انتقال استخوان های رضاشاه از آرامگاهش در سال ۱۳۵۷ به نقطه‌ای در داخل ایران یا خارج از کشور.

اعضای کابینه سردار سپه:

وزیر خارجه: حسن مشار (مشارالملک) - محمدعلی فروغی (ذکاء
الملک) - کفیل نخست وزیر

وزیر معارف: محسن اسکندری (سلیمان میرزا) - صادق صادق
(مستشارالدوله)

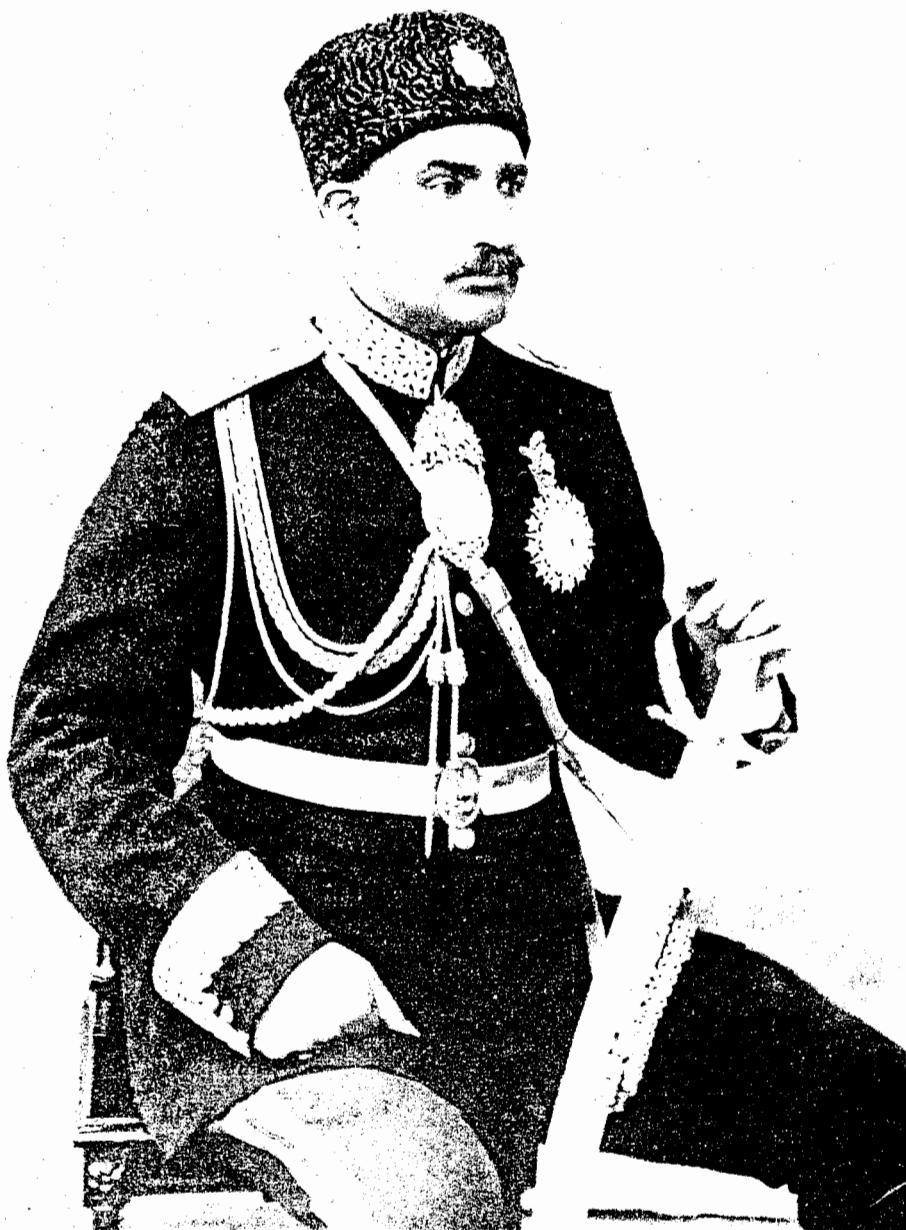
وزیر مالیه: محمود جم (مدیرالملک) - محمدعلی فروغی (ذکاء
الملک) - فیروز فیروز (نصرت الدوله)

وزیر پست و تلگراف: سرلشکر خدایارخان - سرلشکر محمود
انصاری (امیراقتدار) - جعفرقلی خان بختیاری (سرداراسعد) -
ابوالحسن پیرنیا (معاضدالسلطنه) - حسین سمیعی (ادیب السلطنه)

وزیر فوائد عامه: امان الله اردلان (حاج عزالمالک) - نظام الدین
حکمت (مشارالدوله) - عبدالحسین تیمورتاش (سردارمعظم خراسانی)

وزیر داخله: قاسم صور اسرافیل - سرلشکر امیرانصاری
(امیراقتدار) - شکرالله صدری (قوام الدوله)

معاون نخست وزیر: حسین دادگر (عدل الملک)



سردارسپه تنها نخست وزیری است که به سلطنت رسید

از سربازی تا سلطنت

رضا خان سردار سپه نوزدهمین نخست وزیر دوره مشروطیت است که در کوتاه مدت از نخست وزیری به سلطنت رسید. او سرباز ساده‌ای بود که توانست قدم به قدم خود را به مقام میرپنجمی رسانیده و سرانجام نیز با کودتائی در سوم اسفند سال ۱۲۹۹ شمسی در مقام فرمانده نظامی قرار گرفته وزارت جنگ خود را به نخست وزیری برساند. فرمان صادره از طرف سلطان احمدشاه چنین است:

چون برای خدمت ریاست وزراء وجود یک نفر شخص کافی لایقی لازم بود لهذا جناب اشرف سردارسپه که کمال مرحمت و اعتماد را به ایشان داریم به ریاست وزرائی منصوب و برقرار غویم که مشغول این خدمت مهم باشند. شانزدهم ربیع الاول ۱۳۴۳ شاه.

سردارسپه از روز سوم آبان ۱۳۰۲ تا نهم آبان ۱۳۰۴ این مقام را عهده دار بود.

او می‌خواست اولین رئیس جمهور ایران باشد ولی بعلت مخالفتهایی توانست سلطنت پهلوی را در ایران پایه گذاری کند. رضا مازندرانی (مرد خود ساخته‌ای) بود که درخانواده‌ای تهی دست قدم به عرصه حیات نهاد و چون وسیله تحصیل نداشت و به علت اینکه دائی اش خیاط قزاقخانه بود به قزاقخانه راه یافت ولی سربازی

دلدار و رشید بود که از هیچ مانع و رادعی نمی‌هارسید و استعداد شکری در امر نظام داشت که وقتی مسلسل ماکسیم به ایران وارد شد او چنان تعلیم یافت که به (رضا ماکسیم) شهرت یافت. رضا پهلوی از آن انسان‌های (خودساخته‌ای) بود که حتی وقتی به صورت جنین در دل مادرش بود جانش به خطر افتاد. مادرش (نوش آفرین) همسر چهارم داداش بیگ بود که وقتی حامله شد داداش بیگ که نمی‌توانست هزینه همسر خودرا در تهران تحمل کند او را از تهران به سوادکوه برد تا نزد همسر سابق و سه دخترش مشترکاً زندگی کنند. به گفته بعضی از مطلعین وقتی داداش بیگ که در قزاقخانه خدمت می‌کرد به یک مأموریت رفته بود یکی از همسران سابق داداش بیگ و دخترانش نوش آفرین را به کنار رودخانه‌ای می‌برند و مضروب می‌کنند تا بچه را سقط کند. از آنجا که مقدار چنین بود که این جنین حیات یافته و سرانجام شاه ایران گردد امیر مؤید سوادکوهی مالک بزرگ منطقه که با نوکران خود سوار برآسب در منطقه گردش می‌کرد وقتی صدای فریاد زنی را می‌شنود همراهان را می‌فرستد و آن زن را نجات می‌دهند و می‌گویند همسر تهرانی داداش بیگ است که همسر سوادکوهی و دخترانش اورا می‌زنند تا سقط جنین کند. امیر مؤید می‌گوید این زن را به خانه او بیاورند و در آنجا بسر برد تا از گزند زن پدر و خواهران ناتنی خود مصون بماند. در نتیجه رضا مازندرانی درخانه امیر مؤید سوادکوهی متولد می‌گردد. امیر مؤید همان کسی بود که وقتی سردار سپه وزیر جنگ شد در مازندران علم طغیان بلند می‌کند ولی وسیله قشون ایران سرکوب می‌گردد. اما سردار سپه به او تأمین می‌دهد و اورا به تهران نزد خود می‌آورد و فرزندانش را هم دعوت به خدمت در ارتش می‌کند. ولی بعداً فرزندان امیر مؤید در خدمت نظام کشته می‌شوند که مطالب گوناگونی درباره آنها و عاقبت امیر مؤید گفته می‌شود.

دومین واقعه مهم زندگی او همان داستان معروفی است که خود

رضاشاه در زمان سلطنتش گفته که مادر او با فرزند چند ماهه اش رضا از مازندران عازم تهران می‌گردد تا نزد برادر خود برود که در گردنه امام زاده هاشم به علت سرما چنان وضعی می‌یابد که مادر و بستگانش خیال می‌کنند مرده است. او را در قهوه خانه ای می‌گذارند که بعداً به خاک سپرده شود. مادر با کاروان عازم تهران می‌گردد ولی بین راه حس مادری اورا وادر می‌کند که برود جنازه فرزندش را هم همراه بیاورد. وقتی به قهوه خانه می‌رسد و فرزند را به آتش نزدیک می‌کند صدایش بلند می‌شود و پار دیگر این کودک حیات یافته و همراه مادرش به تهران می‌آید و به قزاقخانه راه می‌یابد و سرانجام به صورت شاه ایران زمام قدرت را به دست می‌گیرد.

هارولد نیکلسن رایزن سفارت انگلیس در خاطراتش می‌نویسد: سرپریزی لرن وزیر مختار بریتانیا بین احمدشاه و سردار سپه وساطت کرد و سرانجام سردار سپه امنیت احمدشاه را برای سفر اروپا تضمین نمود و در مقابل احمدشاه فرمان نخست وزیری او را امضاء کرد. این مطلب از تلگراف سرپریزی لرن به لرد کرزن در اسناد سیاسی انگلستان نیز به دست آمده است.

چون در سلسله انتشارات (ایران در عصر پهلوی) مطالب زیادی درباره زندگی رضاشاه و سلطنت پهلوی نوشته ام در اینجا فقط به زندگی مردی که ۲۰ سال برایران حاکم بود و فرزندش نیز ۳۷ سال برکشور ما سلطنت کرد مختصر اشاره ای می‌کنم. به هر صورت باید گفت رضاشاه از مردان بزرگی بود که در تاریخ ایران نقش مهمی داشته است. موافقینش می‌گویند نبوغ خاصی در کار کشور داشته و توانسته در ایران تحولی به وجود آورد و مخالفین هم می‌گویند با کمک (آیرون ساید) فرمانده انگلیسی روی کار آمد و به غصب املاک پرداخت و عده

ای از مقامات مملکت را زندانی نمود که منجر به قتل آنان شد.
باتوجه به گفته مخالفین و موافقین باید گفت رضا شاه و محمد رضا
شاه نقش مهمی در پیشرفت کشور و عمران و آبادی و تربیت نیروی
انسانی ما داشته و کشور ایران را درجهان بلند آوازه ساخته اند که باید
دوران پهلوی را از زمان های استثنائی تاریخ ایران دانست. شک نیست
که مسئله دیکتاتوری و فراموشی قانون اساسی و حاکمیت فردی هم
وجود داشت که نه می توان آن خدمات را فراموش کرد و نه می توان
تعذیات و تجاوزات را ازیاد برد.

در حقیقت می توان گفت که از روز سوم اسفند ۱۲۹۹ تا روز ۲۲
بهمن ۱۳۵۷ شاهان پهلوی برایران حاکمیت داشته اند. منتهای سردارسپه
تاروز نهم آبان ۱۳۰۴ که مجلس شورای اسلامی سلطنت را از خاندان قاجار
به خاندان پهلوی منتقل نمود، به صورت حاکم نظامی و وزیر جنگ و
فرمانده قزاقخانه و فرمانده کل قوا و رئیس وزراء و از آبان ۱۳۰۴ به
صورت شاه برایران حکومت می کرد ولی محمد رضا شاه از روز ۲۶ آذر
۱۳۰۴ به صورت ولیعهد و از روز ۲۵ شهریور ۱۳۲۰ به صورت شاه
ایران حاکم بر ایران بود که با استقرار جمهوری اسلامی، رژیم ایران
تغییر یافت.

وضع خانوادگی رضا شاه

طبق اسناد منتشره داداش بیگ دارای ۴ همسر، ۶ پسر و دختر
بوده و اجدادش نیز در قزاقخانه درجات نظامی داشته اند. نوش آفرین
از داداش بیگ فقط یک پسر داشت که اورا (رضا) نامید. نوش آفرین
شهر دیگری هم داشته و صاحب پسری از اوشد که گفته می شد او هم
در قسمت نظام خدمت می کرده است.

در نشریات مختلف درباره سوابق زندگی رضا شاه چنین نوشته شده

است:

رضا شاه در دوران جوانی در یک خانه کوچک اجاره ای در کوچه (روغنیها) واقع در جلیل آباد زندگی می کرد ولی چون این خانه برای سکونت ۵ نفر کوچک بود رضا خان خانه دیگری در خیابان حسن آباد اجاره کرد، وقتی فرمانده فوج شد در پیرون دروازه شهر تهران در باغی مجاور قشون منزل کرد. در این هنگام که حقوق رضاخان به ماهی یکصد تومان رسیده بود تاج الملک مبلغی صرفه جوئی کرد که حدود سیصد تومان شد، به علت رشد تهای رضاخان در جنگها به او سیصد تومان هم پاداش داده شد که با این ششصد تومان در چهار راه امیریه باغ نسبتاً وسیعی را که به صورت کاروانسرا بود خریداری کرد و ساختمان کوچکی در آن بنا نمود.

همسران رضا شاه

رضاشاه چهار بار ازدواج کرد و همسران او که عبارتند از:

- ۱- مریم همسر اولش دختر دائمی او بود که در ۱۷ سالگی ازدواج کرد و ۹ سال با او زندگی کرد و از او صاحب یک فرزند شد که بعد اورا (همدم السلطنه) نامیدند و مادرش هنگام زایان در گذشت.
- ۲- همسر دومش تاج الملک آیرملو فرزند میرپنج آیرملو می باشد که از مهاجرین قفقاز بود که چند سال بعد از فوت همسر اولش با او ازدواج کرد که شمس پهلوی و محمد رضا شاه و اشرف پهلوی و شاپور علیرضا فرزندان او هستند.

ملکه پهلوی فرزند همسر دوم میرپنج تیمورخان آیرملو بود. یک خواهرش فخر الملک آیرملو همسر دکتر حجازی (سناتور) بود که در تهران فوت کرد. خواهر دیگری عفت الملک آیرملو همسر دکتر سرتیپ حسینعلی اسفندیاری سناتور بود که بعد از تغییر رژیم به زندان افتاد و در خانه اش در سال ۱۳۶۲ سراورا بریدند ولی عفت الملک در آمریکا زندگی

می کند. خواهردیگر او عالم آیرملو همسر سرتیپ غلامحسین مین باشیان بود که او هم در آمریکا بسر می برد.

۳- در سال ۱۳۰۱ هنگامی که به سردار سپهی و مقام وزارت جنگ رسید باتوران امیر سلیمانی از خاندان قاجار ازدواج کرد که در سال ۱۳۰۲ از او صاحب فرزندی به نام غلامرضا شد.

۴- بعداز رسیدن به مقام رئیس وزرائی در سال ۱۳۰۲ با دختر زیبائی به نام عصمت الملک از خاندان دولتشاهی ازدواج کرد که زن سوگلی شاه بود و تا آخر عمر از او جدا نشد حتی درتبعید هم در کنار او قرار داشت.

شاهپورها عبدالرضا - احمد رضا - محمود رضا - حمید رضا و شاهدخت فاطمه فرزندان او هستند.

با وجودی که رضا شاه در دوران سلطنت با تاج الملک روابط زیادی نداشت ولی بانوی اول در بار بود. سال های آخر عمر را در کنار فرزندش شمس پهلوی در مکزیک زندگی می کرد و با این که از فوت فرزندش محمد رضا شاه بی اطلاع مانده بود در آنجا فوت کرد و جنازه اش به امانت گذارده شد.

ملکه عصمت در تهران بسر می برد و از نظر مالی در مرضیقه می باشد. ملکه توران نیز در فرانسه درگذشت.

با وجودی که قانون اساسی ایران هنگام تغییر سلطنت از قاجار به پهلوی منع کرده بود که مادر ویعهد نباید از خانواده قاجار باشد معهذا ملکه توران و ملکه عصمت از خانواده قاجار بودند که فرزندانشان نمی توانستند به مقام سلطنت برسند.

مطلعین می گویند رضا شاه بیشتر از همه فرزندانش به محمد رضا و شمس علاقه داشت ولی اشرف چندان مورد توجه نبود.

دودمان پهلوی طبق اسناد منتشره از طرف سفارت آمریکا:

رضا شاه تولد ۱۸۷۸ فوت ۱۹۴۴ میلادی

همدم السلطنه: همسر آتابای دارای سه فرزند

شمس پهلوی: ازدواج با فریدون جم ۱۹۳۷ طلاق ۱۹۴۱

ازدواج با مهرداد پهلهد ۱۹۴۵

فرزندان: شهیاز - شهریار - شهزاد - (همچنین مهشید میرخلیلی

که به فرزندی پذیرفته شده).

محمد رضا پهلوی: تولد ۲۶ اکتبر ۱۹۱۹

فرزندان: شهناز (ازملکه فوزیه) - رضا کوروش (ولیعهد)

فرحناز - علیرضا - لیلا از (شهبانو فرح)

شرف: تولد ۱۹۱۹ (همسران او قوام - شفیق - بوشهری)

ازدواج با علی قوام در ۱۹۳۷ طلاق ۱۹۴۱

فرزندان: شهرام قوام - شهریار و آزاده شفیق.

علیرضا: تولد ۱۹۲۲ فوت ۱۹۵۴

ازدواج با کریستین کولوسکی طلاق در ۱۹۴۸

فرزندان: علی پاتریک - کریستین پسرخوانده

غلامرضا: تولد ۱۹۲۳

ازدواج با هما اعلم در ۱۹۴۸ - طلاق ۱۹۵۴ - ازدواج با منیژه

جهانبانی در سال ۱۹۶۱

فرزندان: مهرناز - بهمن - مریم - آذر

عبدالرضا: تولد اکتبر ۱۹۲۴

ازدواج با پری سیما زند ۱۹۵۰

فرزندان: کامیار - سروناز

احمد رضا: تولد ۱۹۲۵

ازدواج با سیمین بهرامی ۱۹۴۶ طلاق ۱۹۵۴

ازدواج با روزا بزرگ نیا ۱۹۵۸

فرزندان: شاهرخ - شاهین دخت - شاهین - شمس ناز

محمودرضا: تولد ۱۹۲۶

ازدواج با مهری زنگنه ۱۹۵۴ - طلاق ۱۹۵۷

ازدواج با مریم اقبال ۱۹۶۴ طلاق ۱۹۶۵

فاطمه: ازدواج با وینسنت هیلر ۱۹۵۰ طلاق ۱۹۵۹

ازدواج با تیمسار ارشید محمدامیر خاتمی ۱۹۵۹

فرزندان: کیوان - داریوش - دوفرزند هم از تیمسار خاتم دارد.

حیدرضا: ازدواج با مینو دولتشاهی ۱۹۵۱ طلاق ۱۹۵۴

ازدواج با هما خامنه‌ای ۱۹۵۵

فرزندان: بهزاد - نازک

چون این مطلب سفارت آمریکا قبل از انقلاب تهیه شده اکنون باید نکات زیر را به آن اضافه نمود که از جمله درگذشت شاهپور احمدرضا در پاریس و شاهدخت فاطمه در لندن و شاهپور حمیدرضا در تهران واژمه مهم تر درگذشت محمدرضا شاه پهلوی (پهلوی دوم) در قاهره در پنجم مرداد ماه ۱۳۵۹ پس از ۱۸ ماه سرگردانی در کشورهای مختلف با بیماری سلطان می‌باشد که جنازه شاه فقید در مسجد الرفاعی در قاهره یعنی همان مکان که جنازه پدرش قرارداشت به امامت گذارده شده است.

همچنین نکته دیگر اعلام سلطنت رضا پهلوی ولیعهد ایران در قاهره به عنوان (رضاشاه دوم) و اقامت او در آمریکا و ادامه مبارزه با رژیم جمهوری اسلامی برای بازگشت به ایران و ادامه سلطنت پهلوی می‌باشد.

همسران محمدرضا شاه و وضع خانوادگی پهلوی دوم

اولین همسر محمدرضا شاه (فوژیه) خواهر ملک فاروق پادشاه سابق

مصر بود که تنها فرزند آنها شهناز پهلوی است که مدتی همسر اردشیر

Zahedi بوده و اکنون همسر خسرو جهانبانی می‌باشد.

دومین همسر محمدرضا شاه ثریا اسفندیاری بختیاری از خاندان های معتبر ایران بود که از او فرزندی نداشت. سومین همسر شاه فقید فرح پهلوی از خانواده طباطبائی دیبا می باشد. همسران محمدرضا شاه همه زنده هستند (فوزیه - ثریا - فرج) که فقط فوزیه با شیرین بیگ مصری ازدواج کرده است.

رضا پهلوی با (یاسمین) که از خانواده های سرشناس و از ملاکین معتبر زنجان (اعتماد امینی) می باشد ازدواج کرده و دارای دو دختر به اسمی (نور- ایمان) می باشند.

نام خانوادگی پهلوی

دکتر محمود افشار می نویسد: روزی در منزل محمود پهلوی بودم در زندن و نامه ای آوردند که متن آن چنین بود: «چون حضرت اشرف کلمه پهلوی را برای نام خانوادگی خود انتخاب فرموده اند مقتضی می باشد نام دیگری برای خود انتخاب کنید. فرج الله بهرامی دیراعظم» «محمود پهلوی خیلی ناراحت شد. پرسیدم چه خواهی کرد؟ گفت غیر تسلیم رضا کو چاره ای؟

گفتم اسم دیگری برای خود انتخاب خواهید کرد گفت نه همین محمود کافی است، آن روز تصمیم گرفت که همین محمود را اسم فامیلی خود کند که شد محمود محمود.

وقتی در مجلس پنجم به خلع سلطنت قاجار واستقرار سلطنت پهلوی رأی گرفته شد مدرس - دکتر مصدق - تقی زاده - علاء رأی مخالف دادند. مدرس در زندان خواف از بین رفت ولی دکتر مصدق و علاء به نخست وزیری و تقی زاده به وزارت و سفارت و به ریاست مجلس سنا در عصر پهلوی رسیدند.

روزشمار زندگی

محمدعلی فروغی (ذکاءالملک)

- ۱- محمدعلی فروغی فرزند میرزا محمدحسین فروغی در سال ۱۲۵۴ شمسی در تهران متولد شد. هنگام تحصیل زبان‌های فرانسه و انگلیسی را فرا گرفت و یک دوره طب راهم آموخت. پس از خاتمه تحصیلات به جانشینی پدر رئیس مدرسه سیاسی شد.
- ۲- فروغی به علت توانائی علمی و ادبی و ممتازی که داشت خیلی سریع ترقی کرد و در کوتاه مدت به ریاست مجلس شورای اسلامی و ریاست دیوان کشور رسید و در چند کابینه وزیر شد و سرانجام نخستین رئیس وزرای رضاشاه و اولین نخست وزیر محمد رضا شاه گردید.
- ۳- فروغی در سال ۱۹۱۹ به نایندگی دولت ایران در رأس هیئتی در جلسات جامعه ملل شرکت نمود و ریاست جلساتی از مجمع عمومی سازمان را بر عهده داشت.
- ۴- فروغی در رابطه با واقعه مسجد گوهرشاد و اعدام اسدی (پدر دامادش) از نخست وزیری برکنار گردید و شش سال بیکار بود که به کارهای علمی و ادبی پرداخت و آثار بسیار جالب و مهمی از خود به یادگار نهاد.
- ۵- فروغی بعد از شهریور ۲۰ بار دیگر برای قبول پست نخست وزیری دعوت شد. حتی رضاشاه به خانه او رفت. او بود که متن استعفای رضاشاه را نوشت و در مجلس خواند.

۶- با این که هنگام اشغال ایران متفقین نمی خواستند محمدرضا شاه وليعهد به سلطنت برسد ولی فروغى مصلحت سیاسی ایران را دراين می دانست که سلطنت درخانواده پهلوی ادامه يابد و سفرای روس و انگلیس را قانع کرد و رضاشاه از ایران رفت و محمدرضاشاه پهلوی شاه ایران شد.

۷- فروغى معلم احمدشاه هم بود و هنگامی که سفير ایران در ترکیه شد از دوستان نزدیک آتاتورک به شمار می رفت و برای مقامات ترکیه تاریخ عثمانی و ترکیه و روابط با ایران را تشریح کرده و به دستور آتاتورک آنها را آموزش می داد.

۸- فروغى هنگام اشغال ایران درشایط بسیار سختی قبول مسئولیت کرد و کشوررا از بحران نجات داد. او تدریجاً آرامش را به کشور باز گرداند، با اینکه مورد شدیدترین حملات قرار داشت ولی باصبر و حوصله و متناسب همه را تحمل کرد حتی در مجلس شورای اسلامی وقتی سنگی به سوی او پرتاب شد اعتنای نکرد و به کار ادامه داد.

۹- فروغى پس از ماضی پیمان اتحاد با متفقین از مجلس تقاضای رأی اعتماد کرد و با این که ۶۵ نفر از وکلا به او رأی موافق دادند و در مجلس اکثریت داشت حاضر به ادامه کار نشد و از سمت نخست وزیری استعفا کرد و به خانه خود رفت.

۱۰- فروغى دارای ۴ پسر بود (جواد- محسن- محمود- مسعود) و دو دختر به اسمی فرشته و حمیده که از آنها حمیده فروغى حیات دارد. سه پسر فروغى (وزیر- سفیر- سناطور) شده که همه دارای تحصیلات عالی بوده و در میان طبقات مختلف از احترام خاصی برخوردار بوده اند.

۱۱- فروغى در شب پنجم آذرماه ۱۳۲۱ در سن ۶۷ سالگی در گذشت که از او تجلیل زیادی شد.

وزرای فروغی در چند دولت

وزیر جنگ: سرلشکر عبدالله خان امیر طهماسبی - جعفرقلی خان
سردار اسعد بختیاری - سپهبد محمد نخجوان (امیر موئق) - سرلشکر
احمد نخجوان

وزیر خارجه: مشارالملک - علی سهیلی - باقر کاظمی

وزیر کشور: حسین دادگر (عدل الملک) - محمود جم - جواد

عامری - سپهبد امیر احمدی - سپهبد جهانبانی - باقر کاظمی

وزیر دادگستری: عمادالسلطنه فاطمی - محسن صدر
(صدرالاشراف) - مجید آهنی - عباسقلی گلشنایان

وزیر دارائی: سهام السلطان بیات - علی اکبر داور - عباسقلی
گلشنایان - دکتر حسن مشرف نفیسی - یدالله عضدی

وزیر پست و تلگراف: سردار اسعد بختیاری - محمد علی
دولتشاهی - نظام الدین حکمت - شوکت الملک علم - حسنعلی کمال
هدایت - حمید سیاح

وزیر راه: رجبعلی منصور - دکتر محمد سجادی - سپهبد امان
الله جهانبانی

وزیر فرهنگ: علی اصغر حکمت - دکتر عیسی صدیق اعلم -
محمد تدین - مصطفی عدل (منصورالسلطنه)

وزیر کشاورزی: مصطفی قلی رام - علی اکبر حکیمی

وزیر بازرگانی: صادق وثیقی - عباسقلی گلشنایان

وزیر پیشه و هنر: عبدالحسین هژیر - علی اصغر حکمت

وزیر بهداری: اسماعیل مرآت - باقر کاظمی - مجید آهنی

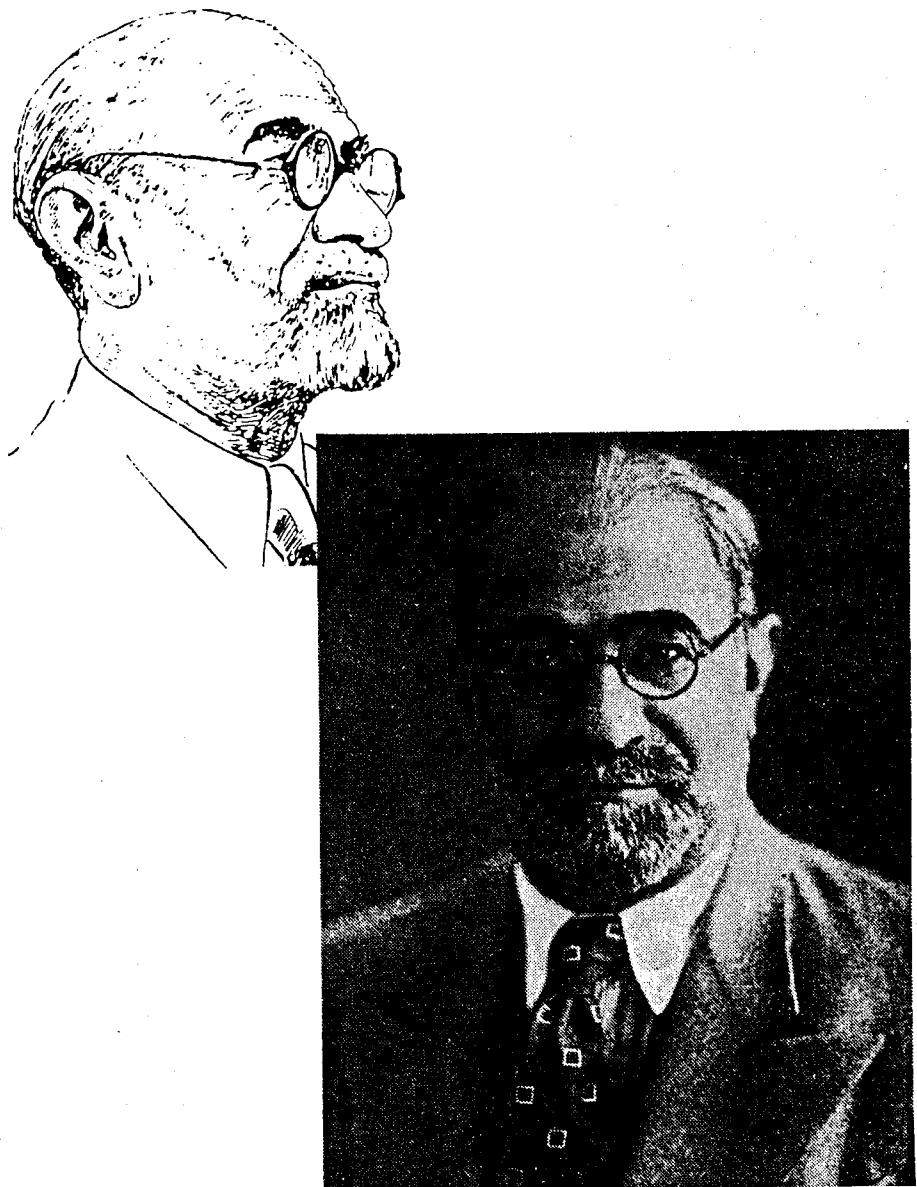
وزیر فواید عامه و تجارت: علی اکبر داور

وزیر علوم و اوقاف: یوسف مشار (مشاراعظم) (کفیل)

رئیس اداره کل تجارت: علی اکبر بهمن - مظفر اعلم

وزیر صناعت و فلاحت: مصطفی قلی بیات

معاونین نخست وزیر: محمود جم - ناظم الدوله دیبا



محمدعلی فروغی (ذکاء المک)

در مشکل ترین ایام تاریخ ایران با قبول مستولیت کشور را از بحران نجات داد.

ذکاء الملك فروغی یا فیلسوف سیاست پیشه

یکی از شخصیت های معروف ایران که نقش مهمی در دوران پهلوی داشت و در سخت ترین ایام توانست با قبول مستولیت خدماتی به کشور انجام دهد ذکاء الملك فروغی می باشد که مردی متفسر و فیلسفی واقع بین و ادبی فرزانه بود که مقامات مهم سیاسی از قبیل نخست وزیری و ریاست مجلس و ریاست دیوانعالی کشور را طی کرده و تأثیفات زیادی از خود به یادگار نهاده است.

محمدعلی فروغی در سال ۱۲۵۴ شمسی در تهران متولد شد. پدرش میرزا محمدحسین فروغی اصفهانی بود . در مدرسه دارالفنون به تحصیل پرداخت و زبان فرانسه را در مدرسه کاتولیک ها و زبان انگلیسی را نزد دکتر بازیل با یک دوره طب فرا گرفت. از سال ۱۳۱۹ قمری به تدریس زبان فرانسه پرداخت و هنگامی که پدرش رئیس مدرسه سیاسی بود او به عنوان ناظم مدرسه به پدرش کمک می کرد و پس از فوت پدر رئیس مدرسه سیاسی شد.

در دوره دوم مجلس شورای مملی از تهران به نایندگی انتخاب و از ریاست مدرسه سیاسی مستعفی گردید. پس از مدتی به ریاست مجلس شورای ملی انتخاب شد. بعد از پایان دوره نایندگی به وزارت منصوب و

مدتی هم رئیس دیوانعالی کشور گردید. در سال ۱۹۱۹ به نایندگی از طرف دولت ایران به اروپا رفت و پس از دو سال مراجعت کرد و مدتی وزیر خارجه و دارائی و اقتصاد ملی بود. چند بار به نایندگی از سوی ایران در جامعه ملل شرکت کرد و مدتی هم سفیر ایران در ترکیه شد.

فروغی با وجود علم و دانشی که داشت خیلی فروتن بود. وقتی مؤمن الملک کاندیدای ریاست مجلس شد با این که او رئیس مجلس بود گفت بدون تعارف مؤمن الملک از من شایسته ترا است. من نه تنها به نفع او کنار می روم بلکه با کمال خرسندی نیابت اورا می پذیرم که همین کار را هم کرد.

فروغی در کابینه مستوفی‌المالک به طوری جواب استیضاح مدرس را داد که مدرس به او نوشت شما در دوره آینده رئیس وزراء هستید و همین طور هم شد.

اخلاق و روش فروغی به طوری سردار سپه را جلب کرده بود که وقتی به ریاست حکومت موقت انتخاب گردید، فروغی را به عنوان کفیل نخست وزیر و پس از نیل به سلطنت به عنوان نخست وزیر معرفی کرد. فروغی نخستین رئیس وزراء رضا شاه واولین نخست وزیر محمد رضا بود. در سال ۱۳۱۴ پس از اعدام اسدی نایب التولیه خراسان، از نخست وزیری کنار رفت.

مطلعی می گفت وقتی اسدی در رابطه با واقعه مسجد گوهرشاد دستگیر شد از خانه او مقداری سند به دست آمد. دریکی از این نامه‌ها فروغی به اسدی نوشه بود که مراقب خود باشید (در کف شیر نرخونخواره ای - غیرتسلیم و رضا کوچاره ای؟) مأمورین شهریانی نامه را برای رضا شاه می فرستند و او هم وقتی فروغی را می بیند می گوید : «ای فروغی دروغی، برو استغفا بده» او هم از نخست وزیری کنار می رود. بعد از شهریور ۲۰ بار دیگر از طرف رضا شاه برای قبول شغل نخست وزیری دعوت می شود.

مهدی بامداد درباره میرزا محمدحسین فروغی پدر محمدعلی فروغی چنین می‌نویسد: از نویسنده‌گان و شاعران نامور و از روشنفکران عصر خود بود. در دستگاه اعتمادالسلطنه نویسنده روزنامه دولتی گردید. وقتی بنای عشرت آباد در زمان ناصرالدین شاه ساخته شد او شعری در مدح ناصرالدین شاه گفت که لقب (فروغی) به او داده شد. او در جوانی تجارت کرد و ورشکست شد و دیگر گرد کار خصوصی نگشته و وارد دستگاه وکیل الملک نوری حاکم کرمان گردید. میرزا فروغی به واسطه دوستی با میرزا ملکم خان مورد تعقیب قرار گرفت و مدتی پنهان بود. مورد اتهام باییگری هم قرار گرفت. به همین جهت عمامه بر سر گذاشت و به طوله امین السلطان پناه برد که بعد او را به خانه اش برندند و شاه هم فروغی را بخشدید. به علت خدماتی به (ذکاء‌الملک) ملقب گردید. در زمان سلطنت مظفرالدین شاه امتیاز روزنامه (تریبیت) را گرفت که هزینه آن با دولت بود و مدت ۱۰ سال مرتب منتشر گردید. محمدعلی فروغی و ابوالحسن فروغی پسران او هستند.

فروغی بیوگرافی خود را چنین نوشتند است:

خانواده ما از اصفهان بوده اند. پیش از پدرم اجدادم همه در سلک تجارت و معروف به ارباب بودند. جدم محمدمهدی ارباب در تاریخ و جغرافیا و هیئت تبحر داشت و در جوانی به هندوستان رفت و ۱۵ سال در آنجا در اثر معاشرت با انگلیس‌ها و هندیها با معارف جدید آشنا شد و برتری اوضاع مغرب را بر مشرق یافت. او اولین ایرانی است که شاهنامه فردوسی را چاپ کرد. دریازگشت به ایران به ترویج علوم اروپائی پرداخت. پسرش میرزا محمدحسین فروغی معروف به ذکاء‌الملک پدر نویسنده بود. از جوانی طبع شعر داشت و به رموز تربیت فرزند آگاه... من آنچه دارم از حسن تربیت او می‌باشد و آنچه ندارم از قصور طبیعی خودم می‌باشد یا نقص وسائل... با مردان اندیشمند حشر و نشر داشت و مایل بود که

با وجود کمی سن من هم شرکت کنم. در خصوص تعلیم، اول به زبان فارسی و بعد به عربی و السنده خارجی مخصوصا زیان فرانسه اهمیت می داد. خود شخصا در ۴ سالگی به تحصیل فرانسه پرداخت. در کتابخانه پدرم یک کتاب قرائت ابتدائی آمریکانی پیدا کردم آن قدر زیبا و دلربا بود که از آن طریق انگلیسی آموختم. فرا گرفتم که بهترین تعلیم برای کودکان ایجاد ذوق و شوق در آنها است که از قدیم گفته اند: درس معلم ار بود زمزمه محبتی جمعه به کتب آورده طفل گریزی را پدرم همیشه این شعر را یادآور می شد:

چون شیر به خود سپه شکن باش فرزند خصال خویشتن باش
جائی که بزرگ باید بود فرزندی من ندارت سود
درآداب معاشرت می گفت:
آسایش دوگیتی تفسیراین دوحرف است

با دوستان مروت با دشمنان مدارا
پدرم کتاب نجوم کامیل فلاماریون را که به زبان فرانسه بود به من داد و همین امر موجب شد که با خواندن آن فرانسه من تقویت شود. سی سال بعد در سفر به فرانسه بافلاماریون آشنایی شدم.

ابراهیم خواجه نوری می نویسد:
محمدعلی فروغی در ردیف تیپ (کمال پرستی عاطفی) بود که این قالب گیری مطبوع را مديون پدرسش میباشد. پدرسش قیود خشک اشرافیت را نداشت و جزو اعیان واشراف هم نبود و به راهنمائی فرزندش عشق مفرطی نشان می داد به نحوی که تا آخر عمر آرامش خاطر و متناسب صفاتی قلب فروغی همیشه در چهره اش هویتا بود.
فروغی چهارسال طب خواند چون نمی خواست طبابت را وسیله کسب معاش خود کند وبا سرمایه ناچیز علمی نمی توانست مستولیت جان

مردم را به عهده بگیرد به همین جهت به دنبال فلسفه و ادبیات رفت. از اوایل سلطنت مظفرالدین شاه به معلمی پرداخت. سرانجام جای پدرش ریاست مدرسه علوم سیاسی را بر عهده گرفت و وارث لقب (ذکاء‌الملک) شد.

درجنش مشروطه خواهی تصمیم گرفت به کار قانونگذاری پردازد. به همین جهت به نایندگی تهران انتخاب شد و بلاfaciale به ریاست مجلس رسید. چند بار وزارت به او تکلیف شد که نپذیرفت و این نشان می‌داد که ارتقاء، طلبی و کمال پرستی فروغی فقط به خاطر قدرت خواهی یا مقام دوستی و جلال پرستی نبود بلکه ارتقاء را حقیقتاً درکسب معرفت و فضیلت می‌دانست و سمت‌های اجتماعی را بیشتر برای خدمتگذاری می‌خواست. همین خصوصیت اخلاقی بود که او را به ریاست دیوانعالی تیز انتخاب کردند. اما به محض این که مستوفی المالک نخست وزیر شد فروغی با میل وزارت عدله را قبول کرد.

به علت اعتباری که فروغی یافته بود اورا به نایندگی ایران در کنفرانس صلح پاریس انتخاب کردند تا به اتفاق مشاور المالک و علاء مدافع حقوق ایران شوند.

فروغی در چهل و پنج سالگی همسر خود را از دست داد واز این واقعه دچار غم بزرگی شد و دیگر زن نگرفت و به تربیت فرزندان خود پرداخت. به همین جهت فرزندانش به حد پرستش اورا دوست می‌داشتند. در دوره چهارم تقینیه وقتی مستوفی المالک نخست وزیر شد سردار سپه را برای وزارت جنگ و فروغی را برای وزارت خارجه دعوت کرد. همه مستوفی را تمجید کردند که توانسته فروغی را به کابینه بیاورد. سردار سپه تحت تأثیر قرار گرفت و وقتی دید که فروغی برخلاف غالب باسوانان ذره‌ای تکبر و غرور باسواندی را ندارد و معلومات خود را به هیچوجه وسیله عیب جوئی و تحریر سایرین قرار نمی‌دهد و سردار سپه که به سواد خود نمی‌بالید و منتظر بود که دیگران فضل و معلومات خود را

به رخ او نکشند و این احساس حقارت را دردناک تر نسازند، بالنتیجه فروغی را چنین یافت که این نوع غرور را در خود کشته و احتیاج به برتر بودن ندارد و گفتارش غرور دیگران را مجروح نمی سازد بلکه برعکس جراحات عزت نفس دیگران را مرهم می گذارد.

سردار سپه مجذوب فروغی شد و توجه یافت که با کسی مثل فروغی می شود مشورت کرد و از نظر صائب و بیغرضانه او استفاده نمود.

در ماجراهی مسجد گوهرشاد و اعدام اسدی (پدرداماد فروغی) اون خست وزیر بود و بعد کنار رفت. زمامدار حقیقی آن زمان شخص رضاشاه بود و عنوان نخست وزیر بیشتر از نظر فرم بود تا معنی. شش سال فروغی خانه نشین گردید که از بهترین ایام عمرش بود، آثار زیادی تألیف نمود ولی وقتی قوای متوفین به ایران هجوم آوردند رضاشاه در آن تنگنای سیاست فوراً به یاد فروغی افتاد و او را برای آخرین بار نخست وزیر کرد. هم او بود که متن استعفای رضاشاه را نوشت.

در این موقع تبلیغات ماهرانه آلمان هیتلری به طوری افکار عامه را برانگیخته بود که امضای پیمان تضمن استقلال ایران را بزرگترین خیانت جلوه گر می ساخت ولی فروغی آن را به مصلحت دانست و امضاء کرد و روشن هم به سوی او سنگ پرتاب نمود.

مسعود بهنود درباره رضاشاه و فروغی می نویسد:

از میان همه کسانی که با اشاره سفارت انگلیس و یا به اقتضای روحیه خود در طرفداری از قدرت برای رساندن (رضاخان) به جانی که رضاشاه شود زحمت ها کشیده بودند، ذکاء الملک فروغی بیشتر از همه شایسته زمامداری بود. درایت بیشتر داشت. متین و ادب و دیبلمات

بود. وضع سلیمان میرزا اسکندری رهبر سوسیالیست‌ها نگران کننده‌تر از بقیه بود. او مدتها معلم و مشاور رضاخان شد. این همکاری تا زمانی ادامه داشت که توجه یافت رضاخان خیال سلطنت دارد. قرار قبلی این بود که این همکاری به استقراریک جمهوری دمکراتیک در ایران بیانجامد. رضا خان مشیرالدوله و مؤمن‌الملک را از میدان بدر کرد. فرمانفرما را که روزی در رکاب او خدمت می‌کرد به تمکین واداشت. در این میان کششی که بین رضاخان و مستوفی المالک وجود داشت از همه جالب تر بود. (آقا) که مظہر وجاہت و سنگینی بود (رضاخان) را به عنوان افسر لایق و وطن پرست شناخت. چون مستوفی المالک بخیاریها و قشقاتیهارا در دست داشت، نزدیکی او به رضاخان موجب شد که همه آنها را در دست داشته باشد. حتی لقب (همدم‌السلطنه) که به خواهر مستوفی المالک تعلق داشت به دختر بزرگ رضاخان اختصاص یافت. پس از این که نادر عصر، تاج بر سر گذاشت مستوفی و سلیمان میرزا به نقشی که خورده بودند واقف شدند ولی فروغی تا مدتها به خدمت اساسی مشغول بود.

در سلطنت رضاشاه تیمورتاش سیاس و زیاندان و مجلس آرا و داور سخت کوش و حاج آقا رضا رفیع معتمم بذله گو و نکته سنج بیش از همه در دل دیکتاتور جای گرفتند. امیر احمدی - یزدان پناه - خزاعی - آیرم - شاه بختی - طهماسبی و درگاهی و دیگر نظامیان که فرمانده خود را بر تخت سلطنت نشاندند عامل اصلی بودند.

هیئت مشورتی رضا خان در دوران صدارت یک روز در زیر زمین منزل سلیمان میرزا جمع شدند. میرزا یحیی دولت آبادی و دکتر مصدق هرچه در دل داشتند گفتند. سلیمان میرزا هم اسم تعهدنامه را به میان آورد که دو سال قبل بین رضاخان و چهار تن دیگر امضاء شده بود. رضا خان گفت: «شاہزاده همه چیز تمام شد و گذشت، اگر دیگر بار از آنچه در این زیرزمین گذشته سخنی بر زیانت جاری شد باورکن کاری می‌کنم که

همین آجرها برایت گریه کنند» سلیمان میرزا گفت «ماباید از همین آجرها شرم کنیم. در همین زیرزمین تعهد سپردیم و سوگند خوردم. با این طرز تکلیف این عده روشن بود.

ولی فروغی از همان روزهای نخست صدارت دانست که باید مجری بی چون و چرای تیمورتاش باشد. فرزند سردار نزدینی خراسانی دارای موقعیت استثنائی و شخصیت کارساز شده بود که هیچکس نمی‌توانست درایت اورا ندیده بگیرد. ولی شب‌ها نقشی چون راسپوتین اجرا می‌کرد.

دراین ایام دیگر در اتاق محرق و کنار منقل آتش مدرس کسی دیده نمی‌شد. مردان قاجار در مراسم تاجگذاری رضاشاه در فکرتهیه هدیه ای بودند که میباشد به منقرض کننده سلسله شان تقدیم کنند. وقتی امان الله خان پادشاه افغانستان به ایران می‌آمد تاج الملوك همسر رضاشاه و دخترانش به خانه مستوفی المالک می‌رفتند تا آداب و رسوم درباری را یاد بگیرند.

درمیهمانی مفصل تیمورتاش به افتخار پادشاه افغانستان سفيران خارجی با زن‌های بی حجاب شرکت کردند. خانواده رضا شاه هم شرکت داشتند. ملکه افغانستان اشتباها خانم سرورالسلطنه همسر تیمورتاش را به جای همسر رضاشاه گرفت که طلا و جواهرات مفصل به خود آویخته بود. تاج الملوك جریان را برای رضاشاه نقل کرد که از آن روز دستور داده شد جواهرات سلطنتی برای میهمانی در اختیار خانواده سلطنتی گذارده شود.

وقتی مدرس به خواف فرستاده شد و تیمورتاش و نصرت الدوله دستگیر شدند مستوفی المالک واسطه شد و رضاشاه همان پیغام را می‌داد (نمی‌کشم) ... رضاشاه مردی متعصب بود و اهل بزم نبود.

در دوره رضاشاه علاوه بر سپهسالار تنکابنی و علی اکبر داور، عده‌ای دیگر از قبیل حبیب میکده - سیف الدین کرمانشاهی - رضا

کمال شهرزاد - مجتبی طباطبائی - سید رضا صدر که فضای پر اختناق را طاقت نیاورده بودند به حیات خود خاتمه دادند. پرونده سازی به صورتی بود که وقتی هنگام عروسی و لیعهد، خیرخواه هنرمند غایش (مشدی عباد زن گرفت - خرجیش از من گرفت) را به روی صحنه آورد او را به زندان بردند.

رضاشاه تایلات هیتلری داشت ولی آن را پنهان می کرد. حتی دویار دکتر متین دفتری را که در حضور عده ای از پیروزی هیتلر ابراز شادمانی کرده بود به باد فحش گرفت ولی به حاج آقارضا رفیع گفته بود اگر من در آلمان زاده شده بودم حتماً آدولف هیتلر می شدم. در حالیکه جم به او گفته بود تاریخ اعلیحضرت را در کنار ناپلئون قرار خواهد داد. ولی آلمان ها به دنبال جانشین رضاشاه می گشتند حتی مدتی آیرم را در نظر گرفته بودند که بدنام بود.

به هر حال تا شهریور ۲۰ رضاشاه حاکم بر کشور بود و هیچ یک از رجال سیاسی و نظامی نقشی نداشتند و این فقط شخص شاه بود که تصمیم می گرفت و بس.

این وضع ادامه داشت و سکوت مطلق همه جارا فرا گرفته بود تا شهریور ۲۰ فرا رسید.

وقتی قشون خارجی به ایران وارد شد. منصورالملک به تلفنچی کاخ سعد آباد گفت «به مستولیت من اعلیحضرت را از خواب بیدار کنید.» نصرالله انتظام گفته است که وقتی سمت رئیس تشریفات دریار را داشت رضاشاه به اواجازه داده بود که در موقع ضروری او را از خواب بیدار کند. به همین جهت چندبار که این ضرورت پیدا شد مقامات لشکری و کشوری به او مراجعه کرده و اوهم نیمده شب به اتاق رضاشاه رفته و با احترام شاه را صدا کرده است. وقتی بیدار نمی شد مجبور بود اورا تکان بدهد تا خواب از سرشن بدر رود. وقتی بیدار می شد با حال اضطراب می پرسید بگو، بگو، چه شده؟

انتظام هم می گفت با عرض معذرت یادآور می شوم که چنین کار مهمی پیش آمده و منتظر دستور هستند. آن وقت رضاشاه بلا فاصله به خود می آمد و فوراً تصمیم می گرفت و دستور می داد.

سرانجام تلفنچی با ترس و لرز اقدام نمود. رضاشاه هیبت خود را گم کرد. ظرف چند دقیقه چنان ضعیف شده بود که باور کردنی نبود. رضاشاه فروغی را مناسب دانست. کسی را که ۶ سال قبل به عنوان (زن ریشدار) از دربار رانده بود به خانه اش رفت. شرط رضا شاه این بود که او فرزندش را روی تخت بنشاند. فروغی پیر و بیمار هم به شاه وعده مساعد داد. سهیلی هم بعداً قول داد که انتونی ایدن وزیر خارجه انگلیس و دوست دیرینه اش را وادار به این کار خواهد کرد.

وقتی فروغی شروع به کار کرد با مشکلات زیادی روی رو بود، قبل از هرچیز سلطنت شاه جوان مطرح بود که در تشریفات آن توفیق حاصل نمود. اقدام بعدی مرحمت ذات ملوکانه به بازماندگان کسانی بود که در دوره رضاشاه از بین رفته یا صدمه دیده بودند. فروغی از دکتر مصدق، تقی زاده، حکیم الملک، قوام السلطنه، سلیمان میرزا، ملک الشعرا، بهار، دبیراعظم، مؤمن الملک، رهنما، تجدد، وثوق الدوله، محთشم السلطنه، مستشار الدوله، منصور الملک، بهاء الملک برای جلسه مشورتی دعوت نمود. قوام در جلسه مشورتی شاه را نصیحت کرد. دکتر مصدق در مقابله با زیاده روی دول خارجی صحبت کرد. قوام گفت بهتر است این دولت جای خود را به دولت مقندری بدهد که بتواند در مقابل زورگوئی روس و انگلیس بایستد. تقریباً اشاره به قدرت آمریکا بود که دولت تازه ای را مورد حمایت قرار دهد.

از وقایع جالب آنکه در نخستین روزهایی که فروغی در نخست وزیری به کار اشتغال ورزید مختاری رئیس نظمه که صبح آن روز خیال استعفا داشت به فروغی تلفن کرد و گفت به تحریک زندانیان کمونیست، زندانیان قصر با شنیدن خبر استعفای رضاشاه دست به شورش زده و

نردهیک بود تمام زندانیان با کشتن نگهبانان و زندانیان آزاد گردند ولی
نظمیه با شلیک هوانی شورش را سرکوب کرده است. در حالیکه چهار تن
قربانی شده بودند ولی نظمیه گزارش داد که هیچ اتفاقی نیفتاده است.
از طرفی طرح عمومی عفو زندانیان هم در دستور کار دولت بود. از
فردای آن روز صفحات روزنامه ها پرشد از اعلامیه های دولت مربوط به
بخشش های شاهانه به افسران، به معلمان، به کارمندان دولت، به یتیم
خانه ها ... و رسیدگی به وضع املاک و استرداد آن.

از طرف دیگر بازماندگان قربانیان گذشته مورد مرحمت ملوکانه
قرار گرفتند. مظفر فیروز و فرزندان نصرت الدوله و فرمانفرما، مهرپور و
منوچهر و هوشنگ و ایراندخت تیمورتاش، سهراب اسعد فرزند سردار
اسعد، ناصر و محمدحسین قشقائی و بازماندگان مدرس، عبدالحسین
دیبا، محمدولی اسدی، اقبال السلطنه ماکونی، سردار معزز بجنوردی،
شیخ خزعل، خوانین بختیاری، خلاصه همه کسانی که در گذشته صدمه
ای دیده بودند پیام های مهر و محبت دریافت داشتند.

سلیمان بهبودی می نویسد:

«حضرت اشرف مرا احضار فرموده گفتند هر وقت آقای فروغی
مطلوبی به شما رجوع کرد مثل این است که من رجوع کرده ام بدون این
که از من کسب اجازه کنید انجام بدھید. به رئیس نظمیه هم بگوئید گفته
ایشان گفته من است.

وقتی ذکاء الملک مريض شده بود بارها به منزلش تشریف بردن و
عبادت فرمودند. فروغی بی نهایت مورد لطف بود. موقعی که احمدشاه
در تهران به سر می برد گاهی مطالبه بود و حضرت اشرف کسالت داشتند
فروغی را می فرستادند حضور اعلیحضرت و یا شهاب الدوله را که
ایشان هم مورد احترام بودند. »

کار مهم فروغی انعقاد پیمان سه جانبه برای حفظ تمامیت ارضی کشور بود. وقتی فروغی در جلسه علنی مجلس شورای اسلامی مورد حمله (شیخ علی روشن کرمانشاهی) قرار گرفت چنین گفت: «حمله معتبرضه ای بود که کلام مرا قطع کرد البته جای تأسف است ولی جای تعجب نیست چون مطلب خیلی بزرگ است و شباهاتی القاء می شود و اشخاصی که درست از اوضاع واحوال مسبوق نیستند به اشتباہ می افتدند و برادر اشتباہی که به انسان دست می دهد عقایدی اتخاذ می کنند.» و به دنبال آن هم گفت با انعقاد این پیمان لطمہ ای که به استقلال و حاکمیت ما خورده بود جبران خواهد شد. امروز کشور ما در اشغال قوای خارجی است ولی با امضای پیمان این کیفیت تبدیل می شود به این که قوای خارجی که اینجا هستند قوای اشغالی نخواهند بود و از راه اتحاد اینجا هستند و بر می گردند.

وقتی روشن در مجلس سنگی به فروغی پرتاب کرد مخالفین

فروغی چنین سرودند:

فروغی با کلوخ کهنه خویش سرمهلت شکست و گفت جنگ است
حریفی برسرش سنگی زد و گفت کلوخ انداز را پاداش سنگ است

تلگراف وزیر خارجه انگلیس به سر ریدر بولارد سفیر انگلستان در تهران چنین است: «ولیعهد به واسطه تمايلات شناخته شده اش به طرفداری از آلمان ها نباید مورد قبول قرار بگیرد و ما نمی توانیم کناره گیری رضا شاه را به نفع وی که چیزی جز یک نیزه نگ برای تداوم سیاست ضد متفقین نیست تأیید کنیم. جانشین شاه مستعفی می تواند یکی از پهلوی های جوانتر یا بازگشت یکی از افراد سلسله قاجار باشد.»

وقتی سفیر انگلیس تلگراف را به فروغی نشان می دهد فروغی می گوید پس از ادائی سوگند از طرف شاه جدید هیچ کاری از من ساخته نیست و هر تصمیمی موجب آشفتگی و هرج و مرج خواهد شد.

ژرار دوویلیه نویسنده فرانسوی می نویسد:
« در روزهای سخت محمد رضا شاه فقط به یک نفر متکی بود که او هم فروغی بود و می دانست که بدون فروغی تاج و تخت را ازدست خواهد داد. »

دکتر عاقلی خاطرات فروغی را از قول مهندس فروغی چنین نقل کرده است:

پدرم محمد حسین ذکاءالملک روابطش با پدرش حسن نبود به همین جهت تصمیم گرفت از اصفهان به تهران بیاید. می خواست با کاروان مطمئنی عازم تهران گردد که اطلاع یافت عده ای از شاهزادگان میهمان ظل السلطان هستند و با گروهی محافظ عازم تهران می باشند. او هم اجازه حرکت با این کاروان را می گیرد. در دلیجان یکی از شاهزاده خانها متوجه می شود که مجموعه جواهرات وی به سرقت رفته است. دوازده نفر افراد متفرقه در کاروان بودند که به دست و پای آنها غل و زنجیر بسته می شود و آنها را با خفت و خواری به زندان اراک منتقل می کنند. ناصرالدین شاه از جریان عصبانی شده شخصا به تحقیق می پردازد. شاه ضمن مذاکره متوجه می شود یکی از اشخاص مورد خطاب او مردی فاضل می باشد که نه تنها دزد نبوده بلکه از دانشمندانی است که می توان از وجود او استفاده کرد. دستور می دهد میرزا بیچاره را که مدتها بیگناه در زندان نگه داشته بودند در وزارت انتظاعات استخدام کنند. به این طریق وارد دربار ناصرالدین شاه شد و خدمات زیادی به ادب و تاریخ نمود. در مدح ناصرالدین شاه شعری گفت که لقب (فروغی) رابه او ارزانی داشت بعدها درباره لقب خود چنین سروده است:

فروغ یافت چواز مرح شاه گفته من

مرا خدیو معظم لقب فروغی داد

پدرم دلستگی خاصی به اصلاحات داشت و طرفدار قانون بود.
میرزا ملک خان روزنامه‌ای به نام قانون دایر کرد که با او همکاری می‌نمود. ناصرالدین شاه دستور عقوبت و سیاست اورا داد که در منزل اتابک
متحصن شد و با وساطت اتابک از مجازات او صرفنظر گردید.

پدرم در باره احمدشاه می‌گفت وقتی به سلطنت رسید ۱۲ سال داشت
که عضدالملک نایب‌السلطنه شد ولی اورا در هیچ کاری دخالت نمی‌دادند.
روزی که شیخ فضل الله نوری را به دار زدند عضدالملک به سر و صورت
خود می‌کوبید و از این که مجتهدی را اعدام کرده اند اشک می‌ریخت.

پدرم می‌گفت هفتاد ای سه روز به احمدشاه درس می‌داد. استعداد
متوسطی داشت. گاهی در کلاس درس پولهای جیب خودرا می‌شمرد. از
کودکی فربه واکول بود. چند بار از دربار قصد فرار داشت تا به پدر و مادر
خود ملحق شود که با نصیحت اورا منصرف کردند. عشق زیادی به خواندن
رمان‌های پلیسی داشت و چون فرانسه را فراگرفته بود به راحتی از
کتابهای فرانسه استفاده می‌کرد. نقاشی و آبرنگ را نزد کمال‌الملک و
مزین‌الدوله تعلیم دیده بود. کمال‌الملک به پدرم نقاشی و پدرم به او
فرانسه می‌آموخت. داور مردی دانشمند و پخته به نظر می‌آمد و انتظار
رئیس وزرائی را داشت ولی سرانجام کاسه صبرش لبریز شد و فهمید که
شاه با او میانه‌ای ندارد و ممکن است به سرنوشت سایر دوستانش دچار
شود که دست به انتشار زد.

تیمورتاش در همه چیز افراط می‌کرد. پشتکار و جدیت او موجب
شکفتی بود. خیلی از کارهای خوب به دست او انجام گرفت و در خارج
برای کشور ایجاد حیثیت می‌نمود. به وزراء دستور می‌داد.

پدرم فروغی مرد جامع و کاملی بود، تا آخر عمر در فکر آموختن
بود، در زندگی خصوصی سادگی را بر همه چیز ترجیح می‌داد، تعداد

لباس های او از چند دست تجاوز نمی کرد. با میرزا طاهر تنکابنی، شیخ هادی و شیخ مرتضی نجم آبادی، قمعی، صدرالاشراف، حکیم الملک، دکتر ولی الله خان نصر، خانم فخرالدوله رفت و آمد داشت. به دکتر ولی الله خان، فرزین، علاء، باقرگاظمی، مرأت، حکمت، دکتر صدیق، جم، صدیق حضرت، منصورالسلطنه عدل، امان الله اردلان علاقه زیادی داشت. دراژ نصایح پدرم دکتر ولی الله خان دختر ضیاء الدین کیانوری را به همسری گرفت. روزی خانم فخرالدوله می گفت درباره عمق چاه بین او و مقنی اختلاف افتاد. طناب به کرم بستم و داخل چاه شدم و عمق چاه را اندازی گیری کردم. معلوم شد تشخیص من صحیح بوده است. زنی بسیار با هوش و لایق بود. تمام دارائی امین الدوله را حفظ کرد. نسبت به پدرش مظفرالدین شاه تعصب داشت ولی از برادرش محمدعلیشاه و احمدشاه به نیکی یاد نمی کرد.

در زمان رضا شاه پنج نفر رئیس شهریانی شدند. سرتیپ محمد درگاهی، سرتیپ کوپال، سرتیپ فضل الله زاهدی، سرلشکر محمد آیرم، سرپاس مختاری که درگاهی و آیرم و مختاری در مردم آزاری تالی نداشتند. آیرم کارهای می کرد که لرزو براندام وزیران می افتاد. مدتی رئیس دفتر لیاخت بود و زبان روسی را فصیح و تاحده هم فرانسه می دانست. وقتی نخست وزیر شدم با من ملاقاتی نمی کرد، گزارشی هم نمی داد. قدرت مطلق در دست او بود. او تیمورتاش و سردار اسعد و عدل الملک دادگر را برکنار ساخت. به داد عدل الملک رسیدم، شاه می گفت این دادگر که خواب ریاست مجلس را هم نمی دید حالا بعضی جاها می نشینند و حرفهایی می زند. گفتم اجازه بدھید او را تبعید کنم. گفت برود گم شود. آیرم وقتی رئیس املاک پهلوی بود خشن ترین افسران را به شمال می فرستاد و هرملک مرغوبی را که می دید برای شاه می گرفت. آیرم میرزا طاهر تنکابنی را در فشار گذارد که املاکش را بگیرد او زیریار نرفت. آن مرد وارسته و آزاده را گرفتند و مدتی حبس نموده و

بعد به کاشان تبعیدش کردند. مردی به بدی آیرم در عمرم ندیدم. مختاری دزد نبود ولی در اجرای دستورات بیداد می‌کرد. اسدی و نصرالدوله و مدرس در زمان او از بین رفتند.

وقتی پدرم سفیر ایران در ترکیه بود در همان جلسه اول که برای تسلیم استوارنامه نزد آتاتورک رفته بود پدرم می‌گفت مدت دو ساعت با او صحبت کردم. بین ما و نخست وزیر و رئیس مجلس ترکیه دوستی نزدیکی به وجود آمد و مجاز بودم که هر وقت میل دارم رئیس جمهور و نخست وزیر را ملاقات کنم. گاهی مرا دعوت می‌کرد و باهم تخته نرد بازی می‌کردیم. من که تاریخ یونان و رم را ترجمه کرده بودم از تاریخ عثمانی برای او صحبت می‌کردم. روزی مرا دعوت کرد که نخست وزیر و رئیس مجلس و وزیر خارجه و چند تن از وزرال‌ها حضور داشتند که گفت اینجا کلاس درس است و من و آقایان شاگردیم شما قدری از تاریخ گذشته انتخاب آمیز ما صحبت کنید و من هم به طور مفصل صحبت کردم. مقامات و همکاران آتاتورک خیلی لذت بردنده. آتاتورک از من خواست که در دانشکده حقوق ترکیه صحبت کنم که به زیانهای فرانسه و انگلیسی صحبت کردم. آتاتورک و عصمت اینونو غالبا به سفارت ایران می‌آمدند و برای آنها چلو خورشت ایرانی تهیه می‌شد. درسلام‌های رسمی آتاتورک گفته بود که من بعد از مقدم السفرا بایستم. وقتی به عنوان ناینده ایران به جامعه ملل رفتم آتاتورک می‌گفت کاشکی مملکت من هم یک فروغی داشت. شاید کمک او موجب شد که به ریاست جامعه ملل انتخاب شدم.

بعد از شهریور ۲۰ وقتی داماد ما علی اکبرخان اسدی به اتفاق برادرش سلمان اسدی از زندان بیرون گشته آزاد شدند پدرم از شاه خواست که از آنان استعمال نکند. فرزندان اسدی به شاه گفته باید محاکمه غیابی برای پدرما تشکیل شود تا بیگناهی او ثابت گردد. محکمه در مشهد تشکیل دادند و اسدی تبرئه شد. آن گاه با تشریفات خاصی استخوان‌های

او از گورستان عمومی به حرم مطهر ثامن الائمه انتقال یافت. داماد ما علاقه داشت که نایب التولیه استان قدس شود. منصورالملک استاندار هم به او گفت معاونت استانداری و نیابت تولیت را به او می دهد ولی زیر قول خود زد. بعد او فرماندار بیرون گشت.

فخرالدین عظیمی می نویسد:

انتصاب فروغی در روزهای آخر سلطنت رضاشاه به نخست وزیری حرکتی مصلحت آمیز بود. او سیاستمداری با تجربه و محترم بود که کناره گیری چندین ساله اش از فعالیت سیاسی با آن که داوطلبانه نبود بر اعتبارش افزود و ویرا قادر ساخت تا خودرا از سیاست های نامطلوب آخر سلطنت رضاشاه برکنار نگه دارد.

فروغی در مذاکرات از توانائی و مهارت برخوردار بود و پیوسته از حزم و اعتدال پیروی می کرد و رفتاری آزادمنشانه داشت. یکی از سیاستمداران او را شیفتنه اروپائیان ولی مردی خردمند و قابل اعتماد می دانست و با حسن نیت توصیف کرد که بهره مندی از عقل سلیم بی مانند از وی شخصیتی ممتاز و مشخص ساخت. صفات و توانائی های او برای رویاروئی با بحرانی که گریبانگیر کشور شده بود حیاتی دانسته شد. فروغی دریافته بود که اصلاحات اساسی تحت سلطه رضاشاه تحقق نخواهد یافت. وزرای فروغی از او خواسته بودند که استعفای شاه را طلب کند که با خبر پیش روی نیروی متفقین به سوی تهران رضاشاه آخرين شراره امید خودرا از دست داد و سلطنت را به ولیعهد واگذار نمود. مصدق اعتقاد داشت که (فروغی از فساد برکنار است ولی بیش از اندازه اطاعت پیشه می باشد. فروغی رشوه گیر نبود فقط می خواست سرکاریا شد و آخر ماه حقوق بگیرد. هرچه می گفتند قبول می کرد.)

فروغی و همکارانش وظیفه اصلی خودرا دستیابی به تفاهمی

سودمند و شرافتمدانه با متفقین می دید که حاکمیت و یکپارچگی کشور و استمرار سلطنت را تأمین کند. متفقین هم از برخوردمثبت دولت و همکاری با آنان رضایت داشتند. سفارت انگلیس نیز فراغی را دولتمردی می دانست که درستی او مورد تأیید بود. روشهای چندان دلیلی برای استقبال از دولتی که هواخواه انگلیس بود نداشتند.

کابینه فروغی ۱۸۴ روز دوام کرد. سه بار ترمیم شد. اولین بار ۹۱ رأی آورد و آخرین بار ۶۵ رأی که تصمیم به کناره گیری گرفت.

فراغی مسئولیت حکومت را در برده ای بحرانی از تاریخ ایران بر عهده گرفت که در استقرار مجدد اقتدار رسمی دولت ایران در قبال نیروهای بیگانه اشغالگر نقش مهمی داشت و ترتیبی داد که جریان انتقال سلطنت از آشوب برکتار باشد و توانست نوعی وجهه و حیثیت برای دولت فراهم آورد. با این همه او نتوانست موقعیت خود را دربرابر مجلس محکم کند. سبک و روش فراغی به آن شیوه نظام باندیازی که در حال شکل گرفتن بود نمی آمد. به همین جهت کناره گیری را ترجیح داد. با این که امیدی نبود فراغی مجدداً قبول نخست وزیری کند معهداً گروهی از نمایندگان به او رأی تمايل دادند ولی علی سهیلی وزیر خارجه او به نخست وزیری رسید.

نصرالله انتظام می نویسد: هفت ساله بودم که محمدعلی فراغی را در مدرسه خرد دیدم و ۴۲ ساله بودم که در تشییع جنازه اشن شرکت نمودم. روابط من با او رابطه مراد و مریدی بود. در سال های آخر عمر مصاحب شبانه روزش بودم و درنتیجه مشاور و محترم او گردیدم.

ظاهراً میرزا محمدحسین ادیب اصفهانی (پدر فراغی) وقتی از اصفهان به تهران می آید مانند اکثر غربیان در کاروانسرانی به سر می برده که در آنجا سرتی روی می دهد. میرزا عیسی خان وزیر عمومی پدرم

حاکم تهران بود که از او شروع به بازجوئی می‌کند و می‌گوید (میرزا محمدحسین خان ادیب اصفهانی) که دزد نمی‌شود. این روش موجب تحکیم روابط خانوادگی ماشد. پدر بزرگ من میرزا عبدالله انتظام السلطنه هم حقی به گردن او داشت که مرتب یادآور می‌شد.

فروغی در نقطه و خطابه استاد بود. وقتی در مجلس پاسخ مدرس را داد مستوفی‌المالک به او نوشت: «دهان شمارا می‌بوم». وقتی فروغی از تربیون پائین آمد مستوفی از جای خود بلند شد که نهایت احترام به فروغی بود.

از طرف متفقین به فروغی تکلیف نیابت سلطنت شد ولی او زیربار نرفت و صمیمیت به خرج داد و بدون خونریزی سلطنت به شاه جدید تفویض شد. اوضاع بعداز شهریور ۲۰ خیلی آشفته بود و دولتمردی می‌خواست که وضع را سروسامان بدهد. در تمام عمر نه در خیال تهییه اعوان و انصار بود و نه اطرافیانش از او محبتی دیده بودند که زیر علم او سینه بزنند و تاجانی که مقدور بود در آن روزها گلیم خودرا از آب بپرون کشید. وقتی هم مجلس رأی ضعیفی به او داد کناره گیری کرد و شاه جوان او را به عنوان وزیردیار انتخاب نمود و من هم با سمت ریاست تشریفات دریار از این کار خوشحال شدم.

یک روز اعلیحضرت به من امر فرمودند که به فروغی بگوییم از وزارت دریار استعفا کند. عرض کردم این کار خطاست و خواهند گفت اعلیحضرت قدر خدمتگذاران را نمی‌داند. فرمودند من امر می‌کنم باید اجرا کنی. عرض کردم عزل و نصب از کارهای رئیس دفتر مخصوص می‌باشد. اگر اعلیحضرت نمی‌خواهد او در دریار باشد فکر آبرومندی برایش بکنید. از مذاکرات آن روز تا تشییع جنازه فروغی دو ماه بیشتر طول نکشید که اعلیحضرت فرمودند چه خوب شد آن روز آن کار عملی نشد. پیرو این مذاکره بود که فکر انتصاب فروغی به سفارت ایران در واشنگتن پیش آمد ولی عمرش وفا نکرد.

در آن ایام اغلب خطابه های شاه توسط فروغی تهیه می شد که پس از برکناری از وزارت دربار دیگر موقوف شد. مطلبی که در آخرین روزهای عمر فروغی او را رنج می داد این بود که ایران تیمورتاش به دادگاه شکایت کرده بود که پدرس شاهنامه ای را به فروغی امانت داده ولی او به نام خودش چاپ کرده است. فروغی بسیار ناراحت شد و گفت تیمورتاش کتابی به من داد که خواندم و به او پس دادم. من دهاتم یخ می کند که در شاهنامه تصرفی بکنم، آنچه از شاهنامه نقل شده اشعار برجسته ایست که احتیاج به کمک نسخه تهیه شده از طرف تیمورتاش نبود.

به هر حال نمی دانم دادگاه فروغی را احضار کرد یانه؟ ولی فروغی دیگر از بستر مرگ برناخت و این نسبتهای ناروا مرگ اورا خیلی نزدیک ترساخت.

فروغی عقل و نکته سنجی را به حد کمال داشت. از هر علم و فنی با اطلاع بود. تحریرش سبکی شبیه سعدی را به خاطر می آورد. در صد سال اخیر کسی نشر فارسی را به روانی و شیرینی و پرمعنایی فروغی نمی نوشت. مردی باذوق و خوش تشخیص بود ولی خیلی مغorer و به خود معتقد و دیگران را کمتر به حساب می آورد. از خودنمایی و علم فروشی گریزان بود. نسبت به کسی حب و بغض نداشت. به عکس آنچه می گویند فروغی مردی درویش مسلک واژخود گذشته بود، به جاه و مقام علاقه داشت و در ارجاع مشاغل تفاوتی بین دانا و نادان نمی گذاشت. نقص دیگر فروغی یاوس بود که این یاوس منجر به بیعلاقگی می شد. دیدن نامهایات بریاس طبیعی اش می افزود. یا باید تحت تأثیر شخصیتی مثل پهلوی قرار گیرد تا از خود تلاشی نشان دهد یا کشور را در خطر ببیند تادامن همت به کمر زند. در دوستی خودکشی نمی کرد و در دشمنی هم گرد آزار مخالفینش نبود. کم علاقگی او به بیعلاقگی تعبر می شد. چون جنبه رهبری نداشت در صدد کشف اشخاص لایق

نظیر داور نبود. نقائصش در مقابل محاسن قابل ذکر نیستند. مردی مفید که وجودش مایه سرفرازی بوده است. افتخار دارم که مرتوس او بوده ام و از اطلاعات وسیعش بهره ها برده ام.

وضع خانوادگی ذکاء الملک فروغی

فروغی و خانواده اش از خانواده های اصیل و سرشناس و شایسته ایران بودند. به علت خدمات فروغی به خاندان پهلوی همواره مورد عنایت شاهان پهلوی مخصوصاً محمدرضا شاه قرارداشتند. نویسنده با سه پسر فروغی دوستی نزدیک داشتم و آنها را انسان های شریف و قابل احترامی شناختم. با مسعود فروغی که در دولت دکتر اقبال معاون نخست وزیر بود و بعداً وزیر مشاور و رئیس بازرگانی شرکت نفت شد همکار بودم. از طرز کار و روش ملایم و حسن سلوك او همه راضی بودند. متأسفانه سلطان خیلی زود به حیات او پایان داد. مهندس محسن فروغی که سال ها استاد دانشگاه و رئیس دانشکده هنرهای زیبا و مدت ها وکیل و سنتور و درسال های آخر رژیم وزیر فرهنگ و هنر بود، از کارشناسان برجسته آثار باستانی به شمار می رفت و توانسته بود با خدمات و هزینه های فراوان مجموعه بزرگی از آثار نفیس هنری ایران را از زمان های پیش از میلاد تا عصر حاضر جمع آوری کند. مهندس فروغی عضو آکادمی هنرهای زیبای فرانسه بود و در برگزاری نمایشگاه ۷ هزار سال هنر ایران در پاریس خدمت ارزنده ای انجام داد. یکی از فرزندان او به نام محمد علی فروغی در ۳۵ سالگی به دنبال حادثه سقوط از اسب در بازی چوگان درگذشت.

مهند فروغی در رژیم اسلامی در گوشہ زندان روزهای بسیار سختی را گذرانیده بود به همین جهت بیماری قلبی اش شدت یافت و پس از آزادی از زندان در مهرماه سال ۱۳۶۲ درگذشت. به یاد دارم روزی در

دولت شریف امامی در مجلس ناہار میهمان بود به او گفتمن چرا صورت خارج کنندگان ارز را منتشر نمی کنید که این همه درباره آن هیاهو شده تحقیقت روشن شود؟ گفت اشکال اساسی کار این است که عده زیادی از تهران برای خمینی به پاریس ارز فرستاده اند و دولت که نام خود را (آشتی ملی) گذارد مصلحت نمی داند نام آنها فاش شود.

یک فرزند دیگر او محمود فروغی مدتها سفیر ایران در کشورهای خارج بود. هنگام معاونت پارلمانی وزارت خارجه او را می دیدیم. نظیر سایر افراد خانواده فروغی مطلع، روشنفکر و بی تظاهر بود.

یک دختر فروغی همسر پسر مصباح اسدی نایب التولیه استان رضوی بود که به امر رضا شاه اعدام شد و مصیبت بزرگی برای خانواده فروغی و اسدی و بستگان بود و مدتی روابط رضا شاه و خانواده فروغی و اسدی را تیره ساخت.

به هر حال با وجود تجلیل فراوانی که از ذکاء الملك فروغی شده عده ای از مخالفین بعضی از کارهای او به خصوص افزایش نرخ لیره و دلار را صدمه ای بزرگ به خزانه مملکت می دانند و سازش اورا با متفقین مورد انتقاد قرار می دهند. به فرزندان فروغی به خصوص به کارهای ساختمانی مجلس سنا و روش محمود فروغی علیه محمدرضا شاه بعداز سقوط رژیم ایراداتی دارند.

به حال ذکاء الملك فروغی در حالی که به عنوان سفير ايران در واشنگتن انتخاب گردیده بود و خودرا برای سفر آماده می کرد در روز پنجم آذرماه ۱۳۲۱ به طورناگهانی در گذشت. بعد از فوت از او خيلي تجليل شد و مجالس يادبود مفصلی تشکيل گردید و اشعار مختلفي در رثاء او سروده شد که از جمله اشعار حبيب یغمائی می باشد که دوبيت آن چنان است:

نه هیچگاه ز رفتار او تنی فرسود.
که افتخارزمان درfonون ودانش بود
نه هیچگاه ز گفتار او دلی آزدید
به روح پاک فروغی درود باد درود

روزنامه کیهان چنین نوشت:

شب پنجم آذر ۱۳۲۱ بزرگترین مرد سیاسی و یکی از پاکدامن ترین، متفکرترین و شرافتمندترین مردم این مملکت یعنی محمدعلی فروغی دیده جهان بین بر هم نهاد و رخت از این سرای پرآشوب بربست. محمدعلی فروغی یکی از آن اشخاص نادرالوجودی بود که سال‌ها می‌گذرد و شبان و روزان به توالی پشت سر یکدیگر می‌آیند و نظیر او کمتر پیدا می‌شود.

در یکی از امثال غریبی هست که مردان بزرگ مثل کوه می‌مانند که از دور چندان بزرگ به نظر نمی‌آیند ولی هرچه انسان به آنها نزدیک تر می‌شود بزرگی و عظمت آنها بیشتر می‌نماید. به راستی که فروغی همین طور بود. هرچه انسان با این شخص بیشتر آمیزش می‌کرد عظمت و بزرگی او در نظرش افزون تر می‌گردید. آتابورک گفته بود «نظیر فروغی را نه تنها ایران ندارد بلکه دنیا هم کمتر دارد.»

فروغی از بد و ورود خود به دایره حیات اجتماعی جز اخلاق و پاکدامنی از خود نشان نداد و اگر کسانی در سیاست با وی اختلاف نظر پیدا کرده بودند بی‌انصافی است که یک چنین مرد شرافتمند و دانشمند بینظیری را به بدی نام برند و اگر انصاف دهیم زمامداری اخیرش را باید جزو فداکاری‌های فوق العاده او حساب کنیم.

آن روزی که رعب و وحشت سرتاسر مملکت را فرا گرفته بود و متصدیان امور از کشوری گرفته تا لشکری همه مستولیت خود را فراموش کرده هریک گوشه‌ای را می‌جست و فرار می‌کرد و یا در فکر فرار بود در آن روز وحشت کسی لازم بود که طرف اعتماد باشد و سکان کشتنی را به دست گیرد و مردم را از وحشت و اضطراب بدرآورد.

خوب فکر کنید و آن روز را به خاطر آورید.

کسی که در آن روز کمر همت بست و سکان کشتنی را به دست گرفت و از ظلمات بدرآورد فروغی بود و انصاف باید داد که تنها کسی

که مردم به وی اعتقاد داشتند نیز او بود. فروغی احتیاجی به مقام نداشت اوقام مقام‌ها را طی کرده بود و خودش از هر مقامی بزرگتر بود. به نوشته روزنامه اطلاعات اگر مردان بزرگ دنیا به فروغی احترام می‌گذاشتند برای مقام او نبود بلکه برای بزرگی ذاتی وی بود و بنا براین او اگر در این موقع زمام امور را به دست گرفت محض وطن پرستی بود. دید در این هنگام کشور به وجود احتیاج دارد و ازین‌ل وجود خود در راه می‌بین دریغ نکرد.

حال اگر بعضی‌ها بعد از آنکه رعب و ترسشان فرو نشست و بعد از اینکه فروغی کشتی اجتماع را از تاریکی بیرون کشید و چشمشان به روشنائی افتاد به نظرشان تمام کارهای او پستدیده نیامد، نباید این اختلاف نظر را در الفاظی تعبیر کنند که شایسته چنان مرد بزرگ و با تقوائی نیست.

هنگامی که دکتر نهادنی رئیس دانشگاه تهران بود به مناسبت سی امین سال در گذشت فروغی مراسمی در دانشگاه برپا ساخت. پس از بیانات عبدالله انتظام - دکتر صدیق اعلم - مجتبی مینوی و حبیب یغمائی از سوابق علمی و ادبی و سیاسی او از پیکره فروغی در کتابخانه دانشگاه تهران در روز نهم آذرماه ۱۳۵۰ پرده برداشته شد.

اندرز (فروغی) به (فرزندانش)

فرزنده‌جان : سخن فراوان است و پند بسیار می‌توان گفت اما من پر گفتن خوش ندارم. حاصل عمر و تجربه شصت ساله خود را برای تو و خواهران و برادرانت می‌نگارم.

بدان که هیچ پیش آمدی هر اندازه بد به نظر آید بلیه ومصیبت حقیقی نیست واز آن آشفته نباشد مگر این که کاری بکنی که شرافت

ذاتی تورا لکه دار کند و پیش نفس خود خجل گردی و خدا از آن راضی نباشد. پس راست بگو و درست رفتار کن. حرص و طمع را کنار بگذار، کینه جوئی و رشك و حسد به خود راه نده، بدخواه مردم مشو و هرقدر بتوانی به بندگان خدا دلسوز و مهریان باش.

بادوستان مروت و با دشمنان مداراکن. از مردمان بد بپرهیز. به اقبال روزگار غرّه مشو، در سوانح و حوادث صبر پیشه کن و همیشه به فضل خداوند امیدوار باش.

سعادت و شرافت دراین احوال است نه در جاه و مال. این سخنان را جدی بدان و یقین کن که اگر به این صفات متصف شدی خیر دنیا و آخرت باست. فروغی

روزشمار زندگی حاج مهدیقلی خان هدایت (مخبرالسلطنه)

- ۱- مهدیقلی هدایت در سال ۱۲۸۰ قمری در تهران متولد شد. او فرزند مخبرالدوله می باشد.
- ۲- تحصیلات مقدماتی را در تهران به پایان رسانید و برای تکمیل تحصیلات به آلمان رفت. در زیان آلمانی به طوری مسلط شد که حتی به آلمانی شعر می گفت. علاوه بر آن زبان عربی و فرانسه را هم می دانست و به موسیقی نیز آشنایی داشت.
- ۳- در دربار ناصرالدین شاه راه یافت و در سفر دوم مظفرالدین شاه به اروپا جزو همراهان بود.
- ۴- بعد از صدور فرمان مشروطیت به اتفاق برادرش صنیع الدوله که رئیس مجلس شد در تهیه و تنظیم قانون اساسی و مقررات پارلمانی و قانون انتخابات نقش مهمی داشته است.
- ۵- مخبرالسلطنه هدایت در چند کابینه سمت وزارت واستانداری یافت و مدتی هم رئیس دیوانعالی کشور شد و سرانجام در سال ۱۳۰۶ از طرف رضا شاه به عنوان نخست وزیر انتخاب گردید که مدت ۶ سال و سه ماه و ۱۲ روز توانست با سریسله پهلوی کارکند که طولانی ترین نخست وزیر زمان رضا شاه بود.
- ۶- کتاب (خاطرات و خطرات) او بهترین یادگاری است که درباره دوران سلطنت رضا شاه باقی مانده و خیلی از حقایق را بی پرده به رشته تحریر درآورده است. تالیفات دیگری هم دارد
- ۷- بعد از کاره گیری از نخست وزیری با رضا شاه حسن رابطه

داشت و تا آخر عمر به عمران و آبادی منطقه دروس پرداخت و در ۱۹ شهریور ۱۳۳۴ در سن ۹۵ سالگی در گذشت. بیمارستان هدایت از یادگارهای او می باشد. از رجال و شخصیت های خوشنامی بود که مخالفینش قتل خیابانی را در تبریز هنگام استانداری او دستاویز قرار داده مورد حمله اش قرار می دادند. به هر حال نخست وزیری درستکار و مطبع و صریح اللهجه شناخته شده است.

اعضای هیئت دولت مخبرالسلطنه هدایت

- وزیر خارجه: علیقلی انصاری (مشاورالممالک) - فتح الله پاکروان - ابوالقاسم عمید - محمدعلی فرزین - محمدعلی فروغی.
- وزیر مالیه: نصرت الدوّله فیروز - محمدعلی فرزین - حسن مشار - سید حسن تقی زاده.
- وزیر معارف: محمد تدین - یحییٰ قراگزلو (اعتماد الدوّله) - دکتر احمدخان محسنی (عمادالملک) کفیل.
- وزیر داخله: ادیب السلطنه سمیعی - علی اصغر زرین کفش - علی منصور (منصورالملک).
- وزیر پست و تلگراف: قاسم صوراسرافیل - فرج الله بهرامی (دبیراعظم)
- وزیر فواند عامه: محمود جم - سرلشکر حبیب الله شبیانی - سرلشکر کریم بوذرجمهری - سرلشکر عبدالله امیر طهماسبی.
- وزیر عدالیه: علی اکبر داور - دکترا حمدتین دفتری (کفیل).
- وزیر اقتصادملی: محمدعلی فروغی - عنایت الله سمیعی (کفیل)
- وزیر طرق و شوارع: رجبعلی منصور - حسن تقی زاده - باقر کاظمی - سرتیپ عبدالجید میرزا فیروز (ناصر الدوّله) کفیل.
- معاون رئیس وزراء: یحییٰ دیبا (ناظام الدوّله) - زین العابدین رهنما.



مخبرالسلطنه می گوید: «من همان کسی هستم که با چوب استبداد توب مشروطه را به صدا درآوردم و موجبات تشکیل اولین مجلس شوراییملی را فراهم کردم.

مخبرالسلطنه هدایت و (خاطرات و خطرات)

حاج مهدیقلی (هدایت) فرزند مخبرالدوله در سال ۱۲۸۰ قمری در تهران متولد گردید و پس از پیاپی تحصیلات مقدماتی به آلمان سفر کرد و به تحصیل پرداخت. در زبان آلمانی تسلط کامل یافت بطوری که حتی به آلمانی شعر می‌گفت. پس از مراجعت به ایران در تکمیل زبان فارسی و فن موسیقی سعی بلیغ نمود. مدتها در دارالفنون معلم زبان آلمانی بود. با سمت (پیشخدمت مخصوص) به دربار ناصرالدین شاه راه یافت. در مسافرت دوم مظفرالدین شاه جزو همراهان شاه بود.

پس از صدور فرمان مشروطیت به اتفاق برادر خود صنیع الدوله، محتمم السلطنه اسفندیاری، مؤمن الملک، مشیرالدوله مأمور تهیه قانون انتخابات گردید. در کابینه‌های مختلف وزیر شد. مدت‌ها استاندار فارس و آذربایجان بود. وقاریع مربوط به خیابانی و لاهوتی در زمان استانداری او اتفاق افتاد. در سال ۱۳۰۶ مأمور تشکیل کابینه شد که تا سال ۱۳۱۲ نخست وزیر رضا شاه بود.

در خاطرات و خطرات وضع حکومت را در زمان رضا شاه به خوبی روشن می‌کند. اوسال‌ها پس از استعفای رضا شاه حیات داشت و در آخر عمر به عمران و آبادی منطقه دروس پرداخت و با تقسیم اراضی به قیمت ارزان موجبات عمران آن منطقه را فراهم نمود.

مهدی بامداد می نویسد: حاج مهدیقلی خان هدایت معروف به خان خانان پسر سوم علیقلی خان مخبرالدوله بود که در سن ۱۴ سالگی همراه برادرش صنیع الدوله به اروپا رفت و در برلن تحصیل کرد. آلمانی را خوب می دانست و به انگلیسی و فرانسه هم آشنا بود. در اواخر سلطنت مظفرالدین شاه رئیس مدرسه نظامی ناصری شد.

مخبرالسلطنه در زمان انقلاب مشروطیت خیلی فعالیت داشت که چون طرف اعتماد شاه و مجلس بود در تنظیم قانون اساسی و توشیح شاه زحماتی کشید. در تدوین قانون اساسی می توان گفت از برجسته ترین اعضای آن بود. چندبار وزیرشد و پس از فرمانفرما به سمت ایالت آذربایجان منصوب گردید. بعد از توب بستن مجلس چون با آزادیخواهان موافق بود از حکومت استعفا کرد و عازم برلن گردید. دوران نخست وزیری اش ۶ سال و سه ماه و ۱۲ روز طول کشید. در این مدت برای خالی نبودن عریضه اسماء نخست وزیر بود ولی همه کارها با شاه بود. در مدت حیات خود وزیردارانی، وزیر کشور، استاندار فارس، استاندار آذربایجان، رئیس دیوانعالی کشور، وزیر فرهنگ، وزیر دادگستری و وزیر فوائد عامه شد.

مخبرالسلطنه مردی مدبر و درستکار و صريح اللهجه و لجوج و پرکار و مطلع و جاه طلب و بسیار مطبع بود. خودش نوشته که ۵۳ سال خدمت دولتی داشته ام. در ۱۹ شهریور سال ۱۳۳۴ در ۹۵ سالگی درگذشت.

مورخین می نویسند: رضاقلی خان هدایت که مخبرالسلطنه از نواده های او می باشد نقش مهمی در تاریخ ایران داشته است. درسن سه سالگی بود که پدرش آقا هادی در شیراز درگذشت و مادرش زن محمد مهدی شحنه شد که در تربیت او همت گمارد و دخترش را به ازدواج او درآورد.

در جوانی در دستگاه حسنعلی میرزا فرمانفرما و حسنعلی میرزای شجاع السلطنه به کار مشغول شد و شعر هم می سرود که تخلص او (هدایت) بوده است. فتعلی شاه به او لقب (امیرالشعراء) را داد.

وقتی حاج میرزا آغا سی دختر عمه رضاقلی خان را به ازدواج درآورد و محمدشاه فرزند خود عباس میرزا را به او سپرد رضاقلی خان از آن تاریخ عنوان (الله باشی) یافت.

بعدها مورد توجه امیرکبیر قرار می گیرد که اورا مأمور سفارت خوارزم می کند.

کنت دوگوبینو وزیر مختار سابق فرانسه در ایران می نویسد: «رضاقلی خان هدایت و لسان الملک سپهر از فضلای بی نظیر ایرانند و در ایران کسی به اندازه آنها از تاریخ کشور خود اطلاع ندارد.»

مخبرالسلطنه می نویسد: وقتی ناصرالدین شاه می خواهد ناظمی برای دارالفنون انتخاب کند، میرزا آقا خان نوری صورت می دهد ولی با رضاقلی خان موافق نبوده، زیرا اورا طرفدار امیرکبیر می دانسته که همیشه از او ذکر خیرمی کرد، ولی ناصرالدین شاه رضاقلی خان را انتخاب می کند.

موقعی که مظفرالدین میرزا به مقام ولیعهدی رسید رضاقلی خان سمت (الله گی) اورا هم عهده دار بود. بعداز آن از کار کناره گیری کرد و به تألیفات متعددی پرداخت که از آن جمله دوره روضة الصفا می باشد. او کتابهایی دارد به عنوان: (روضة الصفا، مجمع الصفحاء، فرهنگ المجمن آرای ناصری)... اهل علم و دانش بود. پسر بزرگ او مخبرالدوله بود که سه پسر خود را برای تحصیل به آلمان فرستاد (صنیع الدوله رئیس مجلس و مخبرالسلطنه نخست وزیر و مخبرالملک وزیر پست و تلگراف شدند که هر سه نفر از مقامات مهم وقت بودند).

سناتور علیقلی هدایت نیز فرزند صنیع الدوله رئیس سابق مجلس بود که از منطقه فارس ۵ دوره به نایندگی مجلس و ۵ دوره به سناتوری

انتخاب گردیده است.

مخبرالسلطنه درباره قبول خدمت نخست وزیری چنین می نویسد:
سعی تیمورتاش در تغییر تصمیم مستوفی برای استعفا مؤثر نیفتاد. تیمورتاش دیرگاه به منزل من آمد و گفت مستوفی دراستعفا مجداست. شاه نظرش به تو است. اظهار عجز کردم، اصرارخود که طفره مناسب نیست. آن شب را مهلت خواستم، صبح دیگر به سعدآباد خدمت مستوفی رفتم و تفصیل را گفتم. فرمودند محال است قبول کنم، از من گذشته تو باشی بهتر است. دریشت و روی کار غور کردم، با بعضی از دوستان شور نمودم غالب را عقیده به آن شعر بود که نباید خلاف رأی سلطان عمل کرد.

مسعود بهنود می نویسد: شش سال پس ازکودتا دیگر رضاشاه آن قدر صاحب تجربه و شناخت سیاسی شده بود که از میان رجال آنها را که به کارش می آمدند برگزیند. از همان روزهای نخست نام مخبرالسلطنه را شنید که والی آذربایجان بود. در میان خانواده های صاحب عنوان دوره قاجار خانواده هدایت شهرت زیادی داشتند. در هیچ زمانی از نشیب و فراز های پس از مرگ ناصرالدین شاه از قدرت بدور نماندند.

مخبرالسلطنه در انقلاب مشروطیت رابط بین دریار و مشروطه خواهان بود ولی پدرش مخبرالدوله وزیر محمد علیشاه شد. صنیع الدوله پسر دیگر مخبرالدوله رئیس مجلس گردید. پس از صدور فرمان مشروطیت در هر کابینه ای یکی از افراد خانواده هدایت عضویت داشت. حتی در کابینه کودتا رضاقلی هدایت (نیرالملک) عضو بود. رضاشاه دریافت که از میان خانواده هدایت یکی از همه سراست که مهدیقلی هدایت (مخبرالسلطنه) می باشد که گره گشای هر معضلی است. فقه و اصول می دانست، شعر می گفت و ساز می زد، در علم هیئت دستی داشت و کتابها در تاریخ نوشته بود و به علاوه بر قلم این هنرها به نرمی و مصلحت اندیشی و

درایت و مردم داری شهره بود. در موقع لزوم هم خوی تند و تیزی داشت. نام مخبرالسلطنه را فردای استعفای مستوفی المالک، تیمورتاش پیش کشید. (آقا) هم که طرف مشورت رضاشاہ بود این انتخاب را تأییدکرد، چون در حکومت مستوفی المالک هم دروزارت فوائد عامه امتحان خوبی داده بود.

با انتخاب مخبرالسلطنه به ریاست وزرائی بیش از همه (تیمورتاش - نصرت الدله - داور) مثلث معروف موفق بودند. چون با وجود مخبرالسلطنه هیچ خطری آنها را تهدید نمی کرد زیرا او مزاحم این جوانان شیفتگی قدرت و مقام نبود و گاهی هم برای قبولاندن مطلبی به شاه به دادشان می رسید. بازیهای مثلث قدرت موجب شد که مخبرالسلطنه با نرمی زیرپای میلیسپو مستشار آمریکائی را جارو کند.

تادوره ششم مجلس، دولت، به ریاست صوری مخبرالسلطنه و به رهبری واقعی تیمورتاش تمام کوشش خود را صرف منظم کردن کارهای کشور نمود. در حقیقت تیمورتاش جلسات دولت را که معمولاً در دفتر او تشکیل می شد اداره می کرد. رئیس وزراء زیر دست تیمورتاش می نشست و مخبرالسلطنه برای شرکت در تشریفات و مراسم عمومی با عنوان رسمی شرکت می کرد.

سرانجام در دولت مخبرالسلطنه کار دو تن از (مثلث معروف) ساخته شد. نصرت الدله به زندان افتاد، تیمورتاش محاکمه و محکوم شد و در زندان جان سپرد. آن وقت رضاشاہ به مخبرالسلطنه گفت باید استعفا کند که او هم دست رضاشاہ را بوسید و خیلی آرام و بدون این که مورد غضب قرار گیرد از صحنه خارج شد.

محمد طلوعی می نویسد: مخبرالسلطنه هنگام انتخاب به مقام نخست وزیری حدود ۷۰ سال داشت. قبل از ۱۳ بار وزیر و چهار بار والی (استاندار) و یک بار کفیل شده بود. مردی سلیم النفس و پاکدامن بود و صبور تحمل و سازشکاری او موجب شد که نخست وزیری اش شش سال

طول بکشد. تازمانی که تیمورتاش قدرت داشت کارگردان واقعی دولت او بود و بعد از برکنار شدن تیمورتاش وزیران ارشد کابینه او یعنی فروغی و تقی زاده و داور مستقیماً با رضاشاه ناس داشتند و از شاه دستور می‌گرفتند.

بلوشر سفیر آلمان که با او حشر ونشر داشت می‌نویسد: «مخبرالسلطنه مردی اندیشمند و ظریف بود و برای شاه مملکت مشاوری صدیق و خدمتگذاری با وفا به شمار می‌رفت و چنان خودرا در پس شخص شاه پنهان می‌کرد که به هیچوجه از اونگرانی نداشت و یکبار هم با طنز به من گفت شاه هیچ رئیس وزارتی را پیدا نمی‌کند که بهتر از من باشد. چون احدی پیدا نمی‌شود که کمتر از من کارکند.»

سالها بعد از خانه نشینی مخبرالسلطنه یکی از دوستان از او می‌پرسد چندسال نخست وزیر بوده اید؟ ابتدامی گوید بفرمانید چندسال ماشین امضای رضاشاه بوده اید؟

مخبرالسلطنه می‌نویسد: «با سردار اسعد که تا درجه ای جای تیمورتاش را گرفته بود دراستعفا شورکرد. خودم هم مردد بودم و هم شاید شاه ازدوام ریاست من خسته شده بودند. گفت شاید مخالف نظر شاه باشد، صدمه خواهی خورد، اگر نظری باشد لابد من مطلع خواهم بود. در ۱۳۱۲ شهریورماه شاه مرا خواست، فرمودند خبرخوشی برایت ندارم. عرض کردم خبری که از طرف اعلیحضرت باشد خوش است. اظهار نارضامندی از دو سه تن از وزرا، کردند و فرمودند همه استعفا بدھند. عرض کردم صبح استعفا بدھم؟

فرمودند همین الان... توهم هر کار بخواهی می‌دهم، داخله یا خارجه. عرض کردم هیچ کاری نمی‌خواهم، استدعائی ندارم مگر اجازه شرفیابی...»

گفتم ممکن است در خدمات قصور شده باشد اما در صمیمیت قصور نبود. تا تیمورتاش بود فرمودید قول تیمورتاش قول من است، بعد از

تیمورتاش هروزیری مطلبی به هیئت آورد و گفت به عرض رسیده تصویب شد. با وزراء به منزل فروغی رفته که صحیح با شاه مفصل ملاقات کرده بود. صورا سرافیل استعفا نامه را نوشت، گذاریدم و مرخص شدم. از صورا سرافیل و تقی زاده دلتنگ بود. میگفت تقی زاده دره وزارت خانه دزدی گذارده است. (مقصود محاسبین وزارت دارائی در وزارت خانه ها بود). وقتی می خواستم کنار بروم رضا شاه گفت: «یک روز کلمه متأسفانه هم گفته بودی» پس از اندکی تفکر یادم آمد که یک روز گفته بودم متأسفانه قوه و قدرت برای بعضی کارها برای من نمانده است. فرمودند ما از شما صمیمیت می خواهیم.

در دوره پهلوی هیچکس اختیاری نداشت. تمام امور مملکت باید به عرض برسد و آنچه فرمایش می رود رفتار کنند. اگر اختیار نباشد مستولیت معنی ندارد. برنامه و دستور برف انبار شده و کارمندان به اینکه کاررا موافق دستور انجام داده اند قانع می شوند، رجال صاحب اراده پیدا نمی شود. تا محمد درگاهی رئیس نظمه بود را پرت یومیه برای من می فرستاد و جواب می دادم. وقتی هم گفت دستورات شما موافق دستور دریار بود. پس از او کوپال هم را پرت یومیه را برای من می فرستاد ولی بعداز او متوقف شد. مستولین باید از امور بی خبر باشند. به پهلوی خاطرنشان کردم که عمال دولت در مستولیت بی اختیار هستند، معنی ندارد ویسیاری از امور هست که پیش بینی آن مقدور نمی باشد. باید مأمور با مستولیت صحت و مصلحت اختیار عمل برای خود داشته باشد. تصدیق مانندی فرمودند لیکن ترتیب اثری ندادند.

درواقعه تغییر کلاه و لباس روزی شاه کلاه مرا برداشت و گفت این چطور است؟ گفتم فی الجمله از آفتاب و باران حفظ می کند. اما آن کلاه که داشتیم اسمش بهتر بود. آشفته چند قدمی رفته و گفته من می خواهم همزنگ شویم که مارا مسخره نکنند. در دل گفتم زیر کلاه است که

مسخره می کنند.

در ترکیه شبی آتاتورک در میهمانی کلاه سفیر مصر را به شوخی برداشت. سفیر مجلس را ترک گفت و واقعه را به قاهره اعلام نمود، دستورآمد آنکارا را ترک کند. کمال از بیکمالی خود عذرخواست. التیام بخشید.

دیکتاتوری اول نرمی دارد و آخر سختی و طبیعی است همه گناهان را به شاه نسبت نمی توان داد . قدری غرور که لازمه قدرت است و دو چندان تلق و چاپلوسی احوالات را پیش می آورد.

۵۳ سال مشغول خدمات مملکت بودم. داور را خواستم و گفتم رفیق مر معاشر من لنگ است. چهارهزار تومان هم قرض دارم. گفت گمان می کردم پس اندازی داشته باشید. گفتم اگر حقوق رئیس وزراء زیادتر است تکالیفی هم دارد و الا رئیس وزراء نه بیشتر می خورد و نه بیشتر می پوشد. دویست و پنجاه تومان از مقری مرا مرتبا به شاگردان مدرسه و بعضی مستحقین می رسانند. مسافر و زوار و اعانه به کنار ... صورتی از خدمات را نزد فروغی فرستادم از اول همراه بود. ماهی ۳۹۸ تومان تقاضد برای من در مجلس تصویب شد.

کحال زاده می نویسد: «وقتی سپهسالار تنکابنی رئیس وزراء شد انگلیسها فشار آوردند که حاج مخبرالسلطنه را از فارس احضار کرده نصرت الدوله را بفرستد که تایل انگلیسی دارد. در موقع جشن تولد شاه و تاجگذاری احمدشاه، دولت تمام رجال ایرانی و خارجی را دعوت کرده بود. وقتی مارلینک وزیر مختار انگلیس مخبرالسلطنه را سرمیزشام دید فورا بلند شد و اعتراض کرد که با دعوت مخبرالسلطنه به او توهین شده است. صارم الدوله وزیر خارجه موضوع را با سپهسالار مطرح ساخت و وزیر مختار را قانع کردند که به سرمیزشام برگردد.

مخبرالسلطنه بامذاکره صارم الدله مجلس شام را ترک کرد و گفت
ترجمی می دهم مجلس را به وزیر مختار بسپارم و مرخص شوم.
مخبرالسلطنه که مرد دانا و هوشمندی بود زیان آلمانی را ازیک نفر ادیب
آلمانی بهتر صحبت می کرد.

مخبرالسلطنه مرد شوخی بود و درکارهای مختلف ضمن دستوراتش
گاهی به صورت طنز جواب می داد. یکبار یک کارمندارمنی از انزلی
تقاضای مرخصی بدون حقوق کرده بود. مخبرالسلطنه درپاسخ چنین
تلگراف کرد: «انزلی - کارمندارمنی - نوکر بی جیوه و مواجب تاج سر
آفاست» با این طرز با مرخصی موافقت کرد.

مخبرالسلطنه درمقدمه کتاب (حاطرات و خطرات) چنین می نویسد:
«درنوشتن حاطرات غالب مطالب پس و پیش می افتد که دراصل
منظور مؤثرنیست.»

«درسخن ترتیب و آدابی مجو

هرچه می خواهد دل تنگت بگو»

زندگی یک سلسله زحمت است و راحت. هردو پیش می آید نه
خودرا باید باخت و نه به واهمه قصور ساخت. بسیار زشتی به زیبائی
کشیده شده و زیبائی به زشتی. فکر انسان بهشت و جهنم اوست، بسته
به آن که ذمه پاک باشد یا آلوده.

جان خود را سعی کن زیبا بدار

هر دمت زیبائی آید آشکار

از سنده ۱۲۹۷ قمری که از برلن آمد خودرا کم مایه دیدم، به مطالعه
در هر شته پرداخته و به تکمیل آن کوشیدم تا امروز که ۲۰ دی ماه
۱۳۲۶ شمسی است در کار بودم یا نبودم قلم را کنار نگذاردم. اگر از
خرمنی خوشه ای یافتتم برای آگاهی آیندگان آن را نوشتم.

غالب نصیحت کرده اند که در تاریخ تعصب نباید داشت و حقایق
رباید نگاشت. گفته اند زیان سرخ سر سبز می دهد برباد...

قدیمی تاریخ یا شمید ای از پیش‌آمد هارنگ و رویی به مطلب می‌دهد.
آنکه تألیفی به هر عنوان کند

ذوق خود را در ترازو می‌نهد

در ترازوی پسند مشتری

بی گمان شاهین گهی سر می‌زند

سرسلسله ما رضا قلی خان هدایت است که اجدادش در دامغان
زیست داشته و با قاجاریه مربوط بوده که محمدشاه، عباس میرزا رابه او
می‌سپارد و از آنجا به (الله باشی) شهرت پیدا می‌کند.
تولدم در هفتم شعبان ۱۲۸۰ قمری است و رضاقلیخان مهدی ام
نام نهاد. پس از فوت پدرم لقب مخبرالسلطنه بر من تحمیل شد.

مخبرالسلطنه یکی از نخست وزیران مطلع و باسواند ایران بوده
است. نوشته های او نشان می‌دهد که با وقایع وحوادث چگونه با برداشتمان
مقابله کرده است. او تنها کسی است که توانست شش سال متولی
نخست وزیر رضا شاه باشد و از آتش غصب اوصيون بماند و پس از استعفا
هم گاهگاهی حضور رضا شاه برسد. کتاب (خاطرات و خطرات) او
مهمنترین خاطراتی است که درباره تاریخ معاصر ایران وجود دارد.
او همه وقایع را به قول معروف به صورت تلگرافی جمع آوری و تدوین
کرده و نسبت به هر واقعه ای هم سعی کرده با واقع بینی اظهار نظر کند.
اعتراف هم کرده به اینکه نخست وزیر بوده ولی در زمان رضا شاه همه
کاره خود شاه بوده و بقیه کاره ای نبوده اند.

مخالفین مخبرالسلطنه او را متهم کرده اند که اقداماتش در زمان
حکومت آذربایجان موجب شد که خیابانی ازین بوده ولی او در خاطرات
و خطرات چنین می‌نویسد:

دروقایع آذربایجان خیابانی در زیر زمین خانه ای مخفی شده بود.
دختر بچه ای قزاقهارا خبر کرد و آنها بدون کسب تکلیف وارد خانه
شدند، بین سریازان و خیابانی تیراندازی شد و ازین رفت. از جیب بغلش
این نامه را به دست آوردند. « رفقا خذا حافظ چون تنها ماندم و تصمیم
نموده بودم که دستگیر نشوم خودم را کشتم. بعد از این سست نشوابد.
مرا مرا تعقیب کنید. ازیازماندگان من غفلت نکنید. کسی راندارم. تمام
دارانی مرابه غارت بردن. این بود آزادیخواهی مخبرالسلطنه. ۲۲ سنبله
محمد خیابانی. »

مخبرالسلطنه می نویسد: اگر تجزیه مملکت آزادیخواهی است بند
آزادیخواه نیستم. آزادیخواهی من همین قدر بود که باست حکومت،
قزاق را از اقدامات تند منع کرده ده روز در منزل ساعدالسلطنه نصیحت
کردم و به قسمتی از جنجال خاتمه دادم. بازکسی که به کسان او رسید
من بودم. وظیفه وطنخواهی و حفظ استقلال من اجازه نمی داد که
آذربایجان را تسليم افکار چندنفر خودخواه بکنم.

سعید وزیری در مقدمه کتاب (گزارش ایران - قاجار و مشروطیت)
که از جمله آثار مخبرالسلطنه می باشد مطلب جالبی درباره مخبرالسلطنه
نوشته که خلاصه ای از آن چنین است:

مخبرالسلطنه را بعلت انتساب خانوادگی دوسره جانبه ای که با
دودمان هدایت دارم می شناسم و بیش ازده بار کتاب بی نظر (خاطرات
و خطرات) را خوانده ام و باید مخبرالسلطنه را از روی کتاب شناخت و
مورد داوری قرار داد. شاید مخبرالسلطنه تنها دولتمرد ایران باشد که با
گشاده دستی و گشاده روئی و بدون ملاحظه و ترس از تکفیرهای همه
جانبه خود کارها و اندیشه هایش را در معرض دید معاصران و آیندگان
قرار داده است.

مخبرالسلطنه آثار متعددی دارد که می توان از گفته ها و نوشه هایش به میزان اطلاعات و معلومات و علاقت او به رشته های گوناگون دانش و هنر و معارف انسانی و مهمتر از همه به شجاعت و صداقت او در عرضه کردن انکار و اندیشه هایش به مردم پی برد. با اینکه خود از خانواده های اشراف است می گوید لقب مخبرالسلطنه به من تحمیل شده است.

مخبرالسلطنه از دوران نوجوانی به اروپا رفته به تحصیل دانش و فراگرفتن هنر و صنایع پرداخته و از هنر و ادبیات گرفته تا رشته های علمی و حقوق و اطلاعات نظامی و تحقیقات پزشکی و شیمی و علوم طبیعی و صنعت چاپ و گراورسازی همه را مطالعه کرده. شبیه او در میان رجال سالهای اخیر عبدالله انتظام می باشد که علاوه بر معلومات و تحصیلات علمی به کار نجاری و عکاسی و تراشکاری و آهنگری پرداخته بود.

مخبرالسلطنه مانند برادرش صنیع الدوله فهمیده بود که ایران باید به توسعه صنعت بکوشد تا از قافله تدن عقب نیفتند و حتی خود او کارگاه چاپ و گراورسازی داشته و کلیشه ساخته و مزد دریافت می داشته است. علاوه بر آن با هنر موسیقی آشنائی کامل داشته و رمز نت نویسی را می دانسته و کتابی هم درباره موسیقی نوشته است.

مخبرالسلطنه به علت انتساب سبیل خاندان هدایت با خانواده قاجار با مظفرالدین شاه مربوط بوده و می کوشید شاه قاجار را به اصول زندگی ملل آزاد و پیشرفته دنیا آشنا سازد و او را تشویق به توسعه معارف و دادن امتیازات به توده های مردم کند.

دراولین دوره والی گرجی آذربایجان مخبرالسلطنه از راه روسیه و قفقاز به اروپا می رود و به هنگام پیروزی مجاهدان مشروطیت بنا به دعوت انجمن ایالتی آذربایجان و به تلگراف شخص سردار اسعد وزیر داخله وقت از همان راهی که رفته بود باز می گردد و باستارخان و

با قرخان و تربیت و امیر خیزی برای قطع استبداد همکاری داشته است ولی در دور دوم والی گری آذربایجان قتل خیابانی به نام او ثبت می شود که در خاطرات و خطرات به آن پاسخ می گوید ولی من معتقدم که خیابانی مردی وطن پرست و آزاده بود.

به هر صورت مخبرالسلطنه در تاسیس حکومت ملی و مشروطیت در ایران و تاسیس مجلس شورای مملی نقش بسیار مهمی داشته است و به قول خود کوشیده (پیش از آن که شاه بیمار آخرین نفس های خود را بکشد توپ مشروطه صدا کند و در واقع در زمان حیات شاه فرمان صادر شده و اجرای مشروطیت به کرسی بنشیند تا دیگر بدانی حاصل نشود).

برای رعایت بیطریقی باید گفت که مخبرالسلطنه در برانداختن میرزا نصرالله خان مشیرالدوله از صدارت و آوردن اتابک برسر کار نقش مهمی داشته است که اتابک حسن نظری با مشروطه نداشته و حتی محمد علی شاه او را با اعتقاد به این که او قادر است مشروطه را برچیند روی کار آورد.

مخبرالسلطنه در امور خیریه همواره پیشقدم بوده. بیمارستان هدایت در دروس از یادگارهای او می باشد.

مخبرالسلطنه در ۹۵ سالگی هنگامی که از کنار استخر خانه خود به ساختمان می رفت به زمین افتاد و در اثر خونریزی مغزی درگذشت.

روزشمار زندگی محمود جم (مدیرالملک)

- ۱- محمود جم فرزند محمدصادق (خواجگان جم) در سال ۱۲۶۴ شمسی در تبریز متولدشد و تحصیلات مقدماتی را به پایان رسانید و به زبان فرانسه تسلط یافت که در تبریز داروخانه ای را اداره می کرد و به عنوان مترجم طبیب ولیعهد به دربار قاجار راه یافت.
- ۲- محمود جم مدتی مترجم سفارت فرانسه و سپس مترجم اداره گمرکات شد و از کودتای ۱۲۹۹ به مشاغل مهم دولتی رسید که از جمله ریاست کل خزانه داری وزیرکابینه بود و با سردارسپه روابط صمیمانه ای پیدا کرد.
- ۳- محمود جم آن چنان به رضا شاه نزدیک شد که وزیر کابینه او و بعد نخست وزیر و سرانجام وزیر دریارش گردید و هنگام تبعید نیز رضا شاه را تابندر عباس بدرقه نمود و پس از چند سال به قاهره رفت و جنازه رضا شاه را به تهران آورد.
- ۴- پیمان سعدآباد در دولت او امضاء شد. داور وزیر دارائی کابینه جم بود که خودکشی کرد.
- ۵- در زمان سلطنت محمد رضا شاه پهلوی محمود جم سالیان دراز مشیر و مشاور و مورده علاقه پهلوی دوم بود. فرزندش ارتشید فریدون جم که به دامادی رضا شاه برگزیده شده بود به ریاست ستاد بزرگ ارتشتاران و سفارت ایران در اسپانیا رسید. به فاصله چند سال محمود جم سفیر ایران در مصر و فریدون جم سفیر ایران در اسپانیا بوده اند. مدتی پدر وزیر جنگ بود و سالها بعد پسر رئیس ستاد بزرگ ارتشتاران گردید.
- ۶- جم تا آخرین روز عمر سناتور انتصابی بود و در سال های آخر از محمد رضا شاه گله داشت ولی تظاهر زیادی به این کار نمی کرد.
- ۷- محمود جم که در تمام عمر دارای سمت و مقام بوده در سال ۱۳۴۸ در سن ۸۴ سالگی در تهران فوت کرد.

۸- جم از رجال خوشنام و آرام و محافظه کاری بود که هیچگاه با رضاشاه درگیری نداشت و در جریان ان سیاسی راهی را می پیمود که مخالفینی برایش پیدا نشد و همه از او ذکر خیر می کردند. فرزندش ارشبد فریدون جم هم از امرای شریف و معترض ارتش ایران به شمار می آید که مورد احترام خاص می باشد.

اعضای هیئت دولت محمود جم
وزیر عدليه: محسن صدر(صدرالاشراف) - دکترا حمد متین دفتری
وزیر ماليه: علي اکبر داور - محمود بدر
وزير جنگ: سرلشکر محمد نخجوان - سرلشکر اسماعيل اميرفضلی
وزیر خارجه: باقر کاظمي - عنایت الله سمیعی - مظفر اعلم -
مصطفی عدل - علي سهیلی

وزیر معارف: علي اصغر حکمت - اسماعيل مرآت
وزیر طرق و شوارع: رجبعلی منصور - مجید آهي - دکتر محمد سجادی

وزیر پست و تلگراف: نظام الدین حکمت - ابراهيم علم (شوکت الملک) - محمد حکيمي (کفیل)

وزیر داخله: رجبعلی منصور - علي اصغر حکمت - ابوالقاسم فروهر

وزارت پيشه و هنر: ابوالقاسم فروهر - رجبعلی منصور

رئيس کل اداره تجارت: حسين علاء - مظفراعلم - صادق وثيقی

رئيس کل اداره فلاحت: مصطفی قلی بیات - احمد حسين عدل -

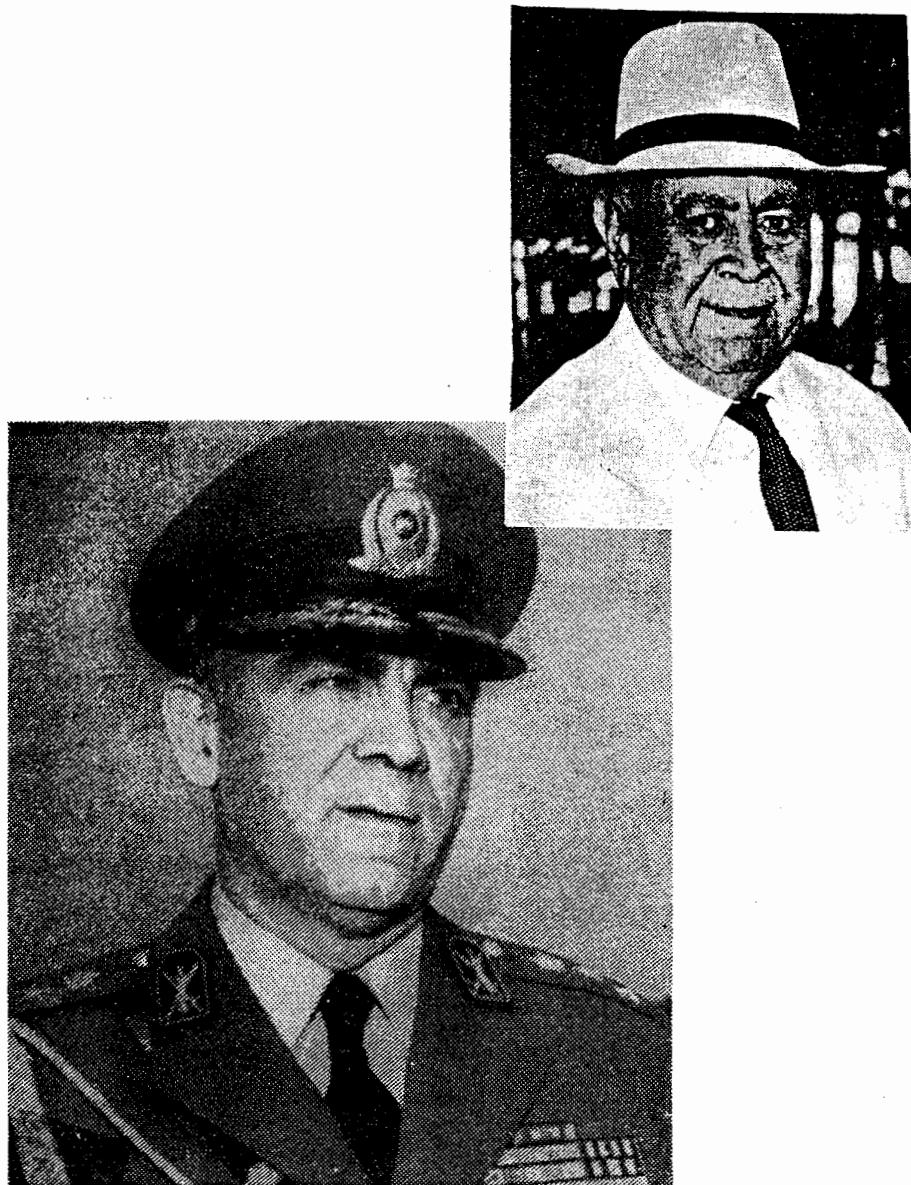
حسين رخشانی - سرتیپ تاجبخش

رئيس اداره کل صناعت و معادن: مهدی فرخ - سرلشکر امان الله

جهانباني

(این چنداداره در زمان سلطنت رضاشاه به علت اهمیت همواره

رؤسای ان از طرف نخست وزیر انتخاب و جزو دولت معرفی می شدند
که بعدا به صورت وزارتخانه های مختلف درآمدند.)



محمد جم و ارشبد فریدون جم (پدر و پسری) که در دوران سلطنت پهلوی نقش مهمی
بر عهده داشته‌اند.

همه جا در کنار رضا شاه

یکی از نخست وزیران ایران که همه جا در کنار رضا شاه قرار داشت محمود جم ملقب به (مدیرالملک) می باشد. مردی خودساخته و مدبر بود که از روزگرد تا همکاری خود را با سردار سپه آغاز کرد و به نخست وزیری رسید. او تنها کسی است که بعد از تیمور تاش وزارت دریار را عهده دار شد. رضا شاه سالها از انتخاب وزیر دریار خودداری داشت و ادیب السلطنه سمیعی امور دریار را اداره می کرد تا اینکه جم از نخست وزیری کنار رفت و به وزارت دریار منصوب شد.

محمود جم تابندرباس رضا شاه را بدوقه کرد. جنازه اش را در مصل تحویل گرفت و در قاهره به امامت سپرد. تا آخر عمر هم با محمدرضا شاه همکاری نزدیک داشت. روابط او با رضا شاه به صورتی بود که فرزندش فریدون جم را به دامادی خود برگزید. ارتشید فریدون جم هم امیر شایسته ایست که در میان افسران ایران و طبقات مختلف مردم دارای حسن شهرت می باشد.

محمود جم بعد از شهریور ۱۳۲۰ هم نقش مهمی در سیاست داشت و مورد احترام خاص محمدرضا شاه بود ولی به علت کهولت کار مهمی نداشت و با سمت سنا تور انتصابی مرتبا در جلسات مجلس سنا شرکت می کرد.

هنگامی که دکتر اقبال حزب ملیون را تأسیس نمود سناتور جم به عنوان قائم مقام رهبر حزب انتخاب گردید. شعبه حزب ملیون را در کرمان تأسیس نمود. دکتر کاسمی، محمدحسین اژدری و نویسنده کتاب همراه او بودیم که خاطرات مهمی را از زمان رضا شاه برای ما تعریف می کرد.

دکتر غنی در خاطراتش می نویسد: محمود جم ملقب به (مدیرالملک) پدرش کرمانی بود که به تبریز مهاجرت کرده است. محمود جم در تبریز متولد و در ابتدای جوانی به تأسیس داروخانه پرداخته و به علت تسلط به زبان فرانسه به مترجمی اشتغال داشت. بهمین جهت وقتی به تهران آمد منشی سفارت فرانسه شد. محمود جم در کابینه وثوق الدوّله وارد. کارهای دولتی شد و به ریاست غله منصوب و بعد خزانه دار شد. در کابینه سید ضیاء به وزارت رسید. در دوران ریاست وزرائی سردار سپه معاون او بود که بعداً والی کرمان شد. مدتی والی خراسان بود و سمت‌های وزیر مالیه و وزیر فوائد عامه را داشته است. مدتی نخست وزیر و وزیر دربار و سفیر ایران در مصر بوده است.

برای نامزدی فوزیه به مصر رفت. مردی نیک نفس و نجیب و با ذوق بوده است.

نقی زاده می نویسد: جم که بچه با هوشی بود از کودکی فرانسه یاد گرفت. اصلش کرمانی واز طایفه میرزا آقاخان کرمانی بود ولی حالاً آذربایجانی دوآتشه شده است. در مدرسه ایرانی معلم فرانسه شد. برای محمد علی شاه یک نفر معلم فرانسوی آورده بودند که این جم مترجم او شد. مدتی پیش و لیعهد رفت و آمد داشت. پیش فرانسویها قرب پیدا کرد. یک طبیب فرانسوی هم برای محمد علی شاه آورده بودند که جم مترجم او شد. وقتی شیخ فضل الله را تیر زدند محمد علی شاه طبیب فرانسوی خود را نزد شیخ فضل الله نوری فرستاد که همراه جم رفت. وقتی خواستند او را ترک گویند شیخ فضل الله جم را خواست و گفت از طرف من از اعلیحضرت تشکر کنید و بگوئید این فرصت خوبی است و

همه اینها را تصفیه کنید در همسایگی ما فردی است که در تیر زدن به من دست داشته است (منظور میرزا محمد خراسانی است که با شیخ فضل الله دشمن بود) جم مطلب را به سفیر فرانسه و او هم به سفیر انگلیس گفت که در نتیجه میرزا محمد خراسانی را گرفتند حبسش کردند. اورا محکمه کرده ولی نتوانستند کاری بکنند چون پرسش مشروطه طلب افراطی بود.

اسکندر دلم می نویسد: محمود خواجه‌گان جم (مدیرالملک) فرزند محمد صادق پسر (خواجه جعفر) به سال ۱۲۶۴ شمسی در تبریز به دنیا آمد. کنیه خواجه‌گان چند نسل در زیاکان آنها بوده ولی پس از رسیدن به مقام وزارت کلمه (خواجه‌گان) را از فامیل خود حذف کرد. در شجره نامه ای نسبیش به شیخ محمود شبستری عالم بزرگ قرن هشتم آذربایجان و صاحب مشنوی گلشن راز می رسد.

در مدرسه رشدیه و مدرسه کمالیه تبریز با تحصیلات متداول و صرف و نحو و ادبیات فارسی آشناشد و تا حدودی زبان فرانسه را هم فراگرفت و به علت دانستن فرانسه در تنها داروخانه آن زمان تبریز که توسط یک دکتر فرانسوی به نام (دکتر کوین) دایر شده بود شروع به کار کرد و در ضمن به دربار مظفر الدین میرزا ولیعهد رفت و آمد می کرد. با توصیه دکتر فرانسوی مزبور در تهران مستخدم دولت شد و به ریاست کابینه گمرکات ارتقاء یافت. در سال ۱۲۹۸ شمسی توسط ثوق الدوله به وزارت دارائی آمد و رئیس انبار غله دولتی شد. در کودتای ۱۲۹۹ رئیس کل خزانه بود که با سردار سپه و سید ضیاء همکاری کرد و بهمین جهت عضو دولت شد.

وقتی مشیرالدوله خواست جم و نیرالملک هدایت را به عنوان وزیر به مجلس معرفی کند، نایندگان به علت این که آن دو از اعضای کابینه سید ضیاء بودند اعتراض کردند ولی با وساطت مشیرالدوله مخالفت‌ها خنثی شد.

وقتی میلیسپو رئیس کل مالیه ایران شد جم با او اختلاف پیدا کرد که چنین می نویسد: از دست میلیسپو خسته شده بودم، به رضا شاه گفتم با میلیسپو غنی توائم کارکنم، اینقدر آدم فراوان داریم که خوب است از آنها استفاده کنیم ولی غنی دامن چه شد که رضا شاه با پیشنهاد من موافقت نکرد و فروغی را وزیر مالیه نمود.

دراوایل سال ۱۳۱۳ جم به دستور رضا شاه به طور محترمانه کارهای سرلشکر آیرم رئیس شهریانی را زیر نظر قرار داد. وقتی آیرم متوجه قضیه شد خود را به بیماری زد و از کشور گریخت.

پیمان معروف سعدآباد در زمان نخست وزیری جم انعقاد یافت. داور در زمان رئیس وزرائی او خودکشی کرد. جم خواستگاری فوزیه را به عهده داشت و به مصر سفر کرد. رابطه ایران و فرانسه در زمان نخست وزیری جم قطع شد که مطبوعات فرانسه مطالبی علیه رضا شاه منتشر ساخته بودند.

وقتی رضا شاه از ایران رفت سفارش نامه ای به فرزندش برای جم نوشت که این را قاب کرده و در خانه خود داشت.

محمد جم در کابینه قوام السلطنه در سال ۱۳۲۶ وزیر جنگ شد که روزنامه مردام روز نوشت: «اگر جنگی پیش نیاید بهترین وزیر جنگ است» جم در جوانی از تنیس بازان معروف ایران بود و یک بار هم در کوه پیمانی تاقله دماوند بالا رفت.

از دوره دوم مجلس سنا که از ۲۱ فروردین ۱۳۳۴ شروع شد جم سناتور کرمان شد و تا آخر عمر این سمت را داشت.

محمد جم در خاطراتش در سالنامه دنیا چنین نوشت: «وقتی در مقام وزارت دریار بودم تماس با شاه بیش از زمان نخست وزیری بود. روزی دویار شرفیاب می شدم. یک روز شاه مرا احضار کرد و پکی به سیگار مخصوص خود زد و گفت به فکرم رسیده که وقتی ولیعهد ۲۰ سال شد امور کشور را به او بسپارم و من و تو راه

مازندران پیش بگیریم و برویم در میان کوه‌ها و جنگل‌های سرسبز به استراحت بپردازیم، به امید آن روز... رضاشاه می‌خواست در زمان حیات خود سلطنت را به ولی‌عهد واگذار کند و با چشم خود ناظر مملکت داری پرسش باشد. روز دیگر هم گفتند آرزوئی جز کناره گیره گیری ندارم. البته هنوز آتش جنگ به ایران سرایت نکرده بود و به بیطرفی ایران با دیده احترام می‌نگریستند. (محمد رضاشاه هم دریکی از مصاحبه‌های خود گفته که پدرش می‌خواست در سال ۱۳۱۸ یا ۱۳۱۹ از سلطنت به نفع او کناره گیری کند.)

محمود جم خاطرات خود را درباره کشف حجاب بیان کرده است که در مجله روشنفکر مورخ ۱۴ دی ماه ۱۳۴۰ چاپ شده و خلاصه آن چنین است:

روز ۱۱ آذر کابینه فروغی مستعفی شد که من هم وزیر کشور بودم با همکارانم خدا حافظی کرده به منزلم در قله‌ک رفتم. اتفاقاً آن روز دکتر غنی میهمان من بود و حدود ساعت ۳ بعد از ظهر برای قدم زدن از خانه خارج شدیم. ناگهان پیشخدمت نفس زنان خود را به من رسانید و گفت دوبار از دربار تلفن کرده و شمارا خواسته اند و خود را زودتر به دربار برسانید. تصور کردم در کابینه جدید مرا برای وزارت دعوت کرده اند. فوراً به منزل مراجعت کرده و با دربار تماس گرفتم که گفتند اعلیحضرت شمارا احضار کرده اند. با عجله خود را به کاخ اختصاصی رسانیدم. اعلیحضرت فقید مشغول قدم زدن بودند. تا مرا دیدند فرمودند (شمارا مأمور تشکیل کابینه می‌کنیم. بهتر است اعضای دولت همان وزرای کابینه فروغی باشند). نیم ساعت بعد مراسم معرفی وزراء، حضور اعلیحضرت صورت گرفت. وقتی خواستیم مرخص شویم فرمودند شما بمانید. از این کارشاه قدری نگران شدم. وقتی وزراء رفتند فرمودند «این چادر و چاقچور را چطور می‌شود از بین برد؟ از وقتی که از ترکیه برگشتم و زنهای آنها را دیدم که دوش به دوش مردان کار می‌کنند دیگر

از هرچه چادری است بدم آمده و آن را دشمن ترقی و پیشرفت می‌دانم.
دملی است که باید به آن نشتر زد و از بینش برد. مدتی است فکر می‌
کنم که زن ایرانی در این قفس سیاه دست و پایش بسته است. مگر زن
چی از مرد کم دارد و باید او هم پا به پای مرد وارد زندگی شود. سریاز
خوب و مهندس خوب و تحصیلکرده در دامن زن پرورش پیدا می‌کند.
اگر زن امل و نفهم و محبوس باشد چطور می‌تواند نسل خوب و شایسته
پرورش بدهد. »

عرض کردم کار صحیحی است، باید زن را از اندرون بیرون کشید
و زنجیر اسارت را از پای او برداشت. فرمودند چطوراً ست از داخل دربار
شروع کنیم. عرض کردم روز افتتاح دانشسرایعالی ملکه و شاهدخت ها
همراه اعلیحضرت شرکت کنند و به همه وزراء هم گفته شود که با بانوان
خود بدون حجاب در این جشن شرکت کنند. این اولین قدم برای رفع
حجاب خواهد بود. فرمودند بروید در هیئت دولت صحبت کنید و طرح
لازم را بریزید. این انقلاب بزرگ باید با فکر و تدبیر صورت گیرد.

موضوع در جلسه هیئت دولت مطرح شد و بعد اعلیحضرت فرمودند:
«عفت و نجابت زن مربوط به چادر نیست، زن باید روحاً و اخلاقاً نجیب
باشد، مگر میلیون ها زن بی حجاب خارجی ناجیب اند؟ شرکت همسر و
دختران شما سرمشقی خواهد بود، ممکن است ابتدا سر و صدا و جنجال
بپا کنند ولی با هوچیگری و تعصب خشک نمی‌شود جلوی ترقیات ملکت را
گرفت، زن باید از این چادر سیاه آزاد شود.»

روز ۱۷ دی فرارسید قبلاً به مأمورین دستور داده شد جلوی جنجال
هارا بگیرند و اقدامات لازم به عمل آمد. من و همسرم که کلاه بر سر
گذاشته بود به صحن دانشسرایعالی وارد شدیم. به تدریج وزراء و
همسرانشان با کلاه وارد شدند. همه سرآپای یکدیگر را نگاه می‌کردند.
آن روز خیلی احساس شادی کردم. قیافه ها بسیار دیدنی بود. پیراهن
های بلند تاقوزک پا و کلاه ها مختلف بود و برای اولین بار وزراء همسران

همکاران خود را می دیدند.

ساعت ۳ بعد از ظهر رضا شاه و ملکه پهلوی بدون حجاب وارد شدند. ملکه پیراهن تیره رنگی داشت که روی آن پالتوی پوست پوشیده بود. شاهدخت ها کلاه بر سر داشتند. اعلیحضرت فقید خیلی شاد و خندان وارد جشن شدند و نطق مفصلی کرده و گفتند از امروز بانوان ایرانی علاوه بر حق مادری از مزایای دیگر اجتماع نیز بهره مند هستند و باید لیاقت و شایستگی خود را نشان دهند. شما بانوان باید بدانید که سعادت آینده مملکت در دست شماست.

بعد اعلیحضرت فقید فرمودند مامیله های زندان را شکستیم و خانم ها آزاد شدند وحالا باید خودشان خانه های قشنگی به جای قفس برای خود بسازند. ضمنا گفتند این قبیل جلسات تکرار شود که اولین میهمانی را دریاچه ای در خیابان سعدی من دادم که حدود ۵۰۰ نفر از رجال کشور ما با همسران خود شرکت کردند و با این طرز دنیای نوئی به روی زنان وطن ما بازشد.

محمدحسین ازدری که رابطه نزدیکی با جم داشت می گفت در آخرین روزهای عمرش که مریض بود اکثراً بدیدنش می رفتم. یک روز جم را خیلی عصبانی دیدم می گفت بعد از اینهمه خدمت به خاندان پهلوی ببینید با من چگونه رفتار کرده اند؟ نامه ای از دفتر مخصوص به دستش رسیده بود که آن را به من نشان داد و بعد از این که نامه را خواندم مچاله کرد و به کناری انداخت.

جم می گفت من چون اوضاع را خیلی بد می بینم به علت علاقه ای که به اعلیحضرت داشتم وظیفه خود دانستم شرحی مؤبدانه حضورشان بنویسم و به ایشان مطالبی را توجه بدhem و یادآورشوم که مراقب اوضاع و احوال باشید. این نامه را چون کسالت داشتم و سیله مهندس شریف امامی رئیس مجلس سنا فرستادم و منتظر بودم که به مطالب آن توجه

شود. چندروز قبل این نامه از دفتر مخصوص به دستم رسید که متن آن
چنین بود:

«آقای محمود جم - عرضه شما به عرض خاکپای همایونی رسید
فرمودند از این به بعد اگر عرايضی داريد مستقیماً تو سط دفتر مخصوص
ارسال داريد.» با عصبانیت گفت این پاسخ به آن همه خدمت به خاندان
پهلوی بود و در حقیقت در این آخر عمری توهینی است به یکی از صمیمی
ترین دولستان خود که من این نامه را به دور می‌اندازم و دیگر با آنها
کاری ندارم.

وضع خانوادگی جم

محمود جم دوبار ازدواج کرده است. همسراوش ملکه زمان خواهر
حسینقلی خان نواب دبیر سفارت انگلیس در تهران بود که فریدون جم و
پروین (ملاتکه) از همسر اول او می‌باشند. جم پسر دیگری به نام
منوچهر داشت که در جوانی فوت کرد. همسر دومش عزت الملوك نامیده
می‌شد که از او صاحب فرزند نشد و تا پایان عمر با او زیست.

محمود جم که تا پایان عمر سناتور انتصابی بود روزها به مجلس
سنا می‌رفت. در اوایل سال ۱۳۴۸ به زمین افتاد و لگن خاصره اش
شکست و برای معالجه به انگلستان فرستاده شد که معالجه مؤثر واقع
نگردید. هنگام مراجعت به ایران در روز ۱۹ مرداد ۱۳۴۸ در سن ۸۴
سالگی درگذشت.

ارت شبند فریدون جم ماجراه ازدواج خود را با شاهدخت شمس پهلوی
برای نویسنده چنین بیان داشت:

من برای تحصیل به فرانسه رفته بودم و در «سن سیر» سال اول
دانشگاه نظامی را طی کرده و از وضع خود خیلی راضی بودم و به من
درجه گروهبانی با ارشدیت داده شده بود و می‌کوشیدم که تحصیلات

درخشنانی داشته باشم تابتوانم وارد خدمت درارتش فرانسه بشوم. در همان موقع از تهران تلگراف رسید که فوری حرکت کنم. هیچ‌گونه تایلی نداشتم بالاخره مدیر مدرسه مرا خواست و گفت اگر از تهران خبر برسد که پدر شما سخت مريض است بازهم نمی‌خواهد به تهران برويد؟ گفتم چرا گفت ۲۰ روز به شما مخصوص داده می‌شود که به تهران برويد. با عجله به تهران آمدم. وقتی نزد پدرم رفتم گفت رضا شاه گفته است که می‌خواهم شاهدخت شمس و شاهدخت اشرف را شوهر بدhem شما جوانان شایسته را مطالعه کنید و عکس و سوابق آنها را برای من بیاورید، من هم جزو عکسها یک قطعه عکس تورا با لباس نظامی مدرسه «سن سیر» نزد رضا شاه بردم. وقتی عکس تو را دید گفت این کیست؟ گفتم فریدون فرزند من می‌باشد. رضا شاه گفت پس دیگر چرا معطلی، او را احضار کن که بباید داماد من بشود. من به پدرم گفتم خیلی متشرکم ولی اصلاً قصد ازدواج ندارم و می‌خواهم در فرانسه بمانم و در آن صورت ازدواج با همسر ایرانی و آن هم خاتواده سلطنتی وضع من به کلی تغییر خواهد کرد. پدرم گفت روی حرف رضا شاه نمی‌شود حرفی زد. تازه فهمیدم که چرا مرا با عجله به تهران خواسته‌اند. چند روز بعد وليعهد مرا به کاخ سعدآباد دعوت کرد. نزد او رفتم و در باره مدرسه لوروزه که او درس خوانده بود و مدرسه سن سیر که من درس می‌خواندم صحبت شد و مراسم آشنایی نزدیک به عمل آمد.

این ملاقات‌ها چندبار تکرار شد. یک روز وقتی که نزد وليعهد رفتم علی قوام هم آنچا بود. وليعهد گفت قدری به باع برويم و قدم بزنیم. وقتی مقداری راه رفتم وليعهد گفت داریم فامیل می‌شویم. ما را تنها گذاشت و خود به بازی تنبیس رفت. قدری با شاهدخت‌ها صحبت کردیم و گفتم بهتر است برای تماشای بازی وليعهد برویم. دسته جمعی رفتم و نامزدهای خود را شناختیم. معلوم شد که من نامزد شاهدخت اشرف پهلوی هستم. چند روز دیگر گفته شد والاحضرت شمس از قوام خوش نیامده و

گفته است می خواهد با من ازدواج کند و چون خواهر بزرگتر بود رضا شاه هم نظر اورا تأیید کرد و قرارشاد ازدواج ما دونفر صورت بگیرد.
باین طرز من و قوام دامادهای رضاشاه شدیم. دیگر من هم در ایران ماندم و وارد خدمت ارتش شدم. به درجه سروانی که رسیدم واقعه شهریور ۲۰ اتفاق افتاد.

خیلی زود ازدواج ما بهم خورد. علی قوام از همان روزهای اول اختلاف پیدا کرد و من هم درسال اول دیگر ازدواج خود را پایان یافته می دانستم. منتها وقتی به پدرم می گفتمن اظهار می داشت در چنین شرایطی نمی شود در این باره بارضاشاه صحبت کرد به ناچار از هم جدا بودیم ولی ظاهراً ازدواج ادامه داشت.
ارتشدید جم بعدا با فیروزه خواهرزاده ساعد ازدواج کرد که از این ازدواج صاحب پسری شد که او هم در لندن در عنفوان جوانی درگذشت و پدر و مادر خود را داغدار ساخت.

روزشمار زندگی دکترا حمید متین دفتری

- ۱- احمد متین دفتری فرزند (عین المالک) و نوه (وزیر دفتر) در بهمن ۱۲۷۵ شمسی در تهران متولد گردید. پس از پایان تحصیلات و فراگرفتن زبان های آلمانی و فرانسه به استخدام وزارت امور خارجه درآمد.
- ۲- برای تکمیل تحصیلات به ژنو رفت و در آنجا دکترای حقوق گرفت. او در تنظیم (وصیت نامه) احمدشاه از نظر حقوقی دخالت داشت.
- ۳- پس از مراجعت از اروپا به معاونت وزارت دادگستری برگزیده شد و با دختر دکتر مصدق ازدواج کرد. طرز کارش مورد توجه رضا شاه قرار گرفت و وزیر دادگستری شد. در کوتاه مدت در سن ۴۱ سالگی نخست وزیر ایران گردید.
- ۴- پس از برکناری از نخست وزیری زندانی شد و تحت نظر قرار گرفت و با فرار سیدن شهریور ۲۰ توانست بار دیگر به فعالیت سیاسی و دانشگاهی بپردازد.
- ۵- وقتی قوام السلطنه اورا به سمت وزیر مشاور انتخاب کرد با مخالفت نایندگان مجلس روپرورد که از دعوت او به کابینه انصراف حاصل نمود. موقعی که از مشگین شهر وکیل شد با اعتبارنامه اش مخالفت کردند. گفته شد که در زمان وزارت دادگستری خود به قصاصات دستبند زده و وکلا را منوع الوکاله کرده است.

- ۶- هنگام اشغال ایران توسط متفقین به اتهام همکاری با آلمانیها بازداشت گردید و مدت دو سال و چندماه در اسارت آنها بود.
- ۷- تا آخر عمر سناتور و رئیس گروه پارلمانی ایران در اتحادیه بین المجالس بود که به علت تسلط به زبان‌های فرانسه و انگلیسی و آلمانی نفوذ فراوانی در بین المجالس داشت و یک بار نیز کاندیدای ریاست پارلمان جهانی گردید.
- ۸- همسرش دختر دکتر مصدق در یک حادثه هوایی در تهران درگذشت. فرزندش باریم شاه درافتاد و اکنون با گروه مجاهدین خلق وشورای مقاومت ملی همکاری می‌کند.
- ۹- دکتر متین دفتری که خیلی از تحصیل کرده‌های حقوق از شاگردان او هستند در سال ۱۳۵۷ در ۷۵ سالگی دنیارا ترک گفت.

وزرای کابینه دکتر متین دفتری:
 وزیر کشور: علی اصغر حکمت
 وزیر خارجه: مظفر اعلم
 وزیر جنگ: سرلشکر احمد نخجوان (کفیل)
 وزیر پیشه و هنر: رجبعلی منصور
 وزیر فرهنگ: اسماعیل مرآت
 وزیر راه: دکتر محمد سجادی
 وزیر پست و تلگراف: شوکت الملک علم
 وزیر دارائی: سرتیپ رضاقلو، امیر خسروی
 کفیل وزارت بازرگانی: صادق وثیقی
 کفیل اداره کشاورزی: سرتیپ تاجبخش
 معاون نخست وزیر: علی معتمدی



رضاشاه دکتر متبین دفتری نخست وزیر را احضار کرد و به مختاری رئیس شهربانی گفت:
این... نخست وزیر نیست او را به زندان ببرید.

داماد دکتر مصدق و نخست وزیر رضا شاه

دکتر احمد متین دفری از رجال مطلع و تحصیلکرده و زیان دان بود که در زمان رضا شاه بدؤا به وزارت دادگستری و سپس به نخست وزیری رسید. خیلی جوان بود که به این سمت انتخاب گردید. زیان های آلمانی و فرانسه و انگلیسی را خوب می دانست. پس از جنگ دوم جهانی به علت اینکه با آلمانیها دوستی داشت از طرف متفقین بازداشت و تبعید گردید و تا خاتمه جنگ در زندان بود.

از استادان دانشگاهی بود که در هیچ زمانی کرسی دانشکده حقوق رارها نکرد و با هر مقامی که داشت به کلاس درس می آمد. به همین جهت همواره مورد علاقه گروهی از دانشجویان بود که از او طرفداری می کردند. مخالفین می گفتند هنگامیکه وزیر دادگستری بوده با گزارشات شهریانی علیه قصاص اقداماتی کرد. از جمله چند قاضی را از زنجان به وضع موہنی برکنار ساخت و شهریانی آنها را با دستبند به تهران آورد ولی دکتر متین دفتری خود را از ماجرا برکنار می دانست.

پس از شهریور ۲۰ مدتی غاینده مجلس شد. وقتی هم قوام السلطنه می خواست اورا به عنوان وزیر مشاور معرفی کند و کلا معارض شدند و از معرفی او منصرف گردید. بعدها به عنوان سناتور به مجلس سنا راه یافت و رئیس گروه پارلمانی ایران در اتحادیه بین المجالس شد که درین

نمایندگان و سناتورهای دنیا موقعیت خوبی یافته بود و یک بار نیز خود را کاندیدای ریاست بین المجالس کرد که توفیقی نیافت.

عشق زیادی به مسافرت داشت و هر نوع دعوتی را برای سفر به خارج از کشور می پذیرفت. سناتورها و نمایندگان عضو بین المجالس که همراه او سفر می کردند از (خست) متین دفتری داشتanhها می گویند. ولی به هر حال صاحب ثروت سرشاری بود. یک پسر او (هدایت الله متین دفتری) است که پروانه وکالت دادگستری دارد و در آخرین انتخاب کانون وکلا در زمان شاه نفر اول شد و چون سابقه وکالتش کم بود به ریاست انتخاب نگردید و نایب رئیس شد. دکتر متین دفتری هم یکبار می خواست رئیس کانون وکلا بشود ولی توفیق حاصل نکرد. همسرش دختر دکتر مصدق در سقوط هوایپما کشته شد.

از رجالی بود که به علت استادی دانشکده حقوق خیلی از حقوق دانهای فعلی کشور از شاگردان او می باشد و رابطه صمیمانه ای با شاگردانش داشت. نویسنده و همسرم نیز در دانشکده حقوق از شاگردان او بودیم.

مهدی بامداد دریاره متین دفتری چنین می نویسد:
فرزند اعتضاد لشکر بود که بعدا پدرش به (عین المالک) ملقب گردید.

در مدرسه آلمانی تحصیل نموده و مدتی منشی سفارت آلمان شد. بعد به وزارت خارجه رفت و رئیس دفتر وزارتخارجه شد و به (متین الدوله) ملقب گردید. در سال ۱۳۰۵ توسط داور به وزارت عدليه منتقل شد و پس از مدتی به لوزان رفت و درجه دکترا گرفت. صدرالاشراف وزیر دادگستری او را به معاونت انتخاب نمود و بعد خود او وزیر دادگستری شد. در سال ۱۳۱۸ که محمود جم از نخست وزیری کنار رفت، نخست وزیر شد که فقط ۸ ماه طول کشید و مورد غضب رضا شاه قرار گرفت.

مدتی بازداشت شد و تحت نظر قرار گرفت که با وقایع شهریور ۱۳۲۰ بار دیگر فعالیت سیاسی خود را آغاز نمود. قوام السلطنه عنوان وزارت مشاور به او داد. از مشکین شهر به نایندگی مجلس انتخاب شد و از سال ۱۳۲۸ به مجلس سنا رفت و در سن ۷۵ سالگی در حالیکه سنا تور بود درگذشت. مرد زرنگی بود به سرعت مقامات را طی کرد و متحول شد.

عباس نراقی هنگام طرح اعتبارنامه دکتر متنین دفتری در مجلس شورای اسلامی چنین گفت:

دکتر متنین دفتری خیلی سریع در ایران ترقی کرد. ظرف ۱۲ سال در زمان رضا شاه از عضویت وزارت خارجه به مقام نخست وزیری رسید. یک کار ایشان این بود که دستورداد در زنجان سه تن از قصاصات را توقيف و به آنها دستبند زده شود که عبارتند از اسلامی و غروی و لاهوتی که از قصاصات خوب عدله می باشند و بیگناهی آنان نیز ثابت شد. با این کار خواستند ثابت کنند که قصاصات نتوانند در برابر اراده ایشان مقاومت کنند. همچنین عده ای از قصاصات را خانه نشین و عده ای از وکلای عدله را منوع الوکاله کرده اند.

سید ضیاء در مجلس خطاب به دکتر مصدق چنین گفت: دکتر متنین دفتری برادرزاده شما اساس عدله را برهم زد. داماد شما مجرم ترین نخست وزیر ایران بود. پنجاه و سه نفر از افراد آزادی طلب ایران را به محبس انداخت و کشت شما حرفی نزدید. شما استیضاح نکردید، شما سوال ننمودید، نرفتید بگوئید داماد من نکن. ول کن خود را بکش و مردم را نکش (این گفته سید ضیاء که پنجاه و سه نفر را کشت صحت ندارد. غیرا زد دکتر ارانی هیچکس از ۵۳ نفر در زندان از بین نرفت).

دکتر متین دفتری بیوگرافی خود را چنین می نویسد:

جد ششم من آقا محسن از مالکین بزرگ آشتیان بود. موقعیت که
کریم خان زند مغضوب نادرشاه بود به او پناه داد و جان اورا حفظ کرد. به
هینجهت وقتی کریم خان به سلطنت رسید فرزندان اورا منصب پخشید.
میرزا کاظم فرزند آقامحسن که جد پنجم بود در زمان کریم خان به مقام
استیفاء کل رسید و در حقیقت سالیان دراز امور مالی را اداره می کرد.
فرزنده او میرزا حسن مستوفی المالک جد مستوفی ها می باشد. یکی از
فرزندان میرزا کاظم میرزا حسن نام داشت که جد چهارم نگارنده می باشد
که در جوانی خود کشی کرد که تنها پسر باقی مانده او که میرزا هدایت
نام داشت که بعد (وزیر دفتر) ملقب شد و در دفتر میرزا تی خان امیر کبیر
در حقیقت دست راست او بود. وقتی میرزا حسن مستوفی المالک به سن
۱۲ سالگی تصدی امور مالی را بر عهده گرفت، میرزا هدایت وزیر دفتر
عملاء امور مالی را اداره می کرد.

میرزا هدایت وزیر در سن ۸۰ سالگی درگذشت و فرزند او میرزا
حسین لقب وزیر دفتر را گرفت که مادرش دختر میرزا حسن مستوفی المالک
بود که چون همسرش درگذشت با خانم نجم السلطنه ازدواج کرد که
صاحب یک پسر شد که همان دکتر محمد مصدق می باشد و دختری داشت
که همسر نصرت الدوله فیروز گردید که مظفر فیروز فرزند او می باشد.
بعد از جدایی این خانم به همسری شاهزاده ابوالفضل میرزا عضد السلطان
فرزنده مظفر الدین شاه در آمد (که مهندس ابونصر عضد فرزند او می باشد)
فاصله سنی پدر بزرگ من میرزا حسین خان وزیر دفتر و برادرش
دکتر مصدق قریب ۴۵ سال بود و پدر من که برادرزاده دکتر مصدق بود با
هم ۲۵ سال اختلاف سنی داشتند.

میرزا هدایت وزیر دفتر برای فرزندش دختر قوام الدله را گرفت به
طوریکه مادر بزرگ من عمه و ثوق الدله و قوام السلطنه بود. میرزا حسین

پنج پسرداشت که بزرگترین آنها میرزامحمد نام داشت که از مظفرالدین شاه لقب عین المالک را گرفت که پدرنگارنده می باشد. او به دعوت داور به عدلیه رفت و مستشار دیوان عالی کشورشد. (مادر متین دفتری از اهالی مازندران و از خانواده بهزادی می باشد) من در بهمن ماه ۱۲۷۵ شمسی برابر با ۱۸۹۷ میلادی متولد شده ام. در کودکی به مکتب خانه رفته ام. در مکتب خانه غالباً چوب و فلک رویه راه بود. پس از پایان تحصیلات ابتدائی وارد مدرسه آلمانی شدم. در مدرسه به زبان خارجی خطابه می خواندم و شاگرد ممتاز بودم. پدرم میل داشت طبیب شوم ولی جنگ اول بین المللی همه نقشه هارا بهم زد و راه دیگری را انتخاب کردم و به استخدام وزارت خارجه درآمدم. وزارت خارجه مکتب تربیت رجال بود. سپس برای تحصیل به اروپا رفته در ژنو دکترای حقوق گرفتم. وقتی احمدشاه در پاریس فوت کرد حسین علاء در فرانسه وزیر مختار بود که به امر رضا شاه ازمن کمک خواست تا از وصیتname=خطی احمد شاه که با اشکال مواجه شده بود رفع اشکال گردد. احمدشاه ثلث مالش را برای معاش برادرش محمدحسن میرزا و مخارج تحصیل فرزندان او مقرر داشت و برای نگاهداری حشمت الدوله (قمانادهم) رئیس دفترش پاداشی و برای نگاهداری مقبره خود در عتبات اعتباری پیش بینی کرده بود و یک بانک آمریکائی مقیم پاریس را مأمور کرده بود که از اموالش نگاهداری وازنافع آن مخارج زندگی او لادش را تا سن ۲۱ سالگی تأمین نماید.

پس از مراجعت از سفر اروپا و استقرار در مقام معاونت دادگستری با منصوبه مصدق دختر عمومی پدرم ازدواج کردم که حاصل این ازدواج یک دختر به نام لیلی و دو پسر به نام هدایت و علی می باشد. دکتر متین دفتری درباره انتخاب خود به نخست وزیری چنین می نویسد: پس از افتتاح دوره دوازدهم مجلس به وسیله رضا شاه، وی ضمن نطق افتتاحیه در روز ۳ آبان ۱۳۱۸ اشاره ای به جنگ جهانی دوم و سیاست بیطری ایران نمود و بعد برای استراحت وارد تالار آئینه

مجلس شوراییلی شد. در این هنگام هیئت وزیران نیز بلا فاصله در تالار حاضر شده و در صفحی ایستادیم. شاه نگاهی به صفحه هیئت دولت انداخته و گفتند متین دفتری دولت را اداره کند. سپس رو به جم نموده اضافه کرد شما هم ببینید به دربار با خود من کارکنید. آنگاه شاه و ولیعهد مجلس را ترک نمودند. من شخصا هیچ اقدامی برای احراز این مقام نکرده بودم. اصولا در آن زمان نه دستجات پارلمانی وجود داشت و نه احزاب سیاسی، تصمیم گیرنده (فقط) شخص شاه بود. در کابینه قبلی جم، علی منصور و علی اصغر حکمت برمن تقدم داشتند و سابقه وزارت آنها بیشتر بود و لی به واسطه نوشت بهترین مقاله ای در یک مسئله بین المللی توجه او جلب شده بود واژه از طرف شاه تصور می نمود که آلمانیها در جنگ پیروز خواهند شد و تسلط من به زبان آلمانی یک امتیاز به شمار می رفت و به علاوه میهمانان مصری که در مراسم عروسی ولیعهد با فوزیه به ایران آمده بودند در گزارش خود از من تعريف کرده بودند. براساس این محاسبات مورد توجه قرار گرفته و مأمور تشکیل کابینه جدید گردیدم.

توجه شاه در هیئت وزیران به من بیش از سایر وزراء بود و غالبا در مسائلی که در هیئت دولت به بن بست بر می خوردیم شاه می گفت یکی دور روز باید به وزیردادگستری مهلت داد تاره حلی پیدا کند. شاه غالبا در مسائل مختلف از نظر قانونی بامن مشورت می کرد. در حقیقت من مشاور حقوقی شاه بودم.

خدمت شاه رسیدم مدتی پی رامون کارهای وزارت دادگستری سوالاتی کردند، آن گاه اضافه کرد وزراء را تعیین و معرفی نمایند. بدر (وزیر دارائی) و سرلشکر امیرفضلی از خدمت معاف هستند. امیر خسروی را برای وزارت دارائی در نظر گرفته ام. سرتیپ نخجوان معاون وزارت جنگ امور آن وزارت خانه را کفالت خواهد نمود. در مورد وزارت دادگستری عقیده دارم خودشما ناظر کارها باشید و سروری از طرف شما عهده دار کفالت شود. برای وزارت بازرگانی بعداً تصمیم

خواهیم گرفت.

در زمان نخست وزیری من مخالفین توانستند ذهن شاه را مشوب کنند و در تاریخ ۴ تیرماه ۱۳۱۹ ناگهان دولت سقوط کرد و متعاقب آن احتمال بازداشت من می‌رفت. ابتدا گرفتار زندان سیاسی شدم و متعاقب آن یک سال و سه ماه تا شهریور ۱۳۲۰ تحت نظر بودم که به مراتب از زندان ناگوارتر بود. از بازداشت طولانی خود توسط متفقین سخن نمی‌گویم.

دکتر عاقلی می‌نویسد: «انتخاب دکتر متبین دفتری با سابقه کوتاه خدمات دولتی به نخست وزیری در آن ایام با تعجب تلقی شد. زیرا هنگام نخست وزیری ۱۴ ساله بود که بیش از سه سال سابقه وزارت نداشت. او مربوط به یکی از خاندانهای کهن سال ایران بود که افرادش در دوره سلطنت قاجار مصدر مشاغل مهمی بودند. از این خانواده قبل ایوسف مستوفی المالک، حسن مستوفی المالک، وثوق الدوله و قوام السلطنه به نخست وزیری رسیده بودند و از همه مهمتر اینکه متبین دفتری علاوه بر این که نوه برادر دکتر مصدق بود یکی از دختران مصدق را هم به همسری انتخاب کرده بود. او تحصیلات خود را در مدرسه آلمانی و مدرسه حقوق انجام داده و در ژنودکترای حقوق گرفت. به زبانهای فرانسه، انگلیسی و آلمانی تسلط داشت و زبان فارسی و عربی را هم خوب می‌دانست.

متین دفتری درباره نخست وزیری خود چنین گفته است:

در سال ۱۳۱۸ وقتی وزیر دادگستری بودم در یکی از جلسات هیئت دولت با حضور رضا شاه موضوع جنگ بین المللی مطرح شد. شاه نظر آنان را درباره جنگ پرسید؟ هر یک نظری دادند. شاه قانع نشد و با عصبانیت گفت باید مقاله مستندی درباره عواقب جنگ بنویسید. هفتاد بعد مقاله خود را تسلیم کردیم. من در مقاله خود ثابت کردم که آلمان در این جنگ پیروز خواهد شد و بهتر است ایران از هم اکنون روش خود را اعلام

کند که پس از خاتمه جنگ پاداش همکاری خودرا دریافت نماید. این مقاله مورد پسند شاه قرار گرفت و هفته بعد هنگام افتتاح مجلس دوازدهم به نخست وزیری منصوب شدم.

متین دفتری به طرفداری از آلمانیها شهرت داشت. وقتی آلمانها در جبهه های مختلف شکست خوردن رضاشاه متین دفتری را از کار برکنار ساخت و مدتی در زندان به سربرد.

ماجرای برکناری متین دفتری از نخست وزیری چنین بود:

ساعت ۹ شب ۴ تیرماه ۱۳۱۹ شاه به طورناگهانی از خوابگاه خود خارج شد و افسرکشیک را احضار کرد و دستورداد نخست وزیر را بخواهند. نیم ساعت بعد دکتر متین دفتری در مقابل شاه ظاهر گردید و پس از چند تعظیم آماده شنیدن فرمایشات شاه شد. ناگهان رضاشاه عصای خودرا درهوا چرخاند و محکم به کتف راست متین دفتری کویید و ضمن ناسزا گفت: (هی بکوئید خاطر مبارک آسوده باشد) بعد فریاد کشید مختار را احضار کنید. چند دقیقه بعد رئیس نظمیه رسید و چون مجسمه بیرونی در مقابل شاه ایستاد و شاه به او گفت این پدرسوخته را ببر زندان دیگر نخست وزیر نیست. مختاری هم متین دفتری را با خشونت همراه خود به شهریانی برد و دریکی از اتاق ها جاداد. فردای آن روز به دستور شاه دکتر مصدق پدر زن و عموی نخست وزیر هم دستگیر که بعدا به بیرجند تبعید شد. متین دفتری چندی در زندان باقی ماند و بعد به منزل خود منتقل شد و تحت نظر قرار گرفت.

متین دفتری که متهم به طرفداری از آلمانها بود با این طرز برکنار گردید و رجبلی منصور که متهم به طرفداری ازانگلیسها بود نخست وزیر شد.

همچنین بعداز شهریور بیست نیز به زندان متفقین افتاد و سپس غایبده مجلس و سناتور شد. در سال ۱۳۵۰ دنیاراترک گفت. محمد رضاشاه با او نظر مساعدی نداشت و گفته های او در مجلس سنا

هرگز نتوانست شاه را نسبت به او خوشبین سازد. دکترمتین دفتری در دانشکده حقوق آئین دادرسی مدنی را تدریس می کرد. در سال ۱۳۵۰ که بازنشسته شد به او عنوان (استادمتاز) را دادند. از او پرسیدم استاد متاز یعنی چه در جواب گفت «یعنی تشییع جنازه در حیات».

یکی از دلایل مخالفت محمدرضا شاه با متین دفتری چنین بود: روز چهار اسفند ۱۳۲۷ گروهی از فایندگان مجلس و شخصیت های ملکتی به دربار دعوت شدند که شاه لزوم تأسیس مجلس موسسان را برای تغییر بعضی از مواد قانون اساسی متذکر شد. منظور از این تغییر واگذاری حق انحلال مجلسین به شاه و تشکیل مجلس موسسان بود. مستشارالدوله صادق رئیس نخستین مجلس موسسان گفت: فرمایشات اعلیحضرت را تأیید می کنم که قانون اساسی ما شتر و گاو پلنگ است و احتیاج به تغییر دارد.

دکترمتین دفتری چنین گفت: در این که قانون اساسی ما ناقص است شکی نیست و در این که در تشکیل مجلس موسسان تأخیر گردیده تردید نمی باشد. من معتقدم در قانون اساسی اختیارات زیادی به شاه داده شده که حقاً نمی باید شاه دارای چنین اختیاراتی باشد. فرمایشات اعلیحضرت قابل مطالعه است. حال باید ببینیم که مجلس موسسان قانونی هست یا نه؟ در کجا چنین مجلسی پیش بینی شده است؟ ما هنوز نتوانسته ایم در مرور تشکیل مجلس موسسان اول که قاجاریه را از سلطنت خلع کرد محمول قانونی پیدا کنیم. از اعلیحضرت اجازه می خواهم حقوقدانان بشینند و راهی پیدا کنند تا نتایج بدی در آینده حاصل نشود. شاه در جواب دکترمتین دفتری برای اولین بار در دوران سلطنت خونسردی خودرا از دست داد و با عصبانیت فریاد برآورد «بس است فضولی نکن» بلا فاصله متین دفتری گفت اگر حفظ مصالح و احترام به قوانین فضولی است چاکر عرضی ندارم.

بعد سردار فاخر حکمت ضمن لزوم تجدید نظر در قانون اساسی

متین دفتری را حافظ قانون خواند و از او دلجهوئی کرد. »
(درهیچ خاطره‌ای چنین مطلبی ندیده ام واژه‌ی چکس هم نشنیده ام
که محمد رضا شاه به این صورت یک شخصیت را مورد حمله قرار دهد).

باید اضافه کنم که بعداز تشکیل مجلس سنا متین دفتری با عنوان
سناتوری به مجلس سنا رفت و تا پایان عمر این سمت را عهده داربود.
متین دفتری می‌نویسد: تا وقتی که ازنخست وزیری برکنار شدم،
هیچ‌گونه علاوه‌ی وجود نداشت. دو روز قبل از برکناری ام شاه گفت
هر کدام از شماها را که به مصلحتی کنار می‌گذارم متأثر می‌شوم. وقتی
از خدمت برکنارشدم تحت تعقیب پلیس قرار گرفتم و صدماتی به من وارد
شد. مدت‌ها حبس و تحت نظر بودم و با احدی حق ملاقات و مذاکره
نداشتم فقط به تدریس دردانشگاه مشغول بودم. هفته‌ای دوروز در پناه
مأمورین تأمینات سرکلاس درس می‌رفتم.

دکتر متین دفتری در سال ۱۳۴۲ در سالنامه دنیا چنین نوشت:
قوام‌السلطنه در آخر عمر ازمن سپاسگذاری کرد برای رویه‌ای که
در مقام کمیسیون دادگستری مجلس سنا پیش گرفته بودم. وقتی طرح
مصادره اموال قوام با عنوان (مفاسدی اراض) و تبرئه قاتل رزم آرا
آورده شد مخالفت کردم. قوام‌السلطنه از مخفیگاه خود برایم نامه نوشت
و تشکر کرد.

از نکات جالب زندگی دکتر متین دفتری این است که خود نخست
وزیر دوره دیکتاتوری بوده و در زمان رضا شاه به وزارت و نخست وزیری
رسیده و هنگام سناتوری با نخست وزیری سپهبد رزم آرا مخالفت کرد و
در مجلس سنا چنین گفت:

در مجلس شورای اسلامی به جناب‌عالی ایجاد کردند که می‌خواهید
دیکتاتور شوید و جناب‌عالی فرمودید با وضع امروز دنیا دیکتاتوری محال

است و این حرفها مسخره می باشد. از لحاظ خارج استدلال شما را قبول دارم ولی در این مملکت فلک زده قوانین ریشه ندارد. همین طرز روی کار آمدن جنابعالی نمونه آن است. نخست وزیر سابق روزیکه باید فردایش جواب استیضاح را بدهد و وزیر جدید دارائی را برای کارنفت به مجلس معرفی کرد به هر شکلی بوده از او استعفا را می گیرند و همان روز جنابعالی فرمان خودرا می گیرید و بدون مشاوره با مجلس وزراء را معرفی می کنید. مگر خود این عمل دیکتاتوری نیست؟ مگر دیکتاتوری شاخ و دم دارد؟ آیا در کشورهای دموکراتی دولت‌ها این‌طور ساقط و منصب می شوند. در مجلس فرمودید اگر مجلس رأی اعتماد داد می مانم والا می روم. در حالی که بین نمایندگان تبلیغ می شد که فرمان انحلال مجلسین را در جیب دارید. با این طرز آیا وکلا جرأت دارند رأی دیگری غیراز رأی اعتماد به جنابعالی بدهند. اگر این دیکتاتوری به عقیده جنابعالی مسخره است فعلاً که تاج سر ما می باشد.

به شهادت تاریخ دیکتاتوری یک دیوی است که وقفه ندارد و باید دائمًا جلو برود والا می میرد. تمام دیکتاتورهای دنیا همین مسیر را طی کرده اند. ما دیگر طاقت دیکتاتوری نداریم، اگر یک سال هم باشد کافی است که زیر آن له شویم. لابد تعجب خواهید کرد که با سابقه همکاری با دیکتاتوری چگونه از آن نفرت دارم. همین سابقه مرا معتقد کرده که دیکتاتوری هر قدر هم به دست مرد کارداران بیفتند عاقب ش خیر نیست. بنده از موج دین دیکتاتوری نبودم ولی کار بنده مصادف با آن شد. قهرآ به آن نزدیک شدم و راه عقب زدن نداشت. خدا گواه است که هیچگاه زیان و قلم به سعادت به کار نیفتاد و هرجا توانستم افراد را از خطر نجات دادم. شاه مردی وطن پرست بود و نیت خدمت داشت ولی دریسیاری امور ایشان را غرق اشتباه می کردند و رفع اشتباه اغلب میسر نبود و بلکه خطرناک هم بود. باور کنید در ایامی که در انتظار مردم موفق و مقتدر جلوه می کردم در بعضی موارد چنان دچار عذاب روحی می شدم که از خداوند

آرزوی یک مرض طولانی می کردم که فقط آن را وسیله خلاصی می دانستم.

به هرحال بعداز روزی ۱۶ ساعت جان کنند از کار برکنار شده روزهای سیاهی را گذراندم که خاطره آن همیشه مرا می لرزاند. ناگهان بند و پدرزن و برادرم را توقیف کردند و قائم بستگانم تحت نظر و سانسور قرار گرفتند درصورتی که آنها از من خیری ندیده بودند و ماه ها نمی توانستند مرا ببینند ولی در شر آن بیچاره ها با من شریک شدند. بعد از حادثه دوهفته مرا مرخص کردند که تحت نظر بودم که از حبس تلغیت شد. تا شهریور ۲۰ که یک سال و نیم طول کشید هر روز انتظار مخفوفی را برای خود داشتم. مقصود این است که هر کجا حکومت پلیسی است هیچکس از آن این نیست. از شاه فقید هیچ کدورتی ندارم، او را مرد بزرگی می دانم ولی او را پر می کردند که یک پارچه سوء طن شده بود و حوصله رسیدگی و تحقیق را هم نداشت. امان از حکومت پلیسی که زمامدارانش همیشه متزلزل و ناراحت هستند.

مکرر از رئیس شهریانی گله می کردم که چرا این گزارش های بی اساس را می دهید و خودتان توی آن می مانید که افرادی مدت ها در حبس می مانند و خودتان جرأت ندارید که گزارش بدھید آنها بی تقصیر هستند. می گفت خود من مفترش دارم و مراقب من هستند و اگر گزارشات را بلا اقدام بگذارم اسباب زحمت و بدبهختی من می شوند.

به هرحال می بینم که اکنون می خواهند همان بساط را تجدید کنند. هر کس دیکتاتور شود یک چنین بساطی برای او درست می شود. بهانه این است که هرج و مرج قابل دوام نیست. عجب حکایتی است ما همیشه بین اضداد گرفتاریم. یا هرج و مرج یا دیکتاتوری؟ مگر حد وسط اعتدالی نیست؟ نمی گوییم از انگلستان و آمریکا تقليد کنیم زیرا شرایط زندگی ما با آن کشورها از زمین تا آسمان تفاوت دارد اما آیا از مصر و ترکیه هم نمی توانیم درس عبرت بگیریم؟

مجله پژوهش ایران می نویسد:

احمد متین دفتری درسن ۵ سالگی به مکتبخانه رفت. در آنجا قرآن و فارسی را آموخت و سپس در مدرسه علمیه به تحصیل پرداخت. بعداً به مدرسه آلمانیها وارد شد و پس از اقام تحصیلات در این مدرسه برای ادامه تحصیل به آلمان رفت. متین دفتری خدمات اداری خود را از ۱۲۹۴ شمسی در وزارت امور خارجه آغاز کرد و مدت ۱۲ سال در آن وزارتخانه مصدر مشاغلی بود. آخرین سمتش رئیس اداره عهود و جامعه ملل بود. در سال ۱۳۰۶ به وزارت عدلیه «دادگستری» انتقال یافت چندی مستشار دادگاه عالی جنائی بود. در سال ۱۳۰۸ برای ادامه تحصیل و کارآموزی در سازمان های قضایی فرانسه، سویس و آلمان از طرف رضا شاه به اروپا رفت. مدت سه سال مشغول تحصیل و تمرین بود و دکترای حقوق خود را از ژنو دریافت کرد. پس از بازگشت به ایران مدت ۸ سال درست های مدیرکل، معاون اداری، معاون کل، کفیل و وزیر دادگستری به کاراشتغال داشت و در دوره وزارت بود او که ۵۳ نفر معروف محاکمه شدند.

در آبان ماه ۱۳۱۸ که تازه جنگ دوم بین الملل آغاز شده بود به نخست وزیری رسید و مدت ۸ ماه نخست وزیر بود. نخست وزیری متین دفتری به علت علاقه رضا شاه بر جوان شدن «کابینه» بود. لذا وقتی نخست وزیری به متین دفتری ۴۳ ساله رسید در مقابل رضا شاه تعظیم غرایی کرد و گفت: «خاطرمبارک آسوده باشد!» با آنکه هنوز دو ماه از جنگ جهانی نگذشته بود آثار اقتصادی و صنعتی آن در ایران به وضع مشهود به چشم می خورد. هریار که رضا شاه دریاره وضع مغشوش اقتصادی و ناراحتی مردم از متین دفتری سوال می کرد، در جواب می شنید «خاطرمبارک آسوده باشد». هنوز بیش از ۸ ماه از نخست وزیری دکتر احمد متین دفتری نگذشته بود که رضا شاه متوجه شد کشور با مشکلات عظیمی مواجه است. شاه به طورناگهانی دستور داد نخست وزیر را احضار کنند. نیم ساعت بعد متین دفتری در مقابل شاه ظاهر شد و پس از چند تعظیم آماده شنیدن فرمایشات شد که ناگهان رضا شاه ضمن نثار فحش و ناسزا گفت: پدرساخته هی بگو خاطرمبارک آسوده

باشد! به سریاس مختاری گفت این پدرسوخته را بپر زندان، دیگر نخست وزیر نیست. وزیرلب با عصبانیت جمله معروف متین دفتری را تکرار می کرد «خاطرمبارک آسوده باشد!» به خوابگاه خود بازگشت.

بعداز شهریور ۱۳۲۰ از طرف متفقین به اتهام طرفداری از آلمان نازی دستگیر و به زندان افتاد. چندی در رشت و مدتها نیز دراراک در اسارت متفقین به سر بردا. در دوره پانزدهم مجلس شورای اسلامی به وکالت از مشکین شهر به مجلس رفت. از سال ۱۳۲۸ که مجلس سنا افتتاح شد تا سال ۱۳۵۰ که سال فوت او می باشد سناتور انتخابی و یا انتصابی بود. وی منسوب به یکی از خاندان های کهن‌سال و ثرومند آشتیان بود. این خانواده در دوران افشاریه، زندیه، قاجاریه و پهلوی مصدر مقامات بزرگ درباری بوده اند و عده زیادی از دولتمردان سه قرن اخیر منسوب به این خانواده ها هستند.

جدششم دکتر متین دفتری، میرزا محسن آشتیانی فشوادل بزرگ آشتیان در دوران افشاریه و زندیه مقام و موقعیت ممتازی داشته و فرزندان او نیز در دوران آغا محمدخان قاجار و فتحعلی‌شاه از اعاظم رجال بودند. در دوران مشروطیت از این خانواده پنج نفر مکرراً رئیس وزراء شده اند که عبارتند از میرزا حسن خان مستوفی المالک، میرزا حسن خان و ثوق‌الدوله، میرزا الحمدخان قوام السلطنه، میرزا محمدخان مصدق السلطنه (دکتر مصدق) و دکترا حمد متین دفتری.

متین دفتری بین رجال ایران ویژگیهایی داشت. مردی بسیار مطلع و حقوقدان بین المللی بود و زبان های فارسی، عربی، آلمانی، انگلیسی و فرانسه را خوب می دانست. خوب چیزی نوشته و دستور زبان فارسی را درنوشته های خود حتی المقدور رعایت می کرد. استاد دانشگاه بود و دانشکده حقوق را آشیانه خود می دانست. نزدیک به ۴ سال در آن دانشکده تدریس می کرد. مؤلفی محقق و جستجوگر بود. در طول عمر خود متتجاوز از بیست جلد کتاب نوشته که قسمتی از آن در دانشگاه تدریس می شود. او مدتها عضو فرهنگستان ایران بود.

روزشمار زندگی

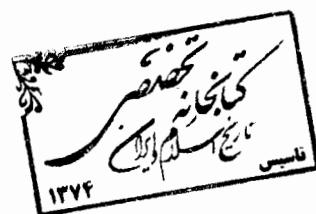
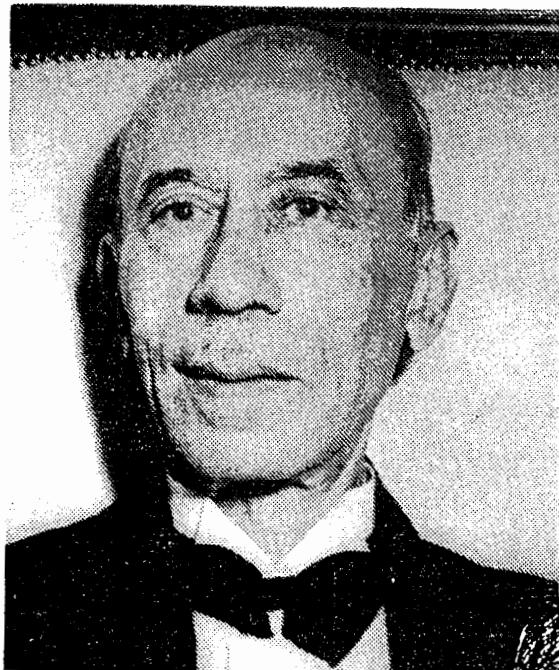
رجبعلی منصور (منصورالملک)

- ۱- رجبعلی منصور فارغ التحصیل مدرسه علوم سیاسی مشیرالدوله بود که باست متترجمی وارد کادر وزارت خارجه گردید و به تدریج معاون و کفیل وزارت خارجه شد.
- ۲- منصورالملک در زمان رضا شاه هنگامی که وزیر طرق (راه) بود تحت تعقیب قرار گرفت و به اتهام دریافت رشوه در دیوانعالی کشور محاکمه شد و برائت حاصل نمود و بار دیگر وارد کارهای دولتی شد.
- ۳- برای منصورالملک در تیرماه ۱۳۱۹ از طرف رضا شاه فرمان نخست وزیری صادر گردید و در واقعه شهریور ۱۳۲۰ نخست وزیر بود که متفقین وارد خاک ایران شدند.
- ۴- بعد از شهریور ۱۳۲۰ مدتی نایب التولیه استان قدس رضوی و استاندار خراسان و آذربایجان گردید و بار دیگر به نخست وزیری رسید و پس از کناره گیری سفیر ایران در ایتالیا و دفتر اروپائی سازمان ملل شد و تا آخر عمر در این سمت در زئنو درحال استراحت به سر می برد. در محافل سیاسی گفته می شد که از سال ۱۳۴۵ تا ۱۳۴۶ مدت شصت سال صاحب شغل بوده است.
- ۵- در سال ۱۳۴۲ فرزندش حسنعلی منصور از طرف محمد رضا شاه پهلوی به عنوان نخست وزیر انتخاب گردید و برعکس پدر که ۶۰ سال صاحب شغل بود دوران نخست وزیری اش حتی به یک سال نرسید و در میدان بهارستان ترور شد و قتل این فرزند لطمہ فراوانی به منصورالملک زد.

- ۶- منصورالملک مردی خودساخته و محافظه کار و تودار و کم حرف بود که هیچگونه نوشته و خاطره ای از خود به جای نگذاشته است.
- ۷- در واقعه شهریور ۲ نخست وزیر بود و عده ای معتقدند به علت اینکه رضا شاه او را دردادگستری تحت تعقیب قرارداده بود کینه او را به دل داشت و به صورتی عمل کرد که متفقین وارد خاک ایران شدند و رضا شاه از سلطنت برکنار گردید.
- ۸- یک پرسش حسنعلی منصور نخست وزیر و فرزند دیگرش جواد منصور، مدت‌ها وزیر اطلاعات و وزیر مشاور کابینه هویدا بود. یک دخترش همسر مهدی وکیل نایانده ایران در سازمان ملل متعدد بود.

اعضای هیئت دولت رجیعی منصور در دو کابینه:

- وزیر خارجه: مظفرالعلم - جواد عامری (کفیل) - حسین علاء
- وزیردارائی: سرتیپ امیر خسروی - عباسقلی گلشاهیان - محمدعلی وارسته - دکتر محمد سجادی
- وزیر راه: دکتر محمد سجادی - دکتر منوچهر اقبال
- وزیر پست و تلگراف: ابراهیم علم (شوکت‌الملک) - سید جلال تهرانی
- وزیر فرهنگ: اسماعیل مرأت - مسعود کیهان
- وزیر جنگ - سرلشکر احمد نخجوان - سپهبد مرتضی یزدان پناه
- وزیر دادگستری: مجید آهنی - محمد سوروی - علی هیئت
- وزیر بازرگانی و اقتصاد ملی: صادق وثیقی - دکتر علی امینی
- وزیر کشور: ابراهیم زند - امان الله اردلان (حاج عزمالک)
- وزیر کار: دکتر محمد نفعی
- وزیر بهداری: محمدعلی وارسته
- وزیر کشاورزی: اسدالله علم
- رئيس اداره کل کشاورزی و منشی هیئت دولت: مصطفی قلی رام



رجعلی منصور وحسنعلی منصور (پدر و پسری) بودند که در دوران سلطنت پهلوی به نخست وزیری رسیدند. پدر با هوشیاری و محافظه کاری خود را حفظ کرد ولی پسر باتندروی جان خود را به خطر انداخت

نقش (منصور) در دوران سلطنت پهلوی

از جمله کسانی که در دوران سلطنت پهلوی ها نقش مهمی در کشور داشتند، رجبعلی منصور(منصورالملک) نخست وزیر زمان رضا شاه و محمد رضا شاه و فرزندش (حسنعلی منصور) نخست وزیر زمان آریامهر است. با این که منصورالملک هنگام وزارت راه به دستور رضا شاه به زندان افتاد و رضا شاه هم خلی اصرار به محکومیت او داشت معهداً از کاخ دادگستری باورقه برائت خارج گردید و پس از چندی به مقام نخست وزیری رسید و در شهریور ۲۰ وقتی قوای بیگانه به خاک ایران وارد شدند او زمام امور کشور را در دست داشت.

منصورالملک در زمان سلطنت محمد رضا شاه هم به نخست وزیری رسید و هم فرزندش حسنعلی منصور نیز فرمان نخست وزیری پهلوی دوم را دریافت داشت که اگر ترور نشده بود احتمال داشت برای مدت زمانی طولانی نخست وزیر ایران باشد. چنانچه دوست نزدیکش هویتاً به جای او آمد و ۱۳ سال در مقام نخست وزیری باقی ماند.

هیچکس نفهمید چرا منصورالملک به زندان رفت؟ چرا رضا شاه اصرار به محکومیت او داشت؟ چرا از طرف رضا شاه مأمور تشکیل کابینه شد؟ چرا در شهریور ماه ۲۰ رضا شاه را در جریان عدم رضایت متفقین از وجود آنانها در ایران نگذاشت؟ چگونه در زمان سلطنت محمد رضا شاه هم خود او و هم فرزندش حسنعلی به مقام نخست وزیری رسیدند؟ جوابش

همان شعر ناظرزاده کرمانی است که می گوید: (درملکت ما همه کاری
شدنی هست). جریان محاکمه منصورالملک وزیر راه دوران رضاشاه مهم
بود. طبق نوشته مطلعین جریان ازاین جانشی می شود که شهریانی به
رضا شاه گزارش می دهد که شب اول ژانویه امیر شرفی بدر، ضیافتی
درهتل آستوریا داده و هزار تومان پرداخته است. ابوالقاسم وثوق مدیرکل
راه و باجناق منصورالملک درهمان شب درهتل پالاس ۱۳۰۰ تومان خرج
کرده است. رضاشاه به سریاس مختاری رئیس شهریانی می گوید این
امیرشرفی کاسب است و معلوم شده پول را از کجا می آورد و خرج می
کند ولی این مدیرکل سیصد تومانی که می تواند ۱۳۰۰ تومان خرج کند
قطععا پالاش کج است، تحقیق کنید دروزارت راه چه خبر است؟ همین
گفته شاه منجر به بازداشت منصور وزیر راه و تشکیل پرونده برای متهمین
وزارت راه شد.

دکتر عاقلی می نویسد:

رجاعی خان که بعد املقب به (منصورالملک) شاذفارغ التحصیلان
دوره سوم مدرسه علوم سیاسی مشیرالدوله می باشد. در سال ۱۲۶۸ وارد
کادر وزارت خارجه شد. اولین سمت او مترجمی بود و سپس رئیس
کارگزینی و رئیس شعبه تجارت و رئیس محاکمات و رئیس اداره انگلیس
و سپس معاون و کفیل وزارت امور خارجه شد. در سال ۱۳۰۰ معاون
وزارت داخله گردید. در نخستین سالهای سلطنت رضاشاه استاندار
آذربایجان و سپس وزیر کشور و وزیر طرق شد که در سال ۱۳۱۴ به
اتهام اخذ رشوه از شرکت کامپساکس برکنار و زندانی و محاکمه شد
ولی در دادگستری به اتفاق آراء برائت حاصل نمود که صدرالاشراف وزیر
دادگستری و رضاقلی هدایت رئیس دیوانعالی کشور برکنارشدند. منصور
پس از چندی در کابینه جم وزیر پیشه و هنر گردید و پس از برکناری دولت
متین دفتری به امر رضاشاه نخست وزیر شد. انتخاب او به نخست وزیری
از طرف رضاشاه برای نزدیکی به انگلیسها بود که تاحدی هم انتخاب

متین دفتری که طرفدار آلمانیها بود جبران شود. ولی منصور در وقایع شهریور نتوانست نقش خود را بازی کند.

منصورالملک از سال ۱۳۲۰ به بعد در سمت استاندار خراسان و استاندار آذربایجان و نخست وزیر و سفیر ایران در یتالیا و واتیکان و ترکیه و دفتر اروپائی ایران در زنگنه برای کارهای سازمان ملل اشتغال داشت و می‌توان گفت از سال ۱۲۸۵ تا سال ۱۳۴۵ که شصت سال تمام می‌باشد مصدر شغل بوده است. می‌گویند در کار اداری سلامت نفس و درستی حکیم الملک و صدرالاشراف رانداشت.

صدرالاشراف می‌نویسد: منصورالملک وزیر طرق و اعضای آن وزارت خانه در نزد شاه متهم به گرفتن رشوه از شرکتهای مقاطعه کاری شدند و منصور از وزارت عزل شد. مختاری تلفن کرد که اعلیحضرت امر فرموده اند شمارا ملاقات کنم. وقتی آمد گفت شاه امر فرمودند همین الان منصور را توقيف کنم. بعد فرمودند اول برو وزیر عدلیه راملاقات کن و نظر او را به من اطلاع بده، گفتم منظور شاه چه بود؟ آیا مقصود این بود که من از توقيف مطلع باشم یا غرض این بود که توقيف مطابق قانون باشد؟ چون قانون اجازه نمی‌دهد هیچ وزیری قبل از اجازه مجلس توقيف شود. فردا به مجلس می‌روم و اجازه تعقیب او را از مجلس خواهم گرفت. آن وقت شما امر شاه را اجرا کنید. اول شب جم نخست وزیر را خواست و گفت شاه نسبت به شما متغیر است. جریان را گفتم و اظهار داشتم فوراً خدمت شاه می‌روم و حقایق را می‌گویم. پیشخدمت شاه در منزل نخست وزیر با من تماس گرفت و گفت الان شاه منتظر شماست. باعجله رفتم تا دید گفت اجازه نمی‌دهید من یک دزد را در ملکت توقيف کنم، مرا به سنگلاخ قانونی می‌اندازید. گفتم اعلیحضرت مکرر فرموده اید باید اوامر خصوصی را با قانون تطبیق کنید. شاه گفت باید قوانین کهنه را تغییر دهید، با این قوانین کهنه کاری نمی‌شود کرد. گفتم قانون محاکمه وزراء جدید است و به صحة ملوکانه

رسیده که درسال ۱۳۰۷ تصویب شده و متنگی به قانون اساسی است. شاه گفت درزمان وزارت عدله داور تصویب شده است، من که از قوانین عدله خبر ندارم، چرا قوانینی را که برخلاف مصالح مملکت است اصلاح نمی کنید؟

گفتم این قانون را چون متنگی به قانون اساسی است نمی توان تغییر داد، پرسید در قانون اساسی چه هست؟ گفتم قانون اساسی صراحت دارد که هیچ وزیری را نمی توان تعقیب جزائی کرد مگر با اجازه مجلس. شاه گفت چرا در قانون اساسی این طور نوشته شده؟ به تلق پرداخته گفتم قانون اساسی در زمان قاجار نوشته شده که از وزیر رشوه می خواستند و اگر او اطاعت کورکورانه از اوامر شاه نمی کرد او را جبس می کردند، این بود که تعقیب وزراء موكول به اجازه مجلس شد. شاه گفت وقتی رئیس وزراء بودم احمدشاه گفت شیخ خزر عل صدهزار تومان می دهد ۷۰ هزار تومان مال من و ۳۰ هزار تومان مال تو که دستگیر نشد ولی من رفتم به خوزستان و اورا دستگیر کدم.

دراین وقت جم وارد شد. شاه از من تعریف کرد و گفت مثل وزیر عدله حقایق را به من بگوئید، از تغییر من نترسید و به خوشونی من هم مغورو نشوید. به همین جهت من از تعریف اونگران شده فهمیدم که طبیعت سرکش او مایل نیست در مقابل اراده او ایستادگی شود.

بعد از دوروز اجازه تعقیب منصور را از مجلس گرفتم و حدود ۵ ماه در توقيف ماند تامحاکمه او در دیوان کشور شروع شد. مختاری هر روز در باره اقرار متهمین به شاه گزارش می داد که در موارد عدیده از مقاطعه کاران رشوه گرفته اند و مرتب بر تغییر خاطرشاه از منصور می افزوبد. در هر خللی که در وزارت خانه پیش می آمد شاه وزیر را مسئول می دانست.

بعد از صدور ادعانامه مدعی العموم مبنی بر این که منصور از یک مقاطعه کار خارجی ۱۵ هزار تومان رشوه گرفته، روزی شاه در هیئت دولت گفت ادعانامه مدعی العموم را دراثبات اتهام منصور خان خواندم

و به نظر من دلیل قوی بود و محکوم خواهد شد، شما که سالها قاضی بودید چطور استنباط می کنید؟ من چون می دانستم واسطه ارتشاء طالقانی بوده درحالی که منصور منکر است و هیچ شاهد و قرینه ای هم نیست با این حال دیوان کشور نمی تواند او را محکوم کند بعد ازتأملی به شاه گفتم مادام که طرفین اظهارات خود را نکنند نمی توانم اظهار عقیده نمایم. داور هم مطالب مرا تأیید کرد. وقتی محاکمه شروع شد اعضای دیوان کشور به واسطه سوابقی که از محاکمه تیمورتاش و نصرت الدوله داشتند و با مرعوبیت حکم مجرمیت آنها صادر شده بود ازمن استشاره می کردند. من می گفتم آزادانه محاکمه کنید و حکم حق بدھید، من هم خود را سپر بلا خواهم کرد. منصور توسط شیخ رضا ملکی وکیل خود پیغام داد که چون خاطر شاه نسبت به من متغیرمی باشد ممکن است اعضای دیوان عالی کشور مرعوب شده مرا محکوم کنند، از شما متوقعم که نگذارید به این خاطر محکوم شوم، مگر آنکه حقیقتا دیوان کشور مرا مجرم بداند. همین پیغام را توسط مکرم الدوله وزیر خارجه داده بود که به شاه عرض کند. عصر آن روز شاه در جلسه هیئت دولت شرکت کرد و خیلی عصبانی بود و گفت دستگاه سلطنت من هم مثل قاجاریه شده و بند ویست هائی در کارها می شود. در جلسه گذشته درباره محکومیت منصور گفتم، وزیر عدلیه گفت هنوز دفاعیات شنیده نشده و وزیر مالیه هم تصدیق می کند، وزیر خارجه هم پیغام می آورد. معلوم می شود که شماها دست به یکی شده اید که او را خلاص کنید. آنگاه خطاب به من گفت من کی به شما گفته ام که منصور باید محکوم شود. خواستم جواب دهم گفت نتیجه بعدا معلوم خواهد شد.

آخر جلسه شاه نزد من آمد و گفت چه جوابی می خواستی بدھی؟ گفتم اگر اعلیحضرت نسبت به ماها سوء ظن پیدا کنند بعدها نمی توانیم حقیقت را عرض کنیم و باید روی تاییلات اعلیحضرت حرف بزنیم، تصور نمی کنم این رویه شایسته باشد. شاه گفت اوقات شما تلغخ نشود اگر به

تبانی با منصور یقین حاصل کرده بودم رفتار دیگری می‌کردم. وقتی با داور صحبت می‌کردیم گفتم باطن میل شاه این است که منصور محکوم شود ولی من هرگز این بدنامی را برای خود و عدليه نمی‌گذارم واستعفا می‌کنم. داور گفت صلاح نیست بهتر است فردا حضور شاه بروید و حقایق را روشن کنید. من هم نزد شاه رفتم و گفتم خاطر اعلیحضرت از من راضی نیست، اگر می‌پسندید به خدمت ادامه دهم و الا استعفا کنم، گفتم خدمت به شاه و مملکت و قانون یکی است، اگر کسی برخلاف قانون یا ضد کشور عمل کند و بگوید به شاه خدمت می‌کنم من آن را خیانت می‌دانم. شاه با تعریض گفت می‌خواهید بگویند منصور تبرئه خواهد شد. گفتم بله همین است. گفت حالا آمده اید مرا راضی کنید که تسلیم شوم تا دزدی تبرئه گردد. گفتم من در اراده اعلیحضرت نمی‌توانم تصرف کنم ولی در پرونده منصور هیچ دلیل و قرینه‌ای غیراز اظهارات طالقانی نیست. شاه گفت من او را وجداناً مقصراً می‌دانم و هر کس علاقمند به مملکت باشد همین عقیده را دارد، اگر وزیر رشوه گیرنباشد چطور اعضای وزارت خانه رشوه می‌گیرند. گفتم فرمایشات اعلیحضرت درست است ولی در امور جزائی همین که دلیل قاصر از اثبات اتهام باشد متهم تبرئه می‌شود. شاه گفت آیا منصور خوب وزارت کرده که در وزارت‌خانه اش رشوه رواج داشته و ایرانی را پیش خارجی رشوه خوار و خائن معرفی کرده است؟ گفتم این مطالب قابل طرح در دیوان کشور نیست باید مجلس از اوسیب اعتماد کند.

حالا وزراء در پیشگاه اعلیحضرت مستول هستند که اورا عزل و حبس فرمودید، دیگر چه مجازاتی از این بالاتر، محکمه اگر اورا آزادانه محاکمه کند تبرئه خواهد شد. اگر اعلیحضرت حکم مجازات می‌خواهد می‌توان از دیوان تمیز گرفت ولی نمی‌توانم این خیانت را به عدليه و عدالت بکنم، اجازه فرمائید استعفا کنم، درحالیکه اعلیحضرت باید عدليه را تقویت کنند. سرانجام شاه به منطق من تسلیم شد و ولیعهد هم

حضور داشت که شاه گفت فلانی مجسمه قانون و شخص خیرخواه عاقلی است.

وقتی از نزد شاه بازگشتم به مধعى العموم گفتم به قضات بگوئید آزادانه رأى بدھید و تزلزلی نداشته باشید. به همین جهت منصور تیرئه شد. چند روز بعد محاکمه اعضای وزارت راه در دیوان جزا شروع شد. متهمین گفتند که بازور از آنها اقرار گرفته شده، رئیس شهریانی که افتضاح را دید به شاه علیه من گزارش داد. در همین موقع شهریانی پرونده ای علیه عباس آریا معاون وزارت طرق که مردلایق و درستی بود تهیه کرد و به عدليه فرستاد. اوشش ماه بود که در زندان به سر منی بزد. به شاه گزارش دادم که نظمیه بی جهت اوراتو قیف کرده است. شاه توسط شکوه الملک پیغام داد که نظمیه یعنی من. فهمیدم که آب از سرچشمه گل آلوده است. روز بعد شاه مرا خواست که مধعى العموم دیوان جزا رئیس نظمیه را متهم کرده است که برای آریا پرونده ساخته، باید مطلب روشن شود. جلسه ای با حضور رئیس الوزراء و شما و شکوه الملک تشکیل و اورا محاکمه کنید. رئیس نظمیه شاکی را هم آورد که به مধعى العموم گفته بود رئیس شهریانی مرا وادر کرده که به آریا اتهام رشوه بزنم. از شاکی در جلسه هرچه پرسیدند سکوت کرد و از ترس رئیس نظمیه نزدیک بود سکته کند. مختاری که وضع را چنین دید گفت الان نزد شاه می روم و استعفا می کنم. بعداً شاه به نخست وزیر گفته بود به وزیر عدليه بگوئید استعفا بدهد. همان روز نیرالملک هدایت رئیس دیوان کشور را هم که حکم برائت منصور را داده بود معزول کردند و من هم استعفا دادم. مدت‌ها خانه نشین بودم جز اقربای نزدیک هیچکس نزد من نمی آمد و به جانی هم نمی رفتم فقط با اجازه شاه به محلات رفتم. بعدا به کالت مجلس انتخاب شدم. همراه سایر کلا نزد شاه رفتیم. منصورالملک رئیس الوزراء دنبال شاه بود. وقتی شاه به من رسید احوالپرسی کرد و سر به زیر انداخت و رفت. من ملتافت شدم برای آن بود که چندسال قبل

همانجا به من متغیر شده بود که چرامی خواهید منصور را تبرئه کنید و مرامعزال نمود. حالا منصور نخست وزیر است و به دنبال او...
مخبرالسلطنه می نویسد: منصورالملک در وزارت طرق مورد سوء ظن قرار گرفت و پرونده ای برایش تنظیم گردید. دو اتهام داشت یکی اینکه از کامپساکس ۱۵ هزارلیره گرفته است. به عقیده من اگر راست باشد کم گرفته چه به احترام امضای او کامپساکس ۵۰۰ هزارلیره نفع برده است. کار به تیز کشید، ادله اتهام کافی نبود به برائت منصور حکم صادر گردید. درنتیجه رضاقلى خان هدایت پسرعمو، از ریاست تیزمعاف شد. منصور مغضوب بود تا این که به ریاست ورزائی منصب شد.

یکی از مقامات وزارت دادگستری می گفت حکم برائت منصورالملک را نیرالملک هدایت رئیس دیوان تیز صادر کرد. درحالیکه صدرالاشراف به خواسته رضاشاہ به او فشار می آورد که باید حتماً او را محکوم کند ولی او زیریارنرفت به همین جهت با این که حکم ۱۱ رتبه قضائی نیرالملک صادرشده بود صدرالاشراف حکم را گرفت و زیرآن نوشته «بایگانی شود». این سند در ورازت دادگستری موجود است که من آن را به چشم خود دیده ام. این امر به خوبی نشان می دهد که بین صدرالاشراف و نیرالملک درباره صدور حکم برائت منصورالملک اختلاف نظر وجود داشته است. بعدها نیرالملک از کار برکنار گردید.

دادگاه دیوانعالی کشور به ریاست رضاقلى خان هدایت (نیرالملک) و عضویت اسدالله مقانی، صادق بروجردی، محمدرضا وجданی، محمود دفتری، ضیاء الدین کیا، فلسفی، لواسانی، محمدرضا ایروانی، سید محمد فاطمی، رضوی، نجم آبادی، مشکال طبسی، حاجی ری زاده مستشاران دیوانعالی تیز و با شرکت حاج سیدنصرالله تقوی دادستان کل

و شفیع جهانشاهی معاون دادستان تشکیل شده بود که منصور را تبرئه کردند.

سلیمان بهبودی می نویسد: وقتی منصور وزیر راه بود رضاشاه از سفر شمال مراجعت می کرد که دست انداز زیاد بود. وقتی پیاده شدند به منصور فرمودند این راه است یا کوهستان؟ برو دعا کن که پادشاه مشروطه هستم و لا همینجا دستور می دادم سرت را ازیدن جدا کنند.

ماجرای اشغال ایران در شهریور ۱۳۲۰

گفته می شد چون منصورالملک مورد اتهام قرار گرفته بود به علت دخوری از رضاشاه زیرجلی موجباتی را فراهم ساخت که ایران از طریق متفقین اشغال و رضا شاه از سلطنت مستعفی گردد. منصورالملک در گفتگوئی با ابراهیم صفائی ماجراه اشغال ایران را چنین بیان کرده است: دولت ایران اصول و وظایف سیاست بیطرفی را که در موقع وقوع جنگ دوم جهانی اعلام داشته بود باقام قوا مراجعات می کرد تا به هیچوجه خطری متوجه ایران نگردد. با وجود این سفارت انگلیس از وجود یک عده آلمانی که درنتیجه معاملات اقتصادی در ایران کار می کردند ابراز نگرانی می نمود و آنها را جاسوس و عامل تحریک می دانست. در عین حال به تحریکات عناصر روسی هم ابراز بدینی می کرد. چون در آن موقع روابط دوستی آلمان و شوروی برقرار بود از طرف دولت ایران همواره اطمینان کافی داده می شد.

پس از وقوع جنگ بین آلمان و شوروی این بار دیگر انگلستان و شوروی متفقا ابراز نگرانی می کردند. به آنها گفته شد که اصولا دولت ایران مایل به حضور اتباع خارجی در کشور نمی باشد به همین جهت مقررات شدیدی برای همه اتباع خارجی اجرا می نماید. ولی چون آلمانها با معاملات پایاپایی تسهیلاتی فراهم ساخته بودند تعدادی متخصص آلمانی

در ایران بودند و با وجود شروع به کار ذوب آهن ایران به ملاحظات سیاسی مایل به افزایش تعداد آلمانیها نگردید.

در تیر ماه ۱۳۲۰ سفیر شوروی از اعلام بیطرفی ایران در جنگ آلمان و شوروی ابراز خوشوقتی نمود و گفت چون شوروی در حمل محمولات ذوب آهن ایران از طریق ترانزیتی کمک می‌کند متقابلاً انتظار دارد ایران هم برای حمل بعضی از محمولات شوروی از جنوب کشور اجازه ترانزیت بدهد. دولت ایران هم گفت تاحدی که بیطرفی ایران رعایت شود مساعدت خواهد کرد.

در تیر ماه ۱۳۲۰ سفیر شوروی و وزیر مختار انگلیس متفقاً تقاضای تقلیل کارشناسان آلمانی را کردند. چون استنباط گردید که این اظهار نگرانی بهانه است و در نواحی مرزی نقل و انتقالات نظامی انگلستان و شوروی مشاهده گردیده اعلیحضرت رضا شاه اجازه دادند که با وزیر مختار آلمان صحبت کنیم که نسبت به تقلیل کارشناسان آلمانی اقدام گردد. او هم مراتب را به برلن گزارش داد و پاسخ رسید که دولت آلمان برای حفظ روابط دوستانه با ایران با احضار کلیه آلمانیهای مقیم ایران موافقت می‌کند. وزیر مختار آلمان گفت دولتین روس و انگلیس نقشه‌های دیگری دارند که با این اقدام دولت ایران از آن مقاصد دست نخواهند کشید.

اعلیحضرت از نتیجه اقدام خوشحال شدند که با اخراج آلمانیها از ایران، دولت آلمان با کشور ما قطع رابطه نخواهد کرد به همین جهت روز ۲۰ مرداد ۱۳۲۰ خبر تصمیم اخراج کلیه اتباع آلمانی از ایران به طور رسمی به سفارتخانه‌های انگلیس و شوروی اطلاع داده شد.

سفارت آلمان از اوایل مرداد به تدریج وسیله مراجعت آلمانیها را فراهم ساخت. با وجود این اقدام معهذا در ساعت ۴ صبح روز دوشنبه سوم شهریور ماه ۱۳۲۰ سفرای شوروی و انگلیس خبر دادند که به مرزهای ایران تجاوز کرده و از هوا و زمین شهرهای بیدفاع ایران را مورد حمله قرار داده اند.

همین که یادداشت را دریافت کردم به سفرای آنها اعتراض نموده و تقاضا داشتم که تجاوزرا متوقف سازند. هر دو غایبند گفتند دستورالعمل قطعی است و نمی توانند داخل مذاکره بشوند.

بلافاصله به کاخ سعدآباد رفته جریان را به عرض رسانیدم. فورا وزیر مختار آمریکا هم در جریان گذاشته شد. سفیر ترکیه هم در جریان بود که معلوم شد زمامداران ترکیه با این که در پیمان سعدآباد بودند طبق میل دولتین انگلیس و شوروی عمل می کردند و حتی رادیو آنکارا در قسمت های فارسی خود تبلیغات آنها منعکس می ساخت.

مراتب به مجلس شورایملی و رئیس جمهور آمریکا اطلاع داده شد. وزیر مختار انگلیس به این جانب گفت: روزولت مرتبا در جریان اوضاع می باشد.

به دستور اعلیحضرت عده ای از اعضای دولت و فرماندهان نظامی دریاگاه افسران تشکیل جلسه داده رأی به ترک مقاومت دادند و صور تجلیسه به عرض ملوکانه رسید که تصویب فرمودند و عصر روز چهارم شهریور به کلیه پادگان ها ابلاغ گردید. عصر روز چهارم شهریور اعلیحضرت هیئت دولت را به کاخ سعدآباد احضار فرموده گفتند با وجود مساعی که برای احتراز از وقوع حوادث ناگوار جنگ مبذول گردید برخلاف اصول بین المللی و موازن اخلاقی از طرف دو همسایه به ایران تجاوز شده خواستند اوضاع مملکت را که با زحمات فراوان سر و صورت یافته بهم بزنند و در باطن هم بامن طرفیت دارند که نگاهدارنده این مرزویوم هستم، چون میل ندارم که وجود من باعث عداوت و حدوث بدبختی برای کشور و ملت ایران بشود در نظر گرفته ام به خارج بروم به همین جهت ترتیب لازم را بدهید. بدون تأمل متذکر شدم که چنین نظری منافی و مخالف صلاح و بقای کشور است. آنگاه گفتند هیئت دولت رأی خود را بدهد و از جلسه خارج شدند.

در غیاب شاه مذاکره ادامه یافت و به اتفاق آراء نظر نخست وزیر

تأیید شد. سپس اعلیحضرت همراه و لیعهد وارد جلسه هیئت دولت شدند. به عرض رسانیدم که کناره گیری و عزیمت اعلیحضرت به مصلحت نیست چون بیطرفی دولت دیگر عملی نی باشد مقتضی است استعفای دولت را پذیرند و دولت دیگری تعیین تا با دولت مهاجم وارد مذاکره شود و همچنین یک جلسه مشاوره هم از رجال مجرب و خیرخواه تشکیل و تبادل نظر گردد. اعلیحضرت گفتند تا فردا مطالعه خواهم کرد. فردا صبح فرمودند منصرف شده ام.

با سفرای شوروی و انگلیس مرتب تماس برقرار بود. وزیر مختار انگلیس گفت پرونده تحت نظر شخص چرچیل نخست وزیر می باشد. با این طرز دولت مستعفی و آقای فروغی روز ششم شهریور به ریاست دولت منصوب گردید که اقدامات دولت فروغی منجر به عقد قرارداد شد.

وضع خانوادگی منصورالملک

منصورالملک با خانواده رئیس ازدواج کرد و همسرش خواهر محسن و محمود رئیس بود که با لقمان الملک و ابوالقاسم وثوق باجناق بودند. منصورالملک دوپسر داشت (حسنعلی و جواد) و دو دختر، یک دختر منصورالملک بامهدی وکیل غایبینه ایران در سازمان ملل ازدواج کرد. حسنعلی منصور داماد نظام امامی شد که با امیرعباس هویدا باجناق بودند که حسنعلی منصور ترور و هویدا اعدام شد. همسر حسنعلی منصور بعد از ترور شوهرش دچار بیماری عصبی شد و با سلطان درگذشت. از حسنعلی منصور دوپسر باقی مانده که اکنون در اروپا به سر می بردند. جواد منصور که مدتی وزیر اطلاعات و وزیر مشاور بود اکنون با همسر آمریکائی و فرزندانش در آمریکا به سر می برد.

منابع و مأخذ

- گاهنامه پنجاه سال شاهنشاهی (۵ جلد) - ۱
پاسخ به تاریخ - محمد رضا شاه پهلوی - ۲
بازیگران عصر طلاتی - ابراهیم خواجه نوری - ۳
روزشمار تاریخ (دو جلد) - دکتر باقر عاقلی - ۴
خاطرات و تأملات - دکتر محمد مصدق - ۵
ایران، ابرقدرت قرن - یوسف مازنندی - ۶
چهره هائی در آینه - خاطرات اشرف پهلوی - ۷
تاریخ ۲۰ ساله ایران - حسین مکی - ۸
تاریخ روابط سیاسی ایران و انگلیس - محمود محمود - ۹
پنجاه و پنج سال - علی دشتی - ۱۰
خاطرات کحال زاده منشی سفارت آلمان - ۱۱
خاطرات سید علی محمد دولت آبادی - ۱۲
اسناد تاریخی - دکترو جواد شیخ الاسلامی - ۱۳
اسناد سیاسی وزارت خارجه انگلیس - ۱۴
انگلیسیان در ایران - سردنبیس رایت، مترجم غلامحسین - ۱۵
صدری افشار و ایرانیان در میان انگلیسها - مترجم منوچهر طاهرنیا

- توفان در ایران - احمد احرار ۱۶
- رجال عصر مشروطیت - نوشه سید ابوالحسن علوی - به ۱۷
- کوشش ایرج افشار ۱۸
- تاریخ انقلاب مشروطیت - (سه جلد) دکتر مهدی ملکزاده ۱۹
- خاطرات حسینقلی نظام مافی - به کوشش معصومه نظام مافی و منصورية اتحادیه ۲۰
- دولت های عصر مشروطیت - به کوشش ضرغام بروجنی ۲۱
- خاطرات سیاسی و تاریخی - دکتر وحیدنیا ۲۲
- رجال وزارت خارجه در عصر ناصری و مظفری - میرزا محمدی خان شفاقی (متحن الدوله) - به کوشش ایرج افشار ۲۳
- یادداشت‌های تاریخی مستشار الدوله صادق ۲۴
- خاطرات صدرالاشراف - به کوشش دکتر جواد صدر ۲۵
- سپهسالار تنکابنی - عبدالصمد خلعت بری ۲۶
- (آرزو) - تاریخ مفصل مشروطیت ایران) - عباس اسکندری ۲۷
- دولت های ایران از سید خسرو تا بختیار - مسعود بهنود ۲۸
- زندگینامه رجال و مشاهیر ایران (۳ جلد) - حسن مرسلوند ۲۹
- بازیگران عصر پهلوی (دو جلد) - محمود طلوعی ۳۰
- خاطرات در خاطرات - رحیم زهتابفرد ۳۱
- زندگی طوفانی - خاطرات سید حسن تقی زاده - به کوشش ایرج افشار ۳۲
- ایران در عصر پهلوی (۱۶) جلد - مصطفی الموتی ۳۳
- خاطراتی از تخت و زیران ایران - و رهبران مشروطه ابراهیم صفائی ۳۴
- خاطرات معتقد السلطنه فرج ۳۵
- کاروان عمر - اسفندیار بزرگمهر ۳۶
- شهریور ۲۰ از دیدگاه دریار - خاطرات نصرالله انتظام ۳۷
- خاندان حکومتگر در ایران - ابوالفضل قاسمی ۳۸
- ۱۰۰ فامیل در ایران - علی شعبانی ۳۹
- خاطرات نخستین سپهبد ایران (۲ جلد) - سپهبد امیر احمدی

- ۴۰ خاطرات حاج عزالمالک اردلان
- ۴۱ نخبگان سیاسی ایران - (۶جلد) - زهرا شجیعی
- ۴۲ بحران دموکراسی در ایران - فخرالدین عظیمی
- ۴۳ سفرنامه شهبانو فرح - منصوره پیرینا
- ۴۴ خاطرات و خطرات - مخبرالسلطنه هدایت
- ۴۵ نفت و اصول و قدرت - دکتر مصطفی علم
- ۴۶ مشروطه ای که نبود - احمد توکلی
- ۴۷ سراب زندگی - منوچهر ریاحی
- ۴۸ قیام کلنل محمد تقی خان پسیان - علی آذری
- ۴۹ زندگی قوام السلطنه - مولف مهدی نیا
- ۵۰ خاطرات مشقق کاظمی
- ۵۱ خاطرات رجال - نقل از سالنامه دنیا
- ۵۲ خاطرات دکترا حمد متین دفتری
- ۵۳ تاریخ سیاسی معاصر ایران - سید جلال مدنی
- ۵۴ بازیگران سیاسی - بقلم نویسنده - روزنامه نیمروز چاپ
لندن
- ۵۵ یادداشتها و نامه های دکتر قاسم غنی - به کوشش سیروس غنی
- ۵۶ خاطرات دکتر نورالدین کیانوری
- ۵۷ خاطرات مریم فیروز
- ۵۸ شرح حال رجال ایران (۶جلد) - مهدی بامداد
- ۵۹ زندگی نخست وزیران ایران - احمد عبدالله پور
- ۶۰ خاطرات سلیمان بهبودی - به اهتمام غلامحسین میرزا صالح
- ۶۱ ایران در جنگ بزرگ - مورخ دوله سپهر
- ۶۲ سیاست خارجی ایران در دوران پهلوی
- ۶۳ نقل مطالبی از روزنامه ها و مجلات فارسی و انگلیسی

فهرست گروهی اسامی

- اسامی نخست وزیران دوره مشروطیت از
صفحه: ۲ تا ۴
- اسامی روسای مجلس سنا و شورای ملی
و موسسان از صفحه: ۴ تا ۷
- اسامی اعضای کمیسیون عالی برای خلع
محمدعلیشاه قاجار صفحه: ۱۲
- اسامی هیئت وزیران منتخب کمیسیون
عالی صفحه: ۱۳ و ۱۴
- اسامی وزرای دولت ناصرالملک صفحه:
۲۴ و ۲۵
- اسامی اعضای خاندان پهلوی از صفحه:
۲۲ تا ۴۷ و از ۳۴۵ تا ۳۵۷
- اسامی نخست وزیران عصر پهلوی از
صفحه: ۵۶ تا ۵۸
- اسامی نخست وزیرانی که فامیل بودند
صفحات: ۶۲ و ۶۳ و ۱۷۶
- اعضای دولت ناصرالله پیرنیا صفحه: ۶
- اعضای دولت وزیر افخم صفحه: ۸۴
- اعضای دولت اتابک اعظم (امین‌السلطان)
صفحه: ۸۹
- اعضای دولت مشیرالسلطنه صفحه: ۱۰۳
- اعضای دولت نظام مافی صفحه: ۱۱۱
- اعضای دولت سعدالدوله: ۱۱۸
- اعضای دولت سپهسالار تکابنی: ۱۲۹
- اعضای دولت صمصم السلطنه بختیاری:
۱۵۴
- اعضای دولت مستوفی المالک: ۱۶۸
- اعضای دولت عین الدوله: ۱۸۷
- اعضای دولت وثوق الدوله: ۱۹۵
- اسامی اعضای کمیسیون ایرانی و
- انگلیسی قرارداد ۱۹۱۹: ۸۰۰-۲۰۹
وضع خانوادگی و ثوق الدوله و قوام
السلطنه: ۲۱۲-۲۱۳-۳۴۲
اعضای دولت علام السلطنه: ۲۱۵
اعضای دولت حسن پیرنیا: ۲۲۲
اعضای دولت فرمانفرما: ۲۳۳
اسامی فرزندان فرمانفرما: ۲۴۱
اعضای دولت موقت نظام السلطنه
در کرمانشاه: ۲۵۴
اعضای دولت سپهبدار رشت: ۲۶۶
اعضای دولت سیدضیاء الدین
طباطبائی: ۲۷۵
اسامی همراهان سیدضیاء الدین در سفر
به روسیه: ۲۷۹
اسامی ترقیت شدگان در کردتای ۱۲۹۹
۲۸۳:
اعضای دولت قوام السلطنه: ۳۰۲-۳۰۳
اعضای دولت سردار سپه: ۳۴۷
اعضای دولت فروغی: ۳۶۰
اسامی صدمه دیدگان زمان رضا شاه: ۳۷۱
اعضای دولت مخبرالسلطنه: ۳۸۸
اعضای دولت محمود جم: ۴۰۴
اعضای دولت دکتر متین دفتری: ۴۱۷
اعضای دولت منصورالملک: ۴۳۴
اعضای دیوان کشور در محاکمه منصور
الملک: ۴۴۳-۴۴۴

فهرست اسامی

آ

- آتاتورک، مصطفی کمال پاشا: ۳۵۹ - ۳۹۷-۳۸۴-۳۷۷
 آبرم، محمد (سرلشکر): ۳۶۸ - ۳۷۰ - ۴۰۹-۳۷۷-۳۷۶
 آبرملو، ناج الملک (ملکه مادر): ۲۹۸ - ۴۱۲-۳۶۹-۳۵۶-۳۵۳-۳۲۸
 آبرملو، تیمورخان: ۳۵۳
 آبرملو، فخر الملک: ۳۵۳
 آبرونساند (زیزال انگلیس): ۲۵۱-۲۸۷
- الف**
- ابوعلى سينا: ۲۵۹
 اتابک، میرزا ابراهیم: ۱۰۲-۱۰۱
 اتابک، میرزا علی اصغر (امین السلطان): ۳-۷۹-۷۸-۷۵-۶۴-۶۸-۶۵-۲۵-
 -۱۰-۸۵-۸۳-۸۱-۸-
 -۱۷۲-۱۷۱-۱۱۵- ۱-۶-۱-۵-
 -۲۲۲-۲۱۹-۲۱۶- ۱۹-۱۷۷
 -۴-۲-۳۷۵-۳۴۶-۲۲۵
 احتشام هایيون: ۲۸۷
 احرار، احمد: ۲۶۴
 احمدی، اشرف: ۲۸
 اخرى، (садات) سیدنصرالله: ۱۲-۱۸-
 ارانی، تقی (دکتر): ۴۲۱-۲۶۰-۱۹
 ارباب کیخسرو، شاهرخ: ۴۴۶: ارباب، محمد مهدی (جدفروغی)
 ارجمند، میرزار حیم خان: ۲۷۹
 اردبیلی، حاج بابا: ۳-۷
- آشیانی، میرزا حسن: ۷۱-۱۶
 آشیانی، میرزا کاظم: ۱۷۶
 آشیانی، میرزا مصطفی: ۱۹۱-۱۸۶
 آشیانی، میرزا هاشم: ۳۱۶-۲۸۲
 آصف، غلامرضا (آصف الدوله): ۲۵-
 ۱۱۱
 آغاس، حاج میرزا : ۳۹۲-۶۵
 آقامجیفی (از روحانیون): ۱۹۰-۱۳۲:
 آق اولی، فضل الله (سرهنگ): ۲۰۹: ۲۱.
 آقبالا خان سردار: ۱۲
 آمزگار، جمشید (دکتر): ۴-۵-۰-
 ۵۳-۶۲-۷۳-۶۲
 آموزگار، جهانگیر (دکتر): ۶۲
 آموزگار، گورس (مهندس): ۶۲
 آندره موروا (نویسنده فرانسوی): چ
 آهی، مجید: ۶۷

- اردبیلی، سیدحسین: ۲۳۷
 اردنان، امان الله، حاج عزمالک: ۱۸-
 ۳۷۶-۲۶.
 ارسنجانی، حسن (دکتر): ۲۳۷
 ارفع الدوّله، میرزا رضاخان: ۲۱۶-۲۱۵
 ازهاری، غلامرضا (ارتشد): ۴- ۵۰-
 ۶۵- ۷۳.
 ازدری، محمدحسین: ۴۱۲-۴۰۷
 استالین، نویزف: ۳۰۱-۳۰۵-۳۰۹-
 ۲۲۲
 استال (نایب سرهنگ): ۲۰۸
 استارولسکی: ۲۷۰
 استرآبادی، شیخ محمدحسین: ۲۸۳
 استوار (دکتر): ۲۸۷
 استوکس (سرهنگ): ۲۸۷
 اسدآبادی، سیدجمال الدین: ۶-
 ۳۷۷
 اسدی، علی اکبرخان: ۳۷۷
 اسدی، محمدولی (بصایح السلطنه): ۳۵۸-
 ۳۹۵-۳۸۲-۳۷۲-۳۶۳-
 اسعدهختیاری (علیقلی خان سرداراسعد)
 ۱۳۲-۱۳۱-۱۲۷-۱۸-۱۴-۱۳-۱۲:
 ۱۵۰-۱۴۷-۱۴۶-۱۴۱-۱۳۶-
 ۱۷۸-۱۶۴-۱۶۱-۱۶-۱۰۸-۱۰۳-
 ۳۹۵-۳۷۲-۲۸۲-۱۸۰-
 ۴۰۱
 اسعدهختیاری (جعفرقلی خان سرداراسعد)
 ۳۷۶-۳۷۲-۱۸۰-۱۷۸-۱۶۱:
 ۳۷۲
 اسد، سهراب: ۳۷۲
 اسفندیاری، حسینقلی (سرتیپ): ۳۵۳
 اسفندیاری بختیاری: شیرا: ۱۶۱-۱۶۰
 اسفندیاری نوری، میرزا حسن (محتشم
 السلطنه): ۱۰۳-۸۹-۷۶-۶۴-۶۲-
 ۹۸-۱۸۷-۱۷۹-۱۵۴-۱۳۹-۱۲۹-
- اسکندرانی، آقاگل: ۱۲۵
 اسکندرانی، حاج حسن: ۱۳۵
 اسکندری (محسن) سلیمان میرزا: ۲۶۰
 ۳۷۱-۳۶۹- ۳۶۸-
 اسکندری، عیاس میرزا: ۹۸
 اسلامبولی، سیدمحمد: ۲۸۲
 اسلامی (فاضی): ۴۲۱
 اسماز: ۲۲۹- ۲۸۵-۲۸۰-
 ۲۹۲
 اسمیت: ۲۸۷
 اشیت (دکتر): ۲۶۱
 اصفهانی، حاج آقا جمال: ۱۵۷
 اصلاح پاشا (زیرالا): ۲۶۰-
 اعتضامی، پروین (شاعر): د
 اعتضادالدوله، امیرسلیمان خان: ۱۰۱-
 اعتضادالسلطنه، محمدحسن خان: ۱۶-
 ۳۶۴- ۱۴۱-۱۱۵-۱۰۰-
 اعتتمادامینی: ۳۵۷
 اشار، محمود (دکتر): ۳۵۷
 افشار، نادر شاه: ۴۲۲-
 اقبال، منوچهر (دکتر): ش- ۴۹-۳۹-۴-
 ۴۰۷-۳۸۲-۳۱۲-۹۱-۶۶
 اقبال الدوّله: ۲۶۱-۲۶
 اقبال السلطنه ماکونی: ۳۷۲
 اکبر (خاتم منصورالسلطنه): ۱۵۲-
 اکبر، حسن: ۲۶۸
 اکبرخان، یاور (میرزاپاشی): ۲۸۲-
 اکبر، فتح الله خان (سردار منصور رشتی
 - ۱۲۹-۹۶-۵۵-۱۴-۳-
 یاسپهدار): ۱۵۲- ۱۸۷-۱۸۰-
 ۲۷۷-۲۶۵-۱۹۰-۱۸۷- ۲۸۵-۲۸۴-
 اکبر، فرج الله: ۱۵۲

- اکبر، محسن: ۲۶۸

الموتی، مصطفی (دکتر): رتاظ-۵ - ۳۷

امام زاده، سید محمد (امام جمعه تهران): ۱۳-۱۲

اما می، جمال: ۲۷۴ - ۲۹۴-۳۴۱ - ۳۴۲-۳۶۱

اما می، سید حسن (دکتر) - امام جمعه تهران: ۵

اما می، نظام الدین: ۶۲ - ۴۴۷-۳۴۲-۳۶۹

اما ن الله خان (پادشاه افغانستان): ۳۶۹

امید، بزرگ: ۱۴۳

اما راحمی، احمد آقا (سپهبد): ۴۰ - ۲۳۴ - ۲۸۶

اما بر اعلم (دکتر): ۲۰۹

اما پهادر: ۲۳ - ۹۶-۲۶ - ۱۰۳-۱۰۶ - ۱۰۲-۱۳۴ - ۱۰۸-۱۰۷

اما بخسروی (سرتیپ رضاقلی): ۴۲۴

اما بخیزی: ۴۰۲

اما رسپاهی، فضل الله خان: ۲۰۵

اما رسدراری، سردار افخم: ۱۵۱

اما رسیلیمانی، توران (ملکه): ۳۵۴

اما رسیلیمانی، علیرضا خان (عضدالملک): ۲

اما رسیلیمانی، علیرضا خان (اعدالملک): ۴۴-۸۱-۵۵-۲۸-۲۵-۲۲-۱۹۵۹ - ۱ - ۳۶۹-۳۷۵

اما رسیلیمانی، موسی خان: ۱۵

اما رس طهماسبی، عبدالله خان (امیر لشکر): ۳۶۸-۲۸۸

اما رس علاشی، شمس الدین (دکتر): ۹۹

اما رس علاشی، فتح الله: ۱۰۹

اما رس فضلی (سرلشکر اسماعیل آقا): ۴۲۴

اما رس کبیر، میرزا تقی خان: ۱۴۸-۵۱ - ۱۰۲-۱۷۵ - ۴۴۲-۳۹۲-۲۲۹

اما رس نظام، حاج: ۱۱۸

اما رس نظام همدانی: ۲۸۳-۱۸۷

اما ن الدو له، میرزا علی خان: ۰۱ - ۲۰۲-۲۰۲

با زرگان، مهدی (مهندس): ۵۳

با زل (دکتر): ۳۶۲

با ستانی پاریزی (دکتر) - ت - ۲۳۰ - ۲۴۰

با قرخان (سالار ملی): ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۴۰۲-۱۳۵

با مداد، مهدی: ۱۵ - ۴۶ - ۷۸-۹۹-۱۰۵

با مداد، مهدی: ۱۰۸-۱۴۱-۱۱۴ - ۲۰۲-۱۷۵

ب

بهرامی، فرج الله (دبير اعظم): ۳۵۷-۳۷۱
 بهزادی (خانواده): ۴۲۳
 بهمن، علی اکبر: ۱۸۳
 بهنود، مسعود: ۳۱۸-۳۹۳
 بیات، مرتضی قلیخان (سهام السلطان): ۳-۶۷-۵۶-۱۲-۳۱۲
 بیمارک: ۲۱۶

۶

۲۱۶-۲۶۱-۳۱۶۲۷۱-۳۴۶-۳۹۱

بختیار، تیمور (سپهد): ۱۱۱-۱۸۴

بختیار، شاپور (دکتر): ۴-۴۱-۵۰-۵۲

بختیاری، ایلخانی، حسینقلی خان: ۱۵۳-۱۶۱-۷۲-۶۶-۶۳-۵۵-۵-۱۶۱

بختیاری، امیر مفخم: ۱۶۶

بختیاری، ایلخانی، حسینقلی خان: ۱۵۳-۱۶۴

بختیاری، سردار محتشم: ۱۵۴

بختیاری، نجفقلی خان (صمصام السلطنه) -۶۶-۶۳-۶۱-۶-۵۳-۱۲-۳

۲۰۵-۱۵۳-۱۵۰-۱۴۱-۱۳۷

۲۸۴-

بدر، محمود: ۴۲۴

برآون، ادوارد (ایرانشناس): ۱۰۰-۱۴۱-۱۴۱

۱۹۱

برزین، تقی: ۲۲۶

بروجردی، صادق (قاضی): ۴۴۳

بریجمن: ۲۳۹

بزرگمهر، استنديار: ۳۲۸

بشرات، سیدعلی: ۳۲۴

بصری، علی: ۳۱۸

بطحائی، مهدی (دکتر): ۳۲۹

بقائی کرمانی، مظفر (دکتر): ۳۱۹

بلوشر (سفربر آلمان): ۳۹۵

بوشهری، معین التجار: ۱۹۸

بهاء الملک: ۳۷۱

بهار، محمد تقی (ملک الشعرا، ار): ۱۵۷

-۲۱۱-۲۲۸-۲۲۸-۲۸۳-۲۶۸-۲۸۹

بهبودی، سلیمان: ۱۶۵-۳۷۲-۴۴۴

بهبهانی، سید محمد (آیت الله): ۱۲-۱۳

۱۰۹

بهبهانی، سید عبدالله (آیت الله): ۸۶-۸۷

بهبهانی، سید عبد الله (آیت الله): ۹۳-۱۲۳-۹۵-۹۶

امیرسلیمانی: ۲۹۸-۲۲۸-۳۵۳-۳۵۴

پهلوی، همدم السلطنه: ۳۵۳-۳۶۸

پهلوی، حسن پرنظر: ۳۳۵-۲۲۰-۲۲۲-۲۳۰

پیرنیا: دادو: ۲۳۰-علی: ۲۳۰-منصوره: ۴۲

پیرنیا، میرزا حسن (مشیرالدوله): ۵-۳

۷۷-۷۲-۶۷-۶۲-۵۶-۵۴-۴۵-۲۰

تا-۱۰-۶-۱-۳-۹۶-۸۵-۸۳-۸۰-۷-۲۸۶-۳۹-۳۶۸-۳۱۵-۳-۷-۴۳۷-۴۳۳-۴۲۷

پیرنیا، میرزا حسین (مؤذن الملک): ۲۰-۵

-۶-۶۲-۷۴-۷۸-۷۹-۸-۱-۳-۸-۱۱۵-۱۱۱-۱۲۹-۱۲۱-۱۱۸-۱۱۵-۱۱۱

۶۲۲۱-۲۱۵-۱۹۱-۱۸۷-۱۰۴-۲۸۴-۲۸۰-۲۷۱-۲۷-۲۶۸-۲۳۱-۳۹-

-۳۶۸-۳۱۵-۳-۷-۲۸۶-۴۳۷-۴۳۳-۴-۸

پیرنیا، میرزا حسین (فاطمه): ۲-۲۱۹

-۲۲۱-۲۲۹-۲۲۷-۲۲۴-۲۲۱-۲۱۸-۳۷۱-۳۶۸-۳۶۳-۲۸۴-۲-۲۱۵-۱۸۷-۱۷۴-۱۷۳-۱۰۹-۲۳۱-۲۲۹-۲۲۷-۲۲۴-۲۲۱-۲۱۸

۳۹-۳۷۱-۳۶۸-۳۶۳-۲۸۴-۲-۲۱۵-۱۸۷-۱۷۴-۱۷۳-۱۰۹-۲۳۱-۲۲۹-۲۲۷-۲۲۴-۲۲۱-۲۱۹

پیرنیا، میرزا نصرالله (مشیرالدوله): ۵-۶۳-۵۴-۵-۶۳-از ۲۶۷۴-۸۲۶-۱۲۳-۱۸۹-۲-۲۳۱-۲۲۹-۲۲۷-۲۲۱-۲۱۹

پیرنیا، هرمز: ۲۳۰-۲۲۰

توش آفرین، مادر رضا شاه: ۳۰۲-۳۵۰

*داداش بیک، پدر رضا شاه: ۳۰۰-۳۴۴

۳۵۲

پهلوی، رضا (رضا شاه دوم): ۳۵۶-۳۳

۳۵۷

پهلوی (نور-ایمان فرزندان رضا پهلوی): ۳۵۷

پهلوی، اشرف: ۴۱۴-۳۵۳-۳۰۹

پهلوی، شمس: ۴۱۴-۴۱۳-۳۵۴-۳۵۳

پهلوی، شهناز: ۳۶۵-۴۷-۳۲

۳۵۸

پهلوی، عبدالرضا: ۴-۳۰۴

پهلوی، علیرضا: ۳۵۲۴

پهلوی، غلامرضا: ۴-۳۰۴

پهلوی، فاطمه: ۳۵۴

پهلوی، فرج (شهبانو): ۷-۲-۴۷۵۳۲

۳۵۹

پهلوی، محمد رضا شاه: ش-ص-۲۱-۴۹-۴۷-۴۳-۴۱۶۵۳۲-۳۵۶۳۲

-۶۸-۶۶-۶۵-۶۱-۰۵-۰-۵۴-۱-۱۶۱-۲۷۴-۲۲۰-۲۸۶-۲۹۷-۲۸۶-۲۷۱-۲۰۱-۲۹۹

۲

تاجر، حاج سید محمد: ۱۲	۴۰۳-۳۸۲-۳۸۰-۳۷۸-۳۷۶-۳۷۴
تاجر، حاج محمد علی: ۱۲	-۴۱۷-۴۱۴-۴۱۰-۶-۹-۶
تبیریزی، میرزا حسن: ۲۲۹	-۴۴۱-۴۳۳-۴۲۸-۴۲۷-۴۲۴
تبیریزی، میرزا جعفر: ۲۲۹	۴۴۷-۴۴۶
تمبدد، رضا: ۳۷۱	پهلوی (همسران رضا شاه) مریم، تاج الملوك
تدین، سید محمد: ۵-۲۸۳	آیری ملو، عصمت الملوك دولتشاهی، توران

٤٣٨ - ٤٢٤ - ٤٢٠ - ٤١٥ تا ٤ - ٣ -
 جم، منوچهر: ٤١٣
 *ملکه زمان - عزت الملوك، همسران
 محمود جم: ٤١٣
 جمال الملک: ٢٧٩
 جمال زاده، محمدعلی: ٤٠٢ - ٢٩٢
 جوزانی، رضا: ٤٠٤
 جولین آمری ناینده انگلیس: ٣١١
 جهانبانی، خسرو: ٣٥٦
 جهانشاهی، شفیع (قاضی): ٤٤٤

८

چرچیل (جرج): ۲۳-۲۴-۲۶-۹۹
چگنی (ایل و طایفه): ۲۵۷

5

حافظ ط
 حاجب الدوله، محمدحسن خان: ٢٣-٢٢٢

حایری زاده، سیدابوالحسن (قاضی): ٤٤٣

حجازی، محسن (دکتر - سناتور): ٣٥٣

حام السلطنه: ١١٣-١١٥

حشمت الدوله: ٣٨٣

حکمت رضا (سردار فاخر): ٥-

-٤٩٤-٦٧-٦٧٩-١٦٧-١٧٨-١٧٩-

-٣٠١-٣٢١-٣٧٦-٤٢٤-٤٢٧

حکیمی ابراهیم (حکیم الملک): ٤-٦٧-٦٦-٤-١٨٧-١٤٥-١٩٩-٦٧-٤-

-١٩١-٢١٥-٢٨١-٣١٢-٣١٤

-٣٧٦-٣٧١-٣٢٧-٤٣٨

حکیمی محمد (حکیم الملک): ٩٩-١٠٠

تریست، محمدعلی: ۱۲-۱۳۵-۴

تقوی، حاج سیدنصرالله: ۸۶-۴۴۳

تفقی زاده، سیدحسن: ۵-۸۶-۹۵

-۹۹-۹۴-۸۶-۴-۱۹۸-۱۸۹-۱۲۶-۹۹

-۲۱-۲-۰-۴-۳۷۱-۳۵۷-۳۱۵-۳۱۲-۲۶.

۳۹۶-۴۰۷-

تنکابنی، میرزا طاهر: ۱۲-۳۷۶

توکلی، احمد: ۲۸۷

تومانیان: ۰-۲-۲۱۱

تهرانی، سیدجلال: ۴۱-۴۲-۲۲۲

تیمورتاش، ایران: ۲۹-۳۷۲-۳۷۱

تیمورتاش، سرورالسلطنه: ۳۶۹

تیمورتاش عبدالحسین: ۲۱-۲۹-۳۰

-۱۷۹-۲۶۸-۲۸۳-۳۶۸-۱۸-۰-۳۶۹

-۳۷۶-۳۵۷-۴-۶-۳۹۶۳۹۳-۳۷۶-۴۴۰

تیمورتاش، منوچهر: ۳۷۲

تیمورتاش، مهرپور: ۳۷۲

۳

نقلات‌السلام تبریزی: ۲۹۸
 ج
 جماکسون (مأمور سفارت انگلیس): ۳۲۴
 جان محمد خان (سرتیپ): ۱۰۸
 جم پروین (ملانکه): ۴۱۳
 جم، فریدون (ارتشد): ش-۳۰۴-۶۷۶-۴
 جم، فیروزه: ۴۱۵-۴۱۳-۶۵۱-۴
 جم، محمود (مدیرالملک): ۳-۶۶-۶۷-۶۷
 ۲۷۶-۲۷۷-۳۲۵-۳۱۲-۲۸۸-۲۷۵

٦

خواجہ نظام الملک: ۶۵

- خواجه نوری، ابراهیم: ج- ۳۶۵
 خواجه نوری (نظام السلطان): ۱۲:
 خواجه اتنی (مشیراعظم): ۲۷۵:
 خوشтарیا (تبعه روس): ۳۱۹:
 خوئی، حاج صفرعلی: ۱۲۴:
 خیابانی، شیخ محمد: ۲۲۹- ۲۸۸-
 ۴۰۲- ۳۹۹- ۳۹۰:
 خیام- ب- ت
 خیرخواه (هنرپیشه تئاتر): ۳۷۰:

3

- دادگر، حسین (عدل الملک):
 ۳۷۶-۲۷۵-۵

داور، علی اکبر: ۱۷۶-۲۷۸-۳۶۹

دیپرالدوله (وزیر لشکر): ۷۶

دیپرالسلطان: ۹۹-۹۸

دیپرالملک: ۱۹۵-۱۵۴

درگاهی، محمدخان (سرتیپ): ۳۶۸-۳۶۶

درویش، عبدالجید (خطاط معروف): ۱۹۳

دستغیب (از فرنگیان): ۳۳۹-۳۴۰

دشتی، علی: ۱۹۹-۲۸۳-۳۱۷

دقتری، محمود (قاضی): ۴۴۳

دو گویندو (کنت): ۳۹۲

دلدم، اسکندر: ۴۰۸

دو گل (اُنزال، رئیس جمهور سابق فرانسه): ح

دولت آبادی، سید علی محمد: ۱۷-۱۳۹

دولت آبادی، یحیی: ۲۶۹-۳۶۸

دونس کارتز: ۲۶۷

ده خدا، علم اکبر (علامه): ۱۱۶

دیبا طباطبائی: اسفندیار: ۴۷
 دیبا طباطبائی، سهراب: ۴۳-۴۲
 دیبا طباطبائی، سیدالحقین: ۴۴
 دیبا طباطبائی، سیدمهدی خان: ۴۳
 دیبا طباطبائی: شجاع الدوله: ۴۳
 دیبا طباطبائی، عبدالحسین: ۳۷۲
 دیبا طباطبائی، فریده: ۴۲-۴۳
 دیبا طباطبائی، منوچهر: ۴۴
 دیبا طباطبائی، نظام العلما: ۴۴-۴۳
 دیبا طباطبائی، اوکیل الملک: ۴۶
 دیبا، علاء الملک: ۴۶
 دیبا، ناصر الملک: ۴۴
 دیکسون (نیز): ۲۰۸

ز

زاهدی، اردشیر: ۴۷-۴۶-۳۲: ۳۵۶
 زاهدی، حمید (دکتر): ۳۷: ۳۷
 زاهدی، فضل الله (سپهد، بصیردیوان): ۴
 -۶۷-۶۵-۶۱-۵۸-۵۵-۴۹
 -۳۷۶
 زین کفشن: ۲۷۸: ۵۳
 زکی یمانی: ۲۰۹
 زمان خان (سرگرد): ۴۲۲-۱۷۶
 زند، کریم خان: ۲۹۷-۲۹۵
 زهتابفرد، رحیم: ۲۹۷-۲۹۵

ژ

ژان کوتور (نویسنده فرانسوی): ۷
 ژراردوبلیه: ۳۷۴
 ژرژیدو (وزیر خارجه فرانسه): ۳۲۲

س

رافت، عباس: ۲۸۳
 رادرس (ادیب السلطنه سرداری): ۱۸۴
 راس: ۳۱۲
 راسپوتن: ۳۶۹
 رام، مصطفی قلی: ۳۷
 رایت، دنیس: ۲۶
 رایس، اپرتبیک: ۲۷
 رزم آرا، حاج جعلی (سپهد): ۴-۴۹-۶۱-۶۵-۷۲-۷۲-۴۲۸
 رزم آرا، حمید: ۳۷
 رشدیه، میرزا حسن: ۱۳۵
 رضوی (قاضی): ۴۴۲
 رضوی، احمد (مهندس): ۳۲۶
 رشتی، میرزا کریم خان: ۲۷۱-۲۶۰
 رفیع، حاج آقارضا (قائم مقام الملک): ۳۷۰-۳۶۸
 روتشتاین (وزیر مختار شوروی): ۲۳۹
 روحی، شیخ احمد: ۶

- سعید، دکتر جواد: ۴-۳۷-۰-۴۱-۲۱

سعیدلوزیری، منوچهر: ۴۰۰

سفراط: ج

سلجوقی، الـ ارسلان: ۶۵

سلجوقی، ملکشاه: ۶۵

سمیتقو، اسماعیل: ۱۱۵-۳۱۹

سمیعی، ادیب السلطنه (حسین): ۴۰۰-۴۰۶-۲۶۱

سنجابی، کریم (دکتر): ۶۸

سوادکوهی، امیر موید: ۳۰۷-۳۰۰

سهام الدوله: ۱۴۱-۱۴۳-۲۸۳

سهراب زاده: ۲۸۳

سهیلی، علی: ۳-۰-۵-۶۷-۲۳۷-۲۷۱

سیاح، علی: ۲۸۷

سیاح، کاظم خان کلتل: ۲۷۹-۲۸۷

سید یحیی‌منی: ۱۰۱

ش

شاه بختی، ذکریا (سپهد): ۳۶۸

شاهزاده محمد جعفر میرزا: ۲۷۹

شاهی، میر محمد تقی: ۲۳۱

شاهنده، عباس: ۳۳۹

شبستری، شیخ محمود: ۴۰۸

شجاع السلطنه، حسنعلی میرزا: ۲۹۲

شجیعی، زهرا: ۸۰

شحنه، محمد مهدی: ۳۹۱

شریف العلما: ۳۲۱

شریف امامی، جعفر (مهندس): ۴-۶-۷-۴-۳۷

- ۴۹-۳۸-۷۲-۰-۴۹-۳۷

- ۴۱۲

شیاع الدوله، ملک منصور: ۱۸۹-۱۸۶

شیاع السلطنه: ۱۵۸-۱۶۰

سادچیکف، سفیر سوری: ۲۳۶

ساعد الدوله: ۱۴۳-۱۲۴-۱۰۰-۱۰۱

ساعدالسلطنه: ۴۰۰

- ساعدراغه‌ای، محمد (ساعدالوزاره): ۳-

- ۳۱۲-۲۲-۶۷-۵۷-۵۶-۵۲-۴

- سالار الدوله: ۱۰۹-۱۰۸

سالارالملک، محمدخان: ۸۷-۸۵

سالارچنگ: ۲۸۵

سالار حشمت: ۱۲

سالار لشکر: ۲۸۲

سالیمیوری (لد): ۲۱۸

سپهسالار، میرزا حسین خان قزوینی: ۱۱-۴

- ۱۵۲-۱۲۴

سپهر، مورخ الدوله: ۲۰۱-۱۲۴-۲۳۶-۲۰۱-۲۳۶

- ۳۲۰-۳۲۹

سپهر، لسان الملک: ۲۸۲-۲۹۲

- ستارخان، (سردار محلی): ۱۳۵-۳۱۳-۴۱

سجادی برضا: ۳۴۰

سجادی، محمد (دکتر): ۶-۳۸-۳۱۲

سردار عشاپر: ۱۸۰

سردار مذحت: ۲۰۹

سردار معتضد: ۲۸۳

سردار معزز جنوردی: ۳۷۷

سردار مقندر: ۲۰۹

سردار یحیی: ۲۶۴

سردار تردیینی خراسانی (پدر تیمور تاش): ۳۶۹

سرمه، صادق: حض-ظ

سروری، محمد: ۴۲۶

سعد الدوله، میرزا جاهزاده خان: ۳-۲۸-۰-۵۵

- ۹۶-۹۵-۱۰۳-۱۰۶-۱۰۸-۱۰۷

۱۲۶۶۱۱۷

سعیدی: ب- ۳۸۱

- ٢٠٧- ٢٠٣- ٢٠٢- ١٩٥- ١٢٩
 - ٣٩٨- ٣٩٧- ٢١.
 صالح، اللهيار: ٣١٩- ٦٨:
 صدر، جواد (دكتر): ٧٢-
 صدر، محسن (صدرالاشراف): ٤- ٦- ٧-
 - ٣٢٠- ٣٢٨- ٢٢٨- ٧٢- ٦٧- ٥٦
 - ٣٧٦
 صدر، سیدرضا: ٣٧٠
 صدرالعلماء: ١٢.
 صدیق اعلم (دکتر): ٣٧- ٣٧٦- ٣٨٥
 صدیقی، غلامحسین (دکتر): ٦٨- ٨-
 صدیق حضرت: ٣٧٦
 صراف تبریزی، حیدرخان: ٩٤- ٩٣- ٩٢.
 صراف تبریزی عباس آقا: ٨٩-
 صفائی، ابراهیم: ٤٥- ٤٥- ٤٥- ١٧٢- ١٣١- ١٣١
 - ٤٤٤- ٣١٧- ٢٩٧- ٢٢٥- ١٩٧
 صفوی، شاه عباس: ١١٦
 صور اسرافیل، میرزا جهانگیرخان: ١٠٧-
 - ٣٩٦- ٢٦.
ض
 ضراغامی (ضرغام السلطنه): ١٥٨:
 ضباء الوعظین: ١٩٨.
- شعبانی، علی: ١٠٦- ٩١- ٨٥- ٧٧- ٥٦
 - ٢١٨- ٢٠٠- ١٧١- ١٦٤- ١٢٤-
 - ٣٤٢- ٣١٥- ٢٦٨- ٢٢٧
 شفاقی، میرزا مهدی خان (متحن الدولة):
 ٢١٦- ١٢١- ٧٧- ٢٨
 شکاک، جعفرخان: ١١٥- ١١٣- ١١٠
 شکسپیر، ویلیام: ٣١
 شکوه الملک، حسین: ٤٤٢- ٢١- ١٨٣- ٢٧-
 شوستر، سورگان: ٢٢٩- ١٥٩- ١٥٨- ٢٧-
 ٣١٩-
 شهاب الدوله (شمس ملک آرا): ٢٩٢- ٥٥-
 - ٣٧٢- ٣٠٦-
 شهرزاد، رضا: ٣٧.
 شهریار، محمدحسین (شاعر): بخ
 شیبانی، حبیب الله خان (سرلشکر): ٢٦٠-
 شیبانی، وحیدالملک: ٢٦- ١٢-
 شیخ الاسلامی، جواد (دکتر): ٢- ٧-
 ٢٩٢- ٢٢٨
 شیخ قطب الدین (شیخ الاسلام گیلان):
 ٤٢- ٣٢
 شیرازی، سید یعقوب: ١٣٥
 شبل، (کلشن): ٥١-
 شبل، البیدی: ٥١.

ط
 طالقانی آخرند (جرج چرچیل): ٩٩
 طالقانی (بیمانکار): ٤٤٠- ٤٤١
 طاووس خانم (دختر مجددالملک): ٢٠١-
 طاهری، هادی (دکتر): ٣٢٥-
 طباطبائی، سید ضیا الدین: ٣- ٤٨- ٥٥-
 - ١٩٧- ١٨٩- ١٥٢- ١٢٨- ٦٦- ٦٠-
 ٢٤٠- ٢٣٩- ٢٣٦- ٢٣٣- ٢١٤- ٤٠-
 - ٢٧١- ٢٧٠- ٢٦٩- ٢٦٨- ٢٦٥-
 ٢١٨- ٣١٦- ٣٠٦- ٣٠٥- ٣٠٣- ٢٧٣

ص
 صادق السلطنه: ١٨٢
 صادق، صادق (مستشار الدوله): ٥- ٥- ٤٢- ٧- ١٢- ٧- ١٢٨- ١٣٧- ٩٦- ١٨-
 - ١٥٤- ١٤١- ١٣١- ١٣٢- ١٣٧- ٩٦- ١٨-
 ٣٧١- ٣١٢- ٢٨١- ٢١٨- ٢١٥- ١٩٨-
 ٤٢٧-
 صادق، میرزا یوسف (مستشار الدوله):
 ٢١٥- ١٢٩- ١٢٤-
 صارم الدوله، مسعود- اکبر میرزا: ٥٢-

٣٢٣- ٣٤١-٣٢٤- ٤٠٨-٤٠٧-٣٤١-٣٢٤- ٤٢١
 * صديقه - سعدي - نورالدين فرزندان
 سيدضياء: ٢٩٩
 طباطبائي، ميرزا محمود (علام الملك): ١٣-
 ٦٥-٦٧
 طباطبائي، مجتبى: ٣٧
 طباطبائي، سيد محمد: آيت الله: ٢٣
 طباطبائي، آفاسيد محمد صادق: ٥-٧-١٨-٤٠-٢٦٠-٤٠
 طبسى، مشكال: ٤٤٣
 طلوعى، محمد: ٣٩٤

ظ

ظفر السلطنه: ١١١
 ظفر السلطان: ٢٠٤

ع

عارف قزويني، (شاعر): ٢٤-١٣٥-١٤١
 ٢٥٨-٢٥٩
 عاصم بيك: ١٢٥-١٢٦-٢٦١
 عاقلى، ياقوت (دكتر): ١٠٨-١٥٢-١٩٢-١٩٣-٢٢٩-٢٦١-٢٧٠-٢٣١-٣٤٢-٣٧٤-٤٢٥-٤٣٧
 عامرى، احمد: ٢٧٥
 عبد الحميد، سلطان عثمانى: ٤٥
 عبدالله پور، احمد: ١٧٠-١٠١-٧٩-١٩١
 عبدالوهاب، مير (عارف): ٢٣١-٢٣٠

عدل، مصطفى (منصور السلطنه): ٢٧٥-
 ٣٧٦
 عشقى، ميرزاده (شاعر): ١٩٨
 عصمت اينونو (رئيس جمهور تركيه):
 ٣٧٧
 عضد، ابونصر (مهندس): ٣٣٦-٤٢٢
 عضد الدولة، احمد ميرزا: ١٨٩
 عضد الدولة، محمد ميرزا شمس
 الملك: ١٨٧-١٩٣
 عضد، عضد السلطان، ابوالفضل ميرزا:
 ٤٢٢
 عظما، نصرت: ٤٣
 عظيمى، فخر الدين: ٣٣٧-٣٧٨
 عظمت السلطنه (خانم): ٢١٨
 علام الدولة: ٩٩-١٠٣-١٠٦-١٠٨-١٠٩-
 ١٠٩
 علام، جمشيد: ٢١٧
 علام، حسين: ٤-٢١-٤٩-٣١-٦٣-٦٦-
 -٢١٤-٢١٦-٢١٧-٢١٨-٢١٨-٢٣٧-
 ٣٢٢-٣٥٧-٣٦٦-٢٣٢-٢٩٤-٢٣٨-٢٧٦-
 ٢٧٦-
 علام، محمد: ٢١٧
 علام، مهدى (مشير الملك): ١٠٣-٢٢٠-
 علام، ميرزا ابراهيم خان (علام السلطنه)
 مهندس: ٢١٦-٢١٨-٢١٩-٢١٩
 علام، ميرزا محمد على خان (علام السلطنه)
 ٣-٥٥-٦٣-٦٧-٧٦-٨٤-٨٩-٩٦-
 -
 ١٠٣-١٢٩-١٤١-١٨٩-١٨٧-١٥٤-١٢٩-١٣٤-
 تا ٢٢٠
 علام، الدولة: ٣٢-٣١
 علام، الملك: ١٣
 علامه وحیدی، محمد على: ٣٧

- علامبر، محمودخان (احتشام السلطنه): ٥
 فراهانی، قاتم مقام: ٤٨-٥١-١٧٧
 فرخ خراسانی: ٢٨٤
 فرخی یزدی (شاعر): ١٩٨-٢٨٣
 فرخ، معتصم السلطنه: ٥٠-١٠٩
 فرخ-٢٣٦-٢٠٧-٣١٤-٢٠٣-٢٠١
 فردوست، حسین (ارتشدید): ٣٢٠
 فردوسی: الف
 فرخان براوغن: ٢٨
 فرزین، محمدعلی: ٢٦٠-٢٧٦
 فرمانفرما، حسنعلی میرزا: ٣٩٢
 فرمانفرما، عباس میرزا (سالارشکر): ٢٨٤
 فرمانفرما، عباس میرزا (سالارشکر): ٢٦٢-٢٦٠-٢٠٩-١٨٢-٢٦٢-٢٦٠-٢٠٨-١٨٢-١٣-١٣
 فرمانفرما عبدالحسین میرزا-فیروز: ٣-٣-١٢٩-١١٨-٩٦-٩٣-٨٤-٦٣-٢٨٣-٢٣٢-١٩٢-١٨٧-١٥٨-٣٩١-٣٧٢-٣٦٨-٢٨٥-٣٢٤
 فرمانفرما، عبدالعلی: ٢٤٣
 فرمانفرما، منوچهر: ٣٣٢
 فرمانفرما: محمدجعفرمیرزا: ٢٨
 فرمانفرما، محمدولی میرزا: ٢٣٦
 فرمانفرما، نصرت الدولد: ٥٢-١٧٨-١٧٢-٥٢-١٨-١٩٥-٢٠٠-٢٠٢-٢٠٣-٢٠٤-٢١٠-٢٣٢-٢٣٦-٢٣٢-٢٣٨-٢٣٦-٢٣٢-٢٣٨-٢٣٦-٢٣٧-٣٧٧-٣٦٩-٤٤-٤٢٢
 فروغی، ابوالحسن: ٣٦٤
 فروغی: محسن (مهندس): ٣٧٤-٣٨٢
 فروغی، محمدحسین (ادیب اصفهانی): ٣٥٨-٣٦٤-٣٧٤-٣٧٩-٣٨٠-٣-٥٤-٥٦-٦٧-٧٢-١٥٤-١٨٢-٢١١-٢١-٣٨٦-٣٥٨-٣٣٧
 علم امیراسدالله: ٦٦-٧٢-٣٧
 علم، شوكت الملک: ٣٧
 علم، مصطفی (دکتر): ٣١٠
 علوي، سيدابوالحسن: ١٢١-١٤٠
 على آبادي، عبدالحسين (دکتر): ٤١
 علييرضاخان (سروان): ٢٠٩
 عمرواغلي، حیدرخان: ٩٩
 عميدالحكماء: ١٢
 عميدالسلطان: ١٢
 عمیدی نوری، ابوالحسن: ١٤٢-١٥١-١٥٢
 عیسی خان وزیر: ٣٧٩
 عن الدولد، عبدالمجيدمیرزا: ٣-٥٤-٥٦-٦٣-٨٠-١٢٣-١٢٦-١٨٦-١٩٣-٢١٩-٢٨٣-٢١٨-٢٩٠-٢١٦

غ

- غروی (قاضی): ٤٢١
 غضنفری، على خان: ٢٥٧
 غنی، قاسم (دکتر): ٤-٧-٢٩٠

ف

- فاطمی، حسین (دکتر): ٧٣
 فاطمی (قاضی): ٤٤٢
 فخرانی، ابراهیم: ١٣٣-٢٨٣
 فدائی: ٢-٣-٥٤-٥٦-٦٧-٧٢-١٥٤-١٨٢-٢١١-٢١-٣٨٦-٣٥٨-٣٣٧
 فداei، زهرا (همسر احمدقوام): ٣٢٢
 فراز (افسانگلیسی): ٢٠٨

- جواد - محسن - محمود - مسعود - فرشته - حمیده، فرزندان فروغی: ۳۵۹

فروهر (خانواده): ۱۰۹

فلسفی (قاضی): ۴۴۳

فهیمی (کارمند معارف): ۲۷۹

فیروز، مریم: ۲۲۳

فیروز - مظفر: ۲۸-۲۳۶-۲۲۲-۷۲-۴۲۲-۳۷۲-۲۹۳

فیض، میرزا عبیسی خان: ۳۱-۲۷۵

فیلی، حاج فطن الدوله: ۳۴

ق

قاجار، آصف السلطنه: ۷۸

قاجار، آ GAMAL خان: ۴۲۲

قاجار، احمد شاه: ۱۴-۱۳-۱۲-۹-۲: ۱۴۰

قاجار، کامران السلطنه: ۱۱-۸۴-۷۶-۱۱

۱۰-۸-۱-۳-۸۹

قاجار، محمد شاه: ۵۱-۵۴-۵۵-۱۱۳-۱۱۵

-۱۷۷-۱۱۵

۳۹۹-۳۹۲

قاجار، محمد حسن میرزا: ۲۸۹-۲۹۱ تا ۲۹۱

۴۲۲-۳۱۹-۳۱۱-۲۹۴

قاجار، محمد علی شاه: ۹-۱۲-۹-۱۳-۱۴-۱۶

۵۴-۴۶-۴۵-۲۶۵-۲۳-۲۰-۱-۱۸-۱۶

-۹۲-۹۱-۸۸۷-۸۵-۸۳۶-۷۵-۵۵-

۱۱۸-۱۱۳-۱۱۱-۱۱۰-۱-۱۰-۱-۲-۹۶-۹۴

۱۱۸-۱۱۳-۱۱۱-۱۱۰-۱-۱۰-۱-۲-۹۶-۹۴

-۱۲۹-۱۲۶-۱۲۴-۱۲۳-۱۲۱-۱۲۱ تا ۱۲۱

۱۰۳-۱۰۲-۱۴۲-۱۳۵-۱۳۲-۱۲۲

-۱۸۶-۱۶۶-۱۶۵-۱۶۰-۱۵۸-۱۵۱ تا ۱۵۲

۱۹۸-۱۹۴-۱۹۳-۱۹-۱۸۹-۱۸۷

-۲۲۳-۲۲۱-۳-۲۲۴-۲۲۱-۲۲-۴۰-۷-۴۰-۲-۳۹۳-۳۷۶

قاجار، میرزا محمد خان (سپهسالار): ۱۵۲

قاجار، مظفر الدین شاه: ۱-۹-۱۱-۱۶

ك

- كاردولف: ١٢٥
 كارلوس (تروبرست): ٥٣
 كاسمي، نصرت الله، (دكتر): ٤٧.
 كاشي، جعفرقلوي: ٢٠٤
 كاشي، رجبعلوي: ٢٠٤
 كاشي، ماماش، الله خان: ١٩٨-١٩٨
 كاشي، نايب حسين: ٢٠٥-٢٠٤-١٩٨
 كاشاني، سيدابوالقاسم (آية الله): ٣١٩-٥
 كاظمي، ياقر (مهذب الدولة): ٢٨٠-٢٧٩
 ٣٧٦-
 كحال، حسين (دكتر): ٢٧٨
 كحال زاده: ٢٣٧-٢٠٤
 كردستانى، شكرخانم: ١٧٦
 كرمانشاهى، سيف الله: ٣٦٩
 كرمانى، ميرزا آقا خان: ٤٦-٤٧
 كرزن (لد): ٢٢٨-٢٣٩-٢٦١-٢٨٤
 ٢٩٢
 كسماني، ميرزا حسين خان: ١٣٥-١٣
 كلهر: ٢٨٣
 كمال الملك: ٣٧٥-١٨٢
 كمالوند، على: ٢٥٥
 كمالوند حبيب الله خان (يمن الملك): ٢٥٥
 كنت كورسي، غاینده انگلیس: ٢١١
 كوبال (سرلشکر): ٣٩٦-٣٧٦
 كوبين (دكترفانسوی): ٤٠٨
 كيانوري، ضباء الدين: (قاضي) ٤٤٣
 ٤٤٣-
 كيكي (سرهنگ): ٢٨٣
 كيهان، مسعود خان (مازور): ٢٨٦-٢٧٥
 ٢٩٠-

گ

- گرجي، گرگين خان: ١٠١
 گرجي، ولیکوف: ١٣٥
 گروسى، امير نظام: ١٩٠-١٨٦
 گنجه اي، جواد: ٣٢٦
 گله داري، عبدالله: ٣٢٩-٣٣٠-٣٣١

ل

- لاجين خان: ١٠٢
 لامون (سرهنگ): ٢٠٨
 لا هو تى، ابوالقاسم (شاعر): ٣٩٠
 لا هو تى (قاضي): ٤٢١
 لسان السلطنه: ٢٨٣
 لطفى، شيخ: ٢٢٧
 لقمان الملك: ٤٤٧
 لقمان ادهم (حشمت الدولة): ٤٢٣
 لو اسانى (قاضي): ٤٤٣
 لياخف: (افسر روسى قزاقخانه): ١٣٢-
 ٣٧٦-١٣٦
 ليانازوف: ١٥٧

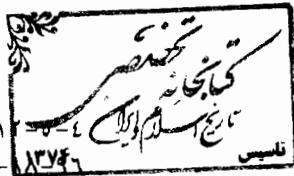
م

- مارلينگ، وزير مختار انگلیس: -٢٢٥
 ٣٩٧-٢٢٦
 مازندي، يوسف: ٢٩٤
 مانى، حسينقلوي خان (نظام السلطنه): ٣-
 ٥٣-٢٨-١١-١١٦-٢٥٧-٢٦٠-٢٦٢
 مانى، رضاقلوي خان (نظام السلطنه ثانى):
 ٢٦٤٢٥١-١١٥-١١٦-١٣٣-١١٥-٥٣

- مزین الدوله: ١٨٢-٣٧٥
 مستشارالوزاره،ميرزامطلب خان: ٩٦: ١٧٩
 مستوفى،حسين آقا: ١٧٩
 مستوفى،ميرزاحسن(مستوفى المالك):
 -٢٥-١٨-١٧-١٥-١٤-١٣-٥-٣
 -١-٣-٩٨-٨٩-٦٥-٦٣-٦٢-٥٦
 ١٨٧-١٨٥٦٧-١١٨-١١١-١٦
 -٢١٧-٢١٥-٢١١-١٩٩-١٩٢-
 ٢٨١-٢٧١-٢٦٨-٢٢٨-٢٢٧-٢١٨
 -٣٦٣-٣١٥-٣-٨-٢٨٦-٢٨٤-
 ٣٩٤-٣٩٢-٣٨-٣٦٩-٣٦٨-٣٦
 ٤٣٢-٤٢٥-٤٢٢-
 مستوفى،ميرزايوسف(مستوفى المالك)
 -١١: ١٧٠-١٦٧-٦٦-٥٤
 ١٧٦-١٧٥-١٧٢-١٧١
 ٤٢٥-٣١٤
 مستوفى،همدم السلطنه: ١٧٢
 مستوفى المالکی،محمد: ١٨٢: ١٨٥
 مسعودغلامحسين ميرزا: ٢١٠:
 مسعود،محمد (مدیرمردانروز): ٣٣٣:-
 ٣٣٤
 مشاراعظم،ميرزايوسف خان: ٢٧٩
 مشارالسلطنه: ٢٨٣:
 مشاورالملك: ١٨٢: ١٩٥-١٨٧-
 مشاورالمالک: ١٩٥-١٨٢: ٣٦٦-٢١٥-١٩٥:
 مشق کاظمی: ٢٣٥:
 مشیرالدوله،یحیی خان: ٨٠:
 مشکوكة الملك: ٧٧:
 مشیراعظم: ١٢٩:
 مشیرالسلطنه،ميرزا احمدخان: ٤٩-٣-
 ١٣٤-١٠٩٦١-٣-٧٦-٥٥
 مشیرنظام،محمد: ١٠٣-١-١٠٦:
 مصباح زاده،مصطفی (دکتر): ض
 مصدق،غلامحسین (دکتر): ٧٢:
 مافق،ميرزاحسین خان: ١١٥-٢٨: ٢٣٦
 ماکریوف: ٢٣٦
 ماکماهان (کلمل): ١٩٠: ٢٧:
 مبین، (دکتر):
 متین دفتری،احمد،متین الدوله (دکتر): ٣١٢-١٧٦-٦٧-٦٣-٤٨-
 ٤٣٨-٤١٦-٣٧-٣٢-
 متین دفتری (اعتضادلشکر): ٤٢٠:
 متین دفتری،علی: ٤٢٣:
 متین دفتری،لیلی: ٤٢٣:
 متین دفتری،هدایت الله: ٤٢٣-٤٢٠:
 متین دفتری ميرزا،محمد (عین المالک):
 ٤٢٣
 *آقامحسن - ميرزاکاظم - ميرزاهدایت-
 ميرزاحسین، اجدادکترامحمدمتین دفتری:
 ٤٣٢-٤٢.
 مجلدالدوله، حاج: ٢٨٣:
 مجلدالملك،سينکی (واسانی): ٢١٨-٢١٧:
 مجلدالملك،ميرزاتنقی: ٣١٦-١٠٣:
 مجلدالملك،ميرزا محمدخان: ٢٠١-١٢٢:
 مجلل الدوله،شاہزاده: ٢٠٥:
 مجلل السلطان: ٩٨:
 محاسب المالک: ١٩٥:
 محمدطالب الحق: ٢٩٩-٢٩٨:
 محلاتی،آقاخان: ٢٦٨-٢٦٥:
 محمود،محمد: ٣٥٧-٩٩:
 محخاری،سریاس: ٣٧١-٣٧٦-٣٧٧-
 ٤١٨-٤٢٦-٤٢٢-٤٣٧-٤٣٩-٤٤٣:
 مدرس،سیدحسن (آیت الله): ١٧٠:
 ٢٦٠-١٩٨-١٩٢-١٨-١٧٣:
 ٣٦٣-٣٥٧-٣١٥-٢٨٥-٢٨٣-٢٦٣
 - ٣٦٩-
 ٣٨٠-٣٧٧-٣٧٢:
 مرأت،اساعیل: ٣٧٦:
 مرسیوند،حسن: ٢٢٧:

- ميلسيپو، (دكتور): ٤٣١-٣٠٨-١٤٣
 ٤٩-٣٩٤
 ممتاز، اسماعيل (متازالدوله): ٣-١٢٩-٢٨٣-٢١٨-٢١٥-١٥٤-١٤١
 متازالملك: ١٢٩-١٩٨-١٩٥-١٢٩
 مقانى، اسدالله: ٤٤٣
 منشى زاده: ٩٤
 منصور، جواد: ٤٣٤-٤٤٧
 منصور، حسنه: ٤-٥٠-٦٣-١٩٥
 ٤٤٧-٤٣٦-٤٣٣-٣٤٢
 منصور، رجيعي (منصورالملك): ٣-٥٠-٥٤
 ٣٧١-٣٧٠-٣١٢-٦٣-٦٢-٦١-٥٤
 ٤٤٧٤٣٣-٤٢٤-٤٢٦-٤٢٤-٣٧٨-
 منوجهري، (شاعر): ٣٤٠
 موان (سرهنگ انگلیسی): ٢٠٨
 موئن الدولة: ١٣
 مودب نفیسی (دكتور): ٢٧٥
 مودب همایون: ٢٨٣
 موسوی زاده، سیدعلی اکبر: ٣٤٣
 موئن الدولة: ١٢٥-١٢٣
 موقرالدوله، محمود: ٢٧٥
 مولوتف (وزیر خارجه شوروی): ٣٠١-٣٠٥
 ٩٩-٩٨
 موقرالسلطنه: ١٨٧
 مؤدب السلطنه، اسماعيل خان: ١٨٧
 مزیدالسلطنه: ١١١
 مهدىعليا: ١٥
 مهدى نيا: ٣٢١-٢٧٧
 مهران، مجید: ١٨٢
 مهر، فرهنگ (دكتور): ٦٤
 مهندس المالك، نظام الدين: ٨٤-٧٦
 ١١٨-١٠٣
 مبيبدي، عليرضاد: ٧٩
 ميرزا سعيدخان: ٧٩
- مصدق، محمد، مصدق السلطنه (دكتور): ٤
 ٦٦-٦٣-٦٢-٦١-٥٨-٥٢-٤٩-
 ١٧٤-١٦٧-١٢٦-٧٣-٧٢-٦٨
 ٢٩٣-٢٨٤-٢٧٤-٢٧-٢٢٩-١٧٦
 ٣٠-١-٢٩٩-٢٩٧-٢٩٦-٢٩٤-
 ٣٢٨-٣١٩-٣١٣-٣١٢-٣١-٣٠٧
 ٣٥٧-٣٤-٣٣٨-٤١٦-٣٧١-٣٦٨
 ٤٣٢-٤٢٦-٤٢٥-٤٢٢-
 مصدق، منصوريه (همسر مرتبتين دفتری): ٤٢٣
 مصطفوي، رحمة (دكتور): ٢٩٩
 معاضدالسلطنه: ١٥٤
 معتمد، شكر الله خان: ١٢٩
 معتمدالسلطنه، ابراهيم خان: ١-٨-١٩٤
 معتمدخاقان: ١٢٩
 معزالسلطان: ١٣٥-١٢
 معززالدوله: ٢٧٥
 معظمى، عبدالله (دكتور): ٣٢٦-٥
 معيري، دوستعليخان (معيرالمالك): ٦٧-١٧١
 معيري، عصمت الملك: ١٧١
 مفاخرالمالك: ١٠٣
 مفتاح السلطنه: ١٢٠
 مفخم الدولة: ٢١٦-٧٨
 مكرم الدولة: ٤٤٠
 مكي، حسين: ١٤٢-٢٠٩-٢٩٠
 ملك فاروق (پادشاه مصر): ٣٦٥
 ملكم خان، ميرزا: ٢١٩-٢١٦-٣٦٤-٣٧٥
 ٣٧٥
 ملكى، شيخ رضا: ٤٤٠
 ملك زاده، مهدى (دكتور): ١٧٨-٩٨
 ملك مدنى، هاشم: ١٧٥

- نفیسی، سعید (دکتر): ۲۹۲: -
 نواب، حسینقلی: ۱۲-۱۲-۱۹۸-۹۳-۱۲: -
 نورالله، حاج آقا: ۲۶۲: -
 نوری، میرزا قاخان: ۱۵-۱۵۲-۵۱: -
 نوری، ۳۹۲-۱۷۵: -
 نوری، شیخ فضل الله: ۱۳-۱۹۴-۲۰-۲: -
 نوری، ۴۰-۸-۴۰-۷-۲۷۵-۲۷۷: -
 نوری، وکیل الملک: ۳۶۴: -
 نورمن، وزیر مختار انگلیس: ۲۸۰-۲۸۴: -
 نوز، بیژنکی: ۱۹۱-۱۹۰-۱۲۴-۱۲۲: -
 نهادنی، هوشنج (دکتر): ۲۸۵: -
 نیرالسلطان: ۱۳۸: -
 نیری، حمید: ۱۷۶: -
و
 وارسته، عباس: ۱۵۱: -
 وارسته، محمدعلی: ۴۱-۱۵۱-۱۵۲: -
 واسل (دکتر): ۲۶۱: -
 واعظ، شیخ محمد: ۱۹۰: -
 والی، قاسم سردار همایون (سرلشکر): ۲۷۰: -
 وثوق، ابوالقاسم: ۴۴۷-۴۳۷: -
 وثوق، افسر: ۲۱۲: -
 وثوق، بیتلول: ۲۱۳-۲۱۲: -
 وثوق، توران: ۲۱۲-۲: -
 وثوق، جمشید: ۳۴۲: -
 وثوق، حسن (وثوق الدوله): ۳-۴-۱۲-۱۲: -
 ۶۹-۵۲-۵۳-۵۶-۶۰-۶۲-۶۳-۶۸-۶۲-۶۹: -
 ۱۰۷-۱۵۶-۱۵۴-۱۲۹-۱۰۸-۱۵۷: -
 ۲۱۵-۱۹۴-۱۴۹-۱۸۷-۱۷۶-۱۶۷: -
 -۲۸۷-۲۲۶-۲۷۳-۲۷۹-۲۲۶-۲۸۷: -
 ۳۷۱-۳۴۲-۳۴۲-۳۱۷-۶۳۱-۲۹۲: -
 ۴۳۲-۴۲۵-۴۲۲-۴۰-۸-۴-۷: -
 وثوق، علی: ۳۴۲-۲۱۳-۲۱۲: -
- میرزا کوچک خان جنگلی: ۴۲-۴۰-۷: -
 ۳۱۳: -
 میرزا قاسم خان: ۳۱۶: -
 میرزا محمد جعفر: ۲۹۸: -
 میرزا یانس: (وکیل ارامنه): ۱۳-۲۸۳: -
 میدلتون، کاردار سفارت انگلیس: ۲۱۰: -
 میکده، حبیب: ۳۱۹-۳۶۹: -
 میکده، غلامعلی خان: ۲۶۰: -
 میکده، میرزا سلیمان: ۲۱۹-۲۱: -
 مینوی، مجتبی (دکتر): ۲۸۵: -
- ن**
- ناپلشن: ۳۷۰: -
 ناصرالسلطنه: ۱۷۹: -
 نظام الاسلام کرمانی: ۷۷-۲۲۵: -
 نظام المهام، حاج میرزا جبار: ۱۲۱: -
 ناظرزاده کرمانی: ۴۳۷: -
 نایب الوزراء، میرزا ابراهیم: ۷۹: -
 نبیل، زهرا: ۳۷۹: -
 نبوی، حسن: ۲۹۹: -
 نجم آبادی، شیخ مرتضی: ۳۷۶: -
 نجم آبادی، شیخ موسی: ۲۷۸: -
 نجم آبادی، شیخ هادی: ۹۳-۳۷۶: -
 نجم آبادی (قاضی): ۴۴۳: -
 نجم السلطنه (مادر دکتر مصدق): ۴۲۲: -
 نخجوان، احمد (سرلشکر): ۴۲۴-۴۳۴: -
 نراقی، عباس: ۴۲۱: -
 نصر، دکتروی الله خان: ۲۷۶: -
 نصرالدوله: ۲۶۲: -
 نصیرالدوله: عبدالوهاب: ۱۹-۷۷: -
 نصیرالملک: ۲۸۲: -
 نظام الدوله: ۱۶-۴۶-۲۱۶: -
 نظام الملک: ۱۳-۱۰-۱۱۵: -



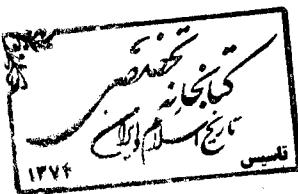
- وثوق، عشرت: ۲۱۲
 وثوق، قمر: ۲۱۲
 وثوق، السلطنه: ۲۸۳
 وثوق، ملكه: ۲۱۲
 وثوق، منصوروه: ۲۱۲
 وثوق، مهين: ۲۱۳
 وجданی، محمد رضا (قاضی): ۴۴۳
 وجید الله میرزا: ۱۵۲
 وحید الملک: ۲۸۰
 وزیر همایون، میرزا مهدی: ۸۹
 وزیر، میرزا هدایت: ۴۲۲
 وزیر دفتر، میرزا حسین خان: ۴۴۲
 وزیر افخم سلطانعلی (وزیر بقایا): ۷۶-۳
 ۲۱۹-۱-۶-۸۷۸۳ تا ۸۱-۸-۰
 وکیل، مهدی (دکتر): ۴۴۷
 ولینگ: ۱۲۵
 ویکام (نایت سرهنگ): ۲۰۸
 ویلسون: ۲۵۹
- ه

ی

- یفرم خان (بابریم خان) ارمنی: ۱۲۸-۱۲۵
 یزدان پناه، عزت الله (دکتر): ۳۷:
 یزدان پناه، مرتضی (سپهبد): ۳۶۸:
 یزدی، سیدعلی: ۲۷۳-۲۷۸-۲۷۷-۲۹۷-۲۹۹
 یزدی، شیخ حسین: ۲۸۳:
 یزدی، شیخ محمد: ۲۸۳:
 یغمائی، جبیب (شاعر): ۳۸۵-۳۸۳:
 یگانه، میرزا غفار: ۱۲:
 یگانه، ناصر (دکتر): ۳۶-۳۵:
 یین السلطنه: ۱۰
 یین الملک: ۲۸۳-۱۲۹
- هادلسون، ژنرال انگلیسی: ۲۰۸
 هاربدینک: ۹۹
 هاروار، نیلکسن: ۳۵۱
 هانری، ماسه (برفسور): ۳۹۱
 هدایت، آقا هادی: ۳۹۱
 هدایت، رضاقلی (امیر الشعرا): ۳۹۱-۳۹۲
 ۳۹۹-۳۹۲
 هدایت رضاقلی (نیرالملک): ۳۹۳-۲۷۵-۴۰۸
 ۴۴۳-۴۴۲-۴۳۷
 هدایت، علیقلی (مخبر الدوله): ۱-۰-۹
 ۳۹۱-۱۲۶-۱۲۴ تا ۱۲۱-۱۱۸-۱-۰
 ۳۹۳
 هدایت، مرتضی قلی خان (صنیع الدوله):

غلط نامه

صحيح	غلط	سطر	صفحة
که	مه	۱۸	۶
زیاد است	قبل	۱۵	۱۱
ناصرالملک	ناصراللک	۹	۱۷
کرده	کوده	۱	۴۵
مسافرت	مساهرت	۳	۷۳
زیاد است	با این که	۱۳	۷۴
زیاد است	شد	۱	۱۱۱
حسین	حسن	۲۶	۱۱۵
خطاب	خطاب	۱۳	۱۴۲
گرفت	گرف	۴	۱۷۲
نایبندگان	نمایبندگان	۱	۱۷۴
نزد او	نزاو	۳	۱۸۳
زیردست	زیردست دست	۵	۲۱۹
ظاهرسازی	وظاهرسازی	۵	۲۴۰
می رساند	می رسان	۱۰	۲۴۰
انگلیسی	انگلیس	۶	۲۶۹
ولاغیر	وغير	۹	۲۸۲
ژاندارمری	ژندارمری	۸	۳۱۹
برکناری	برکناری	۱۶	۲۲۲
قوام	قوانم	۴	۳۴۱
ذکاء الملک	ذکاء المک	زیر عکس	۳۶۱
نمی شوند	نمی شود	۱۴	۳۹۶
فیروزه	فیروز	۱۱	۴۱۵
اوبود	بود او	۱۴	۴۳۱
باشد	باشند	۳	۴۳۲



جلد دوم بازیگران سیاسی

روزشمار زندگی پر ماجرا، پر فراز و نشیب و خواندنی دکتر محمد مصدق، سپهبدزاده‌ی، سپهبد رزم آرا، عبدالحسین هژیر، ساعدمراگه‌ای، علی سهیلی، حسین علاء، حکیم المک، سهام السلطان بیات، صدرالاشراف و دکتر منوچهر اقبال را در جلد دوم بازیگران سیاسی خواهید خواند.

از همه کسانی که درباره نخست وزیران، روسای مجلسین، وزرای دربار، و شخصیت‌ها بی که در این مدت شاعل مقامات مهمی بوده اند، اطلاعاتی دارند، تقاضا می‌شود برای نویسنده ارسال دارند.